



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عظیم صابری

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

پروفیسر سید امین

مذہب و مشن



ڈبلیو، ایل اینڈ سون پبلیشرز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهشی پیرامون تدبیر در قرآن

نویسنده:

ولی الله نقی پور فر

ناشر چاپی:

اسوه - سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	پژوهشی پیرامون تدبیر در قرآن
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۳۸	پیشگفتار
۴۰	مقدمه
۴۰	اشاره
۴۲	۱- شأن و مقام قرآن
۴۷	۲- ضرورت تعلیم و تعلم قرآن
۴۷	اشاره
۴۹	پاداش رنج در قرائت و تعلم قرآن:
۵۰	شأن معلم قرآن و پاداش او
۵۰	۳- تدبیر در قرآن
۵۰	الف: تدبیر و اهمیت آن:
۵۲	ب: تدبیر و تلاوت راستین قرآن:
۵۳	۴- شیوه های تدبیر در قرآن
۵۶	۵- زمینه ها و کلیدهای (شرایط) تدبیر در قرآن
۵۶	اشاره
۵۶	الف- کلیدها و شرایط عام تدبیر:
۵۷	ب- شرایط و کلیدهای خاص تدبیر:
۵۷	۶- اصول اساسی تدبیر در قرآن
۵۸	۷- تاریخچه اجمالی تدبیر در قرآن
۶۶	۸- روش تحقیق و منابع بحث
۷۳	۹- خلاصه کلی مباحث

۷۴	فصل اول زمینه های تدبیر در قرآن
۷۴	اشاره
۷۶	بخش اول: معرفت و ایمان به شأن و مقام قرآن
۷۶	۱- ضرورت شناخت شأن و مقام قرآن:
۷۷	۲- قرآن طیب فکر و روح بشر:
۷۷	۳- طبابت انحصاری قرآن:
۷۹	۴- ایمان به طبابت انحصاری و قطعی قرآن:
۸۰	۵- عواقب انکار شأن قرآن:
۸۱	۶- شیوه یهود و منافقین در انکار شأن قرآن:
۸۲	۷- افراط علم زده ها در شأن قرآن:
۸۳	۸- تفسیر به رأی و جریان علم زدگی:
۸۷	۹- «راسخان در علم» و تعبد فوق علمی به قرآن:
۹۰	۱۰- تعبد دون علم توده مردم به قرآن:
۹۲	بخش دوم: درک و اعتراف به شأن خود در برابر قرآن
۹۲	۱- اعتراف به مرض خود:
۹۲	۲- برخورد ما با قرآن:
۹۳	۳- رابطه قرآن و معصوم:
۹۳	اشاره
۹۴	الف: الله عامل اخراج:
۹۴	ب: رسول خدا صلی الله علیه و آله عامل اخراج:
۹۵	ت: قرآن وسیله اخراج:
۹۸	بخش سوم: جایگاههای مناسب تدبیر در قرآن
۹۸	۱- خانه:
۹۸	اشاره
۹۸	۱- تاثیر شگرف بر اهل خانه
۹۹	۲- دفع شرور و آفات و فزونی برکات

- ۳- تعظیم شعائر الهی ۱۰۰
- ۴- دفع عذاب ۱۰۰
- ۵- روش یهود و نصاری ۱۰۱
- ۲- مسجد و مکانهای آموزشی: ۱۰۲
- اشاره ۱۰۲
- رسالت حوزه ها ۱۰۷
- بخش چهارم: زمانهای مناسب تدبیر در قرآن ۱۱۰
- اشاره ۱۱۰
- اصل تبدیل در اوقات و جبران در عبادات ۱۱۳
- بخش پنجم: جایگاهها و زمانهای نامناسب تدبیر در قرآن: ۱۱۶
- ۱- عریان بودن در حمام ۱۱۶
- ۲- هنگام قضای حاجت ۱۱۷
- ۳- هنگام زناشویی ۱۱۹
- فصل دوم کلیدهای (شرایط) تدبیر در قرآن ۱۲۲
- اشاره ۱۲۲
- مقدمه ۱۲۴
- بخش اول: کلیدهای عام تدبیر در قرآن: ۱۲۸
- الف- کلیدهای قبل از تدبیر: ۱۲۸
- ۱- مسواک زدن ۱۲۸
- اشاره ۱۲۸
- آثار مسواک زدن ۱۲۹
- ۲- طهارت داشتن: ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- ۱- طهارت ظاهر و باطن ۱۳۰
- ۲- بانوان و مشکل طهارت ۱۳۴
- ۳- سیر و سلوک و احکام شرعی ۱۳۷

- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۹ دلیل اوّل:
- ۱۴۰ دلیل دوّم:
- ۱۴۰ دلیل سوّم:
- ۱۴۵ ۴- روایات بحث
- ۱۴۸ ۵- بحث فقهی در قرائت حائض
- ۱۶۴ ب- کلیدهای هنگام تدبر در قرآن
- ۱۶۴ ۱- استقبال قبله
- ۱۶۶ ۲- از رو خواندن قرآن
- ۱۶۸ ۳- دعای شروع و ختم تدبر
- ۱۷۰ ۴- پناهندگی به خدا (استعاذه)
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۱ ۱- ضرورت پناهندگی
- ۱۷۴ ۲- اصل کفر به طاغوت، در فرهنگ الهی
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۷ مراتب کفر به طاغوت
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۷ الف: مرتبه قلبی
- ۱۷۷ ب: مرتبه لسانی
- ۱۷۸ ت: مرتبه عملی
- ۱۷۹ مراحل تحقق ایمان
- ۱۸۱ ۳- برخورد بنی امیه با اصل کفر به طاغوت
- ۱۸۲ ۴- برخورد آل سعود با اصل کفر به طاغوت
- ۱۸۴ ۵- استمداد و یاری جستن از خدا (تسمیه)
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۷ ۱- آثار تسمیه (ذکر بسم الله ...)

- ۱۸۸ ----- ۲- خصوصیات بسمله (بسم الله ...)
- ۱۸۹ ----- ۳- برخورد قریش و بنی امیه با تسمیه
- ۱۹۱ ----- ۴- رابطه استعاذه و تسمیه
- ۱۹۱ ----- ۵- روایات بحث از طریق اهل بیت علیهم السلام
- ۱۹۳ ----- ۶- روایات بحث از طریق اهل سنت
- ۱۹۶ ----- بخش دوم: کلیدهای خاص تدبیر
- ۱۹۶ ----- مقدمه
- ۱۹۸ ----- ۱- کلیدهای علمی
- ۱۹۸ ----- ۱- تسلط بر قرآن و روایات ذیل آیات
- ۱۹۹ ----- ۲- لغت معتبر قریب به عصر قرآن
- ۲۰۱ ----- ۳- ادبیات عرب
- ۲۰۲ ----- ۴- منطق و روشهای تحقیق
- ۲۰۵ ----- ۵- فلسفه
- ۲۰۷ ----- ۶- کلام
- ۲۰۹ ----- ۷- عرفان
- ۲۱۱ ----- ۸- اخلاق
- ۲۱۳ ----- ۹- علم روایه الحدیث (مصطلح الحدیث و رجال)
- ۲۱۴ ----- ۱۰- علم اصول و مبانی استنباط و فقه دین
- ۲۱۷ ----- ۱۱- علم اصول فقه
- ۲۲۱ ----- ۱۲- علم فقه احکام
- ۲۲۱ ----- ۱۳- تاریخ اسلام
- ۲۲۳ ----- ۱۴- تاریخ قرآن و حدیث
- ۲۲۴ ----- ۱۵- تاریخ تفسیر
- ۲۲۶ ----- ۱۶- تاریخ عمومی جهان و تاریخ تمدنها و ادیان
- ۲۲۷ ----- ۱۷- علم تاریخ و فلسفه آن
- ۲۳۰ ----- ۱۸- تاریخ علوم

- ۱۹- علم به زمان و عصر خود ----- ۲۳۱
- ۲۰- علوم انسانی ----- ۲۳۳
- ۲۱- ملکه استنباط ----- ۲۳۵
- ۲- کلیدهای روحی و عملی ----- ۲۳۸
- الف: طهارت روحی و اولوا الألباب: ----- ۲۳۸
- اشاره ----- ۲۳۸
- ۱- اساس طهارت روحی ----- ۲۳۹
- ۲- رابطه ایمان و عقل ----- ۲۴۱
- ب: تفصیل صفات اولوا الألباب: ----- ۲۴۶
- ۱- شهود به حقانیت قرآن ----- ۲۴۶
- ۲- رسوخ در علم ----- ۲۴۷
- ۳ و ۴ و ۵- اهل ذکر و فکر و مناجات ----- ۲۴۸
- ۶- وفای به عهد الهی ----- ۲۴۹
- ۷- برقراری پیوندها ----- ۲۵۰
- ۸ و ۹- خوف و خشیت خدا و روز بازپرسی ----- ۲۵۱
- ۱۰ و ۱۱ و ۱۲- صبر، اقامه نماز و انفاق ----- ۲۵۴
- ۱۳- دفع بدی با خوبی ----- ۲۵۹
- ۱۴ و ۱۵ و ۱۶- حقیقت طلبی، آزاد اندیشی و شرح صدر ----- ۲۶۳
- ۱۷- زهد به دنیا و عشق به آخرت ----- ۲۶۶
- ت: اجمال صفات اولوا الألباب ----- ۲۶۹
- ۱- زیباترین فرد در سخن و اعتقاد ----- ۲۶۹
- ۲- زیباترین فرد در دین ----- ۲۷۰
- ث: اهل قرآن در روایات ----- ۲۷۱
- فصل سوم اصول اساسی تدبیر در قرآن ----- ۲۷۴
- اشاره ----- ۲۷۴
- مقدمه ----- ۲۷۶

- بخش اول: اصول حاکم بر محتوای قرآن: ۲۷۸
- اصل اول: قابل فهم بودن برای مردم - ۲۷۸
- اصل دوم: عدم جدایی از عترت ۲۸۰
- اشاره ۲۸۰
- ۱- شأن ابلاغ: ۲۸۱
- اشاره ۲۸۱
- الف- ارزشمندی گزارش فرد راستگو (حجیت خبر واحد) - ۲۸۲
- ب: تخصیص و تقييد قرآن به حديث معتبر ۲۸۳
- ۲- شأن تبیین و تفسیر ۲۸۵
- ۳- شأن راهنما ۲۸۶
- ۴- شأن اجرا و الگو ۲۸۸
- ۵- شأن ولایت و امامت ۲۸۹
- اصل سوم: عدم تحریف قرآن ۲۹۲
- اصل چهارم: خدایی بودن لفظ و چینش قرآن ۲۹۳
- اشاره ۲۹۳
- دلایل بر چینش خدایی ۲۹۴
- اشاره ۲۹۴
- ۱- عدم لغو و زیادی در آیات ۲۹۹
- ۲- عدم مترادف در آیات ۲۹۹
- اصل پنجم: ابدی بودن پیام ۳۰۰
- اشاره ۳۰۰
- ۱- عدم ذکر زمان و مکان ۳۰۱
- ۲- عدم ذکر جزئیات روزمره ۳۰۲
- ۳- مخاطب قرار دادن مردم هر عصر ۳۰۷
- اصل ششم: هدایت و تربیت فرد و جامعه ۳۰۸
- اشاره ۳۰۸

- ۱- بیان حقیقت و واقعیت ۳۰۹
- ۲- سمبلیک بودن ۳۱۱
- ۳- عدم سکوت در برابر افکار و اعمال ۳۱۳
- ۴- عدم سیر در وادی علوم تجربی ۳۱۴
- ۵- ایجاز و اختصار و حذف ۳۱۵
- ۶- برخورد غیر مستقیم ۳۱۷
- ۷- مراتب و مراحل فهم قرآن ۳۲۰
- اصل هفتم: فرهنگ اصطلاحات قرآن ۳۲۵
- اشاره ۳۲۵
- بررسی واژه «سینه» در سیاق آیات ۳۲۶
- اصل هشتم: عدم تعارض و تراحم ۳۳۰
- اشاره ۳۳۰
- ۱- تعارض ۳۳۱
- اشاره ۳۳۱
- الف: تعارض آیات با یکدیگر ۳۳۱
- اشاره ۳۳۱
- مثالها ۳۳۲
- ب: قرآن و احکام قطعی ۳۳۵
- اشاره ۳۳۵
- مثالها ۳۳۶
- ت: قرآن و احکام ظنی ۳۳۸
- اشاره ۳۳۸
- مثالها ۳۳۹
- ث: قاعده جری و تطبیق ۳۳۹
- ج: قاعده عدم تخصیص مورد ۳۴۰
- ۲- تراحم ۳۴۱

- ۳۴۱ اشاره
- ۳۴۱ الف: تراحم میان آیات
- ۳۴۱ اشاره
- ۳۴۳ الف- بدلیت:
- ۳۴۳ ب- اهمیت داشتن:
- ۳۴۳ ت- صعوبت عمل:
- ۳۴۳ ث- مخالفت نفس:
- ۳۴۴ ب: تراحم میان آیه با واقعیت خارجی
- ۳۴۵ ۳- خلاصه بحث
- ۳۴۵ ۱- تعارض:
- ۳۴۶ ۲- معیار ترجیح در تعارض:
- ۳۴۶ ۳- تراحم:
- ۳۴۶ ۴- معیار ترجیح در تراحم:
- ۳۴۷ اصل نهم: کلیدها و شیوه های تدبر
- ۳۴۹ اصل دهم: آفت های تدبر
- ۳۵۴ بخش دوم: اصول حاکم بر متدبر قرآن
- ۳۵۴ مقدمه
- ۳۵۵ اصل اول: صحت اصول اعتقادات
- ۳۵۵ اشاره
- ۳۵۵ ۱- توحید در ذات و صفات و افعال
- ۳۵۶ ۲- عدم تشبیه و عدم تنزیه
- ۳۵۶ ۳- توحید در افعال و اختیار انسان
- ۳۵۷ ۴- صلاحیت و خبثت معیار پاداش و جزاء
- ۳۵۸ ۵- عصمت پیامبران و اهل بیت علیهم السلام
- ۳۶۴ اصل دوم: احاطه بر آیات و احادیث
- ۳۶۶ اصل سوم: برخوردار از ترجمه ای دقیق و بلیغ

۳۶۶ اشاره
۳۶۹ نظر مختار و طرح عملی
۳۷۴ اصل چهارم: پاک طلبی و حقیقت جویی
۳۷۷ اصل پنجم: پیگیری آیات در جریان زندگی
۳۸۱ اصل ششم: جسارت فکری و خلاقیت و ابتکار
۳۸۳ اصل هفتم: مشورت با اهل قرآن
۳۸۸ فصل چهارم شیوه های تدبر در قرآن و مراحل آن
۳۸۸ اشاره
۳۹۰ مقدمه
۳۹۰ ۱- مفهوم تدبر
۳۹۲ ۲- فرق تدبر و تفسیر
۳۹۴ ۳- تدبر، تلاوت راستین و ترتیل
۳۹۷ ۴- فرق «قرائت، تلاوت و ترتیل
۴۰۳ ۵- شواهد معنی ترتیل
۴۰۳ الف: شواهد قرآنی
۴۰۸ ب: شواهد روایی
۴۱۰ ۶- اقوال در معنی لغوی و اصطلاحی ترتیل
۴۱۳ ۷- شیوه ترتیل و شیوه استماع و انصات
۴۱۵ ۸- خلاصه مباحث شیوه ها
۴۱۸ بخش اول: شیوه ترتیل
۴۱۸ مقدمه:
۴۱۸ الف- ترتیل در لفظ
۴۱۸ اشاره
۴۱۹ ۱- مخارج حروف
۴۲۱ ۲- آهنگ کلمات و موسیقی آیات
۴۲۱ اشاره

- ۱- موسیقی قرآن و تأثیر شگرف آن ۴۲۱
- ۲- عوامل صوت زیبا و ملکوتی قرآن ۴۲۳
- ۳- بستر موسیقی ملکوتی قرآن ۴۲۶
- ۴- فرق موسیقی قرآن از موسیقی عناصر شهوتران ۴۲۸
- ۵- گریه در کنار حزن ۴۳۱
- ۶- در گلو چرخاندن صوت (ترجیع صوت) ۴۳۱
- ۷- زبان روح بشر ۴۳۲
- ۸- صوت زیبا و نفاق ۴۳۳
- اشاره ۴۳۳
- دفع و رفع رياء و نفاق ۴۳۶
- ۹- جهر و اخفات در قرائت ۴۴۰
- الف: جهر و اخفات در نماز و دعا ۴۴۰
- ب: جهر و اخفات در قرائت قرآن ۴۴۴
- ت: جهر و اخفات و حال مؤمن: ۴۴۵
- اشاره ۴۴۵
- ۱- ترجیح قرائت و ذکر جهری: ۴۴۷
- ۲- لزوم قرائت و ذکر جهری: ۴۴۸
- ۳- ترجیح قرائت و ذکر اخفائی: ۴۴۸
- ۴- لزوم قرائت و ذکر اخفائی: ۴۴۹
- ۳- تقطیع آیات ۴۵۰
- اشاره ۴۵۰
- ۱- ضرورت تقطیع ۴۵۰
- ۲- معیار و عوامل تقطیع ۴۵۱
- ۴- پرهیز از شتاب در قرائت ۴۵۴
- اشاره ۴۵۴
- ۱- ضرورت درنگ در قرائت ۴۵۴

- ۲- مقدار سرعت و تأنی ۴۵۵
- ۵- تداوم و پیوستگی در قرائت ۴۶۰
- ۱- اصل تدریج و پیوستگی در جریان رشد ۴۶۰
- ۲- تداوم بر قرائت ۴۶۱
- ۳- آثار تداوم قرائت ۴۶۴
- الف: استجابات دعا ۴۶۴
- ب: نظم روحی ۴۶۴
- ۴- مقدار قرائت: ۴۶۷
- ۵- پیوستگی در قرائت ۴۶۹
- ب: ترتیل در معنی: ۴۷۲
- ۱- توجه به معانی و نظم و چینش آیات و طرح سؤال ۴۷۲
- اشاره ۴۷۲
- «ترجمه» و مراحل آن ۴۷۲
- تفسیر و عناوین مورد بحث در آن ۴۷۸
- مراحل کلی تفسیر ۴۸۳
- تأویل ۴۸۴
- طرح سؤال در سه حوزه ۴۸۸
- اشاره ۴۸۸
- ۱- معنی دقیق کلمه: ۴۸۹
- ۲- گزینش کلمه: ۴۸۹
- ۳- جایگاه کلمه در جمله: ۴۹۰
- ۴- ارتباط کلمات در هر جمله: ۴۹۰
- ۵- ارتباط جملات هر آیه با هم و ارتباط آیات با یکدیگر (سؤالات ادبی): ۴۹۰
- ۶- سؤالات اساسی در حوزه ارتباط آیات یک سوره: ۴۹۲
- ۷- ارتباط آیات سوره با آیات سوره دیگر: ۴۹۲
- ۸- ارتباط قرآن با احادیث: ۴۹۴

- ۴۹۴ ----- ۹- ارتباط قرآن با حکم عقل و علم: -----
- ۴۹۴ ----- ۱۰- ارتباط آیات با زمان حاضر (تأویل): -----
- ۴۹۶ ----- ۲- تأنی در آیات -----
- ۵۰۱ ----- ۳- تدبیر در آیات -----
- ۵۰۱ ----- اشاره -----
- ۵۰۵ ----- مرور مکرر آیات -----
- ۵۰۶ ----- مراتب تدبیر -----
- ۵۰۹ ----- شواهد مراتب فهم و تدبیر در قرآن -----
- ۵۱۱ ----- ۴- خود را مخاطب قرآن دیدن -----
- ۵۱۱ ----- اشاره -----
- ۵۱۲ ----- الف: موسی علیه السلام با فرعون: -----
- ۵۱۴ ----- ب: موسی علیه السلام با بنی اسرائیل: -----
- ۵۱۷ ----- مراتب خطاب -----
- ۵۲۲ ----- ۵- محزون کردن خویش: -----
- ۵۲۳ ----- ۶- کاوش در آیات برای درمان خویش -----
- ۵۳۰ ----- ۷- الگوهای شیوه ترتیل -----
- ۵۳۰ ----- اشاره -----
- ۵۳۰ ----- الف: اصحاب رسول خدا -----
- ۵۳۱ ----- ب: متقین -----
- ۵۳۲ ----- ت: قاری قرآن -----
- ۵۳۵ ----- بخش دوم: شیوه استماع و انصات -----
- ۵۳۵ ----- اشاره -----
- ۵۳۵ ----- مقدمه: -----
- ۵۳۵ ----- (۱) استماع و انصات -----
- ۵۳۶ ----- (۲) جریان معنوی تأثیر قرآن -----
- ۵۳۷ ----- (۳) الگوهای استماع و انصات -----

- ۵۳۷ اشاره
- ۵۳۷ الف: قتیسین و راهبان طالب حقیقت
- ۵۳۸ ب: علمای ادیان
- ۵۳۹ ت: انبیای الهی
- ۵۳۹ ث: مؤمنان حقیقی
- ۵۴۱ (۴) افراط و تفریط در شیوه استماع و انصات
- ۵۴۱ الف: افراط در شیوه استماع و انصات
- ۵۴۵ ب: تفریط در شیوه استماع و انصات
- ۵۴۵ اشاره
- ۵۴۵ دلایل تفریط
- ۵۵۳ بخش سوم: نمونه های تدبیر
- ۵۵۳ اشاره
- ۵۵۴ الف- نمونه های تدبیر در مرتبه عبارات و اشارات قرآن
- ۵۵۴ اشاره
- ۵۵۴ طرح بعضی از سؤالات در مورد سوره حمد
- ۵۵۵ پاسخها:
- ۵۷۷ نمونه هایی دیگر:
- ۵۸۵ ب: نمونه های تدبیر در مرتبه لطائف قرآن
- ۵۹۵ ت: نمونه تدبیر در مرتبه حقیقت قرآن
- ۵۹۷ منابع مورد مطالعه و مورد استناد قرآن
- ۵۹۷ ۱- کتب حدیث
- ۵۹۸ ۲- کتب تفسیر
- ۵۹۹ ۳- کتب لغت و ادب
- ۶۰۱ ۴- کتب علوم قرآن
- ۶۰۳ ۵- کتب فقهی و اصولی
- ۶۰۵ ۶- منابع دیگر

عنوان و نام پدیدآور: پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن: زمینه ها، کلیدها، اصول، شیوه ها، مراحل، نمونه ها/ تالیف ولی الله نقی پورفر.

مشخصات نشر: تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۵۸۴ص.

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۷۴.

یادداشت: عنوان دیگر: پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن کریم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۵۷۵] - ۵۸۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

عنوان دیگر: پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن کریم.

موضوع: قرآن -- تحقیق

شابک: ۵۸۰۰۰ ریال ۹۶۴-۶۰۶۶-۸۲-۸: ؛ ۱۰۰۰۰ ریال

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵

رده بندی کنگره: ۳/۶۵/۳/۷ پ ۱۳۸۷۴

سرشناسه: نقی پور، ولی الله

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه. انتشارات اسوه

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۱۶۸۱۱

ص: ۱

اشاره

کتاب حاضر، حاصل بحثهایی است که در دانشکده تربیت معلّم قرآن تدریس گردید.

این بحثها به ضرورت، به عنوان مقدمه ای بر مباحث تفسیر موضوعی و سوره ای که بر عهده اینجانب قرار داشت در فرصت یک ترم مطرح گردید، سپس بهمت تنی چند از دانش جویان گرانقدر، جمع آوری گشته در اختیار نگارنده قرار گرفت و در طی سه دوره تدریس در دانشکده و یک دوره در قم برای عده ای از طلاب، مطالب بسیاری بر آنها افزوده گشت، سپس طرح کلی مباحث و مطالب آن، بعضا یا کلاً، در اختیار بعضی از اساتید بزرگوار قرار گرفت که ضمن راهنمایی های سودمند روند مباحث و محتوای آن را مورد لطف و عنایت خویش قرار دادند.

این مباحث، در ابتدا، جهت معلّمان و مربیان قرآن فراهم گشته است، تا که با فراگیری آن، به زبان ساده تر برای دانش آموزان و طالبین

فرهنگ قرآن مطرح گردد، از این رو فهم بعضی از مطالب آن، نیازمند آگاهی از اصول فقه، فقه احکام و ادبیات عرب می باشد؛ لیکن بهر حال عمده مطالب آن می تواند مورد استفاده عموم اقشار تحصیل کرده قرار گیرد.

امید است این مجموعه و مجموعه های دیگری که به عنایت الهی در دست اقدام است به سهم خویش، قدم مؤثری در گسترش فرهنگ قرآن و انس توده های مسلمان با آن، بردارد.

در پایان از دانشجویان محترمی که در تهیه این مجموعه زحمات بی شائبه ای را تقبل فرمودند و از اساتید بزرگواری که هر یک به سهم خویش، در طرح مباحث یا محتوای آن ارشاداتی فرمودند، من جمله، از استاد بزرگوار حضرت آیت الله جوادی آملی و استاد دکتر سید محمد باقر حجتی و دکتر احمد بهشتی کمال تشکر را دارم، و در ضمن از صاحب نظران عزیزی که مطالب این نوشته را مورد عنایت قرار داده، تذکرات خویش را به اینجانب ابلاغ نمایند، پیشاپیش سپاسگزاری می نمایم.

«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» ولی الله نقی پورفرقم ۱۳۷۱ / ۷ / ۲۹

- ۱- شأن و مقام قرآن
- ۲- ضرورت تعلیم و تعلّم قرآن
- ۳- تدبّر در قرآن
- ۴- شیوه های تدبّر در قرآن
- ۵- زمینه ها و شرایط تدبّر در قرآن
- ۶- اصول اساسی تدبّر در قرآن
- ۷- تاریخچه تدبّر در قرآن
- ۸- روش تحقیق و منابع بحث
- ۹- خلاصه کلی بحث

۱- شأن و مقام قرآن

قرآن را بر دیگر سخنان رفعتی است که در وصف نمی گنجد و آنها را قیاس با قرآن نتوان نمود همچنانکه نه مخلوق را با خالق می توان سنجید و نه افعال آنان را با فعل خدا می توان مقایسه کرد:

«فضل القرآن على سائر الكلام كفضل الله على خلقه». (بخار، ج ۹۲، ص ۱۹) «انّ كلام الباری سبحانه لا يشبه كلام الخلق كما لا يشبه أفعاله أفعالهم» (بخار، ط بیروت، ج ۸۹، ص ۱۰۷ و ج ۹۰، ص ۹۰) مگر نه اینکه قرآن تجلّی خاص خداوند سبحان می باشد بی آنکه به چشم بصر بتوان مشاهده کرد، و به چشم بصیرت به کنه ذاتش پی برد:

«فتجلّی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یكونوا رأوه بما أراهم من قدرته».

(نهج البلاغه، خ ۱۴۷) تجلّی اعظمی که ملموس ترین و مشهودترین شهود و حضور را جلوه گر است:

«اللهم انّی أسئلك بالتجلّی الأعظم فی هذه اللیله من الشهر المعظم».

(مفاتیح، دعای شب مبعث)

از این رو، آنکه شوق دیدار معشوق بسر می پروراند و در هوای وصالش، شب را به صبح می رساند و از درد هجران و لذت حضور به سجده در آمده، مهر از راز دل بر گرفته، عقده ها را گشوده، در خلوت انس محبوب به نجوا درآمده است و گریان و نالان درمان درد می جوید و سکونت در جوارش را مسئلت می نماید. (۱)

و آنکه در بازار پر غوغای زندگی، بهشت برین را بر متاع فانی ترجیح داده، چشم امید به نعمت ابدی دوخته است.

و آنکه از خوف غضب الهی، از لذت حرام، دست شسته، به انتظار عفو و مغفرت الهی نشسته است، (۲) همه و همه باید بسوی قرآن شتاب گیرند تا بقدر توان از سفره گسترده الهی بهره مند گشته، مطلوب خویش را بدست آورند:

«الا- من اشتاق الی الله فلیستمع کلام الله». (ص) (کنز العمال، خ ۲۴۷۲) (بهوش باشید هر که شوق دیدار خدا دارد پس به سخن خدا (قرآن) گوش فرا دهد).

«اذا أحبّ أحدکم ان یحدّث ربّه فلیقرء القرآن». (ص) (کنز العمال، خ ۲۲۵۸) (هرگاه یکی از شما عشق و علاقه داشت که با پروردگارش سخن تازه کند پس قرآن بخواند).

«القرآن مآدبه الله فتعلّموا من مآدبه ما استطعتم». (بحار، ج ۹۲، ص ۱۹ بدون من-) (کنز، خ ۲۳۵۶، ان هذا القرآن ...)

(قرآن سفره گسترده الهی است پس به تعلیم از سفره گسترده اش بقدر توان برگیرید).

ص: ۲۴

۱- ۱. ر ک: بخش الگوها، فصل ۴.

۲- ۲. إنّ قوما عبدوا الله رغبة فتلك عباده التجار، و إنّ قوما عبدوا الله رهبة فتلك عباده العبيد و إنّ قوما عبدوا الله شكرا فتلك عباده الأحرار (نهج، ک ۲۳۷)، در روایتی بجای «شکرا»، «حبا» آمده است (میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۷)

به پیام ملکوتی قرآن ناطق، علی علیه السلام، گوش فرا دهیم که چه زیبا از عظمت قرآن و ضرورت آنس و تدبیر در آن، سخن می گوید:

«و أعلموا أنّ هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغشّ و الهادی الذی لا یضلّ و المحدّث الذی لا یکذب و ما جالس هذا القرآن أحد الا قام عنه بزیاده او نقصان؛ زیاده فی هدی او نقصان فی عمی».

(آگاه باشید که این قرآن یگانه خیرخواهی است که تقلب و خیانت نمی کند و هدایتگری است که گمراه نمی نماید و سخنگویی است که دروغ نمی گوید، هیچ کس هم نشین با این قرآن نگشت مگر اینکه از کنار قرآن با افزایشی و یا کاهشی برخاست، افزایشی در هدایت و یا کاهشی از کوری و ضلالت).

«و اعلموا أنّه لیس علی أحد بعد القرآن من فاقه، و لا- لأحد قبل القرآن من غنی، فاستشفوا من أدوائکم، و استعینوا به علی لأوائکم فإنّ فیہ شفاء من أكبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغیّ و الضلال».

فاسألوا الله به و توجّهوا إليه بحبّه، و لا تسألوا به، إنّ ما توجّه العباد إلى الله بمثله».

(و آگاه باشید که بر کسی از پس قرآن فقری نخواهد بود و نه برای کسی قبل از قرآن غنایی حاصل است پس بجهت دردهایتان، از قرآن بهبودی طلب نمایید و بواسطه قرآن بر سختیهای یاری جوید، چرا که در آن، شفایی است از بزرگترین دردها، و آن کفر است و نفاق و تباهی است و ضلالت، پس بواسطه قرآن از خدا درخواست کنید و با عشق به قرآن بسویش روی آورید و با آن از خلقش چیزی نخواهید چرا که بندگان (تاکنون) با چیزی همانند قرآن بسوی خدا روی نیاورده اند).

«و اعلموا أنّه شافع مشفّع، و قائل مصدّق، و أنّه من شفّع له القرآن یوم القیمه شفّع فیہ، و من محل به القرآن یوم القیمه صدّق علیه، فإنّه ینادی مناد یوم

القیمة: «ألا كل حارث مبتلى في حرثه و عاقبه عمله غير حرثه القرآن».

و آگاه باشید که او شفاعتگری است مورد قبول و گوینده ای است مورد تصدیق، و بی شک هر که را قرآن در روز قیامت شفاعت کند بی درنگ پذیرفته خواهد شد و از هر که قرآن شکایتی نماید بلافاصله تأیید خواهد گشت چرا که فریادگری در روز قیامت ندا می کند: «بهوش باشید هر کشتکاری در کشته خود و عاقبت عملش گرفتار است مگر کشتکاران قرآن».

«فكونوا من حرثه و أتباعه و استدلوه علی ربکم و استنصحوه علی أنفسکم و اتهموا علیه آرائکم و استغشوا فيه أهواءکم». (نهج البلاغه، خ ۱۷۶) (پس از کشتکاران و پیروان قرآن باشید و از آن بسوی پروردگارتان رهنمایی طلب کنید و از آن بر جانتان خیرخواهی جوئید و در برابرش نظراتتان را متهم نمایید و در حوزه قرآن امیالتان را خیانتکار تلقی کنید).

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه ای جامع، حقیقت دنیا و جایگاه قرآن و شأن و مقامش را بیان می کند:

«أيها الناس إنكم في دار هدمه و أنتم على ظهر سفر و السیر بكم سريع و قد رأيتم الليل و النهار و الشمس و القمر يبليان كل جديد و يقربان كل بعيد و يأتيان بكل موعود فأعدوا الجهاز لبعث المجاز».

قال: فقام مقداد بن الأسود فقال يا رسول الله، و ما دار الهدنه؟

فقال: دار بلاغ و انقطاع، فإذا التبت عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فإنه شافع مشفع و ماحل مصدق، و من جعله أمامه قاده إلى الجنة و من جعله خلفه ساقه إلى النار و هو الدليل يدل على خير سبيل و هو كتاب فيه تفصيل و بيان و تحصيل و هو الفصل ليس بالهزل، و له ظهر و بطن فظاهره حكم و باطنه علم، ظاهره انيق و باطنه عميق، له تخوم و على تخومه

تخوم، لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبہ، فیہ مصابیح الہدی و منار الحکمہ و دلیل علی المعرفہ لمن عرف الصیفہ فلیجل جال بصرہ و لیبلغ الصیفہ نظره، ینج من عطب و یتخلص من نشب فإن التّفکر حیاه قلب البصیر، كما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور، فعلیکم بحسن التّخلص و قلّه التّربّص». (اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۹، ح ۲) (ای مردم شما در خانه صلح و آرامش بسر می برید در حالیکه بر پشت مرکب سفر قرار گرفته اید و حرکت دادن شما با سرعت انجام می پذیرد و بی شک شب و روز و خورشید و ماه را دیده اید که هر تازه ای را کهنه و هر دوری را نزدیک و هر موعودی را محقق می گردانند؛ پس وسایل سفر را جهت دوری مسیر گذر مهیا سازید.

پس مقداد بن أسود برخاست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه صلح و آرامش (دار هدنه) چیست؟

فرمودند: خانه کسب توشه برای رسیدن به مقصد و منقطع شدن از دنیا است.

پس هر گاه فتنه ها همچون پاره های شب ظلمت افزا شما را فرا گرفت و به شبهه انداخت پس بر شما باد مصاحبت با قرآن، چرا که آن شفاعتگری مورد پذیرش و شکایت کننده ای مورد تصدیق می باشد؛ و هر که او را در پیش رویش قرار دهد، او را به سوی بهشت خواهد کشانید و هر که او را در پشت خود قرار دهد او را به سوی آتش به پیش خواهد راند.

و قرآن یگانه راهنماست که بر بهترین راه راهنمایی می کند و او کتابی است که در آن تفصیل و توضیح و برگرداندن به حاصل کلام موجود است.

و او یگانه سخن قاطع و جدی است که با شوخی همراه نیست.

و او را ظهر و بطنی است، پس ظاهرش حکم و باطنش علم می باشد، ظاهرش

بسیار جذاب و دلربا و باطنش ناپیداست، او را نهایتها و ریشه‌هایی است و بر نهایتهایش، نهایتهایی است که شگفتیهای آن به شمارش در نمی‌آید و عجایب نامأنوسش کهنه نمی‌گردد، در آن چراغهای هدایت و منار حکمت قرار دارد، و (قرآن) راهنمایی برشناخت حقیقت است برای آنکه صفت قرآن را بشناسد پس باید هر محققى دیده اش را به گردش درآورد و نگاه دقیقش را به نهایت صفت قرآن رساند که در نتیجه از هلاکت نجات و از گرفتاری‌های می‌یابد، چرا که تفکر در قرآن موجب حیات دل فرد بیناست همانگونه که شخص در تاریکیها با استمداد از نور گام برمی‌دارد. پس بر شما باد التزام به زیبا رها شدن و کمی انتظار کشیدن و معطل شدن).

قرآن را حقیقتی است ماوراءالفاظ آن که در قیامت، در زیباترین صورت، جلوه گر می‌شود و از نظر زیبایی و عظمت بر همه مسلمین و شهدا و انبیا و فرشتگان مقرب، پیشی جسته در صف مقدم مقام قرب الهی قرار می‌گیرد و به شفاعت از اهل قرآن می‌پردازد (۱) و هر مؤمنی را به اندازه آنس و عمل به قرآن به درجه‌ای از درجات بهشت هدایت می‌کند. (۲)

۲- ضرورت تعلیم و تعلم قرآن

اشاره

(۳)

قرآن غذای روح است و فکر، و سفره‌ای است گسترده و متنوع، متناسب با گستردگی و تنوع نیاز انسان، پس تناولش بر کودک، ضروری است و حیاتی، و همچون غذای جسمش، تأمین آن بر پدر واجب است و قطعی، نه تنها کودک که مادر و پدر خود نیز به

ص: ۲۸

-
- ۱- ۱. اصول کافی، ج ۲، کتاب فضل قرآن، ح ۱، ۱۱، ۱۲ و ۱۴؛ باب فضل حامل قرآن، ح ۳ و ۴.
 - ۲- ۲. اصول کافی، ج ۲، کتاب فضل قرآن، ح ۱، ۱۱، ۱۲ و ۱۴؛ باب فضل حامل قرآن، ح ۳ و ۴.
 - ۳- ۳. علاوه بر بحث مقدمه در بخشهای دیگر کتاب بحثهای مفیدی متناسب اشاره شده است.

آن محتاج و نیازمند می باشند:

«حقّ الولد علی الوالد، ان یحسّن إسمه و یحسن أدبه و یعلّمه القرآن و یزوّجه». (نهج، کلمه ۳۹۹) (حقّ فرزند بر پدر این است که: اسم فرزند را زیبا قرار دهد و زیبا تربیتش کند و قرآن را به او بیاموزد و- در نهایت- او را به همسری دهد).

«یا معاذ، إن أردت عیش السعداء و میته الشهداء و النّجاه یوم الحشر و الأمان یوم الخوف و النّور یوم الظلمات و الظّل یوم الحرور و الرّیّ یوم العطش و الوزن یوم الخفّه و الهدی یوم الضلاله، فأدرس القرآن فإنّه ذکر الرحمان و حرز من الشیطان و رجحان فی المیزان». (ص) (بحار، ج ۹۲، ص ۱۹؛ کنز، خ ۲۴۳۹) (ای معاذ اگر زندگی سعادت‌مندان و مرگ شهدا و نجات در روز جزا و امنیت در روز هراس و نور در روز ظلمت، و سایبان در روز حرارت شدید، و سیری در روز عطش، و ارزش و سنگینی در روز سبکی، و هدایت در روز گمراهی را با تلاش جويا هستی، پس قرآن را مطالعه کن چرا که آن یاد آور خدای رحمان و حافظ از شیطان و عامل برتری در ترازوی اعمال می باشد).

«خیرکم (او خیارکم) من تعلّم القرآن و علّمه». (۱) (بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۲؛ کنز، خ ۲۳۵۱) (بهترین- یا برگزیده ترین- شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و یاد دهد).

«من قرأ القرآن قبل أن یحلم فقد أوتی الحکم صبیّا». (کنز، خ ۲۴۵۲)

ص: ۲۹

۱- ۱. روایات بیشماری در این زمینه ها مطرح است: (بح، ج ۹۲، ص ۱۹؛ ج ۳، ص ۳۶- کنز، خ ۲۳۳۰، ۲۳۲۰، ۲۳۸۶ و ۲۳۵۶- نهج، خ ۱۱۰ و ...).

(هر که قرآن را بخواند، قبل از اینکه به بلوغ رسد، پس بواقع در کودکی به او حکمت عطا گشته است!).

پاداش رنج در قرائت و تعلّم قرآن:

برای سختی تعلّم و رنج و دشواری آن، پاداشی است همتراز امر تعلّم، چرا که در راه خدا، نتایج با سعی و تلاشها و میزان امکانات سنجیده می شود: (۱) «إِنَّ الَّذِي يَعَالج الْقُرْآنَ وَ يَحْفَظُهُ بِمَشَقَّةٍ مِنْهُ وَ قَلَّ حَفْظَ لَهُ أَجْرَانِ». امام صادق علیه السلام (ب ۵، ح ۲) (آنکه قرآن را با سختی و مشقت و کندی حافظه یاد می گیرد و حفظ می کند، برایش دو اجر می باشد).

«من شدّد علیه القرآن کان له أجران و من یسیر علیه کان مع الأولین (من الأبرار)». امام صادق علیه السلام (ب ۵، ح ۳) (هر که قرآن برای او دشوار آید دو اجر دارد و هر که برایش آسان باشد با اولین - یا از ابرار - خواهد بود).

«من علّم ولدا له القرآن قلّده قلاده یعجب منها الأولون و الآخرون یوم القیمة». (ص) (کنز، خ ۲۳۸۶) (هر که فرزند خویش را قرآن بیاموزد به گردن او گردبندی می آویزد که از آن، اولین و آخرین در روز قیامت به شگفتی در می آیند).

ص: ۳۰

۱-۱. «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى عَلاوَه بر سعی، معیار دیگر نیت عمل می باشد که در واقع روح عمل را تشکیل می دهد؛ بطور کلی، مقدار پاداش با میزان اخلاص در نیت، مقدار سعی و تلاش، صعوبت عمل و هم چنین مقدار سرمایه های وجودی و خارجی انسان، ارتباط دارد. هر چه اخلاص بالاتر و سعی بیشتر و عمل دشوارتر و متناسب با امکانات باشد پاداش بیشتر است.

معلم قرآن شأن بسیار والایی در میان مردم دارد؛ در احادیث آمده است که:

«من علم عبدا آیه من کتاب الله فهو مولاه، لا ینبغی له ان یخذ له ولا یتأثر علیه فان هو فعله قضم عروه من عری الإسلام». (ص) (کنز، خ ۲۳۸۴) (هر که بنده ای را آیه ای از کتاب خدا بیاموزد پس او مولای او خواهد بود که او (شاگرد) را سزاوار نیست که در نیمه راه- در میان مشکلات- او را رها کند و نه اینکه بر او مقدم شود، پس اگر او این کار را کرد، دستگیره ای از دستگیره های اسلام را شکسته و بریده است).

«ألا- من تعلم القرآن و علمه و عمل بما فيه، فأنا له سائق إلى الجنة و دلیل إلى الجنة». (ص) (کنز، خ ۲۳۷۵) (بهوش باشید! هر که قرآن را فرا گیرد و بیاموزد و به محتوایش عمل نماید پس من سوق دهنده و راهنمای او سوی بهشت خواهم بود).

«من تعلم لله و عمل لله و علم لله دعی فی ملکوت السموات عظیما». (ع) (بحار، ج ۲، ب علم) (هر که بخاطر خدا فرا گیرد و بخاطر خدا عمل نماید و بخاطر خدا بیاموزد در ملکوت آسمانها شخص با عظمتی خوانده می شود).

۳- تدبیر در قرآن

الف: تدبیر و اهمیت آن:

«تدبر» در لغت «ژرف اندیشی و عاقبت اندیشی» می باشد؛ [\(۱\)](#) این واژه چهار بار

ص: ۳۱

۱- ۱. بحث گسترده تر از مفهوم تدبر در بخش «ترتیل در معنی» مطرح گشته است؛ رجوع شود.

در قرآن بکار رفته است: در سه آیه، قرآن کریم مخاطبین خود را به تدبّر در اعماق و مقاصد پیام خویش دعوت نموده است؛ آهنگ و سیاق این آیات نوعی توییخ و اعتراض را بهمراه دارد:

«أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ ...» (مؤمنون/ ۶۸) (پس چرا در این سخن (قرآن)، ژرف نیندیشیدند؟).

«أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد/ ۲۴) (پس چرا در قرآن ژرف نمی اندیشند؟ مگر بر دل‌های آن چیره گشته است؟).

«أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا».

(نساء/ ۸۲) (پس چرا در این قرآن ژرف نمی اندیشند؟ و اگر از نزد غیر خدا می بود، در آن ناهماهنگی و تضاد بسیاری می یافتند).

مخاطبین این آیات کسانی هستند که به حقایق الهی این کتاب به دیده تردید نگریسته و یا منکر آن می باشند و نیز کسانی هستند که به تقلید و بدون معرفت، به آن ایمان آورده اند، و در حقایقش اندیشه نمی نمایند.

در آیه چهارم، محتوای پر خیر و برکت قرآن را بیان می کند تا بواسطه تدبّر در آن، از برکات عظیم آن بهره مند گردند:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (ص/ ۲۹) با دقت و تأمل در این آیات و سیاق آن می یابیم که: «الهی بودن قرآن» بدون «تدبر در آن» معلوم نخواهد گشت، و نیز بدون «تدبر در قرآن» نمی توان از ذخائر بیکران و پر خیر و برکت کلام خدا بهره ای جست؛ و هم چنین نمی توان از ظلمت شک و تردید و حیرت و سرگردانی نفاق، خود را رهانید و به ایمانی راسخ و یقینی استوار، دست یافت.

و نیز بدون «تدبر در قرآن» عمق و مغز آیات را نمی توان دریافت و به حقایق شگفت و حیرت آورش پی برد؛ آنکه در آیات به تدبّر می نشیند، می تواند با تمام وجود و با تمام مشاعرش، در جای جای قرآن، حضور خدا را حس کند و دل و جانش را از نور خدا سرشار نماید (تعبیر «لَوْجَدُوا» این معنی را بخوبی نشان می دهد)؛ در بیان حضرت امیر علیه السلام است که مغز و حقیقت ناب و خالص اسلام را شخص متدبّر در می یابد:

«فجعلہ (الإسلام) أمانة لمن علقه، و ... و فهما لمن عقل و لبنا لمن تدبّر ...».

(نهج، خ ۱۰۶) (پس خداوند اسلام را امنیت قرار داد برای آنکه بدان متصل شود و ... و فهم قرار داد برای آنکه تعقل کند و مغز قرار داد برای آنکه تدبّر نماید).

این بیانات «نقش اساسی تدبّر» را در وصول به حقیقت قرآن و اسلام به ما نشان می دهد.

ب: تدبّر و تلاوت راستین قرآن:

کسانی حقیقتاً به اسلام و قرآن ایمان دارند که، کتاب خدا را آنگونه که شایسته است تلاوت می نمایند:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ...» (بقره / ۱۲۱) بنابراین آنکه این تلاوت راستین و پیروی از قرآن را نداشته باشد از ایمان تهی و در زمره سرمایه باختگان خواهد بود:

«... وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ». (بقره / ۱۲۱) با مقایسه این آیه شریفه با آیه سوره ص که هدف از نزول و وسیله بهره مندی از قرآن را «تدبر در آیات» معرفی می نماید؛ در می یابیم که «تلاوت راستین»، «جریان تدبر در آیات» می باشد.

مؤید این برداشت روایت پرباری است که در بخش بعدی بیان می‌کنیم.

۴- شیوه‌های تدبّر در قرآن

از آنجا که قرآن طیب است و ما بیمار و از آنجا که قرآن طعام روح است و ما نیازمند آن؛ و از آنجا که حالات و اوضاع روحی در شرایط مختلف و اوقات شب و روز متفاوت می‌باشد؛ در برخورد با قرآن و تدبّر در آن، گاه نیازمند «سماع قرآن» هستیم و گاه «طالب قرائت» آن، از این رو، «تدبّر در قرآن» از دو طریق «سماع یا قرائت قرآن» صورت می‌گیرد. (۱)

تدبّر از طریق سماع قرآن به «شیوه استماع و انصات» و از طریق قرائت به «شیوه ترتیل» حاصل می‌شود:

«إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (اعراف / ۲۰۴) (هرگاه قرآن خوانده شود پس به آن گوش فرا دهید و ساکت باشید شاید که مورد رحمت - الهی - قرار گیرید).

«وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا». (مزل / ۴) (و قرآن را به شیوه ترتیلی مخصوص، تلاوت نما).

«استماع» گوش فرا دادن به همراه پذیرش، و «انصات» سکوت توأم با تمرکز فکر و آرامش باطنی، می‌باشد. «ترتیل»، پیروی و تبعیت لفظی و معنوی از چینش خاص آیات و سیر فکری و روحی در فضای آن، می‌باشد. (۲)

ص: ۳۴

۱-۱. در بخش اول مقدمه گذشت: ألا من اشتاق إلى الله فليستمع كلام الله - إذا أحب أحدكم أن يحدث ربّه فليقرأ القرآن در بحث «جهر و اخفات در قرائت» و بخش «ترتیل در لفظ»، بحثی خواهد آمد.

۲-۲. در مقدمه دو فصل «شیوه ترتیل و شیوه استماع و انصات» بحثی مبسوط در توضیح این اصطلاحات خواهد آمد.

شیوه مستمر و عمده در امر تدبر، شیوه «ترتیل» می باشد که در رأس برنامه های خودسازی پیامبر و یارانش در سوره مزمل مطرح گشته است که هم مقام خلوت و انس فردی را نظر دارد و هم در حضور مؤمنین می تواند مطرح باشد، لیکن شیوه «استماع و انصات» مقام حضور در جمع مؤمنین را نظر دارد که با قرائت آیات توسط یکفرد، دیگران باید به «استماع و انصات» بپردازند.

علاوه بر آن، اوضاع و حالات روحی، گاه اقتضاء می کند که انسان بجای «شیوه ترتیل»، «شیوه استماع و انصات» را برگزیند؛ همانگونه که این روش را در عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده می کنیم که گاه به یکی از اصحاب می فرمودند قرآن بخواند تا او استماع کند (۱) چرا که در آن شرایط، تأثیر «استماع و انصات» بیش از «ترتیل» می باشد حتی گاه شرایط روحی بگونه ای است که انسان صرفاً باید «استماع» کند و گاه بر عکس، نیازمند «شیوه ترتیل» می باشد، از این رو، باید با توجه به اوضاع نفسانی خود و با توجه شرایط خارجی یکی از آن دو شیوه را برگزید؛ البته گاه فقط شیوه ای خاص ضرورت می یابد:

الف: وقتی که در تنهایی بسر می بریم تنها «شیوه ترتیل» امکان پذیر است.

ب: وقتی در جمع قرار گرفته ایم و کسی قرآن را قرائت می نماید «شیوه استماع و انصات» مطرح خواهد بود.

باید به این نکته توجه کرد که «شیوه ترتیل» نوعی «شیوه استماع و انصات» را در بردارد چرا که در واقع قاری دو کار را با هم انجام می دهد: یکی قرائت قرآن و شنوندن آن به دیگری، دو دیگر اینکه، آیات را با تمرکز باطنی به گوش دل خود می رساند، و سرزمین وجود خویش را قبل از تأثیر بر دیگران، تحت تشعشعات قرآن قرار می دهد.

ص: ۳۵

۱-۱. در بحث ترتیل در لفظ بخش زیبایی صوت قرآن در مسأله جهر و اخفات توضیحاتی آمده است.

بر اساس توضیح فوق روایتی جامع در تفسیر آیه «يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ...»، تلاوت راستین را همان تلاوت به «شیوه ترتیل»، و سپس همان جریان «تدبر در آیات» معرفی می نماید: (۱) «فی قوله تعالی: يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ: يرتلون آیاته و یتفهون معانیه و یعملون بأحكامه و یرجون وعده و یخشون عذابه و یتمثلون قصصه و یعتبرون أمثاله و یأتون أوامره و یجتنبون نواهیه؛ و ما هو- و الله- بحفظ آیاته و سرد حروفه و تلاوه سوره و درس أعشاره و أخصاسه، حفظوا حروفه و أضعوا حدوده، و إنما هو تدبر آیاته یقول الله تعالی:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...». (امام صادق) (میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۴) (در سخن خداوند که می فرماید: «... يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ...» که به شیوه ترتیل آیاتش را می خوانند و معانیش را فهم می کنند و به احکام آن عمل می نمایند و امید به وعده الهی دارند و از عذابش در خوف و هراس بسر می برند و قصص آن را مجسم می بینند و از مثلهايش عبرت می گیرند، اوامرش را اجرا می کنند و از محرماتش دوری می گزینند؛ و آن- بخدا قسم- صرفا با حفظ آیات و چینش منظم حروف و تلاوت سوره ها و تحقیق یک دهم و یک پنجم قرآن حاصل نمی شود- آنان حروفش را حفظ و حدودش را تباه کردند- و جز این نیست که آن (حق تلاوت) همان تدبر در آیاتش می باشد؛ چرا که خداوند

ص: ۳۶

می فرماید: «آن کتابی بسیار با عظمت - که آن را بسویت فرو فرستادیم - و بسیار پر خیر و برکت است تا که در آیاتش تدبیر نمایند».

در تفسیر امام از آیه شریفه می بینیم، تلاوت بحق، به ترتیل در آیات، معنی شده است؛ بیانات بعدی شرح و بسط ترتیل و آثار آن می باشد، در انتهای روایت صریحا تلاوت بحق، همان تدبیر در آیات معرفی شده است، بنابراین: «تلاوت راستین»، همان جریان «تدبیر در آیات» و این خود، همان «تلاوت به شیوه ترتیل» خواهد بود. (۱)

۵- زمینه ها و کلیدهای (شرایط) تدبیر در قرآن

اشاره

تدبیر در آیات نیازمند زمینه های مناسبی می باشد تا در بستر آن «تدبیر» صورت پذیرد. شناخت و اعتراف به شأن قرآن و موقعیت خود در برابر قرآن، قدم اول در پیدایش زمینه مناسب می باشد، قدم بعدی در زمینه سازی، «زمانها و جایگاههای مناسب تدبیر» خواهد بود.

پس از زمینه سازی، نوبت به تحصیل «شرایط تدبیر» می رسد که این شرایط، همان «کلیدهای تدبیر در قرآن» می باشند و سه جنبه علمی، روحی و عملی را دربرمی گیرند.

این شرایط و کلیدها در دو مرتبه مطرح می باشند:

الف - کلیدها و شرایط عام تدبیر:

که نیازی به تحصیل ابزار و کلیدهای خاص تدبیر نیست، بلکه صرف ترجمه آیات به همراه شرایط عام، جهت «تدبیر در آیات» کفایت می کند و این حداقل شرایطی است که اجازه می دهد همه اقشار مردم در این سطح، بتوانند در امر «تدبیر در آیات» شرکت نمایند.

ص: ۳۷

۱- ۱. در بحث قبل گفتیم شیوه ترتیل بنوعی «شیوه استماع و انصات» را در بردارد از این رو در روایت سخنی از آن بمیان نیامده است، و در واقع آنکه قرآن را به شیوه ترتیل، تلاوت نماید هنگام شنیدن قرآن، همان شیوه را در قالب استماع و انصات بکار خواهد بست.

ب- شرایط و کلیدهای خاص تدبیر:

که مرتبه فقه و تفسیر آیات را نظر دارد و طبعا علاوه بر شرایط عام، شرایطی خاص را طلب می کند.

این مرتبه از سطح توده های مردمی بالا-تر بوده جنبه تخصصی بخود می گیرد، و به تناسب، هر سه گروه علماء، اولیاء و معصومین را شامل می شود که خود مراتبی را در میان خود، دارا می باشند. (۱)

این شرایط و کلیدها بطور ضمنی، «آفتهای تدبیر در قرآن» را نیز مطرح می نمایند.

نقصان در تحصیل شرایط عام یا خاص، ما را از تدبیر لازم در سطح مطلوب، محروم خواهد نمود.

۶- اصول اساسی تدبیر در قرآن

علاوه بر فراگیری زمینه ها و کلیدهای تدبیر، قبل از آشنایی با شیوه های تدبیر، شخص متدبر به اصولی نیازمند است که در پرتو آن با دیدی روشن نه مشوب به قرآن بنگرد تا مسیر کاربرد شیوه ها در آیات برایش هموار گردد.

این اصول اساسی، برگرفته از هدایتها و آموزشهای معصوم علیه السلام می باشد که بدون آموزش آن، خطر فرو غلطیدن در ورطه تفسیر به رأی و انحراف در برداشتها، متدبر در قرآن را تهدید می کند؛ این اصول اساسی، در دو بخش «محتوای قرآن» و «شخص متدبیر» مطرح است که تحت دو عنوان «اصول حاکم بر محتوای قرآن» و «اصول حاکم بر متدبر قرآن» مطرح گشته است.

مجموع این اصول اساسی، هفده اصل می باشد که هر یک را دارای اصولی فرعی می باشد. که جمعا به حدود پنجاه اصل می رسد.

ص: ۳۸

۱- ۱. در بحث کلیدها و بحث ترتیل توضیحاتی در این زمینه آمده است.

علاوه بر این اصول، اصلهای دیگری نیز مطرح است که عمدتاً جزء فروع این هفده اصل اساسی خواهد بود.

۷- تاریخچه اجمالی تدبیر در قرآن

(۱)

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، اصحاب راستین حضرت با درک شأن قرآن که نسخه درمان فردی و اجتماعی است نه کتاب قرائت؛ شب و روزشان را با قرآن سپری می کردند و آیات را همچون مرهمی بر زخمهای جان خود نهاده، از شفایش بهره جسته، بنور قرآن جانشان را منور می گرداندند.

این جریان فکری و روحی ملکوتی به رهبری و ارشاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و تبیین و توضیح حضرت، به همراه ارائه الگوی عملی آیات به پیش می رفت.

قرائت آیات و حفظ آن، تدبیر در آیات و عمل به آن، جریانی عمومی گشته، وجودهایی عاشق ارزشهای الهی و پاکبخته و جانباز در راه خدا می پرورید، بگونه ای که بسیاری، حافظ قرآن و عامل به آن گشته، تعلیم تازه مسلمانان را بر عهده گرفتند و به هنگام جنگ سر از پا نشناخته لباس رزم، پوشیده پا در رکاب، عازم جبهه جنگ شدند.

بموازات پیشرفت انقلاب اسلامی پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیک شدن به اواخر عمر شریف حضرت، بعثت غزوات و سریه های بی شمار، بتدریج شمار بسیاری از این پاکبختگان، شربت شهادت نوشیدند و به دیدار خدا شتافتند؛ کار بجایی رسید که برای حفظ هسته های فرهنگی و اعتقادی انقلاب، آیه معروف «نفر» نازل گشت:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً...» (توبه / ۱۲۲)

ص: ۳۹

۱- ۱. برای توضیحات این بخش رجوع کنید به المیزان، ج ۵، ص ۲۸۳-۲۷۱، بحث تاریخ تفکر مسلمین و موقعیت قرآن در آن.

(مؤمنین نبایستی همگی عازم جبهات شوند).

در پی این دستور اکید، رسالت عظیم هجرت برای «تفقه در دین» جهت انذار مردم، با لحنی سرزنش آمیز توأم با تشویق، اعلام گردید:

«فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ». (توبه / ۱۲۲) (پس چرا از هر گروه از مؤمنین، دسته ای - سوی مدینه - عزم سفر نمی بندند تا که در امر دین به درک گسترده و عمیق دست یابند و (در پی آن) وقتی بسوی قومشان بازگشتند آنان را آگاهی بخشند و از عواقب انحراف از مسیر، هشدارشان دهند، و شاید که متوجه شوند و احساس خطر کرده، مراقبت لازم را - در فکر و روح و خانه و جامعه شان - بکار گیرند).

با وجود این دستور اکید، ضرورت‌های زمان و طبیعت انقلاب عظیم اسلامی، به‌مراه شوق فراوان به شهادت، بسیاری از اصحاب راستین را به جبهه کشاند و سردارانی فقیه همچون حمزه سید الشهداء، جعفر طیار، زید بن حارثه و بسیاری دیگر شربت شهادت نوشیدند و عده ای هم در جریان کوچهای تبلیغی به شهادت رسیدند. (۱)

انقلاب به پیش می رفت که رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام فرا رسید و جریان سقیفه پیش آمد؛ جریان سقیفه با قطع ارتباط بین مقام عصمت و قرآن در سطح جامعه اسلامی و اعلان بی نیازی به تفسیر و تبیین قرآن، توسط علی علیه السلام (معصوم زمان) و سردادن شعار «حسبنا کتاب الله»، ضربه سنگین و هولناکی بر پیکر جامعه نوپای اسلامی وارد کرد و جریان انس با قرآن و تدبّر در آن را به انحراف کشاند.

با دستور اکید منع نقل و کتابت حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله (۲)، زاویه مسیر انحرافی، بیشتر

ص: ۴۰

۱- ۱. ر ک: سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۸۹-۸۱ و ص ۳۰۰-۲۸۷.

۲- ۲. در بخش کلیدها، مبحث تاریخ حدیث و تفسیر، توضیحاتی آمده است.

گشته به سرعت آن افزوده شد؛ کار بجایی رسید که به جهت پیش آمدن مشکلات فراوان اعتقادی و اجرایی و لزوم تفسیر قرآن برای حلّ معضلات حکومت پهناور اسلامی، علمای یهودی و مسیحی بظاهر مسلمان همچون «کعب الأحبار» و «تمیم داری» بر کرسی تبیین و تفسیر قرآن تکیه زدند و در مساجد و در تریبونهای قبل از خطب نماز جمعه بر اساس «تورات و انجیل و تلمود (تفسیر عظیم تورات جعلی)» به شرح و توضیح آیات پرداختند و با تربیت «ابو هریره ها» جریان انحرافی تفسیر قرآن را براه انداختند، (۱) قرآنی که دیگر ارتباطش را با معصوم، در سطح جامعه قطع کرده بودند، ارتباطی که بارها و بارها خصوصا در اواخر عمر، پیامبر عظیم الشان بر لزوم آن تأکید کرده، ضامن هدایت شمرده بود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي، مَا إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ». (حدیث متواتر) ظهور بدعتها و پیروی از هواهای نفسانی و دنیا طلبی روز افزون، فتنه های عظیمی را بوجود آورد. (۲)

حضرت علی علیه السلام در محراب عبادت به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام از حکومت بر کنار و سپس مسموم گردید و فاجعه عظیم کربلا پیش آمد؛ حادثه کربلا در حقیقت حرکتی الهی بود تا که از مسخ یکباره حقیقت اسلام توسط خلفاء جلوگیری کند و جریان اصیل را در برابر جریان انحرافی در میان مردم پدید آورد؛ این هدف بزرگ با شهادت امام حسین علیه السلام و یاران پاکبخته و فداکاری زینب کبری علیها السلام و پیگیری آن

ص: ۴۱

۱- ۱. ر ک: علامه بزرگوار مرتضی عسگری: یکصد و پنجاه صحابی دروغین، عبد الله بن سبا، نقش عایشه در تاریخ اسلام و ... نقش ائمه در احیاء دین، ج ۶ و ۷.

۲- ۲. «إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ وَأَحْكَامُ تَبْتَدِعُ». (نهج، خ ۵۰).

توسط ائمه معصومین خصوصاً امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام محقق گشت. (۱)

لکن این جریان نسبت به وسعت کشورهای اسلامی و مبارزه مستمر خلفاء با آن نمی توانست همه توده ها را زیر پوشش خود قرار دهد، از این رو توده هایی عظیم از مردم، از مکتب وحی و اهل بیت بی خبر مانده در مسیر انحرافی بریده از معصوم قرار گرفتند.

بعد از ائمه معصومین، در دوره غیبت حضرت مهدی علیه السلام علمای راستین، پرچم هدایت مردم را به نیابت از معصوم علیه السلام بر دوش گرفتند و به حفظ و تحقیق در آثار اهل بیت و نشر آن پرداختند؛ لیکن بواسطه ضیق و فشار سلاطین و خلفای جور، عمده وجهه هم‌میشان به توجه و پرداختن به احکام عملی و توضیح و تفسیر آیات الأحکام محدود گشت و بعد از شیخ طوسی و شاگردش شیخ طبرسی صاحبان «تبیان و مجمع البیان»، تفسیر مهمی تا قرون اخیر عرضه نشد و جریان انس و تدبّر در قرآن به رکود جدی کشیده شد و فقاقت و اجتهاد در دایره محدودی ادامه یافت؛ در جریان نهضت اخباریگری روایات ذیل آیات در سه تفسیر «نور الثقلین (عبد علی حویزی) و البرهان (شیخ یوسف بحرانی) و صافی (ملا محسن فیض کاشانی)» جمع آوری شد، لیکن کاری جدی در حوزه تدبّر در آیات صورت نگرفت، تا آنکه دست تقدیر الهی بزرگمردی از سلاله پاک پیامبر را برانگیخت تا نهضت عظیمی را در فهم و تدبّر در قرآن، براه اندازد این بزرگوار «علامه سید محمد حسین طباطبایی»، صاحب «تفسیر المیزان» بود.

مقدمه چینی این نهضت را مجاهد مصلح «سید جمال الدین اسد آبادی» بر عهده

ص: ۴۲

۱-۱. فخر رازی در تفسیر کبیر، ذیل سوره کوثر، امام باقر و امام صادق علیه السلام را از برکات کوثر عطاء شده به رسول خدا صلی الله علیه و آله می داند.

داشت و این او بود که صلاهی «بازگشت به قرآن» را در عالم اسلام بلند کرد و در پی آن شاگردش «شیخ عبده و یارانش» در شمال آفریقا و «اقبال لاهوری» در هند و پاکستان و سپس «علامه طباطبایی، آقای طالقانی، دکتر شریعتی (۱) و شهید مطهری» این راه را ادامه دادند.

علاوه بر ظهور و جلوه گری عظیم «المیزان» تفاسیری ارزشمند همچون «پرتوی از قرآن و تفسیر نوین» و اخیراً «تفسیر نمونه» پا به عرصه وجود گذاشتند و راه را برای انس و تدبیر امت اسلامی خصوصاً شیعه هموار نمودند.

انقلاب اسلامی ایران به رهبری عبد صالح ابر مرد دوران معاصر، «حضرت امام خمینی»، شتاب بیشتری به این نهضت بازگشت به قرآن بخشیده، طلیعه انقلابی عظیم تر را نوید می دهد.

در این عصر پرچم نهضت انس و تدبیر در قرآن را شاگرد خلف علامه طباطبایی، استاد معظم «آیت الله جوادی آملی» عهده دار می باشند.

امید آنکه در بستر این نهضت با برکت، امت اسلامی خصوصاً ایران اسلامی، جلوه گر کننده هر چه بیشتر عظمت اسلام و قرآن گردند و دستورات قرآن تابلوی اندیشه و گفتار و کردار مؤمنین قرار گیرد.

یادمان نرود که «سنت معصوم علیه السلام»، قرین «قرآن» بوده مکمل و مفسر آن می باشد و معنی «بازگشت به قرآن»، بازگشت به فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را با خود به همراه دارد و این «دو ثقل میراث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله» از هم جدا نخواهند شد تا که در کنار حوض کوثر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوند. (۲)

ص: ۴۳

۱-۱. شریعتی بازگشت به قرآن را در میان روشنفکران و دانشگاهیان مطرح نمود، اینکه تا چه موفق بود بحثی مستقل را می طلبد؛ در صفحه ۴۰ اشارتی آمده است در بحث (تفسیر برآی و جریان علم زدگی).

۲-۲. اشاره به حدیث متواتر ثقلین که متن آن قبلاً گذشت.

در اینجا باید متذکر شد که مقصود ما از تاریخچه تفکر و تدبّر در قرآن، تاریخ تفسیر به معنی مصطلح نیست بلکه سخن از جریان تدبّر در قرآن، در میان مسلمین می باشد؛ جریانی که اهلش را به شور و حرکت و حضور در صحنه های زندگی اجتماعی می کشاند و از بی تفاوتی و غفلت از سرنوشت سیاسی- اجتماعی خود، برحذر می دارد.

از این روحتی تفسیر تبیان و مجمع البیان بیانگر این جریان نیست، بلکه حرکتی است در برابر تفسیر نویسی اهل سنت، تا نشان دهد شیعه از حیث تفسیر نویسی توان بالایی دارد؛ همچنانکه کتب فقهی شیخ همچون خلاف و مبسوط در جهت ردّ سخنان مخالفین نوشته شد، دلیل روشن این مطلب، تأثر شدید تفسیر نویسی تبیان و مجمع البیان از روش برخورد اهل سنت با قرآن می باشد که تفسیری، حاوی علوم مختلف قرآنی است نه یک تفسیری که با مشکلات و مسائل زمانه درگیر شده راه حلی را برای آنها ارائه دهد و جریانی فکری- تربیتی همچون صدر اسلام در مردم پدید آورد؛ به گفته علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان، کار حوزه های علمیه تشیع و تسنّن به جایی رسید که یک طلبه علوم دینی ممکن بود تمام علوم دینی را فرا گیرد و پایان رساند و حتی به درجه اجتهاد رسد و لیکن هرگز قرآن را نخواند و با آن مرتبط نباشد؛ از این روست که کتب تفسیر قبل از آنکه به عنوان هدایت مردم و ایجاد جریان تفکر سالم در میان آنان باشد، جهت دفاع از عقیده و مرام حق یا باطل مفسّر به رشته تحریر در می آمد؛ این است که در دوره های مختلف تاریخ مسلمین، تفسیرها رنگ جریانات حاکم بر حوزه های علمی و جوّ اجتماعی را به خود گرفته است نه اینکه مسلمین بواسطه بهره مندی از تدبّر در قرآن، جریانی اجتماعی را ایجاد کنند؛ در اوائل بعد از رحلت پیامبر بعثت هجوم افراطی به احادیث پیامبر و تقدس پیدا کردن صحابه، قرآن از مجرای نقلیات مورد توجه واقع گشت بدون اینکه به صحت و سقم آن عنایت شود.

در ادامه این جریان با اوج گرفتن بحثهای اختلاف قرائتها و شور و هیجان فراوان در این زمینه قرآن بدان سو کشیده شد، بطوری که تلاوت راستین همان هنرنمایی در قرائت قرآن به انواع قرائتها تلقی گشت؛ در روایتی که در بحث قبل گذشت امام صادق علیه السلام با قسم و تأکید این نوع تلقی را رد می کند و این نشان می دهد تا چه حد تدبّر در قرآن به بیراهه رفته بود «و ما هو - و الله - بحفظ آیاته و سرد حروفه و تلاوه سوره و درس أعشاره و أحماسه حفظوا حروفه و ضیعوا حدوده ...» با اوج گرفتن بحثهای لغوی و نحوی بر اساس قرائتهای مختلف، برخورد با قرآن جنبه ادبی افراطی را به خود گرفت تا اینکه از قرن چهارم به بعد تعادلی میان بحثهای قرائت، اعراب و لغت و معنی آیات حاصل آمد که جلوه اش را در تفسیر مجمع البیان می بینیم لیکن بهرحال فهم قرآن از طریق اقوال بر تفاسیر، حکومت غالب داشت؛ از این دوره به بعد جریانهای کلامی و تفسیرها به مذاق مذهب خویش خودنمایی کرد که «تنزیه القرآن عن المطاعن» قاضی عبد الجبار معتزلی، «کشاف» زمخشری و سپس «تفسیر کبیر» فخر رازی از آن جمله می باشد در کنار این جریان، تفسیرهای اشاری و باطنی از قرآن، متأثر از رشد جریان تصوّف و عرفان جلوه گر شد که تفسیر خواجه عبد الله انصاری، محی الدین عربی، روزبهان بقلی و عبد الرزاق کاشانی را می توان بعنوان نمونه برشمرد علاوه بر آن تفسیرهای فقهی متناسب با مذاق هر مذهبی پدید آمد که تفاسیر احکام القرآن جصاص، ابن عربی، قرطبی و محقق اردبیلی از آن جمله می باشند.

در طول این جریان تفاسیر همواره جریان تدبیر راستین قرآن توسط علمای ربّانی تداوم داشته، بذر معرفت و ایمان را در وجودهای مستعد می پروراند که سید بن طاووس، سید بحر العلوم، ملا فتح علی سلطان آبادی، سید علی آقا قاضی طباطبایی، علامه طباطبایی و حضرت امام خمینی را می توان نام برد؛ مرحوم آقای حکیم در کتاب حقائق الاصول بمناسبتی از تفسیر اعجاب آور مرحوم ملا فتح علی سلطان آبادی در

تفسیر آیه ۷ سوره حجرات یاد می کند (۱) که در مدت یکماه، هر روز حقیقتی از حقایق این آیه شریفه را جلوه گر می ساخت که باعث بهت و حیرت مراجع بزرگ و علمای طراز اولی بود که در خدمت تفسیرش نشسته بودند؛ این بزرگواران همان حاملین برجسته قرآن می باشند که حضرت علی علیه السلام در خلال سخن با کمیل از آنان سخن بمیان می آورد، آنان که به نور علم الهی جانشان منور گشته، به دفاع از دین خدا و تربیت نیروهای مستعد همت می گماشتند:

«اللهم بلی لا- تخلو الأرض من قائم لله بحجّه إماماً ظاهراً مشهوراً و امّا خائفاً مغموراً، لئلا تبطل حجج الله و بیناته، و کم ذا و این اولئک؟ اولئک- و الله- الأقلون عدداً و الأعمون عند الله قدراً، یحفظ الله بهم حججه و بیناته حتی یودعوها نظراءهم و یزرعوها فی قلوب أشباههم، هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره و باشروا روح الیقین، و استلانوا ما أستعوره المترفون و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا بأبدان ارواحها معلقه بالمحلّ الأعلى، اولئک خلفاء الله فی أرضه و الدعاه إلی دینه، آه آه شوقاً إلی رؤیتهم!». (نهج، ک ۱۴۷) (بار خدایا آری زمین هرگز از بیا دارندگان حجت الهی به خاطر خدا خالی نمی ماند چه ظاهر مشهور باشند و چه خائف و در خفا بسر برند تا اینکه حجتها و بینات الهی از میان نرود.

و آنان چه تعداد می باشند و در کجا بسر می برند؟ آنان بخدا قسم از نظر عدد کمترین و از نظر مقام و عظمت در پیشگاه الهی در بالاترین رتبه قرار دارند که خدا بواسطه

ص: ۴۶

۱- ۱. حقائق الاصول، ج ۱، ص ۹۵؛ از جمله این علماء، آقایان آیت الله نائینی، سید اسماعیل صدر، حاجی نوری و سید حسن صدر بودند.

آنان حجتها و بینات خود را حفظ می نمایند تا آنکه آنها را در وجود شاگردانی نظیر خود به ودیعت می گذارند و در دل‌های افرادی مشابه خود، آنها را زراعت می نمایند، علم و یقین بر اساس بینایی حقیقی یکباره بر آنان هجوم آورده است و هم آغوش روح یقین گشته اند و آسان شمرده اند آنچه را که اهل خوشگذرانی سخت و دشوار تلقی می نمایند و انس گرفته اند به آنچه که جاهلان از آن به وحشت در آمده اند و دنیا را با بدنهایی هم صحبت شدند که ارواح آنها به ملکوت اعلی معلق گشته بود، آنان خلفای الهی در زمین و دعوت کنندگان حقیقی به دین خدا می باشند آه آه که چقدر مشتاق دیدار آنان می باشم!.

۸- روش تحقیق و منابع بحث

با اعتقاد و تجربه اینکه قرآن خود راه و رسم و شیوه های انس و تدبیرش را توضیح می دهد، مکرر در مکرر همه قرآن مورد مطالعه و تحقیق و بررسی واقع گشت، این مطالعه و تحقیق، زمینه ها و تجربه هایی را از بیست سال پیش تاکنون، با خود به همراه داشت که بر اثر انس با قرآن و برخورد با اساتید فن و تفاسیر معتبر حاصل آمده بود.

در این مطالعه و تحقیق، آیات مرتبط به بحث یادداشت و سپس تک تک مورد تدبیر واقع گردید در این امر جهت مشخص کردن ترجمه دقیق آیات و مفاهیم آن، بارها و بارها به کتب لغت و تفاسیر معتبر مراجعه شد؛ سپس مباحث آیات، بشکلی خام دسته بندی و منظم گردید؛ در پی آن منابع روایی مورد نظر مشخص گردید، این منابع عمدتاً «بحار الأنوار» ج ۹۲، ۹۳، «اصول کافی» ج ۲، کتاب فضل قرآن، «وسایل الشیعه» ج ۴ کتاب قراءه القرآن، «مستدرک الوسایل» ج ۴ کتاب قراءه القرآن «میزان الحکمه» ج ۸ تحت عنوان قرآن، «کنز العمال» جلد‌های مختلف آن، «تفسیر

نور الثقلین»، «در المنثور» و بحثهای روایی تفسیر «المیزان» در ذیل آیات، بودند؛ این منابع در کنار منابع فرعی دیگر بارها مورد مطالعه و یادداشت قرار گرفت، و بر اساس طرحی که از روایات و آیات استفاده شده بود تنظیم گشت؛ این طرح در پی سه بار بحث و مشورت مکرر با اساتید بزرگوار، منقح گردید و با دو بار تجدید نظر در کلیت طرح و تجدید نظر مکرر در جزئیات بحث، بشکل کنونی در آمد؛ در این تحقیق عمده نظر به قرآن و روایات می باشد، از این رو تا قبل از مطالعه قرآن و روایات و تفاسیر و تنظیم طرح به کتب و رساله های مستقل در بحث رجوع نگشت تا مبادا ذهنت آنان در فهم منابع و طرح و تنظیم مباحث، اثر گذارد و در نتیجه، تفکر آزاد در قرآن و احادیث را سلب نماید.

بعد از مطالعه و تحقیق و یادداشت و طرح و تنظیم مکرر، کتب نوشته شده در موضوع بحث، مشخص گردیده، مورد مطالعه واقع گشت؛ متأسفانه، بحثهای زمینه ها، کلیدها و شیوه ها و آفات تدبر مستقلا و به طور جدی، در طول تاریخ فهم و تدبر قرآن، مورد توجه واقع نگشته است و در نتیجه کار مهمی در این زمینه صورت نگرفته است؛ این بحثها که اساس فهم و تدبر و تفسیر قرآن می باشد بطور پراکنده در لابلای بحثهای علوم قرآن و در بعضی از کتب تربیتی و اخلاقی در بخش «فضیلت قرآن و آداب تلاوت قرآن»، مورد بحث قرار گرفته است و گاهی هم در تفاسیر، ذیل بعضی از آیات، بمناسبت ذکری از آن بمیان آمده است، مهمترین بخش بحث که شیوه های تدبر می باشد بیشتر از مباحث دیگر مورد غفلت واقع شده است، غیر از قرن اخیر خصوصاً در «تفسیر المیزان»، جز نکته سنجی های پراکنده در تفاسیر گذشته چیزی مشاهده نمی شود آنهم در بعضی از تفاسیری که شیوه کلی تفسیر قرآن به قرآن را مورد توجه قرار داده بودند؛ در «تفسیر المیزان» به نحو عملی نمونه های فراوان شیوه صحیح و جزیی و مشخص تدبر را مشاهده می کنیم؛ لیکن «علامه» خود به نحو مستقل به تبیین

جزیی این شیوه و مراحل آن نپرداخته است و «ترتیل» را نیز چنانکه خواهیم دید چنان معنی کرده است که ربطی به «شیوه تدبر» پیدا نمی کند.

منابع معتبری که مقداری به موضوعات زمینه ها و کلیدها (شرایط)، شیوه ها و آفات تدبر پرداخته اند یکی «احیاء علوم الدین» غزالی (م ۴۹۲ ق) می باشد که در جلد اول، تحت عنوان «کتاب آداب تلاوت قرآن» در چهار باب به بحث پرداخته است؛ باب اول، در فضل قرآن و اهل آن و ذم مقصرین در تلاوت می باشد، باب دوم، در آداب ظاهری تلاوت، و باب سوم، در اعمال باطنی تلاوت است و باب چهارم، در فهم قرآن و تفسیر اجتهادی غیر نقلی و تفسیر برآی، بحث می نماید؛ جامع ترین بحث را برای اولین بار در همین کتاب «احیاء» می بینیم که از نظر تاریخی نیز بر کتب دیگر مقدم می باشد.

این کتاب توسط فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق) تحت عنوان «محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء»، تهذیب و شرح گشته است لیکن «فیض» در این بحث چیزی بر عناوین «احیاء» نیفزوده و نیز نقدی بر آن ایراد ننموده است؛ «فیض» بحثهایی را هم در مقدمه «تفسیر صافی» مطرح نموده است؛ «کیمیای سعادت» غزالی نیز به فارسی خلاصه ای از بحث آداب تلاوت را آورده است.

کتاب معتبر دیگر «التبیین فی آداب حمله القرآن» ابی زکریا یحیی بن شرف الدین نووی شافعی (م ۶۷۸ ق) است که در ده باب مطالب بسیاری در بحث زمینه ها و کلیدهای عام تدبر و ترتیل در لفظ و ترجمه مطرح نموده است که مرجع عمده متأخرین می باشد.

کتاب سوم «البرهان فی علوم القرآن» زرکشی (۷۹۴-۷۴۵ ق) می باشد که در جلد اول کتاب خود بخشی را به شیوه ها و آداب تلاوت قرآن اختصاص داده است.

کتاب چهارم «الاتقان فی علوم القرآن» سیوطی (م ۹۱۱ ق) می باشد که در جلد اول، تحت عنوان «آداب تلاوت و تألیف قرآن» و در جلد دوم، تحت عنوان «شروط

مفسر و آداب آن» بحث نموده است در بخشهای دیگر جلد اول و دوم مباحث بسیار مفید در زمینه نکات لغوی و تفسیری مطرح شده است؛ این کتاب مهمترین و جامع ترین منبع علوم قرآنی می باشد که از دقت و متانت خاصی برخوردار می باشد و عمدتاً مرجع کتب متأخر بعد از کتاب «البرهان» قرار گرفته است لیکن در زمینه شیوه تدبر راه حل اجرایی روشنی ارائه نموده است.

«اتقان» سیوطی، سومین کتاب جامع در علوم قرآن است که بنظر می آید از دو کتاب «البرهان» زرکشی «مواقع العلوم من مواقع النجوم» جلال الدین بلقینی (م ۸۲۴ ق) بهره های فراوانی برده باشد.

پس از «اتقان» سیوطی تا قرون اخیر کتاب مهم دیگری تألیف نگردید تا اینکه دوباره تلاش در زمینه تحقیق در حوزه علوم قرآن از جمله شیوه های تدبر و تفسیر اوج گرفت و بحث تازه ترجمه نیز بطور جدی و با سر و صدای زیادی مطرح گشت که در امر تدبر جایگاه مهمی را بخود اختصاص می دهد.

بعضی از کتب مهم در این زمینه ها را در اینجا ذکر می نمایم و تمامی را در پایان در بخش منابع رساله و منابع مورد مطالعه و توجه به بحث، خواهیم آورد:

«مناهل العرفان فی علوم القرآن» عبد العظیم زرقانی، مهمترین کتب در قرن اخیر می باشد که بسیار مورد نظر کتب دیگر بوده است که بحث ترجمه جایگاه مهمی را بخود اختصاص داده است.

بعد از «مناهل»، «مباحث فی علوم القرآن» مناع القطان و نیز، دکتر صبحی صالح می باشد.

کتب دیگر «المعجزه الکبری» محمد ابو زهره، «مع القرآن الکریم» دکتر شعبان محمد اسماعیل، «علوم القرآن» دکتر عبد الله شحاته، «دراسات فی القرآن الکریم» دکتر محمد ابراهیم الحفناوی «فی رحاب القرآن الکریم» دکتر محمد سالم محسن،

«لغة القرآن الكريم» دکتر عبد الجلیل عبد الرحیم، «اللاطی الحسان فی علوم القرآن» موسی شاهین لاشینی، «التیان فی علوم القرآن» محمد علی صابونی و ده ها کتاب دیگر می باشد.

در خصوص روشها و شرایط تدبر، «مناهج المفسرین» دکتر عبد الحلیم محمود، «المذاهب الاسلامیه فی تفسیر القرآن» علی حسن عبد القادر، «اثر التطور الفکری فی التفسیر» دکتر مساعد مسلم عبد الله آل جعفر، «منهج اهل السنه فی تفسیر القرآن» دکتر صبری المتولی، «مذاهب التفسیر» گلدزیهر، «التفسیر و المفسرون» الذهبی و «اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر» دکتر فهد بن عبد الرحمن بن سلیمان رومی و کتب دیگر به عربی می باشد در زمینه فارسی، «قانون تفسیر» کمالی دزفولی و «مبانی و روشهای تفسیر قرآن» عمید زنجانی از کتب سودمند در این زمینه ها می باشند.

اشکال عمده و اساسی تمامی این منابع، عدم تحقیق در معنی «ترتیل» می باشد و بسیاری از آنها میان شیوه های کلی و جزئی و مراحل تدبر و مذاق های تفسیری فرقی نگذاشته اند و هیچ یک به ارائه شیوه عملی و جزئی تدبر نپرداخته اند؛ امر اخیر، مطلب بسیار اساسی است که «راه عملی تدبر» را برای همه از جمله توده های مردمی نشان می دهد، در این زمینه، فقط به چند کتاب برخورد شد، که به این مهم توجه جدی نموده اند که بترتیب تاریخ، «روش برداشت از قرآن» و «تطهیر با جاری قرآن» علی صفایی، «کیف نفهم القرآن» محمد رضا الحسینی (۱) و «سلسله مباحث قرآن شناسی» الیاس کلانتری می باشد.

در این کتابها با طرح شیوه تدبر و ارائه نمونه های عملی از آیات، تصویری روشن و عملی را از مطلوب بدست داده اند لیکن بحث ترجمه و روش آن که در امر تدبر

ص: ۵۱

۱-۱. این کتاب به نام «از ژرفای قرآن» توسط دکتر محمد مهدی فولادوند، به فارسی ترجمه شده است.

توده های مردمی نقشی اساسی را بر عهده دارد مورد توجه جدی واقع نشده است و تکلیف آن روشن نگشته است که آیا همچنانکه الازهر رأی داد ترجمه حروفی قرآن محال است (۱) و باید به ترجمه معنوی و تفسیری قرآن همت گماشت یا که نه راهی میانه وجود دارد که ترجمه ای حروفی دقیق و نزدیک به متن قرآن با تلاش و کوشش بسیار می توان، ارائه داد که از گروه گرایی و نظرات مذهبی عاری بوده، مجرای صحیحی را برای تدبیر توده مردمی فراهم می نماید که اعتقاد ما با کار عملی بر همین شق سوم می باشد چرا که در غیر این صورت امر تدبیر توده مردمی که قرآن به آن فرمان داده است عملاً مجرای صحیحی نخواهد داشت و مطلوب قرآن حاصل نخواهد شد چنانکه تاکنون نیز حاصل نشده است.

راهنمای اصطلاحات:

حرف «ح» (حدیث) برای احادیث شیعه و «خ» (خبر) برای احادیث اهل سنت بکار رفته است؛ تعبیر «نهج» برای نهج البلاغه، «ک» برای حکم، «خ» برای خطبه ها و «نامه» برای نامه های آن بکار رفته است؛ حرف «ب» برای باب کتاب و «ج» جهت جلد کتاب و «ص» صفحه کتاب می باشد.

در ذکر منابع هر کجا ابتداء، به ذکر باب و حدیث اکتفاء شده است مقصود، «ج ۴، کتاب وسائل الشیعه، کتاب قرائت قرآن» می باشد و اگر برای بار دوم به بعد چنین بود به مرجع قبلی اشاره دارد که از ذکر مجدد کتاب، جهت اختصار خودداری شده است که

ص: ۵۲

۱- ۱. «الیاس کلانتری» نظری نزدیک به رأی ازهر دارد لیکن به اشکال مذکور نمی پردازد تا نقص این رأی بر ملا گردد که عدم پرداختن به ترجمه دقیق در حد وسع بشری و پرداختن به ترجمه تفسیری موجب دخالت بیشتر رأی و نظرها در آیات می گردد و در نتیجه دریچه سالمی را که از راه ترجمه دقیق برای امر تدبیر مردم حاصل می شود بسیار تنگ نموده، انحراف در مجرای تدبیر را موجب می گردد.

گاه فقط به ذکر شماره حدیث اکتفاء شده است که نشان می دهد در همان بابی است که قبلاً ذکر شده است.

حرف «ق» برای تاریخ قمری و «م» برای «مرگ» می باشد.

برای احادیث، «ص» حدیث پیامبر را نشان می دهد و «ع» حدیث ائمه معصومین را و تعبیر «معصوم» تردید انتساب به معصوم معینی را نظر دارد.

اغلب نقل قولها با حروف خاص و با فاصله دو سانتی متر از کادر صفحات آمده است تا از متن اصلی ممتاز گردد.

ص: ۵۳

۹- خلاصه کلی مباحث

مقدمه ۱- زمینه های تدبیر در قرآن ۲- کلیدهای تدبیر در قرآن:

الف- کلیدهای عام:

کلیدهای قبل از تدبیر کلیدهای هنگام تدبیر ب- کلیدهای خاص:

کلیدهای علمی کلیدهای روحی و عملی ۳- اصول اساسی تدبیر در قرآن:

الف- اصول حاکم بر محتوای قرآن ب- اصول حاکم بر متدبیر قرآن ۴- شیوه های تدبیر در قرآن و مراحل آن:

الف: شیوه ترتیل و مراحل آن:

ترتیل در لفظ ترتیل در معنی ب- شیوه استماع و انصات ت- نمونه های تدبیر

ص: ۵۴

بخش اول: معرفت و ایمان به شأن و مقام قرآن بخش دوّم: درک و اعتراف به شأن خود در برابر قرآن بخش سوّم: جایگاههای مناسب تدبیر در قرآن بخش پنجم: جایگاهها و زمانهای نامناسب تدبیر در قرآن

۱- ضرورت شناخت شأن و مقام قرآن:

جهل به موقعیت قرآن موجب می شود که نتوانیم ارتباط صحیحی با قرآن برقرار سازیم و با آن مأنوس شویم از این رو ادامه ارتباط غلط، زدگی و تنفر را در پی خواهد داشت.

رسیدن انسان به بن بست شناخت خود و مرتبه خود و مقصد و غایت خویش و درک عدم گره گشایی غریزه، عقل، قلب و تجربه و علوم بشری از معضلات اساسی انسان، آدمی را با تواضع و فروتنی و دردمندی سوی وحی الهی می کشاند:

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ». (سبأ/ ۶) (آنانکه علم و آگاهی به آنها داده شده است می بینند که حقیقتاً آنچه بسویت از جانب پروردگارت فرو فرستاده شده است، همان حق (مقصود) می باشد و بسوی شاهرآه پر جاذبه خدای شکست ناپذیر بسیار ستوده رهنمایی می کند).

تعبیر «عزیز و حمید» اشاره به ذلت و پستی ای دارد که به سبب دور شدن از فرهنگ وحی، بشریت را فرا گرفته است.

۲- قرآن طیب فکر و روح بشر:

قرآن کریم در ارتباط با انسان، مقاماتی را داراست مقام هدایت و رهبری، تذکر و ارشاد و بشارت و انذار و غیره، از میان این مقامات، مقامی خاص وجود دارد که دو خصوصیت مهم را داراست:

اول: اغلب مقامات دیگر در این مقام، نهفته است.

دوم: اولیة ترین و ضروری ترین شأن و مقام، در برخورد با بشریت گمراه و درمانده محسوب می شود؛ این کدام شأن و مقام می باشد؟ قرآن پاسخ می دهد:

«وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا».

(اسراء / ۸۲) (و پیوسته از قرآن فرو می فرستیم آنچه را که مایه شفاء و رحمت برای مؤمنین می باشد و ستمگران را چیزی جز سرمایه باختگی نمی افزاید).

این مقام، «مقام طبابت» روح و فکر بشر می باشد؛ اصلاح اندیشه فاسد و درمان فساد اخلاقی و آلودگی روح، و این مقامی است که بشر به بن بست رسیده، در بدر، بدنبال یافتن آن در جستجو و تکاپوست.

۳- طبابت انحصاری قرآن:

این مقام در واقع شأن انحصاری خداوند عالم می باشد؛ این خداست که درمان کننده دردها و امراض بشر می باشد، از این رو در دعای «جوشن کبیر و کمیل» دردمندانه او را چنین می خوانیم:

«یا طیب القلوب، یا طیب من لا طیب له»، «یا من اسمه دواء و ذکره شفاء...».

(ای طیب دلها، ای طیب آنکه برایش طیبی نیست)، (ای کسی که اسمش دارو و یادش شفاست).

بارزترین جلوه طبابت خداوند، از طریق کلامش، قرآن و اولیانش، پیامبر و اوصیاء پیامبر متحقق گشته است.

قرآن و معصوم علیه السلام به اذن الهی، مقام طبابت بشر را با هم بر عهده دارند بهمین جهت حضرت علی علیه السلام پیامبر اسلام را چنین معرفی می نماید:

«طیب دؤار بطبه، قد أحکم مراهمه و أحمی مواسمه یضع ذلک حیث الحاجه إلیه».

(رسول خدا، طیبی است دوره گرد بهمراه طبش، براستی مرهمها را محکم کرده و ابزار داغ را سخت گذاخته است، آن را هر جایی که نیاز افتد قرار می دهد- و درمان می کند-).

«من قلوب عمی و آذان صمّ و ألسنه بکم متتبع بدوائه مواضع الغفله و مواطن الحیره».

(درمان قلبی که- از دیدن حقیقت- کور و گوشهایی که- از شنیدن سخن حق- کر و زبانهایی که- از بیان حقیقت- لال می باشند؛ او با دارویش جایگاههای غفلت و بی خبری و مکانهای حیرت و سرگشتگی را جستجو می کند- تا درمان نماید-).

«لم یستضیئوا بأضواء الحکمه و لم یقدحوا بزناد العلوم الثاقبه فهم فی ذلک کالأنعام السائبه و الصّیخور القاسیه». (نهج، خ ۱۰۸)
(بشریتی که با اشعه حکمت روشنی نیافته اند و با آتش زنه علوم نافذ و رهگشا، در وجودشان جرقه ای شکل نگرفته است، پس در این شرایط، همچون چارپایان سرگشته و رها و صخره های سخت غیر قابل نفوذ می باشند- که سخت نیازمند رهنمایی و هدایت هستند-).

۴- ایمان به طبابت انحصاری و قطعی قرآن:

از آنجا که قرآن کریم سمت طبابت را از خداوند عالم اخذ کرده است، پس نسخه اش منحصر بفرد و قطعی است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ». (یونس / ۵۷) (ای مردم از جانب پروردگار شما بسویتان محتوایی سراسر انذار و بشارت و یکپارچه بهبودی بخش امراض مستقر در سینه هاست و سراسر هدایت و رحمتی گسترده برای مؤمنین است).

قرآن کریم به تمام حوزه های معارف انسانی، در آنچه که به درمان و هدایت و رشد فکر و روح بشر مربوط می شود، نظر داشته، روشنگریها و ضوابط و احکام آنها را بیان فرموده است و هیچ مسأله ای نیست که قرآن آن را فرو گذاشته و نظر قطعی خود را در آن زمینه بیان نکرده باشد؛ این وسعت برخورد و قاطعیت در حکم، از استحکام پایگاه قرآن، ناشی می شود، که سخن خالق عالم است و محیط بر همه عوالم، و آگاه بر مصلحت بشر است و در حلّ معضلات (۱) خبرگی دارد:

«وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۲)».

(نحل / ۸۹)

ص: ۶۰

- ۱- ۱. درک کوتاهی و محدودیت ابزار حرکت انسانی: غریزه، فکر، عقل، علم و قلب، و ناتوانی آنها با توجه به مقاصد بلند انسان (رسیدن به حیات ابدی و قدرت لایزال و عزت پایدار و لذت بی الم دائمی و زیبایی مطلق) به همراه انس با قرآن ما را به جامع الاطراف بودن پیام قرآن واقف می سازد و تأثیر عمیق آن را در حوزه حس، فکر و استنتاج، عقل و سنجش و کشف و شهود قلبی می یابیم و به درکهای گسترده تر از روابط خود با خود و جهان بیرون نایل می شویم.
- ۲- ۲. هدای: جهت سیر انسان، رحمه: عنایت و لطف و عطوفت و همراهی خداوند، بشری: امید بخشیدن در زمینه اضطرار و حیرت و بیچارگی را می تواند اشاره کند.

(و بتدریج بر تو کتاب را فرو فرستادیم در حالیکه بیانگر هر چیزی است و سراسر هدایت و رحمت و مژده ای است برای تسلیم شدگان).

بر این اساس قرآن کریم تمام مکتبها و مدعیان هدایت و ارشاد بشر را به مبارزه طلبیده می فرماید:

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً». (اسراء / ۸۸) (بگو ای پیامبر اگر تمام انس و جن اجتماع کنند بر اینکه همانند این قرآن را ارائه دهند- هرگز- همانندش را نمی توانند بیاورند اگر چه گروهی از ایشان مددکار گروه دیگر شوند).

این هجوم و جسارت قرآن با وجود کبر و غرور مدعیان، تاکنون بدون پاسخ مانده است، و جرأت رویارویی مستقیم با قرآن را در خود ندیده به کذب و افترا و تهمت متوسل شده اند تا شاید از این طریق، با ستمگری، جلو نفوذ گسترده قرآن را بگیرند.

بنابراین آنکه روی به این طیب می آورد باید از طبابت مدعیان به یأس رسیده باشد؛ تا این یأس حاصل نشود و امیدی بجای ماند، نمی توان از طبابت قرآن بهره مند شد چرا که نسخه های قرآن، همه با هم مرتبط بوده، در پیوند با هم تأثیر خود را می گذارد، کنار گذاردن بعضی از آنها، موجب اختلال در تأثیر نسخه های دیگر گشته، هلاکت را بدنبال می آورد.

۵- عواقب انکار شأن قرآن:

انکار شأن قرآن هلاکتی توأم با خفت و خواری و رسوایی را باعث می شود:

«أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؟! فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؟ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ

إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ...». (بقره / ۸۵) (پس آیا به بعضی از کتاب خدا ایمان می آورید و به بعضی دیگر کفر می ورزید؟

پس چیست مجازات کسی از شما که چنین عمل می کند جز رسوایی بزرگ در زندگی پست دنیا در حالیکه در روز قیامت بسوی سخت ترین شکنجه باز گردانده خواهند شد).

این شدت عمل و خشونت مجازات از آنجاست که فی الواقع، چنین افرادی دین را سپر بلا و پلی برای رسیدن به امیال پست حیوانی شان قرار داده و آیات خداوند را به بازی گرفته اند که هر چند وقت یکبار، حکمی از احکام خدا را مردود اعلام کرده، دوره اش را گذشته تلقی نموده، خلق عظیمی را به گمراهی می کشانند.

۶- شیوه یهود و منافقین در انکار شأن قرآن:

روش یهود همواره چنین بود که در برخورد با احکام خدا تا آنجایی زیر بار احکام خدا می رفتند که با اهداف دنیاشان مطابقت کند در این مسیر تا بدانجا پیش رفتند که هر پیامبری بر خلاف دلخواهشان سخن می گفت تکذیبش می کردند و یا اینکه به شهادت می رساندند:

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسِكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ». (بقره / ۸۷) تاریخ یهود مملو است از این جنایتها و کشتارهای بیرحمانه؛ هر که به این وضع اعتراض می کرد بیدرنگ بیرحمانه اعدام می شد:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». (آل عمران / ۲۱) توجه به عملکرد سران نفاق و سرنوشت شومشان همچون قوم یهود، از آیات

بزرگ خداوندی در این باره می باشد که به چه رسوایی و ذلتی هولناک دچار گشته اند که برای کسب عزت چاپلوسی جنایتکارانی چون صدام را باید مرتکب شوند تا صبحی چند به زندگی نکبت بار خود ادامه دهند:

«بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ، فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا».
(نساء/ ۱۳۹-۱۳۸) (به منافقین مژده بده که نصیبشان شکنجه ای است دردناک، آنانکه کفار را با کمال میل، در برابر مؤمنین، دوست و سرپرست گرفته اند، آیا اینان نزد کفار عزت و سربلندی را می جویند؟! پس- بدانید- عزت و سربلندی بتمامی از آن خداست).

همه آنانکه عبادات قرآن را می پذیرند، لکن، روانشناسی یا جامعه شناسی، اقتصاد و یا مدیریت اسلام را زیر سؤال برده، به غرب روی می آورند و یا اینکه دید اسلام نسبت به زن و حجاب و مسائل دیگر را رد می کنند، همه اینها در مسیر این راه شوم و ذلت بار حرکت می کنند.

۷- افراط علم زده ها در شأن قرآن:

در مقابل این عدّه، کسانی دیگر به افراط دچار گشته مدعی شده اند که هر چه در علوم تجربی مطرح است قرآن آن را بیان کرده است و دلیلشان آیه «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» می باشد.

اینان نیز از صراط مستقیم به انحراف گراییده و اهداف قرآن را گم کرده اند.

اهداف قرآن: هدایت بسوی رشد، (۱) شکوفاندن بذر ایمان، تقوی و احسان و

ص: ۶۳

۱- ۱. «... يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ...» (جن/ ۳) «... قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...» (بقره/ ۲۵۶).

غیره، (۱) حرکت در شاهراه عبودیت الهی (۲) و رسیدن به قله معرفت و بندگی او می باشد، قله ای که جلوه گاه علم بیکران و قدرت عظیم الهی است؛ (۳) این اهداف بطور مستقیم به قوانین تجربی نیازی نداشته بدون آن می تواند بخوبی حاصل شود.

بنابراین اگر در مواردی، قرآن به حقیقتی علمی - تجربی اشاره دارد از این روست که با یک حقیقت هدایتی و ارشادی پیوند نزدیکی داشته، با آن گره خورده است، مانند پیش گویی نهایت عالم هستی (انهدام و فرو ریختن کل نظام هستی) که با امر قیامت و سرنوشت بشر مرتبط می باشد؛ در غیر این موارد قرآن کریم متعرض قوانین تجربی نشده به راه خود ادامه می دهد.

۸- تفسیر به رأی و جریان علم زدگی:

جریان علم زدگی نمونه ای از موارد بی شمار فرو غلطیدن در ورطه خطرناک «تفسیر به رأی» می باشد که از دیر باز تاکنون در برخورد با قرآن، صورت گرفته است.

آنانکه مقهور فلسفه یونان شده آیات را بدنبال آن نظریات کشاندند و اهل کلامی که «جبر یا اختیار» را مبنا گرفته بر اساس آن آیات مخالف را توجیه نمودند و عرفایی

ص: ۶۴

۱- ۱. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس / ۹)، «... وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ ...». (فتح / ۲۹): در آیه سوره شمس، انسان تشبیه به بذر در زمین و در سوره فتح، امت اسلامی به دانه و گیاه سربرآورده از خاک همانند گشته است که در حرکتش به قوت و ستبری و استحکام می رسد.

۲- ۲. «أَنْ اِعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». (یس / ۶۱) بهمین مضمون (مریم / ۳۶؛ آل عمران / ۵۱؛ زخرف / ۶۴).

۳- ۳. در سوره ذاریات هدف، بندگی، و در سوره طلاق هدف آگاهی بر قدرت و علم نامحدود الهی عنوان شده است که اشاره به اتصاف انسان به علم و قدرت الهی دارد: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ... لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا». (طلاق / ۱۲)

که متأثر از فرهنگ زهد برهمنایی، بودایی و عرفان یونانی-مسیحی، سخن از بطون قرآن به میان آورده، ظواهر قرآن را به کناری نهادند و آنانکه تحت تأثیر علوم روز و هیئت بطلمیوسی به تطبیق آیات بر آن نظریات پرداختند همه و همه در این غرقاب گرفتار آمده به انحراف کشیده شدند.

در دو سه قرن اخیر، درخشش چشمگیر و خیره کننده غرب در زمینه علوم تجربی و تکنولوژی، چهره های جدیدی از این جریان نامبارک را در حوزه تفسیر قرآن و تدبّر در آن بوجود آورد.

اولین چهره روشنفکر غرب زده و مدّعی تفسیر قرآن «سید احمد خان هندی» بود که پیاس خدمات شایانش، از طرف امپراطوری انگلیس به لقب «سر» سرافزار گشت! وی در تفسیرش به توجیه مادی امور غیبی، وحی-ملک-جن و غیره، پرداخته، حقایق دینی را تحت تأثیر شدید بینش دئیسم (خداشناسی طبیعی) توجیه و تأویل می نمود از جمله منکر جریان نزول وحی و وجود جبرئیل بود و اثر نبوت را جریانی باطنی مطرح می کرد و امر معجزه و دعا را خلاف سنت قطعی خدا می دانست! و فرشته را همان نیروی رشد در موجودات، جریان الکتروسیته، جاذبه و غیره قلمداد می کرد و وجود خارجی شیطان را نفی نموده، امری درونی تلقی می کرد! (۱) سید جمال الدین اسد آبادی در یکی از تبعیدهای خود به هند با افکار سید احمد خان روبرو گشته با شامّه تیز خود به دهریگری (اصالت طبیعی بودن) سید احمد خان عمیقاً پی برد؛ از این رو رساله «نیچریه» را، به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران، در ردّ افکار و عقاید او و همفکران قدیمش، نگاشت؛ سید جمال الدین در مقاله مهم

ص: ۶۵

۱- ۱. سید احمد خان هندی (۱۲۳۲-۱۳۱۶ ق) تفسیر «القرآن و هو الهدی و الفرقان» ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، ج ۱، تا صفحه ۵۰، این تفسیر ۱۶ سوره اول قرآن تا سوره نحل را در بر می گیرد. (به نقل از «تفسیر و تفاسیر جدید» بهاء الدین خرمشاهی).

«تفسیر مفسر» در مورد تفسیر سید احمد خان (۱) چنین می گوید:

«... پس از آن همت خود را بر این گماشته است که هر آیه ای که در آن ذکری از ملک و یا جن و یا روح الامین و یا وحی و یا جنت و یا نار و یا معجزه ای از معجزات انبیاء علیهم السلام می رود آن آیه را از ظاهر خود برآورده به تأویلات بارده زندیقهای قرون سابقه مسلمانان تأویل نماید! فرق همین است که زنادقه قرون سالفه مسلمانان، علماء بودند و این مفسر بیچاره! بسیار عوام است لهذا نمی تواند که اقوال ایشان را بخوبی فرا گیرد! ... و عجب تر این است که این مفسر رتبه مقدسه الهیه نبوت را تنزل داده به پایه «رفارمر» (۲) فرود آورده و انبیاء علیهم السلام را چون «واشنگتن و ناپلئون...» گمان کرده است! چون تفسیر را بدینگونه دیدم حیرت مرا فرا گرفت و در فکر شدم که این مفسر را از اینگونه تفسیر چه مقصود باشد و مراد این مفسر چنانچه خود می گوید اگر اصلاح قوم خویش باشد پس چرا سعی می کند در ازاله اعتقاد مسلمانان از دیانت اسلامیّه خصوصاً در این وقت که سایر ادیان از برای فرو بردن این دین دهان گشوده است.

اینک «نهلیست» تأمل نما! اگر بی اعتقادی موجب ترقی امم می شد می بایست که عربهای زمان جاهلیت در مدنیّت گوی سبقت را ربوده باشند! چونکه ایشان غالباً رهسپر طریقه دهریه بودند ... پس از این خیالات و تصورات گوناگون مرا بخوبی معلوم شد که: «نه این مفسر مصلح است و نه تفسیر آن از برای اصلاحات و تربیت مسلمانان نوشته شده است!...» (۳)

ص: ۶۶

۱-۱. این بخشها عمدتاً از کتاب «تفسیر و تفاسیر جدید» نقل گردید.

۲-۲. کلمه انگلیسی به معنی «مصلح»، علائم نگارشی از نگارنده این سطور می باشد.

۳-۳. مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۹، مقالات جمالیّه گردآوری لطف الله اسد آبادی به کوشش صفات الله جمالی (ص/

۱۰۴-۹۷).

با وجود یک چنین دفاع سخت و قهرمانانه از حریم وحی و قرآن و اعتقادات الهی در برابر عقل گرایی و طبیعت گرایی غربی مسلمان نماها، روشنفکران خوش نیت و دلسوز مسلمان، شدیداً تحت تأثیر پیشرفت علمی غرب در پرتو عقلگرایی بریده از وحی قرار گرفته، گرایشی التقاطی از دین و فرهنگ مهاجم غرب را پذیرفتند و به ترویج آن همت گماشتند.

سلطه قاهر این علم گرایی حتی در تفسیر «شیخ محمد عبده» شاگرد سید جمال الدین بخوبی نمایان است که شیخ را وادار به توجیه مادی اعتقادات دینی می نماید: فرشته را قوه خاص در موجودات، سجده فرشتگان را تسخیر ارواح مدبره عوالم هستی به دست انسان و سرکشی ابلیس را تمثیلی از ناتوانی انسان در رام کردن روح شر، می داند! و در بسیاری از موارد سعی در توجیه مادی معجزات الهی دارد که بعنوان نمونه عذاب «اصحاب فیل» را کنایه از سرایت میکرب حصبه و آبله می داند! (۱) تأثیر این علم گرایی را در افکار مصلحان مسلمان بعد از «عبده» کم و بیش مشاهده می نمایم؛ اغلب شاگردان و پیروان عبده در حوزه تفسیر در این راستا حرکت کرده نقطه اوجش را در تفسیر «الجواهر» طنطاوی مشاهده می نمایم که با وجود اصالت دادن به دین در برابر علم، بسیار علم زده می باشد.

متفکران و اندیشمندان شیعی در قرن اخیر نیز از تأثیر این جریان بر کنار نبوده، رگه های ناآگاهانه این گرایش در فهم قرآن را در افکار آنان می بینیم؛ (۲) رگه انحرافی شدید این جریان در اندیشه های گروههای نفاق و ارتداد مشاهده گردید که نقطه

ص: ۶۷

-
- ۱- ۱. شیخ محمد عبده، المنار ذیل آیه ۳۴ به بعد سوره بقره، تفسیر عمّ جزء ۳۰ قرآن، سوره فیل و ...
 - ۲- ۲. بعنوان مثال، رک: شهید مطهری، وحی و نبوت، بحث ختم نبوت، ص ۴۵-۳۵؛ نقدی بر اندیشه اقبال، و بحث معجزه ختمیه، ص ۵۰، نقدی بر اندیشه شریعتی.

اوجش در تفاسیر گروه فرقان جلوه گر گشت؛ (۱) این جریان بسیاری از نیروهای آگاه جامعه را به انحراف کشانده عده زیادی را تباه نمود.

این جریان طیف وسیعی است که از اندیشمندان شیفته علم و مصلح دین گرفته تا عناصر مغرض مادیگرا را دربر می گیرد که اولی به خطا و دوّمی به عمد و غرض در ورطه علم زدگی فرو غلطیده اند:

«فلیس من طلب الحقّ فأخطأ کمّن طلب الباطل فأدرکه». علی علیه السلام (نهج، خ ۶۱) (پس آنکه حق را طلب نمود پس به خطا افتاد مانند کسی نیست که باطل را طلب کرد پس بدان رسید).

«للمصیب أجران و للمخطی ء أجر واحد». معصوم علیه السلام (برای آنکه- تلاش کرد و- بحق رسید دو پاداش و برای آنکه- تلاش کرد و- بحق نرسید یک پاداش می باشد).

۹- «راسخان در علم» و تعبد فوق علمی به قرآن:

باید در برابر قرآن همچون «راسخان در علم» بود که بی چون و چرا و با آرامش کامل به تمامی قرآن اعمّ از «محکم و متشابه» ایمان آورده اند چه حقیقت آن را دریابند و چه در حجاب قرار گیرند، چرا که اینان ریشه در سرزمین علم دوانده، از آن تغذیه نموده، همچون درختانی تنومند به غلظت و استحکام رسیده اند و در نتیجه بیش از هر کس دیگر به حجم عظیم مجهولات و ناچیزی علم بشری پی برده اند.

اینان بر اساس علم و معرفت عمیق و ریشه دارشان خدا را شناخته، عاشقانه به او رو آورده اند و با کلامش مأنوس گشته اند و در این انس و رفاقت بارها و بارها به معراج

ص: ۶۸

رفته حضور حق را به چشم دل شهود کرده، از لذت دیدار جمالش سرمست گشته اند، چرا که قرآن تجلی خدای رحمان و دریای بیکران علم خداست.

درک حجم عظیم مجهولات و ناچیزی علم بشر، در کنار چشیدن قطره ای از حقیقت قرآن، کافست که کوههای سر به فلک کشیده علم بشری را در برابر حقایق قرآن به زانو در آورده، تسلیم نماید و در برابر حوزه های ناشناخته متشابهات قرآن به اعتراف به جهل و عجز کشاند تا که با اضطرار و ابراز بندگی، کشف حقیقتش را طلب نمایند و به عنایت حق به درک و شهود آن نایل آیند:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ، رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ». (آل عمران / ۷۸) (و کسی تأویل متشابه را جز خدا نمی داند و ریشه داران در علم می گویند به قرآن ایمان آورده ایم چرا که هر یک از آنها (محکم و متشابه) از نزد پروردگارمان می باشد، و جز صاحبان عقل عاری از شهوت به آن متذکر نمی شوند، پروردگارا دلهایمان را منحرف نما بعد از آنکه رهنمایمان کردی، و از پیشگاه خود، به ما رحمتی - بی حد و حصر و غیر قابل وصف - بخش، چرا که فقط تو یگانه بخشنده ای).

در این حوزه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مأمور به تانی و عدم شتاب می باشد تا که وحی الهی پایان پذیرد و دریچه ای از حقایق را بر او مکشوف گرداند:

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا».

(ص / ۱۱۴) (به قرآن - یا به قرائت - شتاب ننما قبل از آنکه وحی آن بسویت پایان پذیرد و بگو پروردگارا مرا از علم بیفزا).

و این تعبدی است فوق علم که فقط «اولوا الألباب» به آن متذکر می شوند و الا آنکه علمی ناقص و قلبی مبتلا به مرض دارد به خود مغرور شده به توضیح و تشریح آلوده متشابهات می پردازد و تعیین مصداق نموده فتنه ای پیا می کند و خلقی را به گمراهی می کشاند:

«... فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ...» (آل عمران/ ۷) (پس کسانی که در دل‌هایشان مرضی مستقر گشته است پس به انگیزه طلب فتنه گری و آشوب و طلب تأویل متشابه، پیروی می کنند آنچه را که از قرآن مشتبه می نماید).

نمونه کوچک از این دسته، فردی است که نزد امیر مؤمنان می آید و از او درخواست می کند خدا را با صفات محسوس چنان توصیف نماید تا که عشق و معرفت به او فرونی یابد، حضرت علیه السلام با غضب طی سخنانی بسیار عمیق از توحید، خطاب به آن مرد می فرماید:

«فانظر أيها السائل فما دلّك القرآن عليه من صفة فائتم به، و استضيء بنور هدايته و ما كلفك الشيطان علمه مما ليس في الكتاب عليك فرضه، و لا في سنه النبي صلى الله عليه و آله و أئمة الهدى أثره فكل علمه إلى الله سبحانه، فإن ذلك منتهى حق الله عليك، و اعلم أن الراسخين في العلم هم الذين أغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغيوب الإقرار بجمله ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله إعرافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما و سمى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا». (نهج، خطبه اشباح ۹۱) (پس ای پرسشگر با دقت بنگر پس آنچه را که قرآن تو را بر آن چیز از صفت خدا دلالت نمود پس به آن اقتدا نما و به نور هدایت آن- قرآن- روشنی بدست آور و آنچه را که شیطان تو را بردانستن آن وادار نمود، از آنچه در کتاب بر عهده تو

و جویبش نیست و نه در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدایت اثرش موجود نمی باشد، پس علمش را به خدای سبحان واگذار، چرا که آن (عمل) نهایت حق خدا بر تو می باشد.

و بدان که «راسخان در علم» همان کسانی هستند که اقرار به همه آنچه که تفسیرش را نمی دانند- که غیب محجوب است- آنها را از سرعت و شتاب و هجوم بر سدهای زده شده در برابر غیبهها، بی نیاز نموده (کفایت نموده) است، پس خدا اعتراف آنان را بر ناتوانی از دسترسی به آنچه به آن احاطه علمی ندارند، ستوده است و ترک تعمق آنها را در آنچه که خداوند تحقیق از حقیقتش را برایشان تکلیف نکرده است، «رسوخ» نامیده است (...). (۱)

در پایان خطاب، حضرت می فرمایند:

«پس بر آن حد و مرز اکتفا کن و عظمت خدای سبحان را با اندازه عقلت اندازه مگیر که از هلاک شدگان خواهی گردید».

۱۰- تعبد دون علم توده مردم به قرآن:

اکثریت توده های مردمی مسلمان به تقلید و پیروی از آباء و اجداد و محیط تربیتی خویش به تمامی قرآن ایمان دارند و کوچکترین شبهه ای بخود راه نمی دهند، لیکن این

ص: ۷۱

۱- ۱. با توجه به این خطبه و آیه ۷ آل عمران و روایات ذیل آیه معلوم می شود راسخان در علم در برابر متشابهات در دو مقام بسر می برند: اول: مقام عجز و اعتراف به جهل در برابر متشابهات، دوم: مقام علم به تأویل متشابهات بعنایت و لطف الهی؛ این وجه جمع با آیه «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» تأکید می شود. این توضیح به مناقشه عظیم میان مفسرین در معنی آیه پایان می دهد و دیگر ناچار نخواهیم بود که خطبه قطعی نهج البلاغه را طرد و یا توجیه نماییم چرا که بلاغت کلام و نظارت صریح بیان حضرت به آیه شریفه و عدم احتمال تقیه، راه را بر هر طرد و توجیه دیگری می بندد.

ایمان تا با نور معرفتی همراه نشود در فکر و روح آنان کارساز نبوده از برکات قرآن در محرومیت بسر خواهند برد، از این رو با استفاده از عشق آنان به قرآن باید کوشید مردم را به حقایق قرآن آشنا کرد و حد و مرزهای ارتباط با قرآن را به آنان آموخت تا از برکات قرآن بهره مند گردیم و شرمسار شکایت رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت نباشیم:

«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا». (فرقان / ۳۰) (و رسول خدا فرمود: پروردگارا به یقین قوم من این قرآن را مطرود از زندگی تلقی نمودند).

در غیر این صورت چنین ایمانی در برابر هجوم سخت فرهنگ بیگانه از دست خواهد رفت و دیگر نه مشمول شکایت پیامبر که محکوم غضب خدا و رسولش خواهیم بود.

به هشدار قرآن گوش فرا دهیم که می فرماید:

«فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ...».

(بقره/ ۱۳۷) (پس اگر به همانند آنچه شما به آن ایمان آوردید، ایمان آورند، پس هدایت شده اند و اگر اعراض کردند پس جز این نیست که ایشان در تفرقه جویی و سرکشی بسر می برند...).

بخش دوم: درک و اعتراف به شأن خود در برابر قرآن

۱- اعتراف به مرض خود:

قرآن طیب است و ما بیمار و درمند؛ این حقیقت بزرگ را تا واقف نشویم و به آن معترف نگردیم از خوان گسترده قرآن بهره مند نخواهیم شد.

من وقتی جهلی در خود بینم و درد و مرضی نشناسم و حس نکنم نیازی به قرآن نخواهم داشت و رجوعم به قرآن بی معنی خواهد بود و نه تنها قرآن جلوه ای نخواهد داشت، بلکه مطالعه اش زدگی و تنفر و گریز از قرآن را نتیجه خواهد و به آنجا منتهی خواهد شد که «قرآن سخنان وارونه و دروغ و افسانه خیالی است که عمرش بسر رسیده است»:

«وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ». (احقاف / ۱۱) (و چون به حقیقت قرآن راه نیافتند پس خواهند گفت این سخنی وارونه و دروغی کهنه است).

۲- برخورد ما با قرآن:

وقتی خود را مریض یافتیم از درد به خود پیچیده، دربدر سراغ طیب را خواهیم گرفت.

در این جستجو باید به این درک و معرفت رسید که همه همچون ما مریض و درمانده اند و عاجز از طبابت؛ تا به این درک و تجربه نرسیم و از طبابت دیگران مأیوس نشویم عشق به قرآن و طبابتش نخواهیم داشت عشقی که شرط درمان و بهبودی است.

درک و تجربه اینکه دیگر مدعیان طبابت، چه روزگار سیاهی برای بشریت فراهم ساخته، دردها را افزون و غیر قابل علاج نموده، تا چه اندازه بشریت را به خاک مذلت نشانده اند، سر از پا نشناخته و بی قرار، ما را به ساحت مقدس قرآن می کشاند و در برابرش به گریه و زاری وادار می نماید تا دردمان را درمان نماید.

در اینجا، با حرص و ولع شدیدی، توأم با اشتیاق فراوان نسخه های حیات بخش قرآن را به گوش جان شنیده بکار خواهیم بست.

در اینجا دیگر خجالت را کنار گذاشته، هر چه بیشتر، ضعفها و امراض خود را شناسایی کرده بر این طیب بزرگوار و منحصر بفرد عرضه کرده، تا شفایمان بخشد و ما را از درد و ناراحتی برهاند همانگونه که، اگر طبیعی حاذق و منحصر بفرد، در مورد بیماری سخت علاج، بیاییم حاضریم ماهها، با سعی و تلاش فراوان، نوبتی برای خود بگیریم و قبل از روبرو شدن، تا آنجا که ممکن است ناراحتیها و دردهایمان را لیست نماییم مبادا که چیزی ناگفته مانده، درمان ناقص صورت گیرد.

۳- رابطه قرآن و معصوم:

اشاره

فراموش نکنیم که این طیب، مستقیماً با ما سخن نخواهد گفت و باید توسط طیب ناطقی او را به سخن در آورد و این همان نیاز به معصوم می باشد که تمام طبابت قرآن را اخذ کرده و در عمق جانش نشانده به مقام همترازی با قرآن رسیده و صلاحیت تفسیر را پیدا کرده است:

ص: ۷۴

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...» (نحل / ۴۴) «ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق و لكن أخبركم عنه». (نهج، خ ۱۵۸) (آن قرآن عظیم الشأن است پس او را به سخن در آورید در حالیکه هرگز سخن نخواهد گفت لیکن من از جانب قرآن شما را آگاه می کنم).

دقت در آیات و روایات و سیره پیامبر ما را به حقیقت شأن قرآن و معصوم علیه السلام رهنمایی می کند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله ، طیب دوار و قرآن، نسخه شفا بخش در دست رسول صلی الله علیه و آله می باشد و طیب مستقل از رسول صلی الله علیه و آله بحساب نمی آید.

در قرآن عامل اخراج بشر از ظلمات کفر و فساد بسوی نور هدایت و صلاح را به خداوند اصالتاً و به پیامبر تبعاً نسبت داده است و در این رابطه قرآن را وسیله اخراج معرفی کرده است نه عامل اخراج!:

الف: الله عامل اخراج:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...»

(احزاب / ۴۳) «هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (حدید / ۹) «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (بقره / ۲۵۷) «... فَهَذَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...». (طلاق / ۱۱)

ب: رسول خدا صلی الله علیه و آله عامل اخراج:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ

رَبِّهِمْ...». (ابراهیم / ۱) در آیه قبل نیز ممکن است فاعل اخراج رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد همانگونه که فاعل «يَتْلُوا» رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

در آیه سوره ابراهیم شأن اخراج با قید اذن الهی به پیامبر نسبت داده است یعنی که صاحب اختیار مردم خداست پس هیچ کس حق ندارد بدون اجازه خدا ادعای هدایت بشر را اعلان کند و بر عهده گیرد.

ت: قرآن وسیله اخراج:

در سوره مائده آیه ۱۵ و ۱۶ بخوبی شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و شأن قرآن را در ارتباط با هم بازگو می کند:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ، قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱). (مائده / ۱۵-۱۶) (ای اهل کتاب بی شک رسول ما سراغ شما آمده است در حالیکه بسیاری از آنچه را که از کتاب پنهان می کردید، برایتان آشکار می کند و از بسیاری اغماض می نماید؛ بی شک از جانب خدا نوری عظیم و کتابی روشنگر به سراغتان آمده است،

ص: ۷۶

۱-۱. فاعل «يُخْرِجُهُمْ» باید رسول خدا باشد چرا که مقتید به اجازه خدا شده است و معنی ندارد به خداوند برگردد، به قرآن هم بر نمی گردد چرا که کلام خداست و قید «اذن» برایش بی معنی است پس ناچار ضمیر به رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی گردد و ضمیر «به» به قرآن برمی گردد پس این آیه نشان می دهد قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو از جانب خدا هستند إلاً اینکه عامل اخراج به اجازه خدا، پیامبر می باشد و قرآن وسیله اخراج بشمار می رود.

خداوند «بوسیله قرآن» هر که را که از رضوانش تبعیت نماید در راههای سلامتی هدایت می نماید، و (رسول خدا) آنان را از ظلمات بسوی نور به اذن خدا خارج می نماید و بسوی شاهراه پر جاذبه با استقامت هدایت می نماید).

ص: ۷۷

اشاره

در روایات تأکیدات فراوان بر لزوم انس با قرآن، در منزل وارد شده است تا آنجا که از فقدان آن، هشدار داده، آثار بسیار شومش بکرات گوشزد گردیده است و در مقابل از برکات عظیم ارتباط قرآن سخن بمیان آمده است:

۱- تأثیر شگرف بر اهل خانه

قرآن تأثیر فراوان در خانواده همسر و فرزندان و وابستگان نزدیک دارد، صوت نافذ و زیبای قرآن در فضای خانه، روح و روان اهل بیت، خصوصاً کودکان و نوجوان را تحت تأثیر قرار داده آنان را بسوی حقیقت طلبی و انس با قرآن سوق می دهد: (۱) «من قرأ القرآن و هو شابّ مؤمن إختلط القرآن بلحمه و دمه و جعله الله مع السیفرة الکرام البرره و کان القرآن حجیزا عنه یوم القیمه...». (ب ۶ ح ۱)

ص: ۷۹

۱- ۱. قرائت با حال و توجه، بطور غیر مستقیم افراد خانه را متحوّل می کند رؤیت واقعیت تحول روحی پدر هنگام قرائت، کودکان و نوجوانان مغرور را به راه می کشاند.

(هر که قرآن را بخواند در حالیکه جوانی است مؤمن، قرآن با گوشت و خونس عجین گشته و خداوند او را با سفیران بزرگوار و نیکو رفتارش قرار دهد و قرآن روز قیامت از او دفاع خواهد کرد...).

۲- دفع شرور و آفات و فزونی برکات

قرائت قرآن مایه دفع شرور و آفات و وسوسه های شیاطین و جلب برکات و رحمت الهی می باشد وقتی که صوت زیبای قرآن در خانه بلند می شود، روح ایثار- محبت، صدق و صفا و سلامتی نیت را در افراد خانه می دمد و بد اخلاقی- کشمکش و ناراحتی را که زاییده فضای آلوده و مسموم شیطانی می باشد از محیط خانه دور می کند و نور الهی در خانه جلوه گر شده همه را تحت تأثیر قرار می دهد:

«الْبَيْتَ الَّذِي يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنَ وَيَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَكْتَرُ بَرَكَتُهُ وَتَحْضُرُ الْمَلَائِكَةُ وَتَهْجُرُ الشَّيَاطِينَ وَيُضِيءُ لِأَهْلِ السَّيْمَاءِ كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ؛ وَإِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي لَا يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنَ وَلَا يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَقَلُّ بَرَكَتُهُ، وَتَهْجُرُ الْمَلَائِكَةُ وَتَحْضُرُ الشَّيَاطِينَ». (ب ۱۶ ح ۱، ۲ و ۶) امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام (آن خانه ای که قرآن در آن خوانده می شود و خداوند عزیز و جلیل در آن یاد می شود برکتش فراوان می گردد و فرشته ها در آن حضور می یابند و اهریمنان آن را ترک می کنند و- خانه- به اهل آسمان روشنی می بخشد همانگونه که ستاره ها برای اهل زمین روشنی می بخشد؛ و بی تردید آن خانه ای که قرآن در آن خوانده نمی شود و خداوند عزیز و جلیل در آن یاد نمی شود برکتش کم می شود فرشته ها آن را ترک می کنند و اهریمنان در آن حضور می یابند- و پیوسته فضای روابط را مسموم و مملو از شر و فساد می گردانند-).

۳- تعظیم شعائر الهی

انس و تدبر و تلاوت قرآن، موجب تعظیم شعائر الهی در جامعه و اعلان موجودیت اسلامی در برابر دیگران می باشد،- همانگونه که اهل دنیا با بساط لهو و لعب و موسیقی فاسد، اعلان موجودیت می کنند- و این امر باعث جلوه گر شدن عظمت قرآن، در چشم دیگران خواهد بود. (۱)

۴- دفع عذاب

قرائت قرآن در خانه کودکان را مشتاق کرده به تعلّم می کشاند، تعلّم قرآن توسط کودکان مایه رفع عذاب از اهل خانه و از جامعه می شود، در این مورد اصبح بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند:

«إِنَّ اللَّهَ لِيَهْمُ بِعَذَابِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعًا حَتَّى لَا يَحَاشِيَ مِنْهُمْ أَحَدًا إِذَا عَمَلُوا بِالْمَعَاصِي وَاجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ؛ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّيْبِ نَاقِلِي أَقْدَامِهِمْ إِلَى الصَّيْلَوَاتِ وَالْوُلْدَانَ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ رَحْمَةً مِنْهُمْ فَأَخَّرَ ذَلِكَ عَنْهُمْ». (ب ۷ ح ۲) (خداوند قصد عذاب همه اهل زمین را می نماید تا آنجا که احدی را مستثنی نمی گرداند وقتی که به گناهان عمل می کنند و آلودگیها را مرتکب می شوند.

پس وقتی به پیرمردان می نگرد که بسوی مساجد برای نماز قدم برمی دارند و کودکان را می بیند که قرآن را فرا می گیرند بر ایشان رحمت آورده، آن را (عذاب را) از ایشان بتأخیر می اندازد).

از امام رضا علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ص: ۸۱

«اجعلوا لبيوتكم نصيبا من القرآن، فإنّ البيت إذا قرء فيه القرآن تيسر على أهله و كثر خيره و كان سكّانه في زياده، و إذا لم يقرء فيه القرآن ضيق على أهله و قلّ خيره و كان سكّانه في نقصان». (ب ۱۶ ح ۵) (برای خانه هایتان سهمی از قرآن قرار دهید. چرا که خانه وقتی در آن قرآن خوانده شود بر اهلس موجب آسانی و راحتی خواهد شد و خیرش فراوان و ساکنین آن رو به زیادی خواهند رفت و اگر قرآن در آن قرائت نشود بر اهلس تنگ گرفته و خیرش اندک گشته و ساکنین آن رو به کمی خواهند گذارد).

۵- روش یهود و نصاری

عادت یهود و نصاری چنین بود که، عبادتها را در معابد انجام داده، خانه ها را وا گذاشته بودند، در مذمت عمل آنان و تشویق بر عبادت و تلاوت قرآن در منزل، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«نوروا بیوتکم بتلاوه القرآن و لا تتخذوها قبورا كما فعلت اليهود و النصاری، صلّوا فی الكنائس و عطّلوا بیوتهم، فإنّ البیت إذا کثر فیہ تلاوه القرآن کثر خیره و اتسع لأهله و أضاء لأهل السّماء كما تضى نجوم السّماء لأهل الدّنيا». (ب ۱۶، ح ۴) (خانه هایتان را با تلاوت قرآن نورانی کنید و آنرا همچون گورستان قرار مدهید آنگونه که یهود و نصاری، مرتکب شدند در کنیسه ها و معابدشان نماز خواندند و خانه هاشان را معطل گذاشتند. چرا که خانه هرگاه در آن تلاوت قرآن افزون گردد، خیرش فراوان گشته و اهلس به وسعت می رسند (وسعت مالی و روحی، فضایی مملوّ از صمیمیت و محبت) و برای اهل آسمان روشنی می بخشد، آنگونه که ستارگان آسمان برای اهل دنیا روشنی می بخشند).

اشاره

مسجد خانه خداست و زیارتگاه مخصوص او، و مؤمنین، با هم نه تنها برادرند و أهل یک خانه، خانه اسلام و ایمان، بلکه اعضای یک پیکرند و دارای روحی واحد؛ (۱) پس مسجد، تجلی گاه نور خداست و خانه مؤمنین؛ خانه ای که به برکت نور خدا در دل ساکنین آن، منور گشته از آن بانگ توحید و صلاهی ایمان بگوش می رسد؛ مردانی که معشیت زندگی، آنان را از یاد محبوب و توجه به حال برادران باز نداشته، دلهاشان از خوف روز قیامت، در تلاطم و اضطراب بسر می برد:

«فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ». (نور/ ۳۷ و ۳۶) (- نور خدا- در خانه هایی مستقر است که خدا اجازه داده است رفعت یابد و نامش در آن یاد شود، برایش در آن، صبحگاه و شامگاه به تسبیح مشغول هستند مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکات باز نمی دارد در حالیکه از روزی که دلها و دیدگان دگرگون می شود، پیوسته در هراس بسر می برند).

نوری که در دل مؤمنین پرتو افشانی می کند نور وحی است و عقل، نور ایمان است و علم، نوری است اعظم که بر فراز نوری عظیم جلوه گر، شده است: «نُورٌ عَلَى نُورٍ».

(نور/ ۳۵)

ص: ۸۳

۱- ۱. المؤمن أخ المؤمن كالجسد الواحد إن اشتكى شيئا وجد ألم ذلك في سائر جسده وإن روحهما من روح الله، وإن روح المؤمن لأشدّ إتصالاً بروح الله من إتصال شعاع الشمس بها. (بح، ج ۷۴، ص ۲۷۷، ح ۹)

در پرتو این دو نور است که خداوند هر که را شایسته بیند رهنمایش می‌گردد:

«يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» (نور/ ۳۵) پس «مسجد» کانون تلاقی نور عقل و نور وحی است و محیط رشد فکر و تحوّل دل و محل کسب علم و توشه تقوی؛ و از این رو است که در صدر اسلام، معبد عالم بود و مدرسه عابد! محکمه قضاوت بود و محل شور حکومتی! پایگاه کوچ به جبهه بود و پذیرنده سفراء! یعنی که علم و دین، سیاست و عبادت، اجتماع و عزلت و بالآخره، دنیا و آخرت از هم جدا نبوده، اولی مقدمه دوّمی است، اینها همه و همه، اموری است که قرآن بدان رهنمایمان می‌شود و از انس با قرآن بدست می‌آید: (۱) «... من كان القرآن حديثه و المسجد بيته، بنى الله له بيتا فى الجنة...». (۲)

(ب ۳، ح ۷) (هر که قرآن سخنش و مسجد خانه اش گردد (باشد) خدا برایش خانه ای در بهشت بنا می‌کند).

«ما جلس قوم فى مسجد من مساجد الله تعالى يتلون كتاب الله و يتدا رسونه بينهم، إلا تنزلت عليهم السكينة و غشيتهم الرحمة و ذكرهم الله فىمن عنده...».

(ص) (ب ۳، ح ۲۰) (هیچ قومی در مسجدی از مساجد خدا در حالیکه کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و

ص: ۸۴

۱- ۱. از این جاست که تنها کسی مساجد خدا را آباد می‌کند که معرفت و عشق به خدا و عالم آخرت داشته باشد و حقیقت نماز را بپا دارد و حقوق مالی را به خلق خدا بپردازد و در راه خدا از هیچ کس جز خدا واهمه به خود راه ندهد و تازه بعد از این امید می‌رود که از رهیافتگان بشمار آید! «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ». (توبه/ ۱۸)

۲- ۲. این روایتها همه از «مستدرک وسایل، ج ۳، ب احکام مساجد» می‌باشد.

آن را میان خود بحث می کنند، جلوس نکردند مگر آنکه آرامش الهی بر آنان بتدریج نازل گشت و رحمت خدا آنان را فرا گرفت و خدا آنان را در زمره مقربین درگاهش یاد نمود!

در حدیثی مشابه (ح ۲۱) آنان را میهمانان خدا می نامد که فرشتگان با بالهایشان بر آنان سایه افکنده اند مادامی که در مسجد به بحث و تلاوت در قرآن بسر می برند.

«فَأَمَّا مَرَّةَ الْحَضْرَةِ فَتَلَاوَهُ الْقُرْآنَ وَحُضُورَ الْمَسَاجِدِ». (ب ۳، ح ۳) (... پس مروت در وطن تلاوت قرآن و حضور در مساجد می باشد).

مروت و مردانگی نسبت به مؤمنین را قرآن احیا می کند و «حضور در مساجد» به آن جامه عمل می پوشاند:

«الْمَسَاجِدُ بِيُوتِ الْمُتَّقِينَ وَ مِنْ كَانَتْ الْمَسَاجِدُ بَيْتَهُ ضَمِنَ اللَّهُ لَهُ بِالرُّوحِ وَالرَّاحَةِ وَالْجَوَازِ عَلَى الصِّرَاطِ».

(مساجد خانه متقین است و هر که مساجد خانه اش باشد، خدا برایش نسیم رحمت و راحتی و عبور بر پل صراط را ضمانت کرده است).

مسجد خانه ایمان و تقواست پس آرامش و راحتی روح را موجب می شود، و خانه بندگی است پس براحتی از صراط می گذرد. (۱) (ب ۳، ح ۱۸) «... أَحَبُّ الْبِقَاعِ إِلَى اللَّهِ الْمَسَاجِدُ وَ أَبْغَضُهَا إِلَيْهِ الْأَسْوَاقُ، الْمَسَاجِدُ مَجَالِسُ الْأَنْبِيَاءِ». (ص) (ب ۳، ح ۱۸) (محبوبترین مکان به خدا، مساجد و مبغوضترین آن بازارها می باشد، مساجد مجالس انبیاء خداست).

ص: ۸۵

۱- ۱. اشاره به آیات: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ». (رعد/ ۲۸)؛ «أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس / ۶۱)

مسجد، جلوگاه خرید متاع آخرت، و بازار، محل عرضه کالای دنیای فانی است از رو بقدر ضرورت، باید در بازار دنیا قدم نهاد.

«يقول الله تعالى: (ألا- إن) بيوتى فى الارض المساجد تضىء لأهل السِّماء كما تضىء النجوم لأهل الأرض، ألا طوبى لمن كانت المساجد بيوته، ألا- طوبى لمن توضع فى بيته ثم زارنى فى بيتى، ألا- إن على المزور كرامه الزائر، ألا- بشر المشائين فى الظلمات إلى المساجد بالنور الساطع يوم القيمة». حدیث قدسی (ب ۳، ح ۱۹) (خانه های من در زمین، مساجد می باشد که برای اهل آسمان روشنی می بخشد همانگونه که ستاره ها برای اهل زمین پرتو افشانی می کنند، بهوش باشید خوشا بحال آنکه مساجد خانه اش می باشد، بهوش باشید خوشا بحال آنکه در خانه اش وضو بگیرد، سپس مرا در خانه ام دیدار کند، بهوش باشید بی شک بزرگداشت دیدار کننده بر عهده دیدار شونده می باشد! بهوش باشید، آنانی را که در تاریکیها بسوی مسجد روانند، به نور گسترده در روز قیامت مزده بده). (۱)

در حدیثی، رسول خدا صلی الله علیه و آله رابطه مستحکم میان «عترت، قرآن و مسجد» را بیان می کند:

«من أحبَّ الله فليحبَّني، و من أحبَّني فليحبَّ عترتي، إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي و من أحبَّ عترتي فليحبَّ القرآن، و من أحبَّ القرآن فليحبَّ المساجد، فإنها أفضى إليه الله و أبنيته أذن في رفعها، و بارك فيها، ميمونه، ميمون أهلها، مزينه، مزين أهلها، محفوظه، محفوظ أهلها...». (ب ۱، ح ۲)

ص: ۸۶

۱- ۱. مقصود از «تاریکی» ظلمت جهل و کفر و نفاق و فتنه های اجتماعی است همانگونه که در حدیث التزام به قرآن آمده است. (مقدمه کتاب)

(هر که خدا را دوست دارد پس باید مرا دوست بدارد و هر که مرا دوست دارد پس باید خاندانم را دوست بدارد، چرا که من در میان شما دو گوهر گرانبها را وا گذاشتم، کتاب خدا و خاندانم، و هر که خاندانم را دوست دارد پس باید قرآن را دوست بدارد و هر که قرآن را دوست داشت پس باید مساجد را دوست بدارد، چرا که مساجد در گاههای خدا و بناهای او می باشد که در رفعت آن، اجازه داده و در آن، برکت نهاده است خود مبارک، اهلش نیز مبارک است خود آراسته، اهلش نیز آراسته- به زیور الهی- است، خود محفوظ و اهلش نیز محفوظ است...).

اساساً حبّ خدا، حبّ هر آنچه را که نشان از خدا دارد، بدنبال می آورد: عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست.

در حدیثی دیگر، علی علیه السلام شیعیان زمان حضرت حجت علیه السلام را ترسیم می کند:

«كأنتي أنظر إلى شيعتنا بمسجد الكوفة وقد ضربوا الفساطيط يعلمون الناس القرآن كما أنزل...». (ب ۸ ح ۴) (گویا به شیعیان خود در مسجد کوفه می نگرم در حالیکه خیمه ها را برپا کرده اند به مردم قرآن می آموزند همانگونه که نازل شده است...).

در حدیثی از علی علیه السلام رفع عذاب از اهل زمین را منوط به آبادی مساجد می نماید:

«يقول الله عزّ وجلّ و تبارك و تعالی إذا أردت أن أصيب أهل الأرض بعذاب، لولا- رجال يتحابون جلالی (۱) و يعمرن مساجدی و يستغفرون بالأسحار لولا هم لأنزلت عذابی...». (ب ۶ ح ۴) (خداوند عزیز و جلیل و تبارک و تعالی می فرماید هرگاه اراده می کنم که عذابی را

ص: ۸۷

۱- ۱. بقرینه حدیث قبل از آن، «جلالی» می باشد در بعضی نسخ «خلالی» و در بعض دیگر «حلالی» آمده است.

به اهل زمین وارد کنم اگر نبودند مردانی که به جلال و عظمت من عشق می ورزند و مساجد مرا آباد می کنند و در سحرگاهان به استغفار می پردازند، اگر اینان نبودند عذابم را نازل می کردم).

رسالت حوزه ها

با توجه به اینکه امروزه عموماً مدارس آموزشی از مساجد جدا گشته اند تعلیم قرآن و تدبیر در حقایق آن باید جزء درسهای آموزشی قرار گیرد و برای تحقق آموزش قرآن باید معلمینی با تقوی و آگاه به مفاهیم قرآن تربیت شوند تا بار رسالت عظیم تعلیم قرآن را به قشر نوجوان و جوان، بر دوش گیرند چرا که حفظ و تداوم انقلاب در گرو بارور شدن فکر و روح جوانان بر اساس فرهنگ قرآن می باشد؛ جهت این امر سرمایه گذاری فراوان و عنایت جدی و فوری، برای تقویت و گسترش دانشکده قرآن و تأسیس مراکز متعدد در این جهت، بسیار ضروری است و غفلت از آن، خطراتی عظیم را متوجه انقلاب و قشر پویای جامعه، خواهد نمود؛ و در واقع این از رسالتهای مهم حوزه های علمیه می باشد که چنین مراکزی را بنیاد نهند و به پرورش این نیروهای قرآنی همت گمارند.

در پایان حدیثی را از علی علیه السلام در ثمره حضور در مسجد ذکر می نمایم (۱):

«من اختلف إلى المسجد أصاب إحدى الثمان: أذا استفادا في الله، أو علما مستطرفا، أو آية محكمة أو رحمة منتظرة أو كلمة تردّ عن ردي، أو يسمع كلمة تدلّه على هدى، أو يترك ذنبا خشيته أو حياء». (ب ۳، ح ۴) (هر که به مسجد رفت و آمد کند - لااقل - یکی از این هشت فایده به او اصابت

ص: ۸۸

۱- ۱. مشابه این روایت در بحث قبل گذشت.

خواهد کرد: برادری بسیار مفید در راه خدا، یا دانشی بسیار تازه، یا آیه ای محکم - از قرآن - یا رحمتی مورد انتظار، یا سخنی که او را از سقوط باز دارد، یا بشنود سخنی را که او را بر هدایتی رهنمایی کند یا گناهی را از ترس عظمت خدا یا شرم از او واگذارد).

در حدیثی «آیه محکمه، فریضه مستعمله و سنّه قائمه» با هم آمده است (۱) که می تواند به اصول عقاید، احکام و اخلاق نظر داشته باشد. (۲)

ص: ۸۹

۱-۱. در روایتی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله دو فایده از این هشت فایده را: واجبی مورد عمل (فریضه مستعمله)، و سنتی پایدار (سنّه قائمه) مطرح می کند (بح، ج ۸۴، ص ۳) یعنی که مسجد، پایگاه نشر مجموعه عقاید دینی و عمل به احکام می باشد و در آینده نیز باید چنین گردد.

۲-۲. در حدیثی علم را به سه قسم تقسیم می کنند: «آیه محکمه»، «فریضه عادلّه» و «سنّه قائمه». (اصول کافی، ب علم)

قرآن دیدار با خداست، از این رو، باید زنده ترین حالات و اوقات را به قرآن اختصاص داد و در خدمت قرآن بسر برد؛ برای زنده ترین حالات، وقت خاصی را نمی توان معین کرد، لیکن با توجه به تحولات شب و روز، اغلب می توان با کمی دقت در برنامه ریزی روزانه، مناسب ترین حالات را با مناسب ترین اوقات طبیعت، همزمان نمود.

وقت طلوع و غروب خورشید، دو وقت مهم، در تحولات شبانه روزی است که یکی جانشین دیگری می گردد و اوضاع و شرایط جوّی خاصی را پدید می آورد که با قبل از خود، بسیار متفاوت است؛ این جریان طبیعی بر وجودهای لطیف و حساس، تأثیرات عمیقی را می تواند بجای گذارد و به انسان، طلوع و غروب زندگی و گذر سریع عمر را هشدار دهد و انسان را سخت به اندیشه در عاقبت زندگی و مقصد حرکتش وادار نماید؛ از این رو، آغاز تحوّل تا حصول تحوّل در این دو وقت، جهت تدبّر در قرآن، خلوت و مناجات با پروردگار و محاسبه و مشارطه (۱) با نفس بسیار

ص: ۹۱

۱ - ۱. بعد از «مراقبت و محاسبه نفس» نوبت به «مشارطه» می رسد: بار کردن تکالیف جدید و الزامات و تعهدات تازه بر «نفس» تا که شهوات و غرایز کنترل شده، روح الهی قوت یابد و با قدرت به اجرای فرامین الهی قیام نماید: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ...» (بقره ۶۳) بر اساس «مشارطه» دوباره «مراقبت» و سپس «محاسبه نفس» و در پی آن «معاتبه نفس» صورت می گیرد تا نفس دائم خود را بدهکار ببیند و در اطاعت به سر برد.

«وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ، وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ، إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْتَجِدُونَ». (اعراف / ۲۰۶، ۲۰۴)

(و هرگاه قرآن خوانده شود پس به آن گوش فرا دهید و ساکت باشید شاید شما مورد رحمت واقع شوید.

و پروردگارت را در وجودت با حالت ناله و زاری، و خوف و هراس، و بدون آشکار کردن سخن در صبحگاه و بعد از عصر، یاد نما و از بی خبران مباش، زیرا کسانی که نزد پروردگارت بسر می برند بهیچ وجه از عبادتش سرپیچی نکرده و بزرگی نمی ورزند و او را از هر عیب و نقص تنزیه و تقدیس می نمایند و صرفاً به او سجده می کنند).

این دو وقت، از اوقات استجاب دعاست، از این رو شیطان، سعی فراوان در اغفال انسان از این دو وقت دارد؛ (۱) در روایات نیز همچون، آیه شریفه، تأکید شده است مبدا از این اوقات غفلت شود:

«إِذَا تَغَيَّرَ الشَّمْسُ فَأَذْكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ كُنْتَ مَعَ قَوْمٍ يَشْغَلُونَكَ فَقُمْ وَادِعْ». (۲) امام صادق علیه السلام (هر وقت خورشید مغیر گشت پس خدای عزیز و جلیل را یاد کن و اگر با قومی

۱-۱. اصول کافی، کتاب الدعاء، ج ۲، ص ۵۲۲، ح ۱، ۲ و ۹.

۲-۲. اصول کافی، کتاب الدعاء، ج ۲، ص ۵۲۲، ح ۱، ۲ و ۹.

هستی که تو را سرگرم می کنند پس - از میانشان - برخیز و دعا نما).

در وقت قبل از طلوع در زمینه نشاط صبحگاهی طبیعت، انسان از فراغت فکری و حداکثر نشاط روحی برخوردار بوده، فرصت می یابد که جهت فعالیت روزانه و سلامتی معاشرت‌ها و ارتباطات، با قرآن و دعا، تغذیه روحی شود.

وقت قبل از غروب زمان مناسبی است که حاصل کار روزانه، جمع بندی گذشته، با معیارها و ضوابط الهی محاسبه شود، شفق و اضطراب طبیعت با حکایتگری گذر عمر و از دست رفتن فرصتها، شور و اضطرابی را بر جان انسان، فرو می ریزد که خود زمینه بسیار مناسبی را برای اندیشناک شدن از سرنوشت خود و تدبیر در حقایق دنیا و آخرت، بوجود می آورد:

«فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَ مَا وَسَّيَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَمَتْرَ كَبْنٍ طَبَقًا عَنْ طَيِّقٍ فَمَا لَهُمْ لَا- يُؤْمِنُونَ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ». (انشقاق / ۲۱، ۱۶) (پس نه، قسم به شفق و به شب و آنچه که جمع کند و به ماه وقتی که جلوه گر شود که بی شک مرحله و حالتی عظیم و هولناک را خواهید رهسپرد، در حالیکه از مرحله ای عظیم گذر نموده اید، پس آنها را چه شده است که ایمان نمی آورند و هرگاه قرآن بر آنان خوانده می شود تواضع و فروتنی نمی نمایند - سجده نمی کنند-).

وقت مهم دیگر، کمی از دو ثلث آخر شب، خصوصاً ثلث آخر می باشد که از ارزشمندترین و مؤثرترین اوقات مناجات و انس و تدبیر در قرآن می باشد که در سوره مزمل بر آن تأکید شده است. (۱)

آرامش شب، سکوت مرموز و الهام بخش آن به همراه خلوت و تنهایی، تمرکز و حضوری را سبب می شود که در اوقات دیگر کمتر بدست می آید؛ آمادگی و نشاط

ص: ۹۳

۱-۱. در بحث شیوه ترتیل بخش مقدمه نکات مهمی در توضیح آیه خواهد آمد.

روحي در اين وقت نياز به تمرين و برنامه ريزي دقيق دارد، و مهم تر از آن نيازمند درك و معرفت به شأن ربوبي و درك و احساس فقر و نياز خود، مي باشد. (۱)

در آيات بي شماری، بر خصوص اين سه وقت، جهت كسب توان روحي تأكيد شده است: (۲) «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً».

(انسان / ۲۶، ۲۵) (نام پروردگارت را صبح زود و بعد از عصر ياد نما و در پاره اي از شب او را سجده كن و او را شبي طولاني تسبيح نما).

اصل تبديل در اوقات و جبران در عبادات

گاه شرايط روحي و وضعيت كاري، چنان است كه انسان، امكان بهره وري از اوقات ياد شده را نمي يابد، پس ناگزير وقتي ديگر ضرورت مي يابد تا از دست رفته ها، جبران شود.

اين موضوع، اصلي كلي در زمينه جبران عبادات مي باشد مگر آنكه مقيد به وقتي خاص بوده باشد و جبران نفي گردد؛ (۳) اين معني در قرآن و روايات وارد شده است، مثل جبران نماز شب، در روز و در صورت عدم جبران، بوسيله صدقه، تدارك ثواب مي شود و جبران نمازهاي واجب، روزه در وقت ديگر، حج در سالهاي بعد در وقت

ص: ۹۴

۱- ۱. براي آمادگي در اين وقت توصيه شده است كه در ثلث اول شب بعد از صرف شام و نماز عشاء، بلافاصله به استراحت پرداخته شود؛ تا توان قيام در وقت مذكور فراهم گردد؛ سبكي غذاي شبانه و استراحت مختصر در نيمروز، در اين آمادگي بسيار مؤثر است.

۲- ۲. (هود / ۱۱۴، اسراء / ۷۱-۷۸، طه / ۱۳۰، ق / ۴۰-۳۹، طور / ۴۹).

۳- ۳. همچون نماز آيات.

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا».

(فرقان / ۶۲) (و اوست آنکه شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای آن کسی که با سعی و تلاش می خواهد متذکر- حقایق- شود یا اینکه شکر نعمتی را بجای آورد).

شکر، مناسب روز است و تذکر، مناسب با شب دارد، در صورت عدم توفیق، بر عکس معمول، عمل خواهد شد.

«كُلَّ مَا فَاتَكَ بِاللَّيْلِ فَاقْضِهِ بِالنَّهَارِ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ...» یعنی آن یقضی الرَّجُلَ مَا فَاتَهُ بِاللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَ مَا فَاتَهُ بِالنَّهَارِ بِاللَّيْلِ». امام صادق علیه السلام (تفسیر نور الثقلین ذیل آیه شریفه) (هر آنچه که در شب از تو فوت شد پس آن را در روز بجای آور، چرا که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ...» یعنی که شخص در روز بجای آورد آنچه را که در شب از او فوت شده است و در شب- بجای آورد- آنچه را که در روز از او فوت شده است).

«من فاتته شیء من اللیل أن یعمله، أدركه بالنهار و من فاتته شیء من النهار أن یعمله، أدركه باللیل». (ابن عباس) تفسیر درالمنثور ذیل آیه شریفه) (هر که را چیزی از شب فوت شود از اینکه آنرا عمل کند، در روز آنرا جبران می نماید؛ و هر که را چیزی از روز فوت شود از اینکه آنرا عمل کند، در شب آنرا جبران می نماید):

۱- عریان بودن در حمام

قداست و خصوصیت قرآن اقتضای آن دارد که انسان در حالتی سزاوار و در مکانی مناسب به تلاوت و تدبر بپردازد، از این رو در احادیث آمده است که در حمام، در حالت عریان بودن، از خواندن قرآن خودداری شود:

«عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام: كان أمير المؤمنين عليه السلام ينهى عن قراءة القرآن في الحمام؟»

فقال: لا، إنّما نهى أن يقرأ الرجل و هو عريان، فأما إذا كان عليه إزار فلا بأس.»

(ج ۱، آداب حمام، ب ۱۵، ح ۱) (محمد بن مسلم: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم آیا امیر مؤمنان علیه السلام از خواندن قرآن در حمام نهی می نمود؟

پس فرمودند: نه، فقط نهی نمود از اینکه شخص قرآن بخواند در حالیکه عریان است امّا، وقتی که بر او لنگی باشد پس اشکالی ندارد).

«عن أبي بصير قال: سألته عن القراءة في الحمام فقال: إذا كان عليك إزار فاقراء القرآن ان شئت كله.» (ح ۷)

(ابی بصیر می گوید از امام، خواندن قرآن در حمام را پرسیدم پس فرمودند هر گاه بر تو لنگی باشد پس همه قرآن را- اگر خواستی - بخوان).

در احادیثی دیگر، جواز قرائت قرآن در حمام، بنحو مطلق مطرح شده است (۱) که:

یا بر احادیث مقید مذکور تطبیق می شوند و یا اینکه کراهت قرائت در حالت عریانی را می رسانند که به معنی ثواب کمتر می باشد و یا اینکه زمانی را نظر دارد که انسان در معرض رؤیت دیگران نبوده، هنگام قرائت به عریان بودنش توجه ندارد. (۲)

۲- هنگام قضای حاجت

در روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام از قرائت در محل قضای حاجت نهی گردیده است:

«سبعة لا- يقرؤون القرآن: الزَّائِعُ وَالسَّاجِدُ وَفِي الْكِنِيفِ وَفِي الْحَمِيَامِ وَالْجَنْبِ وَالنَّفْسَاءِ وَالْحَائِضِ». امام صادق از علی علیه السلام (ج ۴، ب ۴۷، ح ۱) (هفت دسته قرآن نمی خوانند- نباید بخوانند- رکوع و سجده کننده، و در توالی و در حمام و جنب و نفساء و حائض).

از این مسأله «آیه الكرسي» و آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» استثناء گردیده است:

«عن عمر بن يزيد قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن التَّسْبِيحِ فِي الْمَخْرَجِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمْ يَرْخَصْ فِي الْكِنِيفِ فِي أَكْثَرِ مِنْ آيَةِ الْكُرْسِيِّ وَيَحْمَدُ اللَّهُ وَآيَةِ الْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (ج ۱، احكام خلوت، ب ۷، ح ۷) در حدیثی صحیح از امام صادق علیه السلام اجازه بیش از آن داده شده است که کراهت را می رساند و بر معنی ثواب کمتر، حمل می شود:

ص: ۹۸

۱- ۱. (ج ۱، آداب حمام، ب ۱۵، ح ۲، ۳، ۴، ۵ و ۸).

۲- ۲. عدم حالت اول «هتک» و عدم حالت دوم «وهن» می باشد که اولی اجتماعی و در نظر دیگران است و دومی شخصی و از نظر احساس درونی مطرح است.

«عن عبيد الله بن عليّ الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أتقرأ النفساء والحائض والجنب والرجل يتغوط، القرآن؟»

قال عليه السلام: يقرءون ما شاءوا». (ح ٨) (حلبی می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا نفساء و حائض و جنب و شخص در حال قضای حاجت، قرآن می خوانند؟

فرمودند: هر چه بخواهند قرآن می خوانند).

ذكر خدا و نیز «تسمیه و استعاذه» بر خلاف قرائت قرآن، حتی در محلّ قضای حاجت، نیز مستحب می باشد: (١) «مکتوب فی التوریه التي لم تغیر أنّ موسی علیه السلام سأل ربّه فقال: إلهی إنّه یأتی علیّ مجالس أعزّک و أجلّک أنّ أذکرک فیها، فقال: یا موسی علیه السلام إنّ ذکری حسن علی کلّ حال». امام باقر علیه السلام (ح ١) (در توراتی که تحریف نشده، مکتوب است که موسی علیه السلام از پروردگارش پرسید:

خدایا بر من جایگاههایی پیش می آید که تو را عزیزتر و جلیل تر از آن می دانم که در آنها یادت نمایم، پس خدا فرمود: ای موسی علیه السلام یاد من بر هر حالتی زیباست!).

«لا بأس بذكر الله و أنت تبول، فإنّ ذکر الله حسن علی کلّ حال فلا تسأم من ذکر الله». امام صادق علیه السلام (اشکالی به یاد نمودن خدا نیست در حالیکه ادرار می کنی، چرا که یاد خدا بر هر حالتی زیباست پس از یاد خدا، هرگز خسته و دلتنگ مباش).

ص: ٩٩

در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان، بشدت از قرائت قرآن با حال جنابت، در بستر زناشویی، نهی شده است:

«یا علی من کان جنبا فی الفراش مع امرأته فلا یقرء القرآن فإنی أخشى أن تنزل علیهما نار من السماء فتحرقهما». (ج ۱، جنابت، ب ۱۹، ح ۳) (ای علی! هر که جنب در رختخواب با همسرش باشد پس نباید قرآن بخواند چرا که من می ترسم که آتشی از آسمان بر آن دو فرود آید، پس آنها را بسوزاند!).

با توجه به روایات، استفاده می شود: «هر کجا که قرائت قرآن، وهن و یا هتک و بی حرمتی به قرآن تلقی شود باید از قرائت خودداری نمود؛ (۱) «وهن»، نظر به قصد اهانت نزد عامل دارد و «هتک» نظر به انعکاس عمل در نظر دیگران می باشد، و لو اینکه عامل قصد اهانت نداشته باشد.

با این توجه، گاه خستگی مفرط، چنان انسان را فرا می گیرد که اگر دراز کشد، توان قرائت یک جزء قرآن را بدست خواهد آورد و اگر بنشیند، کشتش قرائت بیش از آیه‌ای چند را نخواهد داشت، در این صورت اگر نزد دیگران هتک و بی حرمتی تلقی نشود، اشکالی نخواهد داشت:

«الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...». (آل عمران / ۱۹۱) (آنانکه خدا را پیوسته در حال قیام و نشسته و بر پهلوهایشان - دراز کشیده - یاد می نمایند).

ص: ۱۰۰

۱- ۱. بعنوان مثال «در حالت عریان بودن در خانه» چرا که حمام خصوصیتی ندارد جز آنکه فرض مذکور اغلب در حمام رخ می دهد.

عدم توجه به این نکته، تکلف و محرومیت از انس بیشتر با قرآن را بدنبال می آورد که: «وَمَا جَعَلْنَا عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ». (حج / ۷۸)

ص: ۱۰۱

فصل دوّم کلیدهای (شرایط) تدبیر در قرآن

اشاره

مقدمه بخش اول: کلیدهای عام تدبیر:

الف- کلیدهای قبل از تدبیر:

۱- مسواک زدن ۲- طهارت داشتن ب- کلیدهای هنگام تدبیر:

۱- استقبال قبله ۲- از رو خواندن ۳- دعای شروع و ختم ۴- پناهندگی به خدا (استعاذه) ۵- استمداد و یاری جستن از خدا (تسمیه) بخش دوّم: کلیدهای خاص تدبیر:

مقدمه ۱- کلیدهای علمی ۲- کلیدهای روحی و عملی

ص: ۱۰۳

کلیدهای تدبیر در قرآن دو قسم می‌باشند: «کلیدهای عام، کلیدهای خاص» «کلیدهای عام»، حداقل شرایطی است که برای تدبیر در قرآن مورد نیاز می‌باشد و همه اقشار از هر صنف و گروه را در بر می‌گیرد؛ در این سطح که اولین مرتبه تدبیر در قرآن است، تنها شرط ضروری علمی، آگاهی به ترجمه آیات و یا استفاده از ترجمه ای معتبر می‌باشد.

آنکه فاقد سواد و یا نابیناست، باید در تلاوت آیات و ترجمه آن، از فردی آگاه به ترجمه و یا قادر به استفاده از ترجمه، کمک گیرد، در غیر این صورت، حداقل مرتبه تدبیر، امکان پذیر نخواهد بود.

باید به این نکته مهم توجه داشت، مخاطب قرآن کسی است که بی واسطه یا با واسطه موثقی با قرائت آیات و معنی آن آشناست؛ از این رو، آنکه فاقد این شرط اساسی است و صرفاً به قرائت آیات بدون فهم آن، اقدام می‌نماید دستور قرآن، «فَأَقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (۱) را اجرا نکرده، هنوز در مقدمات قرائت بسر می‌برد؛ چرا که مخاطبین

ص: ۱۰۵

زمان نزول آیات، زبان‌شان عربی بوده، به مجرد سماع قرآن پیام آیات را می فهمیدند؛ پس دستور به قرائت قرآن در سوره مزمل، صرف تلفظ آیات نبوده، فهم معنی را نیز در بر دارد.

در روایتی از امام حسین علیه السلام، مراتب فهم و تدبر قرآن، به‌مراه نکته فوق، مطرح گشته است:

« کتاب الله عزّ و جلّ علی أربعة أشياء علی العبارة و الإشاره و اللطائف و الحقائق فالعبارة للعوام، و الإشاره للخواصّ، و اللطائف للأولياء و الحقائق للأنبياء». (بحار، چاپ بیروت، ج ۸۹، ص ۲۰) (کتاب خدای عزیز و جلیل بر چهار چیز مستقر گشته است: بر عبارت و اشارت، و لطائف و حقایق، پس عبارت قرآن برای توده مردم و اشارت آن برای خواص، و لطائف آن برای اولیاء خدا و حقایق آن برای انبیای الهی است).

مقصود از «عبارت» همان حدّ «ترجمه» می باشد که سهم توده های مردمی است، و مقصود از «اشارت قرآن» با توجه به قید خواصّ، حد «تفسیر» را نظر دارد که در حوزه صلاحیت متخصصین قرآن و مجتهدین تفسیر می باشد که به ابزار و «کلیدهای مخصوص» تفسیر قرآن، مجهّز می باشند که در بخش دوّم، شرح آن خواهد آمد.

مقصود از لطائف قرآن. نکات و برداشتهایی است که از حدّ فهم نوع علمای تفسیر فراتر بوده، شرط «ولایت الهی» را طلب می کند.

آنانکه دل به خدا سپرده اند و سرپرستی فکر و دل و جوارحشان را خدا بر عهده گرفته است و از حواریون معصومین علیهم السلام بشمار می روند، به حوزه لطائف قرآن راه یافته از آن بهره مند می گردند، از نمونه این بزرگواران، می توان «سید علی آقا قاضی طباطبایی (استاد تفسیر علامه طباطبایی)، علامه طباطبایی و حضرت امام خمینی» را نام برد.

مقصود از حقایق قرآن، ذات قدسی و مکنون ملکوتی قرآن می باشد که اتصال و تماس با آن، معصوم علیه السلام را سزد و دست دیگران از آن حوزه «لدى اللّهی» کوتاه می باشد:

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». (واقعہ / ۷۹) (آن- حقیقت قرآن- را جز پاک شدگان، مسّ نمی نمایند- در نمی یابند-).

تعبیر «مطهر» بجای «متطهر»، مقام عصمت را نظر دارد؛ آنانکه، خدا عهده دار تطهیرشان گشته است:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

(احزاب / ۳۳) (جز این نیست که خدا می خواهد اختصاصاً از شما اهل بیت، پلیدی را بزدايد و بگونه غیر قابل وصفی تطهیرتان نماید).

تعبیر «یمسّ»، تماس تنگاتنگ را می رساند و ضمیر مفعولی «ه» به «قرآن» یا «کتاب مکنون» برمی گردد که حقیقت قرآن را نظر دارد:

«وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ». (زخرف / ۴) (و بی شک آن- حقیقت قرآن- در حالیکه در مرجع کتاب- سرچشمه کتاب- در پیشگاه ماست، بسیار والایی عمیق و فرزانه می باشد).

با توجه به مطالب گذشته، شرایط یا کلیدهای تدبیر در قرآن را در دو بخش کلی مطالعه می کنیم.

بخش اول: کلیدهای عام تدبیر بخش دوم: کلیدهای خاص تدبیر «کلیدهای عام»، توده های مردمی، را نظر دارد.

«کلیدهای خاص»، مراتب علماء و اولیاء و معصومین را در بر می گیرد.

تعبیر «کلیدها» از آیه تدبیر (محمد/ ۲۴) استفاده شده است: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟» این آیه بخوبی نشان می‌دهد:

تدبیر، امری قلبی است نه صرفاً ذهنی و علمی؛ عواملی قفل دل بوده، مانع تدبیر می‌گردند؛ این قفلها کلیدهایی دارند که باید آن را تحصیل کرد؛ کلیدهای اساسی تدبیر عمدتاً قلبی هستند نه ذهنی و علمی!

ص: ۱۰۸

مسواک زدن، قدم اول، در تحصیل شرایط می باشد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«نظفوا طریق القرآن، قیل یا رسول الله و ما طریق القرآن؟، قال: أفواہکم، قیل بماذا؟ قال: بالسواک». (ج ۱، ابواب السواک، ب ۷، ح ۱) (مسیر قرآن را پاک نمایید، سؤال شد: مسیر قرآن کدام است؟ فرمودند: دهانتان، سؤال شد: با چه چیزی؟ فرمودند: با مسواک زدن).

«أفواہکم طریق من طرق ربکم، فأحبها إلى الله أطيها ريحا فطيها بما قدرتم عليه». (ح ۲) (دهانتان راهی از راههای پروردگار می باشد، پس محبوبترین راهها بسوی خدا خوشبوترین آنهاست، پس آنها را با آنچه که بر آن قدرت دارید، خوشبو نمایید).

از روایت اخیر معلوم می شود مقصود از «طرق» راههای ظاهری و باطنی می باشد، آنکه ظاهر و باطنش هر دو خوشبوست محبوبتر است.

در روایت دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده است:

«إِنَّ أَفْوَاحَكُمْ طَرِقَ الْقُرْآنَ (فَطَيَّبُوهَا) فَطَهَّرُوهَا بِالسُّوَاكِ». (ح ۳) (دهانتان راههای قرآن می باشد پس آنها را با مسواک زدن- خوشبو- پاکیزه نمایید).

آثار مسواک زدن

از تأکيدات شدیدی که در بیان معصومین در امر مسواک زدن آمده است معلوم می شود که علاوه بر بهداشت ظاهری، در بهداشت روحی نیز اثر دارد، بطوری که فرشته ها را مونس انسان قرار می دهد و آیه ای از قرآن، تلاوت نمی شود مگر اینکه آن آیه را از دهان مؤمن، أخذ می کنند (۱)؛ لیکن اگر مسواک نزده باشد کنار می ایستند و به قرآن گوش می دهند و نزدیک نمی شوند چرا که باعث اذیت فرشته ها می گردد. (۲)

ثواب دو رکعت نماز با مسواک از هفتاد رکعت بدون مسواک بالاتر است (۳) که در مورد قرآن هم طبعا چنین است.

عطر و مسواک، از هدایایی است که خداوند به انبیاء خود عطاء نموده است (۴) و از خصوصیات انبیاء و سنت آنان، مسواک زدن می باشد: (۵) «من أخلاق الأنبياء السُّوَاكِ».

از آثار مسواک زدن روشنی چشم و فزونی عقل و حافظه می باشد. (۶)

ص: ۱۱۰

۱-۱. کتزر العمال، خ ۲۷۵۱.

۲-۲. (ب ۶، ح ۲ و ۶، ب ۵، ح ۴، ۵ و ۷) همه روایتها از ابواب السواک می باشد.

۳-۳. (ب ۱، ح ۴).

۴-۴. (ب ۱، ح ۲-۵).

۵-۵. (ب ۱، ح ۲-۵).

۶-۶. آثار: ۱- طهارت دهان ۲- رضایت خدا ۳- شادی فرشته ها ۴- تبعیت از سنت پیامبر ۵- استحکام لثه ۶- روشنی چشم

۷- فزونی حافظه ۸- فزونی عقل ۹- بالا رفتن خوبیها ۱۰- اشتها به غذا ۱۱- از بین رفتن بلغم ۱۲- سفیدی دندانها ۱۳- از بین

بردن زردی دندان ... (ج ۱، ب ۱، ح ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۳، و ۴۰).

کمترین حد مسواک زدن، ساییدن دندانها با انگشت شست و سبابه می باشد. (۱)

۲- طهارت داشتن:

اشاره

طهارت، شرط تلاوت و تدبیر راستین قرآن می باشد همانگونه که شرط اساسی نماز بشمار می رود، (۲) چرا که به واسطه قرآن و نماز به پیشگاه مقدس و ملکوتی «ملک قدوس» حضور می یابیم و این حضور در بارگاه قدس و طهارت بدون طهارت امکان ندارد؛ (۳) طهارتی که سراسر وجودمان، ظاهر و باطن را فرا می گیرد.

۱- طهارت ظاهر و باطن

نظافت بدن و لباس، قدم اول است سپس نظافت دهان که مسیر قرآن می باشد قدم دوم بحساب می آید، قدم سوم طهارت شرعی است: وضو یا غسل و در صورت فقدان آب، تیمم؛ این طهارت، سمبل طهارت روحی است (۴) طهارت فکر و نیت، طهارت از

ص: ۱۱۱

۱- ۱. (ب ۹، ح ۱، ۳ و ۴).

۲- ۲. نماز و قرآن ارتباط مستحکمی با هم دارند که در آیات بسیاری از جمله در سوره عنکبوت آمده است: «اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصِفُونَ». (عنکبوت / ۴۵) (آنچه را که بسویت وحی می شود تلاوت و پیروی نما و نماز را بیای دار چرا که نماز از کارهای ناشایست و زشت باز می دارد، و بی شک یاد الله (بالا تر) بزرگتر است).

۳- ۳. (ج ۱، ابواب الوضوء، ب ۱، ح ۹).

۴- ۴. در آیه وضو و غسل و تیمم به روشنی این معنی بیان گشته است: «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». (مائده / ۶) (خدا نمی خواهد تا بر شما حکمی سخت، قرار دهد و لیکن می خواهد- بواسطه وضوء، غسل و تیمم- تا اینکه شما را پاک نماید و برای اینکه نعمتش را بر شما تمام

روی آوردن به گناه، طهارت از آلودگی چشم و زبان، طهارت از آلودگی دست مرتکب شده به گناه و دست آخر، طهارت قدمهای آلوده به گناه. (۱)

این طهارت موجب نورانیت روح مؤمن است و سرآغاز روشنی دل، به نور حق و بار یافتن به حضور کمال قدس و طهارت و نزهت می باشد.

«لا صلوه إلّا بطهور». (ج ۱، الوضوء، ب ۱، ح ۱ و ۷) (نماز جز به طهارت محقق نمی شود- جز به طهارت نمازی وجود ندارد-).

«الوضوء شرط الایمان». (ب ۱، ح ۵) (وضوء جزئی از ایمان است).

«إفتتاح الصلوه الوضوء و تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم». (ح ۴ و ۷) (سرآغاز نماز، وضوء و إحرام بستن آن، گفتن الله اکبر، و خروج از احرام نماز، سلام دادن می باشد).

«الوضوء علی الوضوء نور علی نور». (ب ۸، ح ۸) (وضوء روی وضوء، نوری بر فراز نوری دیگر است).

«الصلوه ثلاثه أثلاث: ثلث طهور و ثلث رکوع و ثلث سجود». (ب ۱، ح ۸) (- حقیقت- نماز سه بخش است: یک سؤم طهارت و یک سؤم رکوع و یک سؤم سجود می باشد).

ص: ۱۱۲

از آنجا که عالم، محضر خدا و محلّ نزول رحمت و عنایت خداوندی است، برای بهره مند شدن از عنایت خدا، سزاوار است این طهارت را نه تنها هنگام نماز و انس و تدبیر در قرآن و نه حتی هنگام نیازمندی و برآورده شدن حاجت (که در روایت آمده است) (۱) بلکه در تمام حالات استمرار بخشیده (۲)، دلها مان را مستعد رشد و تعالی بگردانیم.

این طهارت شرعی تنها به زدودن آلودگیها و رفع موانع روحی، نظر ندارد؛ بلکه از روایات زیادی خصوصاً روایات شب معراج، استفاده می شود مایه کسب ارزشهای معنوی نیز می باشد. (۳)

آیه ۶ سوره مائده در بیان علت و فلسفه طهارت بخوبی این معنا را، می نمایاند؛ با این همه تأکیدات معلوم می شود انس و رفاقت با قرآن و تدبیر راستین در آن بدون طهارت حاصل نخواهد شد:

«لا یقرء العبد القرآن إذا کان علی غیر طهور حتی یتطهر». (۴)

(بنده خدا، در شرایطی که بر غیر طهارت باشد، قرآن نمی خواند- نباید بخواند- تا آنکه طهارت را بدست آورد).

آثار فراوان و عمیق طهارت، تلاوت راستین قرآن و نماز، در روح و روان انسان،

ص: ۱۱۳

۱-۱. (ب ۶، ح ۱ و ۲).

۲-۲. «یا انس أكثر من الطهور... فإنك تكون إذا متّ علی طهاره شهید». (ج ۱، ب ۱۱، ح ۳) (ای انس طهارت خود را بیفزا ... پس بی شک تو شهید خواهی بود اگر بر حال طهارت بمیری).

۳-۳. (ب ۱۵، ح ۵).

۴-۴. (ج ۴، ب ۱۳، ح ۲) تعبیر «العبد» گویای این است که شرط بندگی و ادب مناسب حضور، طهارت می باشد از این رو در حدیث آمده است: «من أحدث و لم يتوضأ فقد جفانی...». حدیث قدسی (ج ۱، ب ۱۱، ح ۲) (هر که حدثی از او سرزند و وضوء نگیرد پس به من جفا نموده است).

موجب گشته است که بالاترین پاداش تلاوت قرآن به وقت نماز در حال قیام، اختصاص یابد که یکصد حسنه می باشد.

پاداش تلاوت قرآن، در نماز به حالت نشسته، پنجاه حسنه می باشد، و به خارج از نماز، بشرط طهارت، بیست و پنج حسنه تعلق می گیرد، و در صورت عدم طهارت، ده حسنه عطا می شود؛ این مقدار از پاداش نه برای یک سوره و نه برای یک آیه و نه حتی برای یک کلمه، بلکه به هر حرفی که تلاوت شود! (۱) این پاداش عظیم در مقایسه با دیگر اعمال خیر، حکایت از آثار عظیم نماز و قرآن در رشد و تعالی روح انسان و جامعه بسری دارد و صرف پاداش قراردادی نیست، بلکه واقعیت نماز و قرآن را بیان می کند، چرا که آنچه مایه رشد و پرورش استعدادهای انسانی و مایه رسیدن به ارزشهای والا می باشد اتصال با خداوند، کمال زیباییها، خوبیها و ارزشهاست از این رو، اعمال خیر، به قصد تقرب بسوی خداوند، با واسطه، موجب ارتباط با خداوند می باشد، حال آنکه نماز و قرآن عین حضور در برابر خداوند است و بی واسطه ما را مفتخر به شرفیابی می نمایند.

نماز، ملاقات مخصوص با خداوند و گفتگوی رسمی عبد با خالقش، می باشد، شرافت و حضوری که شکوه و جلال و عظمتش در وصف نمی گنجد:

«الصَّلوة معراج المؤمن».

(نماز- عین- معراج مؤمن می باشد).

«الصَّلوة قربان کلّ تقی» (ج ۳، ص ۳۰، ب ۱۲، ح ۱، ۲ و ۳) (نماز- عین- تقرب هر با تقوایی است).

قرآن، ملاقات با خداوند و حضور در جلسه سخنرانی ربوبی و گفتگوی غیر رسمی

ص: ۱۱۴

۱-۱. (ج ۴، ب ۱۳، ح ۳).

با خداوند است. نماز بواسطه اشتمالش بر اذکار و اعمال مخصوص، علاوه بر دو سوره قرآن (حمد و یک سوره دیگر) در میان عبادات و در مقایسه با قرآن موقعیت خاصی یافته است، بهر حال هر دو، بار یافتن بحضور خداوند سبحان می باشد؛ و در واقع بالاترین پالایش و تطهیر و تغذیه روح مؤمن، با نماز و تلاوت قرآن صورت می گیرد.

در بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز به آب و غذای روح و به چشمه آبگرمی تشبیه گشته است که حداقل پنج بار مؤمن روح خود را در آن می شوید و قرآن به سفره طعام گسترده ای مثل زده شده است (که تمام گرسنگی هایمان را برطرف می نماید). (۱)

از آداب مهم تحصیل طهارت، آغاز آن با ذکر «بسم الله» می باشد که تأثیر طهارت را به نهایت خود می رساند. (۲)

۲- بانوان و مشکل طهارت

مسأله مهمی که در ارتباط با بانوان مطرح است عذر ماهیانه آنان بمدت ۷ الی ۱۰ روز می باشد، بی توجهی خانمها به بدل نماز در این مدت از یک طرف و توهم ناپاکی روح و ممنوعیت قرآن از طرف دیگر موجب گشته، بکلی از برکات این دو گنج عظیم روحی فاصله بگیرند و در محرومیت تغذیه روحی بسر برند.

این دوری، موجب رکود روحی و صدمه قابل توجه در فرصت قریب به یک چهارم عمرشان می باشد که خسارتی بس عظیم و جبران ناپذیر می باشد؛ چگونه می شود، انسان از دو بعد جسم و روح برخوردار باشد و هر دو بعد نیازمند تغذیه و رشد،

ص: ۱۱۵

۱- ۱. تشبیه اول: بحار ج ۷۷، ص ۷۷، تشبیه دوم: نهج، خ ۱۹۹، تشبیه سوم: بحار، ج ۹۲، ص ۱۹ (این روایت در مقدمه قبلا گذشت).

۲- ۲. «من ذکر اسم الله علی وضوئه فکأثما إغتسل!». (هر که بر وضوئش نام خدا را یاد کند گویا که غسل نموده است!). (ج ۱، ب ۲۶، ح ۳)

و قرآن و نماز هم دو غذای اصلی روح انسان باشد و در عین حال یک چهارم عمر، در محرومیت از آن بسر برد! (۱) آیا خداوند رئوف رحیم به این محرومیت رضایت داده است؟

رئوف رحیمی که حاضر نشده است ما در امر دنیایمان به مشقت و سختی طاقت فرسا، دچار شویم پس وسایل راحتی و آسایش جسمی مان را فراهم نموده است. (۲) چگونه می شود او به این محرومیت رضایت داده باشد! اهمیت مسأله آنگاه روشن می شود که به دشمن خطرناک و قسم خورده بشریت، ابلیس و دار و دسته اش نظر افکنیم که چگونه در کمین فرزندان آدم هیچ فرصت و موقعیتی را از برای به اسارت کشیدن انسان از دست نمی دهد و همچون خون در وجود انسان در رفت و آمد می باشد.

شیطانی که قسم یاد کرده است تا انسان را اسیر نکند و تا افسار به دهان او نزنند و به زیر اطاعت خود در نیاورد و تا مانند راکب بر انسان مسلط نشود آرام نخواهد گرفت. (۳)

کدام سلاح نیرومندی است که انسان را در هجوم بی امان شیطان و دار و دسته اش یاری دهد و رشد و سلامتی و شکوفایی او را تضمین نماید؟

اعمال شبانه روزی انسان بدون عنصر نماز و قرآن، ضعیف تر از آن است که

ص: ۱۱۶

-
- ۱- ۱. تعبیر حی (عجله کن) در اذان و اقامه هشدار می دهد که بر گذر عمر گرانقدر و غیر قابل جبران و لزوم شتاب و سرعت گرفتن در مسیر حق؛ این ندای ملکوتی، شور حرکت و اضطراب عقب افتادن و هول رفتن و قاپیدن فرصت باقی مانده را بر فکر و عقل و جان انسان فرو می ریزد: «عَجَلُوا بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْفَوْتِ - عَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ».
 - ۲- ۲. «وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّؤُفٌ رَّحِيمٌ». (نحل / ۷)
 - ۳- ۳. «... لَأَخْتَبِكُنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا». (اسراء / ۶۲)، «... ركب بهم الزلزل...». (نهمج، خ ۷)

جلوگیر هجوم شیطان باشد.

خداوند سبحان آن رثوف رحیمی است که بارها و به تأکید خطر شیطان را به ما گوشزد نموده است:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ، يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا، إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...».

(اعراف / ۲۷) (ای فرزندان آدم مبادا شیطان، شما را فریب دهد و به عذاب گرفتارتان نماید، همانگونه که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد در حالیکه لباس آنها را از ایشان جدا می نماید تا عییشان را به آنها بنمایاند- در معرض دیدشان قرار دهد- چرا که او و دار و دسته اش شما را می بینند از جایی که آنان را نمی بینید!).

حاشا از اینکه، آن مهربان به چنین محرومیتی رضایت داده باشد.

نماز، چون دیداری است مخصوص و طهارت لازم می طلبد در ایام عذر ماهانه امکان تحقق ندارد از این رو جانشینی برایش در نظر گرفته شده است، از این قرار که حائض در اوقات نماز خود را پاک کند و وضو بگیرد و در جایگاه نماز رو به قبله بنشیند و به مقدار نماز ذکر بگوید. (۱)

عمده منع نماز برای خانمها به جهت ترکیب خاص اذکار و اعمال آن می باشد چرا که اگر این ترکیب و نظم بهم بریزد دیگر منعی نخواهد داشت.

قرآن چون خصوصیت نماز را ندارد و چون بدلی برای آن متصور نیست خود رزق روحی خانمها می باشد:

«تَوَضَّأَ الْمَرْأَةُ الْحَائِضُ إِذَا أَرَادَتْ أَنْ تَأْكُلَ وَإِذَا كَانَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، تَوَضَّأَتْ

ص: ۱۱۷

۱- ۱. در بحث روایی خواهد آمد.

و استقبلت القبلة و هللت و كبرت و تلت القرآن و ذكرت الله عز و جل». (ج ۲، النجاسات، ب ۴۰، ح ۵) (زن حائض وقتی خواست- چیزی- بخورد وضوء می گیرد و هرگاه وقت نماز شد وضوء می گیرد و رو به قبله می نشیند و «لا اله الا الله» و «الله اكبر» می گوید و قرآن تلاوت می کند و خداوند عزیز و جلیل را یاد می نماید).

در مقدمه گذشت که برتری قرآن بر دیگر کتب و اندیشه ها بمانند برتری خداوند بر کل مخلوقات می باشد، بنابراین از رزق قرآن نمی شود محروم شد و باید از آن بهره گرفت: (۱) «فضل القرآن على سائر الكلام كفضل الله على خلقه». (بح، ج ۹۲، ص ۱۹)

۳- سیر و سلوک و احکام شرعی

اشاره

(۲)

آنچه مایه رشد روح و سلامتی قلب می باشد از نظر الهی در پنج صورت جلوه گر است: انجام واجبات و مستحبات، دوری از محرّمات و مکروهات، انجام مباحات به قصد قرب الهی.

ص: ۱۱۸

۱- ۱. «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ». (اعراف / ۱۷۰) (آنانکه با جدیت و قدرت کتاب را بدست می گیرند در حالیکه نماز را پیای داشتند- بدانند- ما هرگز پاداش مصلحین را ضایع نمی کنیم). از این آیه فهمیده می شود مصلح بودن دو شرط اساسی دارد: ۱- ارتباط مستحکم با قرآن ۲- پیای داشتن نماز «اقامه نماز» یعنی که عمود و چوب خیمه دین را پیای داشتن، یعنی احیای ارزشهای الهی در جامعه که نماز، سمبل آن محسوب می شود چرا که مهمترین و اساسی ترین جلوه ارزشهای الهی می باشد (خیمه بدون عمود، برپا نمی شود) «قربان» و «معراج» بودن نماز نشان می دهد تکالیف دیگر از لوازم و مقدمات و شرایط تحقق نماز بشمار می آید، نه همتراز با آن: «إن قبلت، قبل ما سواها و إن ردّت، ردّ ما سواها». امام باقر علیه السلام (میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۷۴)

۲- ۲. این بحث بمناسبت تأکید بر ضرورت انس و تدبر در قرآن، حتی برای حائض، مطرح گشته است.

امر اوّل و سوّم را خداوند خود بر عهده ما به نحو الزام قرار داده است که همگی بدون استثناء با حصول شرایط، موظّف به اجرای آن می باشیم.

امر دوّم و چهارم به اختیار ما نهاده شده است؛ در امر سیر و سلوک انسان، با توجه به رزق روح و سلامتی آن نمی توان اینگونه مطرح کرد که «مستحب» یعنی آنچه که انجامش پاداش دارد و عدم انجامش ضرری به انسان نمی زند.

و بر عکس «مکروه»، عملی که انجامش ضرر اخروی نداشته و عدمش پاداش دارد؛ اینگونه نمی شود با «مستحبات و مکروهات» روبرو شد، زیرا، عملی که در رشد روحی ما بسیار مؤثر است (همچون قرآن)، چگونه انجامش مستحب اما عدمش ضرری به روح نمی زند؟! عدم انس و مصاحبت با قرآن، زمینه مساعدی برای تخم ریزی شیطان و وسوسه های او فراهم می آورد؛ وقتی ما خود را شناختیم و به وسعت و عمق و پیچیدگی روح انسانی خویش واقف شدیم و به حساسیت و لطافت و آسیب پذیری شدید روح، پی بردیم دیگر چگونه می توانیم بگوییم امری که برای سلامتی روح ضروری می باشد مستحب است؟

انسانها با توجه به میزان درک و فهم و ایمانشان دارای مراتب متفاوتی می باشند.

«واجبات و محرّمات» نظر به پایین ترین مرتبه انسانی دارد و برای مراتب بالاتر لازم هستند اما کفایت نمی کنند و باید بتدریج به میزان رشد فکری و روحی از مستحبات و مکروهات بعنوان امر ضروری به اختیار خود به واجبات و محرّمات افزود این افزایش، با درک حقیقت روح و مرتبه اش، درک مسئولیت سنگین انسانی، وسعت راه، خطر دشمن و نیاز روحی، ارتباط مستقیمی دارد؛ این افزایش تا به آنجا می رسد که دیگر در زندگی انسان مکروه و مستحب بعنوان امور غیر ضروری وجود نخواهد داشت، حتی مباحات (آنچه انجام و عدم انجامش از نظر خداوند یکسان است) با

ضمیمه شدن نیت، به امور مطلوب در نزد خدا مبدل می شوند. (۱)

با این دید می توانیم دریابیم که چرا در مورد پیامبر بزرگوارمان نماز شب و ترتیل قرآن در شب، امری واجب می گردد و در این مورد فرمان سوره مزمل صادر می شود.

از این نظر، آنکه به وسعت و بالا-رفتن درجه روحی خود پی برد در می یابد که باید به تناسب، رزق روحی اش را افزایش دهد و دیگر نمی تواند به رزق روحی سابق قانع شود و گرنه صدمه خواهد خورد.

این معنی را سوره مزمل اشاره دارد: در پاسخ به اینکه چرا قیام در شب و ترتیل قرآن ضروری است؟ می فرماید، سه دلیل عمده دارد:

دلیل اول:

ما می خواهیم بار سنگین رسالت را بر دوش تو بگذاریم و این معنی بدون توان روحی امکان ندارد و آن با قیام در شب و ترتیل قرآن حاصل می شود:

«إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا». (مزمل / ۵)

ص: ۱۲۰

۱-۱. در امر مستحبات بجز مسأله قرآن و بدل نماز در ایام عذر ماهانه، بقیه باید نیازش حس شود و برای انسان طراوت و تازگی داشته باشد و الا موجب زدگی خواهد شد مثل آدمی که گرسنه است لکن اشتها ندارد، تا میل به غذا بوجود نیاید غذا بخوبی هضم و جذب بدن نخواهد شد، و اجبار موجب تنفر خواهد گردید لکن قرآن و نماز چاشنی غذای روزانه است چه اشتها باشد چه نباشد لکن تأثیر بسزایش در ایجاد اشتها است. نکته دیگر اینکه انجام مستحبات، نباید به امور لازمه صدمه وارد کند و الا-باید ترک گردد، چرا که هیچگاه نمی تواند جای امر واجب یا ترک حرامی را پر کند: «إِذَا اضْمُرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا». (نهج، ک ۲۷۹) «أَنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَاذْبَارًا فَإِذَا اقْبَلَتْ فَاحْمَلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَاذَا ادْبُرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ». (نهج، ک ۳۱۲)

دلیل دوم:

شب انتخاب شده به دلیل اینکه خلّاقیت و تأثیر شب در ثبات روحی، و در تأثیر قرآن و نماز بر روح، بسیار شدید است:

«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا». (مزمل / ۶)

دلیل سوم:

شما در فعالیت روزانه برخوردها و مشغله های بسیاری خواهی داشت که برای برخورد مناسب و مؤثر، نیازمند آمادگی روحی خواهی بود و این جز در شب حاصل نخواهد شد: (۱) «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا». (مزمل / ۷) پس اگر می دیدیم که رهبر بزرگ انقلاب اسلامی ایران، قیام در شب جزء لا ینفک زندگی اش بود نه اینکه امر مستحبی را ملترم باشد، بلکه اگر آن قیام در شب را نداشت، نمی توانست با استحکام و صلابت روحی و با حفظ اصول و موازین الهی، نظام اسلامی را بدون خوف و هراس و اضطراب، اداره نماید.

انسانها در سیر و سلوک و مراحل حرکتشان به وسائط نقلیه شبیه می باشند:

«دوچرخه» را می بینیم، پیچیدگی ندارد، بردش هم محدود بوده، نیازی هم به سوخت خاصی ندارد.

«موتور» پیچیده تر و سریعتر از دوچرخه حرکت می کند و در نتیجه نیاز به سوخت خاصی با ترکیبی خاص دارد؛ «ماشین» دارای پیچیدگی بیشتری است، سوخت آن

ص: ۱۲۱

۱-۱. از این آیات در بحث معنی ترتیل نیز استفاده شده است.

لطیف تر و خالصتر از موتور می باشد با سرعت بیشتر و امکانات وسیعتر و در نتیجه از احکام و قوانین گسترده تر و لازم الاجرائی برخوردار است.

«هوایما» را که در نظر می گیریم، از پیچیدگی و گستردگی دستگاه ها و سیستمهای بی شمار، سوخت خالصتر از ماشین با مصرف بالاتر و قدرت حرکت و پرواز بیشتری بهره مند است.

این پیچیدگی و گستردگی دستگاه ها، احکام و قوانین بسیاری را بدنبال دارد که برای سلامتی هوایما و سلامتی حرکت پروازش بسیار ضروری است و کوچکترین غفلت از آن هوایما و خلبان و دیگر سرنشینان را به کام هلاکت فرو خواهد برد.

امر «موشک و سفینه فضایی» مسائل عظیم تری را با خود به همراه دارد؛ بطوری که گاه سوخت آن هفت برابر حجم خود سفینه است و سرعت قدرتی بسیار بالاتر از موشک هوایما را داراست، در نتیجه اداره یک چنین دستگاهی و سلامت پروازش نیازمند مجموعه احکام و قوانین متنوع و گسترده ای است به همراه سازمان عظیم فضایی، دارای مغزهای دانشمندی که هر دسته ای، کنترل و تنظیم و اداره بخشی از سفینه را عهده دار می باشند.

به کار انداختن این دستگاه عظیم با هدف عالی و متعالی بدون این احکام و مقررات و قید و بندهای فراوان و دقت بسیار و بدون مغزهایی دانشمند، امکان ندارد.

گذشته از بکار انداختن، مسأله کنترل در طول حرکت، مهمتر از بکار انداختن دستگاه می باشد که هوشیاری، دقت و آگاهی و خبرگی فراوانی را می طلبد. (۱)

ما می بینیم تکه پارچه ای جا مانده در یک ماشین مسأله ای بوجود نمی آورد ولی

ص: ۱۲۲

همان پارچه بجا مانده در موشک، باعث انهدام کل آن می شود. (۱)

موشک را نمی شود بدون قانون پیچیده و گسترده و سوخت عظیم به فضا پرتاب کرد پس چگونه می تواند کسی که خود خالق این موشک است و دارای مراتب وجودی غیر قابل وصف و بسیار گسترده و عمیق و با توان عظیم تسلط بر آسمانها و زمین، (۲) بدون قانون و بدون توجه به شأن و مرتبه سیر و سلوک خویش، سالم حرکت کند؟ (۳) گذشته از اینکه این قوانین و مقررات را جز خداوند، خالق انسان نمی تواند وضع کند، (۴) و گذشته از اینکه نوع سوخت و تعیین کیفیت آن از عهده مخلوق خارج می باشد؛ کنترل سلامت حرکت و پرواز روح انسان، بدون اتصال و ارتباط با خداوند عالم، و بدون لطف و عنایت او و بدون کسب راهنمایی مداوم از او، ابدا امکان ندارد، خدایی که کمال عزت و رحمت (۵) و عهده دار زندگی صالحین می باشد. (۶)

گسسته شدن ارتباط، سرنوشت محتوم سقوط و هلاکت، و به آتش کشیده شدن تمام امکانات وجودی انسان را بدنبال می آورد.

آیا در این شرایط جز سوختن و نابود شدن، امید دیگری هست؟

ص: ۱۲۳

۱-۱. «حسنات الابرار سیئات المقربین». (قصه آدم، یونس) سفینه ژاپنی بخاطر یک پارچه به جا مانده به انفجار کشیده شد. (روزنامه ها)

۲-۲. «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ». (جاثیه / ۷)

۳-۳. مشکل اساسی ما این است که خود را در حد «دوچرخه» می بینیم نه «موشک»! باید این چشم و دید در ما حاصل شود تا قدر و اندازه وجودی خود را شناخته متناسب با آن حرکت کنیم.

۴-۴. «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ». (ملک / ۱۴)

۵-۵. «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ». (شعرا / ۲۱۷، ۲۱۸ و ۲۱۹)

۶-۶. «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ». (اعراف / ۱۹۶) (بگو سرپرست من خداست آنکه مجموعه قوانین را فرو فرستاده است و او عهده دار امر صالحین می باشد).

«ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرٍ؟».

(چه چیز شما را در مسیر آتش دوزخ قرار داد؟).

«قَالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّينَ».

(- با حالت درماندگی - گفتند: ما از نماز گزاران نبودیم).

«وَلَمْ نَکُ نُطْعِمِ الْمِسْکِینَ».

(و بیچارگان را اطعام نمی کردیم).

«وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِینَ».

(و با افراد پوچ و یاوه گو بسر می بردیم - بدون انگیزه ای والا و بدون کسب ارزشهایی انسانی، با کسانی که رزق روحی شان دروغ و استهزاء و یاوه بود - «وَكُنَّا نُكذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ».

و- دست آخر - روز گردن سپاری را دروغ جلوه می دادیم، (از مقصد حرکت غافل شده به استهزاء آن می پرداختیم).

نتیجه یک چنین حرکت و سلوکی چه می تواند باشد؟ جز روبرو شدن با واقعیت وحشتناک جهنم و سوختن در آتش که خود به دست خود افروختیم؟:

«حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِینُ». «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِینَ».

(پس اکنون - دیگر - شفاعت شفاعت کنندگان، آنها را سودی نمی بخشد).

«فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْکِرِهِ مُعْرِضِینَ کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ».

(پس ایشان را چه شده است که از این محتوای یکپارچه یادآوری روی گردان - و گریزان - می باشند گویا آنها همچون گورخرانی فراری هستند که از برابر شیری ژیان می گریزند).

«كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ». (مدثر / ۵۳-۴۲) (هرگز چنین نخواهد بود، بلکه حقیقت این است که از آخرت باکی به خود راه نمی دهند).

عالم دنیا، این خصوصیت را دارد که ما ضربه های وارد شده بر روح را همانند زخمها و صدمه های جسمی براحتی در نمی یابیم و شکستگی خود را در فضای سرگرمیهای دنیا حس نمی کنیم، وقتی پرده ها کنار رفت و دردهای روح ظاهر گشت از شدت زخمهای کاری روح، ناله هایمان به آسمان بلند می شود:

«وَ إِذَا أَلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَعِيقًا مُّقْرَنَيْنِ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا، لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَ ادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا». (فرقان / ۱۴ و ۱۳) شدیدترین دردها، درد روح و قلب آلوده می باشد (۱)؛ انسان غافل همیشه از خود فراری است و سعی می کند این دردهای وحشتناک را که گاهی گوشه ای از آن محسوس می شود با سرگرمیها بپوشاند، اما آخر تا کی می تواند به این بازی ادامه دهد؟:

«وَ جَاءَتْ سَيِّئَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ». (ق / ۱۹) (بیهوشی و مستی مرگ حقیقت را آورد- به همراه حق آمد- آن همانی است که تو پیوسته خود را از آن کنار می کشیدی).

ص: ۱۲۵

۱- ۱. «إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَهُ وَ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضَ الْبَدَنِ، وَ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضَ الْقَلْبِ». (از فقر شدیدتر بیماری جسمی و از بیماری جسمی شدیدتر بیماری روحی و قلبی است). «إِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمَالِ وَ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ صِحَّةَ الْبَدَنِ وَ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ تَقْوَى الْقُلُوبِ». (بح، ج ۷۰، ص ۶۱-۵۱، نهج، ک ۳۸۸) (از جمله نعمتها وسعت مالی و برتر از آن سلامتی جسم و برتر از آن تقوای دل می باشد). «لَا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الدُّنُوبِ». (بح، ح ۷۳، ص ۳۴۲) (برای دلها، دردی، دردناکتر از گناهان، وجود ندارد). درد روح از ضیق و محدودیت آن در حصار غرایز و شهوات حیوانی، ناشی می شود.

«قال زراره قلت له: الحائض و الجنب هل يقرآن من القرآن شيئاً؟ قال نعم ما شاء إلا السجده، و يذكران الله على كل حال». (ج) ۱، ابواب الجنابه، ب ۱۹، ح ۴) (زراره می گوید به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا حائض و جنب می توانند چیزی از قرآن بخوانند؟ فرمودند: بله هر چقدر که بخواهند مگر آیه سجده را (۱)، و خدا را در هر حالتی یاد می کنند).

«لا بأس ان تتلوا الحائض و الجنب القرآن». از امام باقر علیه السلام (ح ۵) (اشکالی ندارد جنب و حائض قرآن تلاوت کنند).

«قال الحلبي سئلته، أقرأ النفساء و الحائض و الجنب و الرجل يتغوط، القرآن؟

قال عليه السلام: يقرؤون ما شاءوا». (ح ۶) (حلبی می گوید از امام علیه السلام پرسیدم: آیا نفساء و حائض و جنب و شخصی که در حال قضای حاجت است، (۲) می تواند قرآن بخواند؟ فرمودند: قرآن می خوانند هر قدر بخواهند).

«محمد بن مسلم: قال أبو جعفر عليه السلام: الجنب و الحائض يفتحان المصحف من وراء الثوب و يقرآن من القرآن ما شاء إلا السجده...». (ب ۱۱، ح ۷) (محمد بن مسلم می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: جنب و حائض قرآن را از پشت پیراهن می گشایند و از قرآن هر چه بخواهند می خوانند مگر آیه سجده را...).

ص: ۱۲۶

۱- ۱. قرائت آیه سجده حرام است، لیکن اگر بشنوند سجده واجب می شود. (ب ۳۶، ح ۱) تعبیر «السجده» ظهور در آیه سجده دارد، لیکن بسیاری از فقهاء به معنی «سوره سجده دار» گرفته اند و قرائت سور عزائم حتی «بسم الله» را به قصد آن سور حرام می دانند.

۲- ۲. در مورد قضای حاجت بحثی در «مکانهای نامناسب» گذشت، رجوع شود.

تذکر: این روایت، هم بر قرائت قرآن تأکید دارد و هم برای جلوگیری از ارتکاب امر مکروه (تماس با اوراق قرآن) و حرام (تماس با خطوط قرآن)، گشودن از پشت لباس را توصیه می نماید تا بهانه ای برای محروم ماندن از قرآن، در میان نباشد.

«و كُنْ نَسَاءَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَقْضِينَ الصَّلَاةَ إِذَا حَضْنَ وَ لَكِنْ يَتَحَسَّنِينَ حِينَ يَدْخُلُ وَقْتُ الصَّلَاةِ، وَ يَتَوَضَّعِينَ ثُمَّ يَجْلِسْنَ قَرِيبًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَيَذْكُرْنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ».

امام صادق علیه السلام (ج ۲، ابواب الحيض، ب ۴۰، ح ۱) (و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی حائض می شدند نماز را بجا نمی آوردند و لیکن هنگامی که وقت نماز می رسید خود را پاک می کردند و وضوء می گرفتند، سپس نزدیک نمازگاهشان می نشستند، پس خدای عزیز و جلیل را یاد می نمودند).

«عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام : إذا كانت المرأة طامثاً فلا تحلّ لها الصلوة و عليها ان تتوضأ وضوء الصلوة عند وقت كل صلوة ثم تقعد في موضع طاهر فتذكر الله عزّ و جلّ و تسبّحه و تهلله و تحمده كمقدار صلواتها ثم تفرغ لحاجتها». (ح ۲) (زراره از امام باقر علیه السلام نقل می نماید: هرگاه زن حائض شد پس نماز بر او جایز نیست و بر اوست که هنگام وقت هر نماز، مشابه وضوی نماز، وضوء بگیرد، سپس در جایگاهی پاک بنشیند، پس خدای عزیز و جلیل را به قدر نمازش یاد کند و تسبیح و تهلیل و حمد گوید سپس بجهت حاجتش - از عبادت - فارغ شود).

تعبیر «علیها» اشاره به الزامی دارد که انسان با توجه به شأن الهی خود، با میل و اختیار، بر خود بار می کند.

معاویه بن عمّار از امام صادق نقل می نماید:

«تتوضأ المرأة الحائض إذا أرادت أن تأكل و إذا كان وقت الصلوة، توضأت و استقبلت القبلة و هللت و كبرت و تلت القرآن و ذكرت الله عزّ و جلّ». (ح ۵)

(زن حائض هرگاه خواست چیزی بخورد، وضوء می گیرد و هرگاه وقت نماز شد وضوء می گیرد و رو به قبله می نشیند و تهلیل و تکبیر می گوید و قرآن را تلاوت می نماید و خدای عزیز و جلیل را یاد می کند).

تذکر: تعبیر «تتوضأ» به شکل مضارع، بجای امر، مبالغه را می رساند، یعنی آن قدر زن حائض، با شخصیت و با شعور است که حتی برای خوردن چیزی وضوء می گیرد و طبعاً بدل نماز را نیز، بجای می آورد. (۱)

اگر در روایات، ایمان زن را ناقص می شمارند به جهت یک هفته تعطیلی عبادت در عرض یکماه می باشد که نوع خانمها به آن تن در داده اند و از بدل نماز و انس و تدبیر در قرآن غافل مانده اند و این اختصاصی به خانمها ندارد، هر کسی در امر عبادات، بخود تعطیلی دهد گرفتار نقصان در ایمان خواهد شد و با جبران آن از نقصان ایمان، نجات خواهد یافت.

خانم مؤمنه با شعور، از نقصان ایمان بر کنار بوده، به وظیفه خود در این مدت بخوبی آشناست.

«معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام نقل می نماید:

«الحائض تقرأ القرآن و تحمد الله». (ب ۳۸، ح ۱) (زن حائض قرآن می خواند و خدا را حمد می گوید).

تعبیر افعال به شکل مضارع، قابل توجه است، یعنی احتیاجی به امر کردن نیست، بدون آن فعل تحقق می پذیرد! حکم تحریر الوسیله: در تحریر حضرت امام خمینی، حکم به کراهت قرائت قرآن

ص: ۱۲۸

۱-۱. این قیود بجهت عظمت روح انسان است، نه برای اسارت انسان و به بند کشیدن او. در این روایت همراهی قرآن در پی بدل نماز، همان ارتباط مستحکم نماز و قرآن را نشان می دهد.

توسط حائض شده است؛ کراهت در مستحبات بمعنی نقصان ثواب می باشد نسبت به زمانی که عذر برطرف شده است، نه اینکه بمعنی ناخشنودی خدا تلقی گردد، همچون کراهت نماز جمعه برای فرد مسافر که ثواب شرکتش در نماز، کمتر از فرد مقیم می باشد، لیکن قطعاً ثوابش از حال نماز انفرادی بیشتر است، چه ثوابی بالاتر از شرکت در جماعت مسلمین در نماز جمعه!

۵- بحث فقهی در قرائت حائض

مشهور میان فقهای امامیه، حکم به کراهت قرائت قرآن برای حائض می باشد (۱) و امر حائض حتی نسبت به جنب، شدیدتر ذکر شده است؛ بطوری که قرائت ۷ آیه برای جنب جائز و بیش از آن مکروه تلقی شده است، حال آنکه همین ۷ آیه نیز برای حائض مکروه اعلام شده است.

بررسی ادله روایی علاوه بر دلیل قرآنی ناظر به «ضرورت انس دائمی با قرآن»، ما را به تأمل و تردید در حکم مذکور، وادار می نماید.

مستند حکم به کراهت (بلکه حرمت، نزد سلار و ابن براج) چند روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین می باشد که همگی بجز یکی مرسله می باشند و آن یکی هم موثقه سکونی است که خود عامی است و مورد طعن بعضی از فقهاء (۲) حال آنکه در مقابل، احادیث صحیح السند بسیاری آنهم از اصحاب اجماع و فقهاء وارد گشته است که حائض را مطلقاً به نحو مبالغه آمیزی تشویق به قرائت قرآن می نماید، مگر آیات

ص: ۱۲۹

۱- ۱. جواهر الکلام، ج ۳، ص ۲۲۲.

۲- ۲. صاحب مدارک روایت سکونی را مردود می شمارد و جواز مطلق قرائت را برای حائض حکم می نماید (الحدائق الناضره، ج ۳، ص ۲۷۵)

سجده (یا سور عزائم) (۱) که استثناء شده است.

با توجه به این مقدمه به چند دلیل، مستند حکم قابل خدشه است:

۱- احادیث مجوزه بلکه مشوقه به قرائت، اکثر صحیح السند می باشند: (۱۴ صحیح و ۳ مرسله (۲)) که همه راویان ثقه امامی و بسیاری جزء اصحاب اجماع می باشند که در برابر، تنها یک موثق سکونی با تعدادی مرسله مطرح است که یارای تعارض با صحیح‌های فوق حد استفاضه را ندارند.

۲- روایت سکونی موافق عامه است و خود نیز عامی است (۳) در حالیکه صحیح‌ها، مخالف عامه و موافق کتاب می باشند که مطلقاً مؤمنین را امر به قرائت می نماید: «فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» و میان زن و مرد در اوامر فرقی نمی گذارد: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ». (احزاب / ۳۵)، «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً». (نحل / ۹۷)، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

(حجرات / ۱۳).

«شافعی و احمد بن حنبل» مطلقاً به حرمت قرائت حائض فتوی داده اند، «ابو حنیفه» تنها به جواز کمتر از یک آیه و «مالک» به جواز مطلق قرائت حائض حکم کرده اند که نظر غالب فقهای اهل سنت، حرمت می باشد. (۴)

۳- بر فرض تکافؤ دو دسته روایات و تعارض آنها حکم به تساقط کرده رجوع به

ص: ۱۳۰

۱- ۱. بنابر اختلاف میان فقهاء در فهم روایات وارده، (ص ۱۴۵)

۲- ۲. با حساب دو صحیح با سه سند دیگر.

۳- ۳. صاحب حدائق روایت سکونی و روایت ابی سعید خدری را من باب تقیه می داند فلذا حکم به جواز قرائت حائض می دهد، بلکه این حکم را مشترک بین جنب و حائض مطرح می نماید که مقتضای قرین بودن آنها در احادیث می باشد. (ص ۱۴۴)

۴- ۴. دلیل تقدیم احادیث مخالف عامه، بجهت تأثیر شدید روایات اهل سنت از سیاست و جعلیات شوم «بنی امیه» خصوصاً «معاویه» می باشد؛ اعتراف «فخر رازی» در این مورد در بحث «تسمیه» خواهد آمد.

مطلقات اوامر و تکالیف می شود که نتیجه، جواز قرائت حائض و استحباب آن خواهد بود نه کراهت قرائت.

۴- در میان احادیث علاوه بر مطلقات مجوّزه، «صحيحه معاويه بن عمار» (۱) می باشد که مقیده است و در صورت تعارض، اطلاق روایات ناهیه را قید می زند به موردی که حائض وضوء نگیرد و این مورد نیز نهی اش کراهت خواهد بود نه حرمت، بدلیل اینکه احادیث صحیحه دیگری، نهی مطلق روایت سکونی را در مورد قرائت در حمام و در بیت الخلاء منتفی می کنند که در اولی، نهی به حالت عریانی تعلق دارد و در دوّمی، حداقل یک آیه و آیه الکرسی اجازه داده شده است (۲) و همچنین بسیاری از فقهاء مطلق ذکر را در رکوع و سجود جایز دانسته اند (۳) که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را شامل می شود که هر یک آیه ای از قرآن می باشند که دیگر کراهت قرائت قرآن در رکوع و سجود معنی پیدا نمی کند.

به این ترتیب نهی در روایت سکونی موهون بوده نه تنها از ظهور در حرمت بلکه ظهور در کراهت نیز خارج می شود صرفاً (در فرض عدم کنار گذاشتن) نظر به مقدار ثواب قرائت خواهد داشت که از حال طهر کمتر خواهد بود که آنهم با وضوء گرفتن حائض جبران خواهد شد چنانکه صحیحه معاویه بن عمار دلالت دارد.

ص: ۱۳۱

۱- ۱. ج ۲، حیض، ب ۴۰، ح ۵.

۲- ۲. احادیث مذکور در فصل زمینه ها گذشت.

۳- ۳. مستمسک العروه الوثقی «سید محسن حکیم، ج ۶، ص ۳۰۲، «صاحب عروه» در ص ۴۰۷ کراهت قرائت قرآن در «سجده و رکوع» را مطرح می نماید که با بیان او در جواز مطلق ذکر در «رکوع و سجود» مغایرت دارد مگر آنکه مقصود آیات غیر ذکر خدا باشد که بهر حال نهی روایت سکونی مقید خواهد شد و در هر مورد از منهیات دلالتش تفاوت خواهد نمود. ممکن است گفته شود که آیات ذکر به قصد ذکر در رکوع و سجود، مطرح می شود نه به عنوان قرآن؛ در این صورت از بحث ما خارج است.

۵- لسان اکثر احادیث مجوزه، تشویق می باشد که به صیغه فعلی مضارع آمده اند که ابای از تقیید، و ابای از دلالت بر کراهت دارند و این نحوه بیان را در تعارض نمی توان به این نحو جمع نمود که روایات ناهیه بر احادیث مجوزه، مقدم گردد و مطلقات جواز، به کراهت حمل گردد.

۶- ضعف روایات ناهیه را شهرت و یا اجماع مورد ادعا، جبران نمی نماید چرا که اجماع مذکور مدرکی و یا لااقل محتمل المدرک بوده، شهرت فتوایی نیز نمی تواند روایت موافق عامه را در مقابل مطلقات کتاب و احادیث صحیحه یاری دهد و از اجماع ادعایی نیز ضعیفتر می باشد.

۷- نهی شدید عامه از قرائت حائض با توجه به ذهنیت ناپاکی و نجاست حیض که در اذهان مسلمین از صدر اسلام تا زمان معصوم علیه السلام مطرح بود سوء ظن را تشدید می کند چرا که فکر نجاست حائض و تصور احکام غلاظ و شداد در مورد حائض، از یهودیان منشأ می گیرد؛ در تورات در سفر لاویان، به کزّات، در مواضع مختلف آمده است که:

«هر زنیکه مرد با او بخوابد و انزال کند به آب غسل کنند و تا شام نجس باشند!»؛ و اگر زنی جریان دارد و جریانیکه در بدنش است خون باشد هفت روز در حیض خود بماند و هر که او را لمس نماید تا شام نجس باشد! و بر هر چیزیکه در حیض خود بخوابد نجس باشد، و بر هر چیزیکه بنشیند نجس باشد، و هر که بستر او را لمس کند رخت خود را بشوید و بآب غسل کند و تا شام نجس باشد، و هر که چیز را که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید و بآب غسل کند و تا شام نجس باشد، و اگر آن بر بستر باشد یا بر هر چیزیکه او بر آن نشسته بود چون آنچه را لمس کند تا شام نجس باشد، و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بر وی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود، و هر بستریکه بر آن بخوابد نجس

خواهد بود!؛ و زنی که روزهای بسیار غیر از زمان حیض خود، جریان خون دارد یا زیاده از زمان حیض خود، جریان دارد تمامی روزهای جریان نجاستش، مثل روزهای حیضش خواهد بود او نجس است! و هر بستری که در روزهای جریان خود بر آن بخوابد مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود و هر چیزیکه بر آن بنشیند مثل نجاست حیضش، نجس خواهد بود! ... پس بنی اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهید کرد مبادا مسکن مرا که در میان ایشان است نجس سازند و در نجاست خود بمیرند این است قانون کسیکه جریان دارد...». (سفر لاویان، باب ۱۵/۳۲-۱۸) «بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو چون زنی آبستن شد پسر نرینه بزاید آنگاه هفت روز نجس باشد، موافق ایام طمث حیضش نجس باشد... و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید و بمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش، تمام شود و اگر دختری بزاید دو هفته بر حسب مدت طمث خود، نجس باشد و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند...». (ب ۱۲/۶-۲) در بابهای قبل، شخص دارای بیماری «برص» نیز همچون «حائض» نجس می باشد که باید از میان بنی اسرائیل خارج شود که همچون حیوانات حرام گوشت، نجس می باشند (۱)؛ (ب ۱۳، ۱۴ و ۱۱) این ارتکاز ذهنی فاسد متأثر از یهود را در مسلمین می بینیم که در احادیث اهل سنت و اهل بیت علیهم السلام منعکس می باشد:

«سألت النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ مَوَاكِلِ الْحَائِضِ، فَقَالَ: وَآكَلِهَا». (کنز، ح ۲۷۷۰۴)

ص: ۱۳۳

۱-۱. در این بابها حیوانات همچون موش و گوشت شتر نجس می باشند و خروج منی نیز شخص را با وجود غسل تا شام نجس می کند!

(عمر می گوید از پیامبر در مورد هم غذا شدن با حائض پرسیدم پس فرمود: با او هم غذا شو).

«عن عائشه أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال لها: ناولينا الخمره من المسجد، فقالت:

إنّني حائض قال صلى الله عليه وآله: إنّ حيضتك ليست في يدك». (کنز، ۲۶۷۴۸) (از عایشه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «قطعه بافته شده از حصیر را از سجده گاه برداشته به ما برسان» پس گفت من حائض هستم، حضرت فرمود: به یقین حیض تو در دست نمی باشد!).

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الحائض تناول الرجل الماء؟ فقال: قد كان بعض نساء النبي صلى الله عليه وآله تسكب عليه الماء وهي حائض وتناوله الخمره».

(ج ۲، الحيض، ب ۴۵، ح ۱) (از امام صادق علیه السلام در مورد حائض پرسیدم که آیا آب را به دست مرد برساند؟

پس فرمود: بی شک بعضی از همسران پیامبر در حالیکه حائض بود آبر را بر پیامبر می ریخت و قطعه بافته شده برای سجده گاه را به دست او می داد).

«محمد بن علي بن الحسين قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لبعض نسائه: ناوليني الخمره، فقالت أنا حائض، فقال لها: أحيضك في يدك؟!». (ح ۲) (امام باقر علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به بعضی از همسرانش فرمود: قطعه بافته شده را به من بده پس گفت که من حائض هستم پس حضرت به او فرمود: مگر حیض تو در دست می باشد؟!).

«عن عليّ عليه السلام قال سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن الجنب و الحائض يعرقان في الثوب حتى يلصق عليهما، فقال: إنّ الحيض و الجنابه حيث جعلهما الله عزّ و جلّ ليس في العرق فلا يغسلان ثوبهما». (ج ۲، النجاسات، ب ۲۷، ح ۹) (از علی علیه السلام نقل شده که فرمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد جنب و حائض

پرسیدم که در لباس خود عرق می کنند تا آنکه لباس به (بدن) آنها می چسبد، پس فرمود: بی شک حیض و جنابت در جائی است که خدای عزیز و جلیل آن دو را قرار داده است، در عرق وجود ندارند پس آن دو لباسشان را نمی شویند).

مضمون این احادیث و احادیث فراوان دیگری در باب ۲۸ و ابواب دیگر بخوبی، ذهنیت غلط را نشان می دهد که از جوّ عامه متأثر است و عامّه نیز بجهت پیروی و روی آوردن به تفسیر و توضیحات «کعب الاحبار و تمیم داری و وهب بن منبه و دیگران» در ورطه اسرائیلیات فرو غلطیدند امری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها از آن هشدار داده بود. (۱)

در کنار حکم به کراهت قرائت حائض، تشدید حکم در مقایسه با جنب، خود امر شگفت دیگری است که باید به آن توجه نمود بر این امر اگر «موثقه سماعه» مستند باشد باعتراف صاحب جواهر، (۲) «قیاسی است محرم، بلکه بر فرض صحت قیاس، فارقی در میان می باشد (۳) بلکه گفته شده است ظواهر امر چنین بوده است که «حائض و نفساء» چه بسا به بیوت معصومین علیهم السلام داخل می شدند تا از مشکلاتی که بر آنان وارد می شد سؤال نمایند» (۴) و از این جهت منعی از جانب معصوم علیه السلام گزارش نشده است حال آنکه در مورد جنابت می بینیم که چگونه امام علیه السلام با غضب و تندی به ابو بصیر مرادی می فرمایند: «آیا اینگونه به خانه انبیاء داخل می شوی در حالیکه جنب

ص: ۱۳۵

۱-۱. در مقدمه و در بحث تاریخ تفسیر، توضیحاتی گذشت.

۲-۲. ج ۳، ص ۵۳.

۳-۳. فارق در نظر صاحب جواهر ممکن است کلام بعدش باشد و ممکن است نظر به اختیاری بودن امر جنب و اضطراری بودن امر حائض باشد.

۴-۴. نقل به مفهوم کلام صاحب جواهر، ج ۳، ص ۵۳.

هستی؟» (۱) که نشان می دهد فرقی میان جنب و حائض وجود دارد که می تواند یکی از جهات، اضطراری بودن امر حائض و اختیاری بودن امر جنب باشد و دو مؤثقه سماعه نیز در مورد جنب وارد شده است (۲) نه حائض.

بهر حال اگر از جهت قرآنی نیز مسأله را پیگیری کنیم و رابطه نماز و قرآن را با روح انسان در نظر بگیریم مسأله تأکید می شود چرا که؛ اولاً: روح، زن و مرد ندارد و هر دو در انسانیت یکسان می باشند.

ثانیا: حیض تأثیری در انسانیت زن نمی گذارد و او را نجس نمی کند.

ثالثا: روح زن، همچون روح مرد نیازمند تغذیه دائمی می باشد.

رابعا: نماز و قرآن دو غذای مستمر روح انسان می باشند. (۳)

خامسا: بعثت شرایط خاص برای نماز، برای حائض ذکر خدا، بجای نماز آمده است تا رزق روحش را تأمین نماید.

سادسا: قرآن، بدلی برایش متصور نیست و از این رو شرایط خاص نماز را ندارد پس خود، غذای روح خواهد بود.

سابعا: اگر حائض در شرایط روحی نامساعدی قرار داشته باشد بیشتر به رزق روحی نیازمند است نه آنکه از آن محروم گردد! با این مقدمات می بینیم همانگونه که «صحيحه معاوية بن عمار، محمد بن مسلم، زراره و دیگران» بیان می کردند نه تنها منعی برای حائض نسبت به قرآن وجود ندارد،

ص: ۱۳۶

۱- ۱. «فدخلنا عليه و أحد النظر إليه و قال: هكذا تدخل بيوت الأنبياء و أنت جنب؟!...» (ج ۱، الجنازه، ب ۱۶، ح ۵) بهمین مضمون (ح ۱-۴).

۲- ۲. «سألته عن الجنب هل يقرأ القرآن؟ قال: ما بينه و بين سبع آيات» و فی روایه زرعه عن سماعه قال «سبعین آیه» (ب ۱۹، ح ۸ و ۹).

۳- ۳. در بحث طهارت، احادیث آن گذشت و در بحث ترتیل خواهد آمد.

بلکه تشویق نیز شده است و حتی برای رعایت حدود حرمت مس خطوط قرآن و کراهت مس اوراق آن، امام باقر علیه السلام در صحیحہ «محمد بن مسلم» راهنمایی می فرماید:

«جنب و حائض قرآن را از ورای لباس بکشایند و هر چقدر که می خواهند جز آیه سجده (یا سوره سجده) را بخوانند» (۱).

باری، آثار این تعطیلی مستمر در فکر و روح خانمها، بسیار جانکاه تر از آنست که به تصور آید، اینکه در احادیث خصوصاً در نهج البلاغه از زنان نکوهش شده است و ایمانشان، ناقص معرفی گشته است کسانی را ناظر است که از این جریان تغذیه روحی بکناری افتاده اند و در نتیجه، آتش بیار معرکه جنگ جمل (۲) و منع کننده از شرکت در جنگ با قاسطین و ناکثین و مارقین گشته اند و همتشان زر و زیور دنیا شده است که «إِنَّ النِّسَاءَ هَمَّهْنَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۳) و این اختصاصی به زن ندارد، بلکه هر آنکه از ارتباط با خدا از طریق قرآن و نماز منعزل شود چنین سرنوشتی خواهد داشت:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً إِلَّا الْمُصَلِّينَ...» (معارف / ۲۲-۱۹) (انسان- طبعاً- بسیار حریص و بخیل آفریده شده است، هرگاه که شر او را فرا گیرد بسیار جزع کننده می گردد و هرگاه خیر او را مس نماید بسیار منع کننده می شود مگر آنانکه نماز گزارند ..).

بگذریم، جریان انقلاب اسلامی، ضرورت بازگشت جدی به قرآن را با شدت هر

ص: ۱۳۷

۱-۱. در بخش روایات آمده است.

۲-۲. (نهج، خ ۸۰)، مطالب مذکور را حضرت بعد از جنگ جمل فرموده است، جنگی که حقد و کینه و حسادت زنی، شعله ورش نمود. (خ ۱۵۶)

۳-۳. (نامه ۳۱).

چه تمامتر مطرح می کند و در این راستا، تعلم و تعلیم بانوان توسط هم صنفان خویش برای کسب معارف قرآنی، بسیار ضروری می نماید؛ از این رو، فراهم کردن امکانات رشد آنان و توجه به حقوق انسانی- الهی شان بر علمای دین، فرض می باشد که با عنایت و بررسی دوباره متون و منابع با توجه به واقعیت روحی بانوان و اوضاع اجتماعی، بینشی نو متکی بر منابع اصیل اسلامی را از زن ارائه داده، احکامی در خور شأن آنان را که در ذخایر عظیم قرآن و اهل بیت علیهم السلام نهفته است استنباط نمایند تا اینگونه نباشد که هر زمانی، گروهی قدرت طلب با تکیه بر احادیث نقص زن و احادیث مشابه، بینشی موافق هوای نفس خویش و مخالف اصول مسلم اسلامی ارائه دهند و فراموش کنند که «اذن دادن» به پدر یا شوهر نه برای تحمیل عقاید خویش بر دختران و زنان، بلکه جهت رعایت مصلحت انسانی- الهی دختر و همسر می باشد و این «اذن» در راستای رضای الهی باید بکار گرفته شود و إلاً بشدت پدر و همسر، عند الله مورد مؤاخذه قرار خواهند گرفت:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ». (تحریم/ ۶) (ای کسانی که ایمان آوردید خود و خانواده خویش را حفظ نمایید از آتشی که گیرانه اش (سوخت آن) مردم و سنگ می باشند که بر آن (آتش) فرشتگانی بسیار خشن و سختگیر گماشته شده اند که- هرگز- خدا را عصیان نمی نمایند در آنچه که به آنان فرمان داده است و هر آنچه را که امر می شوند- بی چون و چرا و بدون فوت وقت- انجام می دهند).

در پایان چهار دسته احادیث وارده را بدون ترجمه و توضیح ذکر می نمایم:

[١] « (صدوق) و بإسناده عن سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن النضر بن سويد (شعيب) عن عبد الغفار الجازي (المحاربي) عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«الحائض تقرأ ما شاءت من القرآن». (ج ١، الجنابه، ب ١٩، ح ٨) [٢] «محمد بن يعقوب عن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير و حماد عن معاوية بن عمارة، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال:

«ألحائض تقرأ القرآن و تحمد الله». (ج ٢، الحيض، ب ٣٨، ح ١) [٣] «محمد بن يعقوب عن عليّ إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن داود بن فرقد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن التّعويذ يعلّق على الحائض؟ قال:

«نعم لا- بأس، قال: و قال: تقرأه و تكتبه و لا تصيبه يدها». (ب ٣٧، ح ١) [٤] «محمد بن الحسن بإسناده عن الحسين بن سعيد، عن فضاله عن داود عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن التّعويذ يعلّق على الحائض؟ قال:

«لا- بأس، و قال: تقرأه و تكتبه و لا تمسه». (ح ٤) [٥] «محمد بن يعقوب، عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن زيد الشحام عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ألحائض تقرأ القرآن و النّفساء و الجنب أيضا». (ج ٢، ب ١٩، ح ١) [٦] «و بإسناده (صدوق) عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيوب، عن أبان بن عثمان، عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام: قال: لا- بأس أن تتلوا الحائض و الجنب القرآن» (ح ٥) [٧] «و بإسناده عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان عن عبيد الله بن عليّ الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته، أتقرأ النّفساء

و الحائض و الجنب و الرّجل يتغوّط، القرآن؟ فقال: يقرءون ما شاءوا». (ح ٦) [٨] «و في كتاب العلل عن أبيه عن سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد عن حمّاد بن عيسى عن حريز، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: ألحائض و الجنب هل يقرآن من القرآن شيئاً؟ قال عليه السلام: نعم ما شاء إلا السّجده و يذكران الله على كلّ حال». (ح ٤) * محمّد بن الحسن بإسناده عن عليّ بن الحسن بن فضال، عن عبد الرّحمان بن أبي نجران عن حمّاد بن عيسى مثله.

[٩] و عن عدّه من أصحابنا (كليني) عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، عن ابن بكير قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الجنب يأكل و يشرب و يقرأ القرآن؟، قال: نعم يأكل و يشرب و يقرأ و يذكر الله عزّ و جلّ ما شاء». (ح ٢) * ورواه الشيخ بإسناده عن محمّد بن يعقوب.

* ورواه الحميري في «قرب الإسناد» عن محمّد بن الولي، عن عبد الله بن بكير، مثله.

[١٠] «و بإسناده (صدوق) عن محمّد بن الحسن الصيّفّار، عن إبراهيم بن هاشم، عن نوح بن شعيب، عن حريز، عن محمّد بن مسلم قال: قال أبو جعفر عليه السلام:

«ألجنب و الحائض يفتحان المصحف من وراء الثّوب، و يقرآن من القرآن ما شاء إلا السّجده». (ح ٧) [١١] «روى البزنطي في جامعه، عن المثني عن الحسن الصيقل عن أبي عبد الله عليه السلام، قال:

«يجوز للجنب و الحائض أن يقرأ ما شاء من القرآن إلا سور العزائم الأربع و هي إقرأ باسم ربّك، و النّجم و تنزيل السّجده، و حم السّجده». (ح ١١، بنقل از محقق در معتبر) [١٢] فقه الرضا عليه السلام: «و لا بأس بذكر الله و قراءه القرآن، و أنت جنب إلا العزائم

الَّتِي تَسْجُدُ فِيهَا وَهِيَ: الْم تَنْزِيلٌ وَحَمُّ السَّيِّدِجِدِهِ وَالنَّجْمِ وَ سوره إقرأ باسم رَبِّكَ». (مستدرک/ ح ۱۱۷۳) [۱۳] أَلْمَقْنَعُ: «لَا بِأَسْ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ وَ أَنْتَ جَنْبٌ إِلَّا الْعِزَائِمُ الَّتِي يَسْجُدُ فِيهَا». (ح ۱۱۷۶) دَسْتَهُ دَوْمٌ: مَطْلَقَاتٌ نَاهِيَةٌ:

[۱] «مَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي «الْخِصَالِ» عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَلَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَغِيرَةِ عَنْ السَّيِّدِ كُونِي، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَبْعَةٌ لَا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ: الْأُرَاكِعُ، وَ السَّاجِدُ وَ فِي الْكِنِيفِ وَ فِي الْحَمَامِ وَ الْجَنْبِ وَ النَّفْسَاءِ وَ الْحَائِضُ». (ج ۴، ب ۴۷، ح ۱) [۲] لَا يَقْرَأُ الْجَنْبُ وَ لَا الْحَائِضُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ». عَنْ ابْنِ عَمْرٍو عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (كَنْزٌ، خ ۲۶۷۲۰) [۳] «أَلْحَائِضُ لَا تَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئًا وَ لَكِنْ تَذَكَّرُ اللَّهُ مَتَى شَاءَتْ». عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (كَنْزٌ، خ ۲۷۷۲۷) [۴] «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ عَلَى كُلِّ حَالٍ إِلَّا الْجَنَابَةَ فَإِنْ كَانَ جَنْبًا لَمْ يَقْرَأْ شَيْئًا». عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (كَنْزٌ، خ ۲۷۴۳۰) [۵] «إِنَّ عَمْرًا كَرِهَ لِلْجَنْبِ أَنْ يَقْرَأَ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ». عَنْ عُبَيْدِ السَّلْمَانِيِّ (كَنْزٌ، خ ۲۷۴۲۸) [۶] «لَا تَقْرَأُ الْحَائِضُ قُرْآنًا وَ لَا تَدْخُلُ مَسْجِدًا». دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (مُسْتَدْرَكٌ، ج ۲، ح ۱۳۱۱) [۷] «إِنَّا نَأْمُرُ نِسَاءَنَا الْحَيْضُ أَنْ يَتَوَضَّأْنَ عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَوةٍ، فَيَسْبِغْنَ الْوُضُوءَ

و یحتشین بخرق، ثمّ یستقبلن القبلة من غیر ان یفرضن صلوه، فیسبحن و یكبرن و یهللن و لا یقربن مسجدا و لا یقرآن قرآنا». دعائم الاسلام عن ابی جعفر علیه السلام (ح ۱۳۲۳) [۸] قال أمير المؤمنين عليه السلام: كان رسول الله صلى الله عليه وآله لا يحجزه عن قراءة القرآن إلّا الجنابه».

* الشيخ في مجالسه (عن المفيد) عن إبراهيم بن الحسن بن جمهور عن أبي بكر المفيد الجرجاني عن ابن أبي الدنيا المعمر المغربي.

دسته سوّم: احاديث مقیده نهی از قرائت جنب:

[۱] «و یاسناده عن الحسين بن سعيد، عن عثمان بن عيسى عن سماعه قال:

سألته عن الجنب هل یقرء القرآن؟ قال: ما بينه و بین سبع آیات».

(ج ۲، الجنابه، ب ۱۹، ح ۹) [۲] «قال (الصدوق):

و فی روايه زرعه عن سماعه قال: سبعین آیه». (ح ۱۰) دسته چهارم: حدیث مقید نهی از قرائت حائض:

«و (محمّد بن یعقوب) عن محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير و حمّاد عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تتوضّأ المرأة الحائض إذا أرادت أن تأكل، و إذا كان وقت الصلوه توضّأت و استقبلت القبلة و هللت و تلت القرآن و ذكرت الله عزّ و جلّ». (ج ۲، حیض، ب ۴۰، ح ۵) * این صحیحه وجه جمع میان مطلقات مجوّزه و ناهیه می باشد اگر برای نواهی اعتباری

قائل شویم و گرنه مطلقاً مجوّزه بلا- معارض بوده، حدیث فوق نظر به استحباب بیشتر خواهد داشت همچنانکه در بحث طهارت، نظیرش به اشاره گذشت. (۱)

ص: ۱۴۳

۱-۱. ضرورت تحقیق و بررسی این فرع فقهی، بجهت آثار عملی فراوانی است که در روح و روان خانمها و انگیزه شدید آنان در انس با قرآن پدید می آورد که خود بسیار شاهد این شور و حرارت و حرکت بسوی قرآن در میان خانمها در حین تدریس در دانشکده تربیت معلم قرآن بوده ام.

۱- استقبال قبله

روح عبادات در اسلام، توجه وجودی عابد بسوی خدا می باشد. (۱)

الله، غایت فعالیت هر موجودی است؛ از آنجا که انسان در کارهایش خواه ناخواه رو به جهتی از جهات جغرافیایی دارد، برای انطباق جهت ظاهری عمل با جهت قلبی اش و وحدت بخشی ظاهر و باطن وجود انسان، خانه کعبه، سمبل توجهات مسلمین بسوی خدا قرار داده شده است.

این سمبل، مایه تذکری است برای انسان غافل، تا توجه قلبی اش را در زندگی و برنامه هایش بسوی خدا گرداند و از جهات رو به غیر حق، بیرون کشد و توجه اش را معطوف کمال خوبیها و زیباییها و قداستها نماید؛ (۲) این توجه، آن قدر همت انسان را بالا می برد و آن قدر شخصیت و ارزشش به انسان می بخشد که دیگر حاضر نمی شود به هر پستی ای، تن در دهد و آلت دست هر عنصر طغیانگر بشری و جنی، واقع گردد.

ص: ۱۴۵

۱- ۱. رک: المیزان و نمونه، ذیل آیه ۱۴۴-۱۴۲ سوره بقره.

۲- ۲. بنابراین طبیعی است قرآنی که دیدار با خداست از شرایط تدبرش، استقبال قبله باشد تا با حقیقت عمل هماهنگ شود.

قبله، سبیل هدف والا و متعالی بشر می باشد که دیگر اهداف در برابرش بسیار حقیر و ناچیز، جلوه می کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ؟ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ؟ فَمَا مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (۱). (توبه / ۳۸) (ای کسانی که ایمان آورده اید، شما را چه شده است، هرگاه به شما گفته می شود در راه (رضای) خدا برای جهاد کوچ کنید، بشدت به زمین می چسبید؟!، آیا شما به زندگی پست دنیا در برابر زندگی والای آخرت، رضایت داده اید؟ پس - بدانید - کامیابی این زندگی پست و گذرا، در - دید - آخرت جز مقدار اندکی بیش نیست).

این افق گسترده و والاست که روح شهامت، و از جان گذشتگی و بزرگواری و بلند نظری را در انسان چسبیده به پستیها می دمد و او را به قله عزت و شرافت و مناعت می رساند، قله ای که تمام قدرتهای مادی و شیطانی در مقابله با آن احساس ضعف و ناتوانی کرده، با احترام و عظمت به آن می نگرند. (۲)

تکریم و تعظیم شخصیت امیر مؤمنان علیه السلام توسط معاویه، تعبیر قوم لوط برای حضرت لوط علیه السلام و یارانش در اعلامیه اخراج: «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» (۳)، تعبیر «فرشته بزرگوار» برای حضرت یوسف علیه السلام از جانب زنان عیاش دربار: «إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ

ص: ۱۴۶

۱- ۱. نظیر این تعبیر در قرآن: (آل عمران / ۱۴، نساء / ۷۷، رعد / ۲۶، قصص / ۶۰، غافر / ۳۹، شوری / ۳۶ و ...) مقصود از «اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» ترجیح زرق و برقههای دنیا، همچون زن، فرزند، مال و موقعیت اجتماعی است بر رضای خدا، وقتی که میانشان تعارضی، پدید آید.

۲- ۲. نمونه های دیگر، تکریم گرازیانی افسر ایتالیای در حین اعدام عمر مختار، برخورد محترمانه همراه با تکریم دولت عراق در اعلان عروج ملکوتی امام خمینی!

۳- ۳. (اعراف / ۸۲، نمل / ۵۶)

کَرِیْمٌ» (۱)، همه و همه حکایتگر این حقایق والا می باشند.

۲- از رو خواندن قرآن

در برخورد با قرآن تمام دستگامهای ادراکی انسان، بهره مند می شوند و هر یک رزق خاصی را بدست می آورند؛ از این رو، نظر کردن به قرآن و آیاتش خود عبادت محسوب می شود و تأثیر فراوانی در روشنی و نورانیت چشم دارد.

از آثار نظر به قرآن، تمرکز حواس، در پی گیری جریان فکری- روحی آیات و توجه و دقت و تدبر در آیات و ارتباط آنها می باشد از این رو در روایات آمده است:

«لیس شیء أشدّ علی الشیطان من القراءه فی المصحف نظراً». (ص) (ب ۱۹، ح ۲) (بر شیطان، نگاهی شدیدتر از قرائت قرآن از روی مصحف، وجود ندارد!).

«نظر»، فکر همراه دقت، می باشد.

«قلت له جعلت فداک، إننی أحفظ القرآن علی ظهر قلبی أفضل، او أنظر فی المصحف؟ قال علیه السلام: بل اقرأه و انظر فی المصحف فهو أفضل، أما علمت أنّ النّظر فی المصحف عباده؟!». (ح ۴) (اسحاق بن عمار می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، من قرآن را بر صفحه دلم حفظ می نمایم پس آیا آن را از حفظ بخوانم، افضل است یا اینکه در مصحف بنگرم؟ فرمودند: بلکه آن را بخوان و در مصحف بنگر، پس آن افضل است، مگر ندانستی که «نظر در مصحف» عبادت است؟!).

«عن أبی ذر: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: النّظر إلی علی بن أبیطالب عباده،

ص: ۱۴۷

و النَّظْرُ إِلَى الْوَالِدَيْنِ بِرَأْفَةٍ وَ رَحْمَةٍ عِبَادَةٍ، وَ النَّظْرُ فِي الصَّحِيفَةِ (يَعْنِي صَحِيفَةَ الْقُرْآنِ) عِبَادَةٌ وَ النَّظْرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ» (۱).

(ابوذر می گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که پیوسته می فرمود: نظر به علی بن ابی طالب علیهما السلام عبادت است و نظر به پدر و مادر از روی دلسوزی و رحمت عبادت است و نظر در صحیفه قرآن عبادت است و نظر به کعبه عبادت است).

«من قرأ القرآن في المصحف متّبع ببصره و خُصّف على والديه و إن كانا كافرين». (ح ۱ و ۳) (امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که قرآن را از مصحف بخواند از رزق چشمش بهره مند می شود و بر عذاب پدر و مادرش تخفیف داده می شود اگر چه آن دو کافر باشند!).

این دیگر از اسرار است که چگونه بین تلاوت از روی قرآن و تخفیف عذاب پدر و مادر، ارتباطی برقرار می باشد! این معنی قابل درک نیست مگر برای آنکه جانش به نور قرآن منور گردیده و به حوزه فلسفه احکام راه یافته است.

در دعای افتتاح تلاوت قرآن، بر نظر در آیات تأکید گشته و عبادت تلقی شده است:

«... اللهم اجعل نظري فيه عبادة و قرائتي فيه فكرا و فكري فيه اعتبارا...».

(مفاتیح دعای شب اول ماه رمضان) (... بار خدایا پس نگاه مرا در آن- قرآن- عبادت و قرائت مرا در آن تفکر و تفکر مرا در آن عبرت قرار ده ...).

ص: ۱۴۸

۱- ۱. در روایتی دیگر آمده است: «نظر به چهره مؤمن عبادت است».

در اتقان سیوطی آمده است:

«قراءة الرَّجُل في غير المصحف ألف درجة و قراءته في المصحف تضاعف ألفي درجة». (ج ۱، ص ۳۰۰) (قراءة شخص در غیر مصحف هزار درجه است و قرائت او در مصحف به دو هزار درجه افزایش می یابد).

«فضل قراءة القرآن نظرا على ما يقرؤه ظاهرا كفضل الفريضة على النافلة».

(ج ۱، ص ۳۰۰) (برتری قرائت قرآن از طریق نظر بر آنچه که از حفظ می خواند مانند برتری عبادت واجب بر مستحب می باشد).

۳- دعای شروع و ختم تدبیر

از جمله شرایط هنگام تدبیر، قرائت دعای شروع و ختم تلاوت قرآن می باشد.

در صحیفه سجادیّه دعای ختم قرآن، به تفصیل و با محتوایی بسیار عمیق آمده است، لیکن دعای افتتاح، موجود نیست که با توجه به خصوصیات صحیفه، قطعا جزء حدود بیست دعایی از صحیفه است که با کمال تأسف مفقود شده است. (۱)

در این زمینه ادعیه از معصومین علیهم السلام فراوان است از جمله دعای مختصر و پر بار امام صادق علیه السلام، که در بحث گذشته بخشی از آن اشاره شد بجهت اختصار و عمق آن در اینجا آورده می شود:

«اللّهُمَّ إِنِّي نَشْرُتُ عَهْدَكَ وَ كِتَابَكَ، اللّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ عِبَادَةً وَ قِرَائَتِي فِيهِ فِكْرًا وَ فِكْرِي فِيهِ اعْتِبَارًا، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اتَّعَظَ بِبَيَانِ مَوَاعِظِكَ فِيهِ وَ اجْتَنَبَ

ص: ۱۴۹

۱- ۱. رجوع کنید به مقدمه صحیفه سجادیّه.

معاصیک، و لا تطع عند قرائتی علی سمعی و لا تجعل علی بصری غشاه و لا تجعل قرائتی قرائه لا تدبر فیها بل اجعلنی اُتدبر آیاته و احکامه آخذا بشرائع دینک و لا تجعل نظری فیہ غفله و لا قرائتی هذرا، إنک أنت الرؤوف الرحیم».

(بار خدایا من عهدنامه و کتاب تو را گشودم، بار خدایا پس نگاه مرا در آن عبادت و قرائت مرا در آن تفکر، و تفکر مرا در آن عبرت قرار ده، و مرا از کسانی بگردان که به سبب روشنی هشدارها و مژده هایت در آن، متأثر گشته و از موجبات عصیان تو دوری گزیده است. و هنگام قرائت من بر گوش دلم مهر مزن و بر چشم دلم حجاب قرار مده و قرائت مرا قرائتی که هیچ تدبری در آن نیست، قرار مده، بلکه مرا چنان کن که در آیات و احکامش ژرف بیندیشم به شرایع دینت دست یازم، و نگاه مرا در آن بی خبری قرار مده و نه قرائت مرا بیهوده گویی، چرا که فقط تو دلسوز و رحیم می باشی).

«زرّ بن حبیش» یکی از قراء کوفه می گوید: من قرآن را از ابتدا تا انتها بر امیر مؤمنان قرائت نمودم وقتی که به سوره شوری آیه ۲۲ رسیدم حضرت علیه السلام سخت گریست تا آنکه صدای گریه اش بلند شد سپس سرش را به آسمان بلند نمود و گفت ای «زرّ» بر دعای من آمین بگو، در پایان حضرت علیه السلام فرمود: هرگاه قرآن را پایان رساندی با این عبارات دعا کن چرا که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد که هنگام ختم قرآن با این عبارات دعا کنم:

«اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِخْبَاتَ الْمُخْبِتِينَ وَ إِخْلَاصَ الْمُوقِنِينَ وَ مِرَافِقَةَ الْأَبْرَارِ وَ اسْتِحْقَاقَ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ وَ الْغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ بَرٍّ وَ السَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ وَ وَجُوبَ رَحْمَتِكَ وَ عِزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَ الْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَ النَّجَاهَ مِنَ النَّارِ». (بحار، ج ۹۲، ص ۲۰۶، ح ۲) (بار خدایا از تو خشوع و تواضع و آرامش مخبتین، اخلاص یقین کنندگان و رفاقت

ابزار و سزاواری حقایق ایمان و غنیمت از هر نیکی و سلامتی از هر گناهی و ثبات و قطعیت رحمت و ضروریات آمرزش و دستیابی بهشت و رهایی از آتش را درخواست می نمایم).

در روایتی دیگر حضرت امیر علیه السلام چنین ختم می کرد:

«اللهم اشرح بالقرآن صدري و استعمل بالقرآن بدني و نور بالقرآن بصري و أطلق بالقرآن لساني و أعني عليه ما أبقيتني فإنه لا حول و لا قوة إلا بك».

(مصباح المتعجد، ص ۲۸۶) (بار خدایا سینه ام را با قرآن بگشا و بدنم را بواسطه قرآن بکار گیر، و دیده ام را به سبب قرآن منور بگردان و زبانم را بواسطه قرآن روان ساز و بر آن مرا یاری فرما، مادامی که مرا باقی گذاشته ای چرا که هیچ حائل از گناه و نه قدرت بر طاعتی نیست مگر بواسطه تو).

۴- پناهندگی به خدا (استعاذه)

اشاره

از شرایط تلاوت راستین، پناهنده شدن به خداوند می باشد که در قرآن بر آن تأکید شده است:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». (نحل / ۹۹ و ۹۸)
(پس هرگاه قرآن می خوانی پس به خدا از شر شیطان سنگسار شده، پناه بر چرا که او بر کسانی که ایمان آورند و بر پروردگارشان تکیه می کنند، هیچ تسلطی ندارد).

با توجه به آیات قرآن، «پناهندگی به خدا» اختصاصی به تلاوت قرآن ندارد، بلکه مسأله ای فراگیر است که همه حوزه های زندگی را دربرمی گیرد:

ص: ۱۵۱

«وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». (۱)

(فصلت / ۳۶) تعبیر «ما» به‌راه نون تأکید ثقیله، اشاره به اینکه یقیناً بدان، در مسیر هجوم سنگین شیطان قرار داری و از صدمه اش مصون نمی باشی.

افزایش هجوم شیطان، نشانگر میزان ارزش اعمال مؤمن و فزونی اتصال او به خدا می باشد.

۱- ضرورت پناهندگی

توجه به واقعیت‌های جاری در زندگی بشر ضرورت پناهندگی به خدا را به روشنی نشان می دهد:

ما نیازمند حرکتی رو به سوی رشد و تعالی و شکوفایی انسانی هستیم.

در مسیر حرکت موانع بی شماری وجود دارد.

در میان موانع، دشمنی بسیار خطرناک بنام «ابلیس» کمین کرده است.

«ابلیس» عنصری بی رحم و بی عاطفه در بیچاره کردن بشر می باشد.

او لشکری عظیم از شیاطین نامرئی جن و اجتماعی انس را در اختیار دارد.

بهره مند از تجربیاتی بسیار فراوان می باشد که در طول تاریخ در مسیر گمراه کردن بشر بدست آورده است.

پیوسته و بی امان، همه جانبه و فراگیر انسان را مورد تهاجم قرار می دهد.

پایگاه بسیار مستحکمی بنام نفس اماره (سرکش و بسیار فرمان دهنده به بدی) را در درون انسان داراست.

ص: ۱۵۲

انسان در شرایط تنهایی، در برابر تهاجمات شیاطین، بسیار ضعیف و عاجز می باشد.

تصور مجموعه واقعیتها در کنار عجز و ناتوانیمان، وحشت و اضطرابی عظیم را بر وجودمان مستولی می کند و به شتاب ما را در پی پناهگاهی مطمئن و غیر قابل تسخیر، به این سو و آن سو، می کشاند و دائم در این طلب که «أَيْنَ الْمَقَرِّ؟» (۱) در این سرگشتگی و حیرت، و اضطراب و وحشت، ندای ملکوتی بگوش می رسد که:

«فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ». (ذاریات / ۵۰) (پس بسوی خدا فرار کنید چرا که من برای شما از جانب خدا هشدار دهنده ای روشن‌گرم).

و در این فرار، عاشقانه به پروردگارتان رو آورید:

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا...». (آل عمران / ۱۹۳) (پروردگارا بی شک ما ندا دهنده ای را که برای ایمان ندا می کرد، شنیدیم که به پروردگارتان ایمان آورید پس بلافاصله ایمان آوردیم).

در این صحنه و با این توجهات، انسان، ابلیس و دار و دسته اش را همچون حیوانات درنده خطرناکی می بیند که با بیرحمی تمام، او و خانواده و جمیع وابستگان انسانی اش را مورد هجوم قرار داده اند در اینجا آن قدر خطر عظیم، جلوه می کند که هیچ پناهی جز «خدای عزیز جبار» یارای پاسخگویی به آن را نمی تواند داشته باشد و تنها اوست که می تواند پایگاهی امن برای انسان باشد: (۲)

ص: ۱۵۳

- ۱-۱. «گریز گاه کجاست؟» اشاره به حالتی که مشابه آن در زلزله قیامت به انسان رو می آورد. (قیامت / ۱۹۳)
- ۲-۲. «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ...». (توبه / ۱۱۸) (و خدا عنایت نمود بر آن سه نفری که بجای مانده بودند تا آنگاه که زمین با تمامی وسعتش بر آنان

«... هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ». (حشر/ ۲۳) تذکر: هجوم شرور بر ما از سه دریچه تحقق می یابد:

۱- هجوم بر ما از برون: صدمه هایی که از مخلوقات، مهاجمین سرکش (غاسق)، فتنه گران افسونگر (نفاثات) و عناصر حسود بر ما وارد می شود.

«این گونه شرور را سوره فلق عهده دار دفعش می باشد».

۲- هجوم بر وجود ما از برون: وسوسه وسوسه گران شیاطین جن و انس در سینه ها و تزئین آلودگیها و مفساد.

«دفع این گونه شرور را سوره ناس عهده دار می باشد».

۳- هجوم بر وجود ما از درون: وسوسه ها و تزئینات و توجیحات نفس اماره در ارتکاب گناهان و آلودگیها.

«دفع وسوسه نفس را سوره ناس و دفع هجوم عملی اش را سوره فلق عهده دار می باشد (دفع شرّ غاسق)».

دفع هر سه قسم تهاجم را یکجا، سوره توحید بر عهده دارد خصوصا دفع شرّ عظیم نفس اماره را که معبود فرد شهوتران می باشد:

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا». (فرقان/ ۴۳) (پس آیا دیدی کسی را که با میل و رغبت، معبودش را هوای نفسش گرفته است، پس آیا تو بر او وکالت داری؟).

خودپرستی و هوی پرستی جز به نور توحید و اخلاص در اعتقاد و عمل، علاج

نخواهد شد، چرا که مستحکم ترین دژ شیطانی می باشد:

«أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك». (ص) (دشمن ترین دشمن تو، نفس توست که میان دو پهلویت می باشد).

«آخر ما يخرج عن قلوب الصديقين حبّ الجاه». (اصول کافی)، (آخر چیزی که از دلهای صدیقین خارج می شود عشق به جاه و مقام می باشد).

۲- اصل کفر به طاغوت، در فرهنگ الهی

اشاره

در فرهنگ اسلامی چه در حوزه افکار و عقاید اعم از شناخت خدا، جهان، خود و جامعه و چه در حوزه اعمال و اخلاق، شناخت خدایان دروغین و نفی و طرد آنان، اصلی، اصیل و بنیادین می باشد که در شعار «لا اله الا الله» تجسم یافته است. با این توجه شناخت طغیانگران، خصوصاً شیاطین انسی از اهمّ مسائل بوده مقدمه شناخت صحیح و باور راستین به خدا می باشد:

«لا إكراه في الدينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (بقره/ ۲۵۶) (بهیچ وجه اکراهی در دین وجود ندارد، چرا که رشد و شکوفایی از غی و تباهی بروشنی جدا گشته است پس هر که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد پس بحقیقت به دستگیره محکمی به شدت دست یازیده است که هیچ شکاف و بریدگی در آن راه ندارد و خدا بسیار شنوا و آگاه است).

در این آیه شریفه که از آیات اصولی و ریشه ای قرآن و از برجسته ترین آنها بشمار می آید، کفر به طاغوت، مقدمه ایمان به خدا و از شروط اعتقاد راستین، مطرح گشته است، یعنی که امکان ندارد کسی طاغوت را شناسد و ایمان راستین به خدا داشته باشد و نیز نمی شود که طاغوت را شناسد لکن از او بیزاری نجسته باشد و در عین حال ایمان

به خدا در قلبش جلوه گر شود.

بیان آیه آنچنان روشن و گویاست که راه فرار را بر مقدّسین بی تفاوت و سربزیر می بندد، یا تقدس و ایمان به شرط شناخت عناصر طغیانگر اجتماع و ستیز با او و یا خروج از دایره ایمان و تقدس، چرا که راه سوّمی وجود ندارد.

نکته حساس و دقیق آیه شریفه این است که بجای «کفر به شیطان»، «کفر به طاغوت» را مطرح کرده است، چرا که علامت صحّت «کفر به شیطان»، در «کفر و بیزاری از طاغوت» جلوه گر می باشد و این معنی مشت مدّعیان دروغینی را می گشاید که با طاغوت تعارضی ندارند.

امکان ندارد کسی به شیطان کافر شود در عین حال با «طاغوت» (عنصر سرکش اجتماعی) رفاقت داشته یا لاقبل، بی تفاوت باشد. این مرزبندی دقیق آیه، مؤمن را از مدّعی جدا می کند، همانگونه که «راه رشد» از «راه غی»، جدا گشته است، حضرت علی علیه السلام این معنی از آیه را با تأکید بیان می کند:

«و اعلموا أنّکم لن تعرفوا الرّشد حتّی تعرفوا العدی ترکه، و لن تأخذوا بميثاق الكتاب حتّی تعرفوا الذّی نقضه و لن تمسّکوا به حتّی تعرفوا الذّی نبذه...».

(نهج، خ ۱۴۷) (و بدانید بیقین هرگز رشد را نخواهید شناخت تا آنکه بشناسید کسی را که راه رشد را وا گذاشته است، و هرگز عهد و میثاق کتاب را اخذ نخواهید کرد تا آنکه بشناسید کسی را که عهد و میثاق را شکسته است، و هرگز کتاب را به محکمی بدست نخواهید گرفت تا آنکه بشناسید کسی را که آن را به کناری افکنده است).

پس ایمان به خدا و شناخت راه رشد، در گرو شناخت تارکین راه رشد و فرو افتادگان در باتلاق تباهی و بیچارگی می باشد؛ در سوره زمر این معنی تأکید می شود:

ص: ۱۵۶

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى...».

(زمر/ ۱۷) (و کسانی که از طاغوت دوری گزیدند مبادا که او را بندگی کنند و بسوی خدا منقطع گشتند بر ایشان بشارت باد).

تا «اجتناب» صورت نگیرد، «إنابه» معنی ندارد و «اجتناب» نیز بدون مخالفت و موضع گیری در برابر طاغوت، محقق نمی شود، چرا که اگر از فساد، دوری کنی، فساد از تو، دور نخواهد شد که جامعه بهم مرتبط است و فساد در همه مجاری نفوذ می کند:

«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». (انفال / ۲۵) (و بترسید از فتنه ای که صرفاً به کسانی از شما که ستم کردند، اصابت نمی کند و بدانید که خدا عقابش بسیار شدید است).

در تشبیه زیبای رسول خدا صلی الله علیه و آله، جامعه، به کشتی در دل امواج دریا، می ماند که کوچکترین خلل در گوشه ای از آن همه را به کام هلاکت می افکند، و در قصه «اصحاب سبت» نیز درس عمیق و گرانقدری نهفته است: از سه گروه معترضین به فساد و نهی کنندگان از ناشایستها، سکوت کنندگان و بی تفاوتها، و تبه کاران، فقط دسته اول از عذاب سهمگین الهی جان سالم بدر بردند:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِزَابٍ بَيِّسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ». (اعراف / ۱۶۵) در آیه شریفه، سکوت کنندگان جزء ظالمین تلقی شده، کردارشان به فسق و پرده دری، متصف گشته است! این است که جرم سکوت و بی تفاوتی، کمتر از فساد و جنایت نیست! حاصل سخن اینکه طاغوت زدایی مقدمه بندگی خداست و دارای دو مرحله است:

ص: ۱۵۷

الف- شناخت طاغوت و مظاهر آن در جامعه.

ب- کفر و بیزاری از او.

مراتب کفر به طاغوت

اشاره

کفر به طاغوت در سه مرتبه محقق می شود:

الف: قلبی ب: لسانی ت: عملی

الف: مرتبه قلبی

این مرتبه، بدون استثناء، باید در همه حالات و شرایط محقق باشد چرا که ایمان به خدا با محبت قلبی به فساد و طغیان، هرگز در یکجا جمع نمی شود:

«مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ...» (احزاب / ۴) (هرگز خدا برای فردی دو قلب در درونش قرار نداده است).

ب: مرتبه لسانی

در این مرتبه خداوند از آگاهان و علماء، پیمان گرفته است که از بیان حقایق و روشنگری مردم، کوتاهی نورزند و دشمنان راه خدا را به مردم بشناسانند و از آنان بیزاری جویند:

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ...».

(آل عمران / ۱۸۷) (و یاد آرید زمانی را که خدا پیمان کسانی را که به آنها کتاب داده شد، - با قسم

غلیظ- أخذ کرد که بی شک باید- محتوای- کتاب را برای مردم روشن کنید و آن را پنهان مسازید...).

«... و ما أخذ الله على العلماء ألا يقاروا على كظه ظالم ولا سغب مظلوم...».

(نهج، خ ۳) (... و آنچه را که خدا بر علماء أخذ کرده است که بر شکم سیری ستمگر و گرسنگی مظلوم آرام نگیرند...).

هر که در این مرتبه کوتاهی کند مسئول است و گرفتار لعنت ابدی خدا!!:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ، أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ». (بقره/ ۱۵۹) (بیقین کسانی که کتمان می کنند آنچه را که از روشنگریها و هدایتها فرو فرستادیم بعد از آنکه برای مردم در کتاب آن را روشن کردیم، آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان- نیز- آنان را لعنت می کنند).

مؤمن راستین، با توجه به مرتبه درک و فهمش، از افشاء چهره طغیان، و روشن کردن حقایق، به طرق گوناگون کوتاهی نمی کند اگرچه در «حال تقیه» بسر برد چرا که «تقیه» پنهانکاری است نه سکوت. (۱)

ت: مرتبه عملی

این مرتبه، نهی عملی است و به قدر توان، باید در این مسیر، کوشید و هرگز قابل

ص: ۱۵۹

۱- ۱. گاهی مؤمن مجبور می شود بر خلاف اعتقادش سخنی گوید (مانند عمار یاسر) لکن این معنی موقتی است و هرگز بجای اصل اعلان بیزاری، نخواهد نشست که در سنت ابراهیم علیه السلام و یارانش الگویی ارزشمند برای ما نهفته است.

حذف نیست اگر چه در حال تقیه باشد، چرا که «تقیه» سرپوش بر عمل است نه دست کشیدن از عمل! آنجا که، پای دین مطرح است و حقیقت آن، و آنجا که پای خلق خدا مطرح است و مظلومیتشان، بر آگاهان است که بپاخیزند، و از دین خدا دفاع نمایند و در رفع ظلم از توده مردم بکوشند.

فرق بینش امام حسین علیه السلام با دیگران، در همین معنی اساسی بود که آنان تنها به مرتبه اول، اکتفاء کرده بودند و بیش از آن حاضر نبودند، قدمی پیش نهند، غافل از آنکه، آنجا که حفظ دین حاصل نشد از حفظ جان باید گذشت، تا دین محفوظ ماند، هستند کسانی که دین را سپر جان قرار می دهند! بجای آنکه جان را سپر دین بگردانند.

سنت والای حضرت ابراهیم علیه السلام و یاران همراهش ضرورت تحقق سه مرحله مذکور را تأکید می کند:

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ، إِنَّا بُرَأُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخِرَدَهُ...» (ممتحنه / ۴) (بی شک برای شما الگوی ارزشمندی است در (عملکرد) ابراهیم علیه السلام و کسانی که همراه او هستند، آنگاه که به قومشان گفتند ما از شما و از آنچه که از غیر خدا می پرستید، بیزار هستیم، به شما کافریم و میان ما و میان شما دشمنی و بغض و کینه بطور ابدی، ظاهر شده است تا آنکه به خدا به تنهایی ایمان آورید).

مراحل تحقق ایمان

با بیانات گذشته معلوم گشت که چهار مرحله برای تحقق ایمان باید طی شود:

الف: شناخت طاغوت و مظاهرش در جامعه

ص: ۱۶۰

ب: کفر و بیزاری از طاغوت و موضع گیری در برابر آن ت: شناخت خدا و مقام و منزلتش در هستی ت: عشق و ایمان به خدا و فرمانبرداری از او در این شرایط، این ایمان، پولادین و غیر قابل نفوذ می باشد: «لَا أَنْفِصَامَ لَهَا» برای تحقق تمام مراحل، ما پیوسته نیازمند استمداد از ذات حق می باشیم، چرا که بر سر عبور از هر مرحله موانع شیطانی فراوانی قرار دارد تا ما را منحرف سازد.

این است که آیه شریفه به صفات «سمیع و علیم» ختم شده است که خدا، شنوای استمداد و کمک خواهی شماست، و به چگونگی حل مشکل و برداشتن مانع، آگاه می باشد: «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (بقره/ ۲۵۶) با توجه به این مراحل هیچ عبادتی بدون کفر به طاغوت و شیطان محقق نمی شود و اساسا درک ملموس حضور خدا، بدون درگیری با شیطان، هرگز نمود پیدا نمی کند.

در این راستا، «قرآن» که تجلی خاص خداوندی است و انس با آن، دیدار با خدای عالم است و ورود به حوزه ملکوت و مکان قدس و طهارت و نور الهی، بیش از هر عبادتی، «استعاذه» را طلب می کند.

از این رو، هنگام ورود به قرآن، باید فکر و روح را از تأثیرات شوم و سوسه های شیطانی پاک کرد تا وجود پاک از آلودگی، قابلیت دریافت نور حق را بیابد و به ملکوت راه یابد.

تنها سرمایه این مرحله اعتراف به نفوذ شیطان، دردمند شدن از آن و دل شکستگی است: «أنا عند القلوب المنكسره». (حدیث قدسی) (من نزد دل های شکسته و دردمند حضور دارم).

«صوت حزین، حزن دل و توجه باطنی، و سوسه ها را شسته، دل را زیر بارش نور حق، قرار می دهد».

بنی امیه از زمان معاویه، بخشنامه ای، صادر کردند مبنی بر اینکه، روحانیون و وعاظ درباری و مزدور بر سر منابر و خطبه های نماز جمعه، حق ندارند کلمه ای در ارتباط با کفر و شرک و نفاق بر زبان جاری کنند، بلکه باید تمام سخنانشان در حوزه ایمان خلاصه گردد، سخن از تقوی، احسان و توحید بدون تبیین شرک و کفر و فسق. (۱)

این شیاطین، بخوبی دریافته بودند که اگر این معانی خصوصا معنی آیه الکرسی که ورد زبان مردم بود، شکافته شود، این سؤال برای توده های مردمی مطرح خواهد گشت که: طاغوت در جامعه کیست؟

صرف تحقق این سؤال مهم، کافی است که آنان را به اعتراض علیه بنی امیه بشورانند و به پیروی از اهل بیت علیهم السلام بکشانند.

آخر چه کسی در ارزیابی علی علیه السلام و معاویه، تردیدی در طاغوت بودن معاویه، به خود راه خواهد داد، و چه کسی در مقایسه امام حسین علیه السلام با یزید، در طغیان یزید، تردید خواهد نمود.

از این رو، برای ریشه کن نمودن، نطفه اعتراضات، چنین نقشه شیطانی و شوم را طراحی کردند و برای تحقق آن از هیچ عمل جنایت آمیزی، فرو گذاری نکردند.

به جهت این سیاست شوم بود که امام حسین علیه السلام برای عقیم کردن آن، راهی جز قیام و اعتراض عملی، برای خود، باقی نمی دید و جز از راه ارائه نمونه عینی پیام آیه الکرسی، امکان نداشت اذهان منحرف شده را متوجه انحراف نماید، انحرافی که حاصلش، جلوه باطل در لباس حق، و مسخ حقایق بود:

ص: ۱۶۲

«ألا ترون أنّ الحقّ لا يعمل به و الباطل لا يتناهى عنه». امام حسين عليه السلام (مگر- کورید- نمی بینید که بدون تردید به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی گردد؟!).

بی جهت نیست که یک کشیش می گفت: «ما باید مجسمه معاویه را تراشیده در میدان شهر استکھلم، نصب کنیم، زیرا او خدمتی بزرگ به مسیحیت کرد و جلوی پیشرفت اسلام را گرفت! و ضربه ای بر پیکر اسلام، وارد کرد که به این زودیها قابل جبران نیست».

کار بجایی رسیده بود که خلیفه مسلمین معاویه بود و دشمن خدا و رسول صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام! تذکر: حرکت و خیزش امام حسین علیه السلام در دریدن پرده جهل و نادانی و انحراف مردم در فهم آیات، بزرگترین دلیل بر ضرورت تفسیر قرآن، توسط مطهرون (معصومین) می باشد.

در جایی که حتّی ابن عباس ها که چهره بزرگ تفسیر محسوب می شدند، ضرورت زمان و عمق فاجعه و انحراف را در نمی یافتند و تکلیف قیام را نمی فهمیدند، تنها و تنها این سید جوانان بهشت بود که ضرورت را دریافت و با ریختن خون خود و فرزنداناش به همراه یاران با وفایش، برای همیشه، چهره تزویر و فریب را درید و عملاً «پیام آیه الکرسی» را به مردم فهماند.

۴- برخورد آل سعود با اصل کفر به طاغوت

سیاست بنی امیه در عصر حاضر توسط مزدوران ابرقدرتها، خصوصا عربستان، با شدت هر چه تمامتر اجرا می شود، وقتی به رادیو مکه گوش فرا دهیم، با کمال تعجب، می بینیم با غلظت فراوانی، سخن از ایمان و تقوی و احسان و عبادت، مطرح می باشد،

ص: ۱۶۳

اما هرگز سخنی در مورد عناصر فاسد و طغیانگر، بگوش نمی رسد.

در این راستاست که اعلام می کنند حج، مکان مقدس و جایگاه عبادت است و نباید آن را با شعارهای سیاسی آلوده کرد، و اعلام می کنند بر طبق آیه «فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» (۱) هرگونه بحث و شعار سیاسی در حج ممنوع و خلاف شرع می باشد! در حالیکه اولاً: به بیان روشن آیه الکرسی، سیاست ما جزء دیانت ماست، بلکه برخورد سیاسی مقدمه تحقق ایمان راستین می باشد.

ثانیاً: به دلیل عدم امکان عقلی جمع میان عشق به طاغوت و عشق به خدا در دل، حکم آیه الکرسی قابل تخصیص و تقیید نیست.

ثالثاً: جزء دستورات حج است که شیطان باید سنگباران گردد، شیاطین هم به بیان قرآن از طایفه جن و انس، هر دو می باشند، پس باید شیاطین انسی نیز در حج، مورد هجوم قرار گیرند.

رابعاً: جزء احکام حج است که باید مکانی را از مقام ابراهیم علیه السلام بعنوان نماز برگزید:

«وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...» (بقره/ ۱۲۵) مقام ابراهیم علیه السلام یعنی قدمگاه حضرت، اخذ نمازگاه از قدمگاه ابراهیم علیه السلام یعنی که به هر جا ابراهیم علیه السلام قدم گذاشت ما هم موظفیم همانجا قدم نهیم، خوب ابراهیم علیه السلام چه کرد؟ قدم بزرگ ابراهیم علیه السلام مگر بت شکنی و نمود شکنی نبود؟ پس نمود شکنی و طاغوت شکنی جزء لاینفک حج می باشد و بدون آن حج، محقق نمی شود.

خامساً: نفی جدال در آیه ۱۹۷ بقره ربطی به مسأله طاغوت شکنی و شعارهای سیاسی ندارد، بلکه مقصود، جنگ و دعوای کودکانه دنیایی است که در کنار منع

ص: ۱۶۴

۱- ۱. «گفتگوی مقدماتی برای زناشویی و پرده دری دین و درگیری و کشمکش در حج راه ندارد». (بقره/ ۱۹۷)

زناشویی و ارتکاب فساد آمده است و مقصود از آن منع درگیری میان مؤمنین می باشد حال آنکه، براءت از مشرکین، اعتراض و درگیری تبلیغاتی مؤمنین، علیه کفار است نه مابین خود.

سادسا: شعار اولیه اسلام «لا اله الا الله» که در حج مکرر ذکر می شود و جزء شعارهای اساسی حج می باشد، خود براءت از مشرکین است و نفی و طرد خدایان دروغین را اعلام می کند، اگر بتها و خدایانی دروغین در کار نیست پس تکرار این شعار برای چیست؟! «بت» بدلیل سوره شعراء و جائیه هم شامل طغیانگران بشری و هم شامل هوای نفس می باشد.

«قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ». (شعراء / ۲۹) (- فرعون - گفت قسم می خورم اگر خدایی غیر از من اخذ کنی، قطعاً تو را از زندانیان قرار خواهم داد).

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...». (جائیه / ۲۳، فرقان / ۴۳) (پس آیا دیدی کسی را که معبودش را هوای نفس خویش قرار داد؟).

«پس - لا اله الا الله - هم نفی خود پرستی است و هم نفی و طرد طاغوت پرستی!».

۵- استمداد و یاری جستن از خدا (تسمیه)

اشاره

هر عملی که از انسان سر می زند به منظور هدفی صورت می گیرد که بواسطه عمل، بدان هدف برسد؛ ارزش هر عمل، با توجه به هدفی است که انگیزه حرکت و فعالیت انسان محسوب می شود؛ هر چه نیت و انگیزه عمل والاتر و ارزشمندتر باشد، عمل ارزش بالاتری می یابد. (۱)

ص: ۱۶۵

۱- ۱. «لکل امرئ مانوی». (ج ۱، مقدمه عبادات، ب ۵، ح ۱۰) (سهم هر کس همان است که نیت کرده است).

بنابراین، اهداف، معیار و میزان تعیین ارزش عمل و حتی ارزش افراد، می باشد.

از طرفی، ارزش اهداف، به اندازه ای است که نیازهای اصیل و ریشه دار انسان را تأمین کند.

نیاز اصیل انسان، رسیدن به کمال مطلق، کمال زیبایی، قدرت، خوبی و قداست و طهارت، کمال لذت و خوشی و راحتی، کمال سعادت می باشد.

این کمال، وقتی حاصل می شود که انسان، در مسیر دستیابی به آن، با یگانه مظهر این اهداف، «الله» پیوندی برقرار کند و با تکیه و استمداد از او، به پیش رود؛ چرا که «الله» تنها کمال مطلق، تنها ذات مقدس پایدار و ابدی است و نه تنها کمال مطلوب انسان، بلکه کمال مطلوب همه موجودات، در همه عوالم هستی می باشد:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ...». (بقره/ ۲۵۵، آل عمران/ ۱) (الله، معبود و معشوقی غیر او نیست در حالیکه همو یگانه زنده پایدار ابدی است).

این آیه شریفه به جهت این محتوای گرانقدر و با عظمت آن، جزء برجسته ترین آیات قرآن می باشد که قسمتی از «آیه الکرسی» را تشکیل می دهد.

این دو صفت «حی» و «قیوم» دو مطلوب اساسی بشر می باشد: رسیدن به حیات مطلق ابدی، حیاتی که دیگر مرگ در آن، راه نداشته باشد؛ حیاتی که پایدار بوده (قیوم) از تزلزل و نقص و ضعف، مصون باشد.

این است که قرآن کریم، بشریت سرگردان و متحیر را به گمشده اش رهنمایی می کند:

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ». (فرقان/ ۵۸)

(و- ای بشر- تکیه کن بر آن زنده ای که مرگ در او راه ندارد و غرق در تنزیه، به همراه ستایش او باش- در مسیر او حرکت کن-).

«هُوَ الْحَيُّ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

(غافر/ ۶۵) (- ای بشر- او آن حیات ابدی است که معبود و معشوقی، غیر او نیست پس- رو به سوی او آورید- او را بخوانید در حالیکه تمام دین و اعتقادات را خالص برای او قرار می دهید- تا به آب حیات دست یابید- چرا که تمام ستایشها از آن خداست که پرورش دهنده تمام عوالم هستی است).

تو که دنبال آب حیاتی، پس با او مرتبط، شو و به ریسمان او چنگ زن (۱) و بر او تکیه کن.

بنابراین باید شروع، ادامه و ختم کار من همه با یاد او باشد؛ (۲) با یاد او و نیرو گرفتن و یاری از او، (۳) آنگونه که عمل من نشان از او داشته و بر آن مهر صحت و ضمانت و تأیید او خورده باشد؛ (۴) و در نتیجه، روح و جان من نشان از خدا بگیرد و به علامت الهی منقوش گردد. (۵)

ص: ۱۶۷

۱- ۱. «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا». (آل عمران/ ۱۰۳)

۲- ۲. «كُلَّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَذْكُرْ فِيهِ اسْمَ اللَّهِ فَهُوَ أَتْر». (توحید صدوق) (هر کاری صاحب خاطره- مهم- که در آن نام خدا یاد نشود پس آن دم بریده می باشد).

۳- ۳. «اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا...». (خطاب موسی علیه السلام به بنی اسرائیل) (اعراف/ ۱۲۸)

۴- ۴. «عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَعْنَى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَعْْنَى: اسْمُ نَفْسِي بِسْمِهِ مِنْ سَمَاتِ اللَّهِ وَ هِيَ الْعِبَادَةُ. قِيلَ مَا السَّمَةُ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَلَامَةُ». (عیون اخبار الرضا، معانی الاخبار) «در معنی «بسم الله» از امام رضا علیه السلام که فرمودند: یعنی جانم را به علامتی از علامات خدا نشان می زنم و آن عبادت می باشد».

۵- ۵. عملی که از خدا نشان دارد سه شرط را داراست: ۱- نیت خالص برای خدا، ۲- مطابقت با کتاب و سنت، ۳- مهمترین کار در زمان (رسائل، ج ۱، ابواب مقدمات عبادات، ب ۵)

این نشان و علامت، عمل من و جان من را بیمه می کند، پس دیگر خوفی از نابودی و فنا نخواهد بود، دیگر خبری از حزن و اندوه، یافت نخواهد شد، سراسر نشاط است و سرور، سراسر لذت است و راحتی:

«أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (یونس / ۶۲) (بهوش باشید بیقین دوستان خدا نه هراسی از آینده برایشان موجود است و نه آنها بر گذشته محزون می باشند).

«بسم الله...» سمبل شروع و ختم با یاد او، یاری از او و با نشان از او می باشد، از این رو گرامی ترین و عظیم ترین آیه، لقب گرفته است.

این کشتی نوح علیه السلام است که در آن طوفان سهمگین و هولناک، جریانش و لنگرش با «بسم الله» محقق گشته است که حاوی اسم اعظم الهی می باشد:

«قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا...». (هود / ۴۱) (- نوح- فرمود سوار کشتی شوید که جریان آن و لنگرش با بسم الله محقق است ...)

۱- آثار تسمیه (ذکر بسم الله...)

سلامتی، خیر و برکت و توفیق در عمل، پاداش طبیعی جانی است که نشان از خدا دارد؛ نه تنها جان انسانی مبارک می شود و از صدمه و فساد و تباهی رهایی می یابد، بلکه عمل نیز با خیر و برکت می گردد:

«قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ...». (هود / ۴۸) (گفته شد ای نوح با سلامتی از جانب ما فرود آی و بهمراه برکاتی که بر تو و بر امتهایی که همراه تو می باشند، تعلق گرفته است ...).

۲- خصوصیات بسمله (بسم الله...)

«بِسْمِ اللَّهِ...» جزء اول هر سوره از قرآن می باشد و سفیر رحمت و عنایت خداوندی است به جز سوره توبه که ظاهراً به دلیل اعلان قهر و غضب علیه کفار، بدون «بسم الله» آمده است؛ (۱) اول آیه هر کتاب آسمانی بوده است و اولین و مهمترین آیه سوره حمد، بلکه کل قرآن می باشد.

سوره حمد با بسم الله هفت آیه می شود از این رو لقب «سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي» گرفته است:

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ». (حجر / ۸۷) نزدیکترین تعبیر به اسم اعظم الهی است (۲) از این رو اعظم آیات و اکرم آیات نامیده شده است.

ذکر بسم الله انسان را از جمیع شرور آسمانی و زمینی در حفاظ مستحکم الهی قرار می دهد.

در تمام نمازهای واجب تأکید بسیار بر قرائت آن به صدای بلند وارد گشته است، در این زمینه از امام سجاد علیه السلام آمده است:

«جماعتی که امام آن «بسم الله» را (عمداً) به صدای بلند نخواند، شیطان بر دوش امام جماعت سوار شده، امامت آنان را بر عهده می گیرد!». (القراءة فی الصلوة، ب ۲۱، ح ۴)

ص: ۱۶۹

۱- این تعلیل بیان مشهور مفسرین می باشد، لیکن قابل تأمل است چرا که جوابگوی بعضی از اشکالات نیست از جمله اینکه پس چرا سوره «تبت» که اعلان غضب و خشم الهی است با «بسم الله» آمده است؟

۲- اذکار لسانی هر یک حکایتگر جریان روحی ذاکر و بیانگر حقیقت باطنی او در مراحل سیر و سلوک بسوی خدا می باشند؛ دارا بودن اسم اعظم، یعنی؛ تجلی گاه آن اسم گردیدن و مظهر آن شدن؛ در این زمینه رجوع کنید به تفسیر المیزان، سوره اعراف، ذیل آیه ۱۸۰: «ولله الأسماء الحسنی...».

ذکر «بِسْمِ اللَّهِ...» از آیه‌ای بود که هرگاه بر مشرکین قریش توسط پیامبر تلاوت می‌شد، بسیار به وحشت افتاده با نفرت پا به فرار می‌گذاشتند! در این زمینه قرآن می‌فرماید:

«... وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا». (اسراء/ ۴۶) (و هرگاه پروردگارت را به وحدانیت در قرآن یاد می‌کنی با نفرت بر پشت خود اعراض می‌کنند).

بنی امیه که از مشرکین قریش و رؤسای آن بشمار می‌رفتند در زمان رحلت پیامبر و خصوصاً در زمان حکومت علی علیه السلام به نام دین، مبارزه شدیدی را بر علیه اسلام راستین و شخصیت امیر مؤمنان علیه السلام در پیش گرفتند چرا که حضرت جلوه تمام عیار اسلام و قرآن بود.

این مبارزه تا بدانجا گسترش یافت که هر چه از مشخصات حضرت بود. خلافتش را به نام سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تبلیغ می‌کردند! تا هم شخصیت امام بزرگوارمان کوبیده شود و آثارش محو گردد و هم سنت پیامبر را تحریف کرده مردم را گمراه کنند. (۱)

در این راه عوامل و عناصر بسیاری همچون «أنس بن مالک» خادم پیامبر صلی الله علیه و آله و مخالف علی علیه السلام و «ابو هریره» و غیره را به خدمت گرفتند.

یکی از این موارد مسأله «بسم الله» در قرآن، و قرائت آن در نماز بود که حضرت آن را با صدای بلند در نماز قرائت می‌فرمود، برای اولین بار معاویه در مدینه، سوره حمد را در نماز بدون، «بسم الله» خواند (۲) که مورد اعتراض شدید اصحاب

ص: ۱۷۰

۱- ۱. فخر رازی در ج ۱، تفسیر کبیر، حجت ۵، ص ۲۰۵.

۲- ۲. ج ۱، تفسیر کبیر، مسأله ۶، حجت ۱۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعین واقع شد لیکن با تهدید و ارعاب و تطمیع معاویه و با جعل احادیث توسط «أنس» و دیگران، در سطح وسیعی توسط روحانیون مزدور اعلام گشت که قرائت «بسم الله» بطور آشکار در نماز بدعت است و حتی شایع کردند جزء سوره حمد نیست (۱) بلکه بالاتر جزء قرآن نمی باشد! بلکه حکم خط فاصله را دارد که سوره ها را از یکدیگر جدا می کند! آنقدر این شایعات و جعل احادیث توسط شیاطین قوت گرفت تا آنجا که «مالک بن أنس» امام مالکی ها قابل به آیه نبودن «بسم الله» شد و بعضی دیگر جرأت نفی و اثبات را از دست دادند. (۲)

در این زمینه فخر رازی در جلد اول تفسیر خود در بحث «بسم الله» صریحا پرده از روی توطئه گسترده بنی امیه علیه حضرت علی علیه السلام بر می دارد و در نهایت سخن اعلام می کند: «بسم الله» جزء قرآن و جزء سوره حمد می باشد و باید آن را در نماز به صدای بلند خواند چرا که این، سنت علی علیه السلام بوده است و هر که علی علیه السلام را بعنوان امام دینش أخذ کند در دین و جانش به دستگیره محکمی چنگ زده است! چرا که او کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود:

«اللهم أدر الحق مع عليّ حيث دار». (ج ۱، تفسیر کبیر، حجت خامس، ص ۲۰۵) (بار خدایا حق را بر محور علی، بچرخان به هر سویی که او - علی علیه السلام - بچرخد).

عجب از اهل سنت است که با وجود اعتراف به شأن و مقام حضرت و عملکردش در نماز، غالبا در نماز بر خلاف او رفتار می نمایند و این از افتخارات پیروان اهل

ص: ۱۷۱

۱- ۱. ج ۱، تفسیر کبیر، حجت ۳، ص ۲۰۶.

۲- ۲. ج ۱، تفسیر کبیر، ص ۱۹۴ به بعد، مسأله ۴، ۵ و ۶.

بیت علیهم السلام است که در دفاع از این آیه شریفه و قرائت آشکار آن در نماز، از علی علیه السلام تبعیت می کنند و بر آن تأکید دارند سنتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جای مانده است.

۴- رابطه استعاذه و تسمیه

«استعاذه» فرار از چنگک شیاطین و آثارشان و پناهنده شدن به خدا می باشد که نقش زدودن آلودگیها، و ایجاد زمینه مناسب، برای کسب ارزشها را بر عهده دارد؛ بر اثر استعاذه، فکر و دل از وسوسه ها پاک گشته فارغ البال وارد حوزه ملکوت الهی می شود.

«بِسْمِ اللَّهِ...» شروع حرکت در حوزه ملکوت الهی می باشد که پس از مرحله استعاذه محقق می شود و انسان در دریای انوار الهی با عنایت و یاری خدا، به سیر و سلوک پرداخته، نفس را تزکیه و تطهیر می نماید.

بنابراین «استعاذه» نقش تخریبی دارد: تخریب بنیادهای شیطانی در فکر دل انسان؛ و «بِسْمِ اللَّهِ...» نقش سازندگی دارد: سازندگی نفس و اعمال و کسب ایمان، تقوی، صبر و احسان و...:

«أغلقوا أبواب المعصية بالإستعاذه و افتحوا أبواب الرّحمه بالتّسمیه». (میزان الحکمه، ج ۸، قرآن، ص ۸۶)

۵- روایات بحث از طریق اهل بیت علیهم السلام

«سرقوا أكرم آیه فی کتاب الله، بسم الله الرحمن الرحيم، و ینبغی الاتیان به عند افتتاح کلّ أمر عظیم او صغیر لیبارک فیه». امام باقر علیه السلام (خصال صدوق) (گرامی ترین آیه در کتاب خدا را که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است به سرقت بردند در حالیکه سزااست که هنگام آغاز هر کار بزرگ یا کوچکی آورده شود تا در آن خیر و برکت حاصل شود).

ص: ۱۷۲

«ما لهم؟ قاتلهم الله!، عمدوا إلى اعظم آية في كتاب الله فزعموا أنها بدعه إذا أظروها». امام صادق عليه السلام (خصال صدوق) (چه دردشان شده است؟ خدا بکشدهشان! سوی عظیم ترین آیه در کتاب خدا رفتند پس ادعا کردند بدعت است اگر آن را- در نماز- آشکار کنند!).

«کتبوا «بسم الله الرحيم» فنعم- و الله- الأسماء كتموها، كان رسول الله صلى الله عليه و آله إذا دخل إلى منزله و اجتمعت قريش، يجهر بسم الله الرحمن الرحيم، و يرفع بها صوته، فتولّى قريش فرارا، فأنزل الله في ذلك: و إذا ذكرت ربك في القرآن وحده ولّوا على أذبارهم نفورا». امام صادق عليه السلام (القراءة، ب ٢١، ح ٢) (بسم الله الرحمن الرحيم، را کتمان کردند پس- بخدا قسم- چه نیکوست اسمهایی که پنهان کردند، چرا که رسول خدا صلى الله عليه و آله هرگاه به منزل داخل می شد و قريش (دور خانه) اجتماع می کردند، بسم الله را با صدای بلند می خواند و بواسطه آن صدایش را بالا می برد پس قريش پا بفرار می گذاشتند پس خداوند در این مورد نازل فرمود: و اذا ذكرت ربك ...).

«سئلت أبا عبد الله عليه السلام عن السَّبْعِ المِثْنِي و القرآن العظيم أهي الفاتحة؟، قال عليه السلام : نعم، قلت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ السَّبْعِ؟ قال عليه السلام : نعم هي أفضلهنّ». (ب ١١، ح ٢) (از امام صادق عليه السلام در مورد «سبع مثنی و قرآن عظیم» پرسیدم که آیا همان سوره فاتحه الكتاب است؟ فرمودند: بله، پرسیدم «بِسْمِ اللَّهِ ...» جزء این هفت آیه است؟ فرمودند: بله آن افضل سوره حمد می باشد).

«بِسْمِ اللَّهِ ... أقرب إلى اسم الله الأعظم من ناظر العين إلى بياضها». امام صادق عليه السلام (ب ١١، ح ٣)

بِسْمِ اللَّهِ ... نزدیکتر است به اسم اعظم خدا از سیاهی چشم به سفیدی اش).

«أَوَّلَ كُلِّ كِتَابٍ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، فَإِذَا قُرِئَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَا تَبَالِي، أَلَّا تَسْتَعِيدَ، وَإِذَا قُرِئَتْ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سَتَرْتُكَ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». امام باقر علیه السلام (ح ۸) (آغاز هر کتابی که از آسمان فرو فرستاده می شد، «بِسْمِ اللَّهِ ...» بود، پس هر گاه «بِسْمِ اللَّهِ ...» را بخوانی، پس باکی بخود راه مده از اینکه استعاذه نکرده باشی) «اعوذ بالله ...» را نگفته باشی) و هر وقت «بِسْمِ اللَّهِ ...» را بخوانی، تو را (از آنچه) در ما بین آسمان و زمین است، حفظ می کند).

۶- روایات بحث از طریق اهل سنت

«إِذَا قُرِئَتْ الْحَمْدُ فَاقْرَءُوا «بِسْمِ اللَّهِ ...» فَإِنَّهَا أُمُّ الْقُرْآنِ وَالسَّبْعِ الْمَثَانِي، وَ «بِسْمِ اللَّهِ ...» إِحْدَى آيَاتِهَا».

(هر وقت سوره حمد را خواندید، پس «بِسْمِ اللَّهِ ...» را بخوانید، چرا که آن - سوره حمد - «أُمُّ الْقُرْآنِ وَ سَبْعِ مَثَانِي» (۱) می باشد و «بِسْمِ اللَّهِ ...» یکی از آیات آن است).

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله : أنزل علي أنفا سورة فقرأ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

ص: ۱۷۴

۱- ۱. «أُمُّ الْقُرْآنِ» بمعنی مادر و مرجع همه قرآن می باشد؛ یعنی سوره حمد فهرست کلی تمام مباحث قرآن است که تمام اصول و فروع دین را دربردارد و از محکم ترین آیات قرآن می باشد که تشابهی در آن وجود ندارد (بدلیل سوره آل عمران/ ۷)؛ «سبع مثنائی»: هفت آیه از قرآن مورد تمجید و ثنا، مصدق یکدیگر، که اشاره دارد به (سوره حجر/ ۸۷): «لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»، و (سوره زمر/ ۲۳): «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي ...» عظمت سوره حمد بقدری است که همتراز کل قرآن، مطرح است!

(رسول خدا فرمود: «اکنون بر من سوره ای فرو فرستاده شد» پس خواند «بِسْمِ اللَّهِ...»).

«عن ابن عباس قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان لا يعرف فصل السورة حتى ينزل عليه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». (۱)

(ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله جدایی سوره ها را نمی شناخت تا آنکه بر او «بِسْمِ اللَّهِ...» نازل شود).

* مشابه این روایت از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

«قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله فاتحه الكتاب فعَدَّ بِسْمِ اللَّهِ... آیه...». (تفسیر کبیر، ج ۱، مسأله ۶، ص ۱۹۶) (رسول خدا- ص - فاتحه الكتاب - سوره حمد - را خواند پس «بِسْمِ اللَّهِ...» را یک آیه بحساب آورد).

«و إذا قرأتم أم القرآن فلا تدعوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَإِنَّهَا إحدى آياتها». (۲)

(هر وقت «ام القرآن» را خواندید پس «بِسْمِ اللَّهِ...» را رها مکنید چرا که یکی از آیات سوره حمد می باشد).

«من ترك بِسْمِ اللَّهِ...» فقد ترك آیه من كتاب الله». (۳)

(هر که «بِسْمِ اللَّهِ...» را واگذارد پس در حقیقت آیه ای از کتاب خدا را وا گذاشته است).

ص: ۱۷۵

۱- ۱. سه روایت بترتیب از دار قطنی، صحیح مسلم و سنن ابی داود بنقل از المیزان سوره حمد.

۲- ۲. تفسیر ثعلبی از ابو هریره و طلحه بن عبید الله بنقل از تفسیر کبیر (ج ۱، مسأله ۶، ص ۱۲۶ و ۱۹۷)؛ روایات بیش از اینهاست به مرجع مذکور رجوع شود.

۳- ۳. تفسیر ثعلبی از ابو هریره و طلحه بن عبید الله بنقل از تفسیر کبیر (ج ۱، مسأله ۶، ص ۱۲۶ و ۱۹۷)؛ روایات بیش از اینهاست به مرجع مذکور رجوع شود.

در بیان امام حسین علیه السلام معلوم گشت قرآن چهار مرتبه فهم و تدبیر را داراست که مرتبه «عبارت» سهم عموم مردم و مرتبه «اشارت» سهم علماء و «لطائف» سهم اولیاء و «حقایق قرآن» سهم انبیاء و معصومین علیهم السلام می باشد؛ کلیدهای خاص نظر به سه مرتبه اخیر دارد که جنبه تخصصی بخود می گیرد و بر دو قسم کلی می باشند:

[۱] کلیدهای علمی [۲] کلیدهای روحی و عملی «علماء» مجتهدین در تفسیر قرآن می باشند که هر دو قسم از کلیدها، برای آنان واجب و ضروری است، چرا که تلاش و کوشش علمی در کنار طهارت روحی، شرط اساسی درک «اشارات قرآن» می باشد.

طریق علماء در امر تدبیر در قرآن، عموماً عقلی اجتهادی می باشد و گاهی نیز از طریق شهودی، توفیق تدبیر در قرآن پیدا می کنند.

«اولیای الهی» عموماً همان مجتهدین در تفسیر قرآن می باشند که کلیدهای علمی برای آنان نیز، ضرورت دارد، لیکن بواسطه تعالی روحی و رسیدن به مرتبه ای از مراتب

ولایت الهی، به حوزه لطایف قرآن راه یافته اند و از دو طریق عقلی و شهودی متناسب با مقام ولایتشان در قرآن تدبر می نمایند.

«أنبياء و معصومين عليهم السلام» بواسطه مقام عصمت و طهارت و اتصال با حقیقت ملکوتی قرآن از بسیاری از کلیدهای علمی بی نیاز بوده، طریقی شهودی برای تدبر در قرآن، در اختیار دارند.

تذکر: کسانی که در طریق کسب کلیدهای علمی و روحی گام بر می دارند جزء محققین از مرتبه اول محسوب می شوند چرا که هنوز به درجه علماء مجتهد نرسیده اند، از این رو توجه به نظر علماء برجسته تفسیر، در امر تدبر و تعمق در قرآن برای آنها ضروری است.

ص: ۱۷۸

۱- تسلط بر قرآن و روایات ذیل آیات

مفسر قرآن برای تدبّر، نیازمند آگاهی وسیع و جزئی از جایگاه مباحث و موضوعات مطرح شده در قرآن می باشد از این رو تشخیص آیه از روایت و آگاهی اجمالی بر جایگاه آن در قرآن و حفظ قابل توجه بسیاری از آیات، علامت تسلط بر قرآن می باشد که از تلاوت و انس بسیار فراوان با قرآن و ختم های مکرر آن بدست می آید.

برای این تسلط «حفظ کل آیات» ضرورت ندارد لیکن فضیلتی مهم بشمار می رود.

احاطه لازم بر روایات توضیح دهنده آیات، امر مهم دیگری است که مفسر باید آن را دارا باشد؛ در این زمینه مرور اجمالی کتب تفسیر روایی و آگاهی کلی بر مباحث آنها، کفایت می کند.

این احاطه بر قرآن و روایات، در فهم دقیق واژه ها و آیات، اختیار وجوه ترکیبی مناسب، کشف نکات بلاغی آیات و حل مشکلات تفسیری و رفع تعارضات میان آیات و روایات، نقشی بسیار حساس را ایفا می کند؛ از این رو، برای تدبر در سطح

«اشارات قرآن» اولین قدم می باشد.

کتاب مهم در این زمینه تفسیر «نور الثقلین، البرهان و صافی» از شیعه و «در المنثور» و «تفسیر طبری» از اهل سنت می باشد.

۲- لغت معتبر قریب به عصر قرآن

فهم معانی دقیق واژه های قرآن، قدم دوم در تدبر می باشد چرا که واژه ها، مجرای کاوش و تدبر، و دریچه ورود به حوزه ملکوتی قرآن می باشند و پس از تسلط بر قرآن و روایات از مهمترین کلیدها بشمار می آید.

برای کشف مراد خداوند، نیازمند فهم ریشه لغوی، معنی حقیقی واژه و موارد استعمال آن در صدر اسلام می باشیم چرا که زبان و لغت پیوسته بمرور زمان و بواسطه آمیزش با زبان و فرهنگهای دیگر، دستخوش دگرگونی و تحوّل بوده، واژه ها، معانی تازه ای بخود می گیرند.

این معانی تازه، برای نسلهای دور از صدر اسلام، حجابی برای فهم مقاصد قرآن می گردد و طبعاً امر تدبر را به انحراف می کشاند، از این رو ضروری است که از فرهنگهای لغت هر چه نزدیکتر به عصر قرآن بهره جوییم خصوصاً فرهنگهایی که در ارتباط با قرآن فراهم گشته اند.

دخالت رأی و نظر محققین لغت، در معنی واژه ها و خصوصیات آنها، ضرورت مراجعه به چند فرهنگ و دقت نظر اجتهادی را در فهم معنی دقیق، تأکید می کند.

عدم وجود مترادف در قرآن ما را به سعی و تلاش و دقت بیشتری در کشف خصوصیات واژه ها وادار نموده، از قناعت به معانی مشترک مطرح شده در فرهنگها، باز می دارد چرا که در قرآن هر واژه در جایگاه خویش، نقشی اساسی در اعجاز بلاغی

قرآن ایفا می کند و جایگزینی واژه های مشابه به اعجاز قرآن صدمه می زند چرا که فرو فرستنده قرآن، حکیم بوده، هر نکته و تعبیر را در جایگاه مناسب خویش آورده است بر خلاف ما که بواسطه عدم احاطه بر لغت و عدم شناخت جایگاهها و عدم برخوردای از حکمت، آنچنان که باید در کاربرد واژه ها دقت لازم بکار نمی گیریم.

توجه به موارد استعمال واژه در قرآن، نکته مهم دیگری است که ما را در بهره جویی از معانی متعدد لغوی، و اختیار معنی مناسب با سیاق آیه، یاری می دهد؛ استفاده از نکته سنجی های مفسرین محقق در لغت و توجه به روایات ذیل آیات، این بهره مندی را به کمال خود نزدیک می گرداند.

از فرهنگهای معتبر، «العین» خلیل بن احمد (۱۷۰-۱۰۰ ق)، «الجمهره» ابن درید (۲۲۳-۳۲۱ ق)، «التهذیب» ازهری (۲۸۲-۳۷۰ ق)، «معجم مقاییس اللغه» ابن فارس (م-۳۹۵ ق)، «الصحاح» جوهری (م-۴۰۰ ق)، کتاب برمکی (م-۳۹۷ ق)، «المحکم» ابن سیده (م-۴۵۸ ق)، «اساس البلاغه» زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ ق)، «المفردات» راغب اصفهانی (م-۵۰۳ ق)، «النهایه» ابن اثیر (۵۴۴-۶۰۶ ق)، «لسان العرب» ابن منظور (م-۷۱۱ ق)، «القاموس المحیط» فیروز آبادی (م-۸۱۶ ق)، «تاج العروس» زبیدی شرح قاموس (۱۱۴۵-۱۲۰۵ ق) می باشد. (۱)

ص: ۱۸۱

۱-۱. دقیق ترین و عمیق ترین آنها «المفردات» و جامع ترین آنها «تاج العروس»، سپس «لسان العرب»، سپس «الصحاح» می باشد کتاب اخیر بنظر «سیوطی» صحیح ترین کتاب لغت می باشد؛ علاوه بر آنها در وجوه لغات قرآن، مهمترین کتاب، «الوجوه و النظائر» ابن جوزی (م-۵۹۷ ق)، سپس «وجوه القرآن» تفلیسی (م-قرن ششم)، سپس «قاموس القرآن» دامغانی (م-قرن هشتم) می باشد.

آگاهی بر «صرف و نحو، معانی، بیان و بدیع» امری بسیار ضروری در کنار فهم معانی دقیق واژه های قرآن می باشد و از یکدیگر جدایی نمی پذیرند.

«صرف» نظر به شناسنامه کلمات و «نحو» نظر به جایگاه واژه ها در جمله و نقش معنایی آنها دارد.

«معانی، بیان و بدیع»، جنبه های فصاحت و بلاغت آیات و زیبایی های هنری قرآن را مورد توجه قرار می دهند.

«معانی» به فصاحت واژه ها، بلاغت ترکیب آیات و کیفیت چینش واژه ها و جملات نظر دارد و با توجه به اهداف آیات و مقاصد هدایت الهی، ما را به مقتضای حال مخاطب آیات و انگیزه های درونی اش آگاه می نماید.

«بیان» به اسلوبهای سخن در آیات می پردازد و علت اختیار آن شیوه هنری را در ارتباط با اهداف آیات و مخاطب آن جستجو می کند؛ شیوه های مختلف مورد بحث در علم بیان، برای ارائه یک معنی، «حقیقت و مجاز، تشبیه و استعاره و کنایه» می باشد که هر یک، از زیبایی، ظرافت و تأثیر خاصی در شنونده، برخوردار می باشند.

«بدیع» نظر به زیبایی های لفظی و معنوی دارد که نقش اساسی در سخن ندارد، بلکه بر زیبایی سخن می افزاید بر خلاف «معانی، بیان» که نقش مهمی را در پیام رسانی و تأثر و تحوّل روحی مخاطب، بازی می کند.

طهارت و لطافت روحی، ذوق سلیم بهمراه انس با اسلوبها و شیوه های هنری قرآن، ما را به حوزه های ناشناخته اعجاز بلاغی قرآن، رهنمون می شود.

یک مفسّر، باید در علم صرف و نحو، صاحب نظر و در علم فصاحت و بلاغت (معانی، بیان و بدیع) از تشخیص و لطافت روحی و ذوق مناسبی، برخوردار باشد؛ از

کتب معتبر «دلائل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» شیخ عبد القاهر جرجانی، «مطول» و «مختصر المعانی» تفتازانی می باشد؛ از جمله کتب در عصر حاضر، از «جواهر البلاغه» هاشمی، «البلاغه الواضحه» علی الجارم، می توان نام برد از تفاسیر مناسب در بلاغت قرآن «تلخیص البیان فی مجازات القرآن» شریف رضی (۴۰۶-۳۵۹ ق)، «دره التنزیل و غرّه التأویل» الخطیب الاسکافی (م-۴۲۱ ق)، «الجمیان فی تشبیهات القرآن» ابن تاقیا بغدادی (۴۸۵-۱۰۰ ق)، «الاشاره الی الایجاز فی بعض انواع المجاز» عزّ بن عبد السلام (۶۶۰-۵۷۸ ق)، «بدیع القرآن» ابن اَبی الاصبغ و «کشاف» زمخشری و تفسیر اَبی السعود می باشد.

از کتب در زمینه صرف و نحو قرآن، «املاء ما منّ به الرحمن» ابو البقاء عکبری (۶۱۶-۵۳۸ ق)، «البیان فی غریب اعراب القرآن» ابن انباری (۵۷۷-۵۱۳ ق) و تفاسیر «مجمع البیان» طبرسی، «البحر المحيط» ابو حیان، «روح المعانی» آلوسی می باشد.

۴- منطق و روشهای تحقیق

(۱)

«منطق» قانون تفکر صحیح است که از شرایط شیوه ها و اقسام «تعریف و استدلال صحیح» سخن می گوید و معیارهای تشخیص صحت و خطای «صورت تفکر» را مطرح می نماید، از این رو فراگیری آن در امر تدبّر ضروری می باشد.

علاوه بر آن، آگاهی بر روشهای تحقیق در علوم، خصوصا در حوزه علوم انسانی، برای تدبّر در مباحث متنوع قرآن بسیار ضرورت دارد که به علم «متدلوزی یا روش شناسی» موسوم می باشد.

آگاهی بر منطق نوین خصوصا منطق ریاضی نیز جهت فهم و دفع شبهات فکری،

ص: ۱۸۳

۱-۱. در مبحث منطق، کلام، فلسفه، عرفان، فقه و اصول فقه از کتاب «آشنایی با علوم اسلامی» شهید مطهری بسیار استفاده شده است.

بسیار مفید بلکه ضروری است.

تذکر: منطق صوری صرفاً به صورت و شکل فکری و استدلال می پردازد و کاری به مواد و روشهای تفکر ندارد.

در منطق جدید، ضرورت آزادی محقق و متفکر از عوامل درونی و بیرونی مؤثر در نتایج تحقیق، مطرح می شود، چرا که به نقش حساس محیط روانی، تربیتی و اجتماعی محقق، در نتایج تحقیقاتش عنایت دارد، لیکن از چگونگی رهایی تفکر از تأثیرات وراثت و محیط سخن بمیان نمی آورد و از ارائه روش تربیتی آزادی تفکر و هدایت آن به سمت تفکر سالم عاجز می باشد و در واقع این نقش اساسی مذهب و رسولان الهی است که با تکیه بر «ادراکات بلاواسطه و حضوری» (مواد تفکر) و با روش «طرح سؤال از مسائل اساسی زندگی» (انسان، جهان، خدا، دنیا و آخرت و روابط انسان با همه اینها) فکر را به جریان انداخته با تزکیه، تعلیم و تذکر، انسان را تربیت کرده او را از اسارت وراثت و محیط، نجات می بخشد و به آزادی می رساند:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...».

(سبأ/ ۴۶) (بگو فقط شما را به یک امر مهم موعظه می کنم به اینکه دو تا دو تا یا تک تک، بخاطر خدا بپا خیزید سپس به تفکر پردازید).

اگر تفکر فردی یا جمعی، به انگیزه حقیقت طلبی و بخاطر خدا (حقیقت مطلق) صورت نگیرد در دام گرایشهای خاص و امیال نفسانی فرد و جامعه، گرفتار می شود و به انحراف می گراید، در اینجا دیگر با وجود شکل صحیح استدلال و روش علمی مناسب، نتایج تحقیقات متأثر از امیال نفسانی گشته، در مسیر تباهی بکار خواهد رفت. (۱)

ص: ۱۸۴

۱- ۱. رک: المیزان، ج ۵، ذیل آیه ۱۹ مائده، ص ۲۶۷ به بعد.

از این روست که این مشکل جدی و اساسی تحقیق و تفکر سالم، جز به دست با کفایت وحی الهی و رسولان خدا گشوده نخواهد گردید:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ... لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرَهُمْ مَنْسَىٰ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجِّجُوا عَلَيْهِم بِالَّتَّبْلِغِ وَيُشِيرُوا فِيهِمْ دِفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرْوَاهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ...». (نهیج، خ ۱) (... پس انبیایش را در میان بشر، برانگیخت تا تحقق پیمان فطرت الهی را از آنان (بشر) طلب نمایند، و نعمتهای فراموش شده او را مکررا به آنان یادآوری کنند و بواسطه پیام رسانی کامل، بر آنان اتمام حجت نمایند و در وجود آنها (بشر) عقول مدفون شده (یا گنجینه های مدفون عقول) را به قیام و تحول کشانند و به آنان نشانه های توان و قدرت خدا را بنمایانند...).

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». (جمعه/ ۲) (اوست کسی که در میان امی ها (۱) رسولی از جنس آنان برانگیخت که بر آنان آیات او را پیوسته تلاوت می کند و آنان را پیوسته پاک و تزکیه می نماید و به آنان کتاب و حکمت (دانش عمیق و جامع) را می آموزاند و بی شک قبل از آن (بشریت) در گمراهی روشنگری بسر می بردند).

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...». (حدید/ ۲۵) (و قسم به حقیقت که رسولانمان را با روشنگریها فرستادیم (بینش روشن نسبت به

ص: ۱۸۵

۱- ۱. «امی» آنکه وحی الهی بگوش او نرسیده است: «مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ». (بقره/ ۷۸)

انسان، خدا و جهان و مقصد) و به‌مراه آنان کتاب (مجموعه قوانین مدون زندگی فردی و اجتماعی) و میزان (معیارهای فکر و سنجش و احساس و عمل) را فرو فرستادیم برای اینکه مردم (با رسیدن به رشد و کمال فکری عقلی عملی) خود برابری را پیادارند).

۵- فلسفه

زندگی هر کس مبتنی بر نگرش و دیدگاه خاص او نسبت به خود و جهان و مبدأ و مقصد هستی، استوار می‌باشد این مجموعه نگرش کلی و مرتبط بهم «فلسفه زندگی» هر کسی را تشکیل می‌دهد و در واقع هر انسانی از نوعی اندیشه فلسفی برخوردار است.

«فلسفه» دانشی عقلی است که در کاربرد عام، همه دانشهای مبتنی بر تعقل و تجربه را دربر می‌گیرد (۱) که در برابر علوم نقلی مطرح می‌شود از این رو قدما فلسفه را بر دو قسم «نظری و عملی» تقسیم می‌نمودند، «فلسفه نظری» در مورد حقیقت و واقعیت اشیاء بحث می‌کند و «فلسفه عملی» افعال انسان را آنچنانکه باید و شایسته است مورد بررسی قرار می‌دهد.

«فلسفه نظری» شامل سه بخش «الهیات» (فلسفه علیا)، «ریاضیات» (فلسفه وسطا) و «طبیعیات» (فلسفه سفلا) می‌باشد «الهیات» خود مشتمل بر دو فن «امور عامه» و «الهیات بمعنی اخص» می‌باشد، هر یک از ریاضیات و طبیعیات نیز به اقسام زیادی تقسیم می‌شوند.

«فلسفه عملی» نیز به سه بخش «علم اخلاق»، «علم تدبیر منزل» و «علم سیاست

ص: ۱۸۶

۱-۱. این اصطلاح شایع در میان مسلمین بود.

مدن» تقسیم می شود.

«فلسفه» در کاربرد خاص، صرفاً نظر به «الهیات» دارد که قدماً آن را «فلسفه حقیقی و یا فلسفه اولی و یا علم اعلی» می نامیدند که عنوان بحث ما نیز به همین کاربرد خاص نظر دارد؛ و آن علمی است که همه هستی را بعنوان موضوع واحد مورد مطالعه قرار می دهد و درباره کلی ترین مسائل آن بحث می کند؛ (۱) این مسائل در دو بخش کلی قرار دارند:

بخش اول که از مسائل مطلق وجود (امور عامه) سخن می گوید.

بخش دوم که از وجود مطلق (خدا، مبدأ هستی)، مراتب و عوالم جهان هستی (عقل، مثال، طبیعت) و مقصد جهان، بحث می نماید که به «الهیات بمعنی اخص» موسوم می باشد.

از لحاظ روش در این حوزه دو نوع فلسفه پدید آمده است:

«روش تعقلی محض» که «فلسفه مشاء»، مکتب «ارسطو» است؛ نماینده کامل این مکتب «بوعلی سینا» می باشد.

«روش تعقلی همراه با سلوک قلبی و تزکیه نفس» که «فلسفه اشراق»، مکتب «سهروردی» است.

مشابه روش فکری «فلسفه اشراق»، «حکمت متعالیه ملا صدرا» می باشد که از نظر اصول و نتایج با آن متفاوت است و حاصل چهار جریان فکری «فلسفه مشاء، اشراق و کلام و عرفان» می باشد که خود یک نظام خاص فلسفی بشمار می رود. (۲)

ص: ۱۸۷

-
- ۱-۱. «فلسفه» در فرهنگ غرب به معانی متعددی اخذ شده است که اغلب جز اشتراک لفظی وجه مشترک دیگری ندارد، برای توضیح بیشتر، ر ک: شهید مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، بخش فلسفه، و اصول فلسفه و روش رئالیسم.
 - ۲-۲. منبع سابق.

علاوه بر مکتب های فکری- فلسفی، آگاهی بر مکتب های فلسفی غرب، از ضروریات بشمار می آید چرا که یک مفسر برای فهم و تدبر در آیات اعتقادی و نظارت آن بر پاسخ گویی به شبهات، نیازمند درک صحیح شبهات می باشد و از طرفی دیگر این مکتبها، نقش مهمی را در تغذیه فکری متفکرین در جهت دوری یا قرب به مکتب وحی الهی، بازی می کنند که هدایت بشریت در گرو آشنایی با افکار آنان می باشد.

۶- کلام

«کلام» علمی است که از عقاید و جهان بینی اسلامی بحث نموده، عهده دار شرح و بسط، استدلال و دفاع از آن است و عمده مباحث آن در سه حوزه توحید، نبوت و معاد می باشد که به «اصول دین» موسوم است.

علم کلام از مباحث جبر و اختیار و قضاء و قدر الهی آغاز گشت و در ادامه مباحث، توحید و نبوت و معاد را دربر گرفت؛ بر اثر درگیری فکری میان مسلمین چهار مکتب کلامی جلوه گر شدند: «شیعه، معتزله، اشاعره و مرجئه». (۱)

مروری گذرا بر تفاسیر قرآن بروشنی، تأثیر شدید این مکاتب را در نوع برداشت از آیات نشان می دهد، اینکه یک مفسر چه دیدگاهی در اصول اعتقادات دارد نتایج بسیار متفاوتی را از دیدگاه دیگر در زمینه فهم قرآن پدید می آورد از این روست که باید به نگرش اهل بیت علیهم السلام در تبیین مسائل اعتقادی، تکیه کرد تا با دیدی بی غرض و بدون جهت گیری فاسد، به غور و بررسی در آیات پرداخت، بدین منظور توجه به نگرش متکلمین شیعی، خصوصاً بعد از «خواجه نصیر الدین طوسی» که کلام را به روش عقلی

ص: ۱۸۸

محض نزدیک کرد ضروری می باشد چرا که این نگرش، به مکتب اهل بیت علیهم السلام که مفسران حقیقی قرآن می باشند، نزدیک می باشد؛ لیکن همیشه باید مراقب بود که این نگرشها، حصار و حجاب در تدبیر آزاد در آیات نگردد و صرفاً زمینه و مقدمه ای برای فهم و تدبیر دقیق تر تلقی شود و همواره باید این نگرشها را با توجه به تدبیر مستقیم در آیات و روایات مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار داد.

روش فکری اغلب متکلمان، جدلی است که بر اساس مشهورات در مسائل جهانی و کلی استدلال می کنند؛ بر خلاف کلام شیعه که با الهام از اهل بیت علیهم السلام بتدریج اساس برهانی یافته، دفاع از دین، وجهه همت فیلسوفان شیعی گشته است؛ نمونه برجسته این روش «حکمت متعالیه» ملاصدرا می باشد.

علاوه بر کلام مسلمین، توجه به مباحث کلامی یهود و مسیحیت در گذشته و حال و توجه به رابطه علم و دین از دیدگاه متکلمین غربی، بسیار ضروری می باشد که مباحثی جدید را در پیش روی مفسر قرآن می گشاید و زمینه مناسبتری را برای تدبیر در قرآن، پدید می آورد. (۱)

باید توجه داشت، کلام از «عقل و وحی» هر دو سود می جوید؛ در بخش مسائل اساسی اعتقادات که تحقیقی است اساس استدلالات، عقلی محض می باشد و «وحی» صرفاً بعنوان تأیید مطرح می شود امّا در مسائل جزئی و فرعی اعتقادات مانند مسأله امامت اهل بیت علیهم السلام و اکثر مسائل معاد، استدلالات مبتنی بر وحی می باشد و «عقل» بقدر امکان مؤید «وحی» محسوب می شود؛ از این رو در حوزه «فکر شیعی» روایات اهل بیت علیهم السلام می تواند مستند باشد، و در بحث با «اهل سنت» صرفاً قرآن و سنت

ص: ۱۸۹

۱ - ۱. از جمله کتب معتبر و مناسب در این زمینه، «علم و دین» نوشته «آیان بار بور» متکلم مسیحی می باشد که آقای خرمشاهی به فارسی ترجمه کرده است.

پیامبر به‌مراه عقل مطرح خواهد شد و در برابر «گروه‌های غیر اسلامی» صرفاً باید بر عقل و منابع مقبول آنان و «معجزه علمی بودن قرآن» تکیه کرد. (۱)

۷- عرفان

«عرفان» کوششی، علمی- عملی است از طریق قلب، تا که انسان به معرفتی حضوری و شهودی، نسبت به حقیقت هستی نایل گشته در اثر تصفیه و تزکیه نفس به وصال حقیقت مطلق رسد و همچون قطره‌ای به آن پیوندد؛ و به تعبیر «ابن سینا»:

«منصرف ساختن ذهن است از ما سوی الله و توجه کامل به ذات حق برای تابش نور حق بر قلب». (۲)

«عرفان» دستگاهی علمی- فرهنگی است که دارای دو بخش می‌باشد:

بخش عملی: روابط و وظائف انسان را با خود و جهان و خدا بیان می‌کند و به علم «سیر و سلوک» موسوم می‌باشد.

بخش نظری: عهده دار تفسیر خدا و جهان و انسان، همچون فلسفه می‌باشد لیکن در استدلال‌ات، بجای تکیه بر مبادی و اصول عقلی، بر مبادی و اصول کشف و شهود، تکیه می‌کند و سپس آنها را با زبان عقل توضیح می‌دهد، «محمی الدین عربی» برای اولین بار، جهان بینی عرفانی را به شکل نظام فکری منسجم و هماهنگ عرضه می‌نماید.

بخش اول توضیح می‌دهد «سالک» برای اینکه به قله منبع انسانیت (توحید)

ص: ۱۹۰

۱- ۱. حقانیت دین الهی نشانه اش معجزه می‌باشد که در هر عصر و زمانی باید حضور داشته باشد تا هر کس مستقیماً با تجربه آن با یقین و اطمینان به آن ایمان آورد؛ و جز قرآن هیچ کتابی در عالم چنین خصوصیتی عینی را دارا نیست؛ قرآن با تأکید شدیدی بر خدایی بودنش خود را در معرض نقد و بررسی متفکران و اندیشمندان همه حوزه های علم خصوصاً علوم انسانی قرار داده است.

۲- ۲. نقل به معنی از نمط نهم «اشارات بوعلی سینا» به بیان «شهید مطهری» آشنایی با علوم اسلامی «بخش عرفان».

برسد، باید از کجا آغاز کند و چه منازل و مراحل را باید به ترتیب طی نماید و در منازل بین راه چه «احوالی» برای او رخ می دهد و چه «وارداتی» بر او وارد می شود.

این طی طریق باید با اشرف و مراقبت یک انسان کامل و پخته صورت گیرد که قبلا خود مسیر را طی کرده به راه و رسم و خطرات راه آگاه باشد؛ این سلوک از «اراده» و عشق به خدا شروع گشته با تمرین و ریاضت به خلسه ها و جذبه های عرفانی، رسیده، پس از طی مراتبی چند به وصال و نظر به حق، منتهی می گردد.

بخش دوم، هستی را بر اساس کشف و شهودهای عرفا به زبان عقل تفسیر می کند؛ در این دیدگاه بر خلاف فلسفه، فقط خدا اصالت دارد و همه اشیاء صرفا اسماء و صفات و تجلیات خداوند می باشند؛ هدف از عرفان نظری، نه معرفت به نظام هستی بلکه صرفا معرفت به خدا مورد نظر می باشد چرا که «غیری» وجود ندارد تا که مستقلا تحت معرفت قرار گیرد.

بینش عرفانی در فرهنگ اسلامی در بیانات قرآن، روایات، ادعیه و مناجاتهای فراوان اهل بیت علیهم السلام ریشه دارد، اما در آنچه از عرفای مسلمین مطرح گشته است رگه ها و نشانه های فراوانی از عرفان نوافلاطونیان و مسیحیت و عرفان هندی را می توان سراغ گرفت که با روح «سیر و سلوک» و «نگرش قرآنی» به جهان هستی بیگانه بوده، بلکه با آن مغایرت دارد، (۱) از این رو، نیازمند تجدید نظر فراوان و پالایش گسترده ای بر اساس فرهنگ اهل بیت علیهم السلام می باشد.

رسوخ و نفوذ کم و بیش فراوان افکار عرفا در تفسیر و فهم قرآن، مفسر را وادار می دارد که با آراء و اندیشه های آنان در حوزه معارف قرآنی آشنا گشته، با زمینه مساعدتری به

ص: ۱۹۱

۱- ۱. زهد افراطی نسبت به دنیا و نفی بهره مندی از نعم دنیا، عزلت گزینی و دوری از صحنه های اجتماعی و اتخاذ سیر و سلوک بدون استناد از قرآن و سیره معصوم علیه السلام، نمونه های بارز بیگانگی و مغایرت می باشد.

تدبر در آیات و اخذ و یا رد برداشتهای عرفا در فهم قرآن دست یازد؛ در زمینه تفسیر قرآن، کتب بسیاری از عرفا بجای مانده است که از «تفسیر القرآن» محی الدین بن عربی، «لطائف البیان فی تفسیر القرآن» روزبهان بقلی (م- ۶۰۶ ق)، «تأویلات القرآن» عبدالرزاق کاشانی (م- ق)، «کشف الأسرار» میبیدی می توان نام برد.

در زمینه عرفان نظری و عملی، کتابهای «اللمع» ابو نصر سراج (م- ۳۸۷ ق) و «قوه القلوب» ابو طالب مکی (م- ۳۸۶ ق) از متون اصیل و قدیم عرفان و تصوف می باشد، از کتب معتبر دیگر «فتوحات مکیه» و «فصوص الحکم» محی الدین بن عربی (م- ۶۳۸ ق)، «مفتاح الغیب» و «نصوص» قونوی شارح افکار ابن عربی (م- ۶۷۲ ق)، «مثنوی» مولوی (م- ۶۷۲ ق)، «کشف المحجوب» هجویری (م- ۴۷۰ ق)، «عوارف المعارف» سهروردی زنجانی (م- ۶۳۲ ق)، «تأویلات» عبد الرزاق کاشانی (م- ۷۳۵ ق)، «گلشن راز» شبستری (م- ۷۲۰ ق)، «منطق الطیر» عطار (قرن هفتم)، «جامع الأسرار» و «نص النصوص» سید حیدر آملی (قرن هشتم)، «تمهید القواعد» صائن الدین علی ترکه اصفهانی (قرن نهم). «مصباح الانس» محمد بن حمزه فناری (قرن نهم)، «منازل السائین» خواجه عبد الله انصاری (م- ۴۸۱ ق) و «احیاء علوم الدین» غزالی (م- ۵۵۰ ق) را می توان نام برد. (۱)

۸- اخلاق

«علم اخلاق» علمی است که از رفتارها، حالات و ملکات شایسته و ناشایست سخن می گوید؛ اینکه چه حرکت و حالت و خصلتی بد یا خوب، سزاوار یا ناسزا، شمرده می شود بستگی به نوع بینش و مبادی و اصولی دارد که شخص بدان ملتزم

ص: ۱۹۲

۱-۱. ذکر منابع فراوان این طائفه، به جهت تأثیرات گسترده و پیدا و ناپیدای آنان در فرهنگ مسلمین می باشد.

می باشد. این اصول و مبادی در علم «فلسفه اخلاق» از آن سخن بمیان می آید و جنبه زیربنایی نسبت به علم اخلاق دارد؛ در فرهنگ وحی، مسائل اخلاقی، در ضمن دستورات دینی جلوه گر بوده، بلکه غیر قابل انفکاک از آن می باشد:

«بعثت لأتمم مكارم الأخلاق». (ص) (برانگیخته شدم برای اینکه ارزشها و بزرگ منشی های اخلاق را به اتمام رسانم).

در میان فرهنگ مسلمین «علم اخلاق» جزء فلسفه عملی محسوب می شود که بر اساس معیار اعتدال، رذائل و فضائل مشخص می گردد این رویه متأثر از شیوه ای است که «ارسطو» در کتاب اخلاقش «نیکو ماخوس» در پیش گرفته است و در ادامه آن در حوزه مسلمین «تهذیب الاخلاق» ابن مسکویه، «اخلاق ناصری» خواجه نصیر الدین طوسی، «کیمیای سعادت و احیاء علوم الدین» غزالی پدید آمده است.

مهمترین منبع «تهذیب الاخلاق» باشد که کتب دیگر در سطحی گسترده از آن متأثر می باشند در قرون معاصر «محججه البیضاء» فیض کاشانی شرح «احیاء علوم الدین» غزالی، «جامع السعادات» ملا مهدی نراقی و «معراج السعاده» پسرش، ملا احمد نراقی پیروی از خط مشی «اخلاق ارسطو» می باشد.

مسائل اخلاقی و روشهای تغییر و تحوّل اخلاقی مذکور در این کتب بر اساس «فلسفه اخلاقی» است که هماهنگی آن با فرهنگ وحی بسیار قابل تأمل است (۱).

ص: ۱۹۳

۱- ۱. اساس تحوّل خصلتهای زشت در انسان نه مبتنی بر حذف آن، بلکه بر تبدیل آن استوار است، ترکیب بینش الهی (نسبت به انسان، خدا و قیامت) با خصلتهای زشت، آنها را تبدیل به صفات ارزشمند می نماید؛ بخیلی که یقین به جبران مضاعف انفاق در راه خدا، پیدا کند با سخاوت از مال و منالش خواهد گذشت: «من أيقن بالخلف جاد بالعطيّه»، و آنکه به این معرفت رسد که بخل از دیگران، در حقیقت بخل از جان خویش می باشد در انفاق از دیگران پیشی خواهد گرفت: «وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ...!» (محمد/ ۳۸)

لیکن بجهت نفوذ فراوان این فکر اخلاقی در فهم و تدبیر در آیات، آگاهی بر محتوایشان ضرورت دارد، تا که با توجه به بینش الهی، مورد نقد و بررسی واقع گشته، صحت و سقم مباحث، روشن شود.

آگاهی بر مباحث اخلاقی خصوصا «فلسفه اخلاق» در فرهنگ غربی بجهت تأثیر آن بر فرهنگ مسلمین، نیز باید مورد توجه واقع گردد؛ توجه به «فلسفه اخلاق» در میان مسلمین به تبع مطرح شدن آن در غرب، پدید آمده است.

اینکه «آیا اخلاق بدون اعتقاد به خدا امکان دارد یا نه؟ خوب و بد اخلاقی وجود دارد یا نه؟ بر فرض وجود، معیارهای آن کدام است؟ آیا «بایدهای اخلاقی از «هست» های فلسفی ناشی می شود یا نه؟، آیا اخلاق نسبی است یا مطلق؟»، از مسائل مهم «فلسفه اخلاق» است.

از جمله کتب در این زمینه، «فلسفه اخلاق» شهید مطهری، «فلسفه اخلاق» آقای مصباح یزدی، «کاوشهای عقل عملی» آقای حائری یزدی، «فلسفه اخلاق در تفکر غرب» ترجمه آقای صناعی دره بیدی، «فلسفه اخلاق در قرن حاضر» تألیف ج. وارنوک، ترجمه آقای لاریجانی، می باشد.

۹- علم روایه الحدیث (مصطلح الحدیث و رجال)

قرآن و احادیث معصوم علیه السلام دو منبع اساسی در استنباط عقاید و احکام جمیع روابط انسانی می باشند که از دو جهت کلی «متن» و «سند» مورد بررسی واقع می شوند.

«سند قرآن» قطعی و متواتر است از این رو نیازی به بحث اساسی ندارد جز آنکه «شبهه تحریف قرآن» و «مسأله اختلاف قرائتها» و بحث از «کیفیت جمع آوری قرآن»، بحث مجدد آن را ضروری می نماید تا روشن گردد که این شبهه، ربطی به سند قرآن ندارد چرا که صرفا تحریف به کم شدن آیات، ادعا شده است نه افزایش آن؛

دیگر آنکه شبهه ای است باطل که در ذهن کج اندیشان مسلمان و مستشرقین ناآگاه و اکثراً مغرض نقش بسته است.

«اختلاف قرائتها» کاری به قطعیت قرآن ندارد و صرفاً به اختلاف لهجه در قرائت مربوط می باشد و مسأله سوّم نیز مشکلی نداشته خود به روشنی قطعیت سند را نشان می دهد.

قطعیت سند قرآن به تناسب در علم «تاریخ قرآن»، «اصول استنباط» و «کلام» بحث می گردد.

سند احادیث، جز روایات اندکی قطعی نبوده، نیازمند تتبع و بررسی می باشد تا صحت انتساب حدیث به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام روشن گردد؛ علمی که عهده دار این مسأله می باشد علم «روایه الحدیث یا اصول الحدیث» (۱) نامیده می شود.

این علم خود به دو شاخه تقسیم می گردد:

«علم رجال» که صداقت و عدالت ناقلین حدیث و طبقات آنان را مورد تحقیق قرار می دهد.

«علم مصطلح الحدیث» که از «کیفیت نقل حدیث» از لحاظ تواتر یا وحدت نقل، اتصال یا انقطاع سند، و «مراتب نقل حدیث» از لحاظ صحت نقل رجال حدیث و ضعف نقل، و اصطلاحات مربوط به این خصوصیات بحث می نماید. (۲)

۱۰- علم اصول و مبانی استنباط و فقه دین

معیارهای بررسی متن قرآن و حدیث و میزان ارزش آن دو منبع اساسی در فهم دین

ص: ۱۹۵

۱-۱. این علم به غلط «درایه الحدیث» نامیده شده است حال آنکه «درایه» نظر به فهم محتوای حدیث دارد نه سند آن.

۲-۲. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید: «روایه الحدیث و درایه الحدیث» کاظم شانه چی.

و احکام شریعت اسلام، در «علم اصول» مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد؛ در کنار این دو منبع، منابع مطرح شده دیگر همچون «عقل، اجماع، شهرت روایی و فتوایی، قیاس و استحسان و غیره» مورد ارزیابی واقع گشته، اعتبار یا عدم اعتبار، میزان ارزش دلیلیت آنها و محدوده بکارگیریشان، برای فهم دین و استخراج احکام اسلام، مشخص می‌گردد.

با این توجه، ضرورت آگاهی بر اصول استنباط و صاحب نظر بودن در آن، در امر تدبر در قرآن و تفسیر آن، روشن تر از آن است که نیازمند دلیل باشد.

فقه احکام اسلامی، بخشی از «فقه دین» است که ضرورت آن در آیه «نفر» آمده است: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...». (توبه/ ۱۲۲) با این وجود، اصطلاح «فقه و تفقه در دین» در لسان فقهاء منحصر در حوزه احکام عملی و اجتهاد در آن، خلاصه می‌گردد.

«علم اصول» نیز بعنوان ابزار استنباط در این حوزه، مورد تحقیق و بررسی واقع گشته است، حال آنکه این حوزه صرفاً هشت درصد آیات قرآن را شامل می‌شود (حدود ۵۰۰ آیه)؛ و بقیه قرآن که شامل معارف، عقاید، تربیت و اخلاق و غیره می‌باشد از حوزه استنباط به دور مانده است، از این رو، تحقیق در ابزار خاص استنباط آنها، علاوه بر اصول ضروری معمول در حوزه احکام عملی، به غفلت سپرده شده، کاری جدی در آنها صورت نگرفته است، در حالیکه «فقه دین و فقه قرآن و حدیث» به اصولی فراتر از اصول معهود، نیازمند می‌باشد، چنانکه در بحث منطق گذشت، تدبر در «اصول اعتقادات» امری تعقلی بوده، خود این تعقل، به تفکر و به روشهای صحیح تفکر و تعقل نیازمند می‌باشد که در جریان دعوت انبیاء به آنها اشاره شده است؛ آنان با تکیه بر حضوریات و فطریات مردم، با طرح سؤالیهای اساسی زندگی، بر فضای غفلت زا و عقول راکدشان، هجوم آورده، آنان را به اندیشیدن در حقیقت خود و جهان، دنیا و آخرت، وادار می‌نمودند:

«أَتُرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضْبٌ يَمِّمْ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ؟» (شعراء / ۱۴۹-۱۴۶) (آیا در این دنیا در حال امنیت رها می شوید؟ در باغها و چشمه سارها و زراعتها و نخلی که شکوفه اش با لطافت است و از کوهها خانه هایی به سرگرمی می تراشید؟).

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى، أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مِئِيٍّ يُمْنِي ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى» (قیامت / ۴۰-۳۶) (آیا انسان خیال می کند که بیهوده، رها می شود؟ مگر نطفه ای نبود که از آب گندیده ای پدید آمد سپس علقه ای شد پس خدا او را آفرید پس همهننگ نمود پس از آن، دو زوج، زن و مرد را پدید آورد؟، آیا چنان کسی توان آن را ندارد که مردگان را زنده کند؟).

رسالت «تفقه در دین» در وسعت حوزه های شناخت، معارف، عقاید و نظامات و احکام اسلامی، ضرورت ارائه طرحی کلی و جامع و مستند از اسلام را مطرح می نماید؛ طرحی که همه حوزه ها را دربر گیرد و ترتیب منطقی آنها و ارتباط منسجم شان را توضیح دهد و در پی آن سیر منطقی و مستند مباحث هر یک از حوزه ها، از شروع تا ختم را ارائه نماید.

با توجه به این طرح کلی و تفصیلی است که باید قواعد و مبانی خاص استنباط در هر یک از حوزه ها، علاوه بر اصول و مبانی استنباط عام، مشخص و منقح گردد و سیر منطقی و انسجام مباحث آنها تنظیم شود.

این طرح اساسی و گسترده در حوزه فقه دین و اصول استنباط آن، نه یک کار سطحی و ذوقی است که از عهده هر کسی برآید بلکه پشتوانه نیرومندی از کلیدهای علمی و روحی را می طلبد، آنانکه فکر و روحشان با قرآن تغذیه شده، در مکتب اهل

بیت علیهم السلام پرورش یافته اند و بر ضرورتها و اوضاع و شرایط فردی و اجتماعی زمان خود آگاهی داشته، خود در آن، حضور فعال علمی و عملی دارند.

۱۱- علم اصول فقه

«اصول فقه» همان اصول مصطلحی است که در حوزه های علمیّه تدریس می شود و در خدمت همه حوزه ها، خصوصا فقه احکام قرار دارد که در ابتدای بحث قبل به آن اشاره شد.

به تعبیر شهید صدر: «علم اصول فقه، علم به عناصر مشترکی است که برای استنباط جعل شرعی بکار می آید». (۱)

این علم از سه بخش کلی «دلیل و دلالت و نسب ادله»، و بخش فرعی اجتهاد و تقلید بحث می نماید. (۲)

«دلیل» از ادله و حجت های شرعی در زمینه «قطع، ظن و شک» بحث می نماید.

ادله در حوزه قطع و ظن را «ادله اجتهادی» و در حوزه شک (فقدان دلیل اجتهادی) را «ادله فقهاتی یا اصول عملیه» می نامند.

ادله اجتهادی، کتاب و سنت و عقل و اجماع می باشند که بهمراه آن بحث شهرت روایی و فتوایی، قیاس و استحسان و غیره مطرح می شود و ارزش دلیل هر یک مورد

ص: ۱۹۸

۱- ۱. دروس فی علم الأصول، ج ۲، ص ۱۱.

۲- ۲. مباحث این علم در کتب مختلف اصول فقه، تقسیم بندی و سیری متفاوت را نشان می دهد نظری به کتابهای «معالم الاصول» فرزند شهید ثانی، «قوانین الاصول» میرزای قمی، «کفایه الاصول» آخوند خراسانی و «حلقات الاصول» شهید صدر این مسأله را بخوبی نشان می دهد. تقسیم فوق از یکی از اساتید، اخذ گردیده است.

«کتاب»، مهم ترین منبع استنباط است که سندش، قطعی و محتوایش، مصون از زیادت و نقصان می باشد و مرجعی عمده در حل و فصل و رفع تعارضات و اختلافهای میان ادله مستفاد از منابع دیگر، بحساب می آید.

ظواهر آیات قرآن، حجیت داشته بعد از توجه به «آیات دیگر، روایات معتبره و حکم قطعی عقل»، قطعیت می یابد؛ چرا که «عقل»، «حجت باطنی» و «کتاب و سنت (وحی الهی)»، «حجت ظاهری» هستند، که ناظر به هم و مؤید یکدیگر می باشند.

«سنت» قول و فعل و تقریر معصوم علیه السلام می باشد که از طریق نقل روایان احادیث به دستمان رسیده است که در واقع آنچه در دسترس ما قرار دارد احادیث حکایتگر سنت معصوم علیه السلام به ادعای روایان می باشد؛ پس صدور محتوایش قطعی نبوده و نیازمند تحقیق می باشد که متن و سند، هر دو را دربر می گیرد.

در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام علاوه بر «احراز صدور»، «جهت صدور» را نیز باید مد نظر قرار داد تا معلوم گردد انگیزه سخن، بیان حکم الهی بوده است یا اینکه به قصد فریب خبرچینان و دشمنان دین صادر شده است. (۱)

نکته دیگر در احادیث، اجازه «نقل به معنا» می باشد که باعث می شود تکیه بر خصوصیات موجود در تعبیر احادیث را جهت استخراج حکم و دلیل، بسیار محدود گرداند مگر آنکه صدور عین الفاظ احراز شده باشد.

ص: ۱۹۹

۱- ۱. «تقیه» در بیان حقایق و احکام دینی در قرآن و سنت پیامبر راه ندارد و فقط شامل سنت ائمه می باشد که به دلیل اختناق و یا عدم کشش عقلی مردم، در مواردی به ضرورت، از بیان حقایق خودداری می نمودند، شناسایی این دسته روایات نیازمند احاطه بر قرآن و روایات و اصول استنباط و آگاهی بر تاریخ ائمه می باشد.

با این توجّهات، هرگز نباید اخبار معتبر، ضد یا نقیض قرآن باشند که در این صورت، زخرف و باطل بوده، باید بر دیوارش کوبید چرا که هرگز بیان معصوم، ضد و یا نقیض قرآن نخواهد بود. (۱)

«سنت» همچون قرآن «محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقیّد و مجمل و مبین» را داراست که در بحث «نسب ادله» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

«عقل» در اصول دین، مستقل بوده، در حوزه احکام شرعی، می‌تواند لوازم احکام و حکم آنها را مشخص نماید؛ این استلزامات عقلی، مبحث «مقدمه واجب، ضدّ، اجتماع امر و نهی، دلالت نهی بر فساد و مبحث اجزاء» را دربر می‌گیرد.

«اجماع» دلیل مستقلی نیست مگر آنجا که از طریق حسّ یا حدس و یا استقراء، کاشف از قول معصوم علیه السلام باشد.

با این توجه «شهرت فتوایی» ارزش مستقلی نداشته، می‌تواند بعنوان مؤیدی بر دلیل حکم و مرجّحی در هنگام تعارض ادله بحساب می‌آید.

«شهرت روایی» یکی از مرجّحات منصوصه در روایات، هنگام تعارض اخبار می‌باشد.

«قیاس» دلیل عقلی ظنی است که جز در موارد تصریح به علت و فلسفه حکم در روایات، ارزشی نداشته، در بیانات معصومین علیهم السلام، استفاده از آن، بشدّت نهی شده است.

«استحسان» در صورت تعارض علل استنباط شده، مطرح است که ضعیف تر از «قیاس» بوده ارزش شرعی ندارد؛ چرا که عقل را به درک علل احکام، راهی نیست تا

ص: ۲۰۰

۱- ۱. در قرآن و خصوصاً روایات، توجه به مقاصد سخن معصوم خصوصاً در موارد اخبار بظاهر متعارض، ما را به حقایق پنهان فراوانی در امر سنت معصوم و احکام صادره، هدایت می‌کند: «أفقه النَّاس من عرف معانی کلامنا». معصوم علیه السلام

که نوبت ترجیح علتی بر علت دیگر رسد.

ادله مطرح شده دیگر از جانب اهل سنت، بر فرض صحت، ادله ای جدا از مستقلات عقلی و مستلزمات آن و اجماع، نمی باشند.

در شرایط فقدان دلیل اجتهادی، اصول عملی مطرح می شود که «برائت» و «احتیاط» و «تخیر» و «استصحاب» را دربر می گیرد.

«برائت» در موارد شک در اصل تکلیف بدون علم به حالت سابق، «احتیاط» در موارد شک در مورد تکلیف، «تخیر» در موارد دائر بودن امری بر وجوب و حرمت، و «استصحاب» در موارد شبهات حکمی و موضوعی دارای حالت سابقه، مطرح می شوند.

در بخش دوم، پس از فراغت از مبحث «دلالت» مقدار دلالت ادله و ظهورات آنها مورد بحث واقع می شود، در اینجا نه «دلالت وضعی تصویری» و نه «دلالت تصدیقی اولی»، بلکه «دلالت تصدیقی جدی» مورد نظر می باشد که از توجه به مجموعه قرائن حالی و مقالی بدست می آید؛ کشف این قرائن، نیازمند آشنایی و انس با اسلوب کلام و سبک گفتار قرآن و معصوم علیه السلام و احاطه بر کتاب و سنت می باشد.

در بخش «نسب ادله» رابطه میان ادله مورد بررسی قرار می گیرد که «عام و خاص»، «مطلق و مقید» «مجمل و مبین»، «محکم و متشابه»، «ناسخ و منسوخ»، «حاکم و محکوم» و «وارد و مورود»، «تزامم» و «تعارض» را دربر می گیرد و در پی آن، از معیارهای جمع میان ادله و معیارهای ترجیح یکی بر دیگری، سخن به میان می آید.

در پایان علم اصول، بحث اجتهاد و تقلید و شرایط آن دو مطرح می گردد.

«فقه احکام» بخشی از قرآن و سنت است که گسترده ترین تحقیقات فقهاء و علمای اسلام را از آغاز تاکنون بخود اختصاص داده است و در واقع عمیق ترین تدبیرها در پانصد آیه از قرآن و روایات ذیل آنها صورت گرفته است، از این رو آگاهی بر نظرات آنها و کیفیت استدلال و برداشت آنها از قرآن زمینه مساعدی را برای تدبیر صحیح در قرآن فراهم می آورد.

توانایی نقد و بررسی اقوال فقهاء شرط اساسی در صلاحیت تفسیر می باشد.

«فقه احکام» ابواب بسیار متنوعی را دربر گرفته است که شامل احکام عبادی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، قضایی و جزایی می باشد که احکام تکلیفی و وضعی، هر دو را دربر دارد.

۱۳- تاریخ اسلام

«اسلام» دینی است جامع که همه شئون زندگی فردی و اجتماعی، اعم از معارف، عقاید، نظامات و احکام را دربر می گیرد (۱) و هدفش دگرگونی اساسی در همه حوزه ها می باشد از این رو «اسلام» نه یک مکتب اعتقادی، که یک نهضت فراگیر است و «قرآن»، کتاب این نهضت، بیانگر و توضیح دهنده اهداف، مسائل و مراحل نهضت و پاسخگوی تمام نیازهای فکری-روحي و معرفتی عملی رهیافتگان، و هدایتگر بشریت گمراه و سرگشته به صراط آزادی از غیر و بندگی خدا می باشد.

ص: ۲۰۲

۱- ۱. «نظامات»، مقصود نظام تربیتی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حقوقی قضایی و جزایی، می باشد و مقصود از «احکام» دستور العملها در همه این زمینه ها، می باشد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کنار شرح و بسط و تفسیر قرآن، عالیتزین نمونه عینی انسان آرمانی این مکتب است که سیره و رفتارش در مراحل مختلف نهضت، الگوی عملی قرآن بشمار می آید که سه سؤال اساسی؛ «به کجا باید رفت؟»، از کجا باید آغاز کرد؟، و چه باید کرد؟» را در فرد و جامعه، پاسخ می دهد؛ از این رو آگاهی بر تاریخ بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تا رحلت حضرت و اوضاع منطقه ای و جهانی معاصر آن برای درک پیامها و اشارات قرآن، شأن نزول آیات؛ و چگونگی تطبیق آیات بر مصادیق خارجی، بسیار ضروری می باشد.

در کنار تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهی بر تاریخ ائمه معصومین علیهم السلام بسیار ضرورت دارد چرا که آنان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله، مفسر مخصوص و چهره عملی قرآن، امام امت اسلامی و نشان دهنده شأن تأویل آیات (تطبیق قرآن بر مصادیق جدید)، می باشند:

«یا علیّ أنا أقاتل الناس علی التّنزیل و أنت تقاتلهم علی التّأویل». (ص) (ای علی، من با مردم بر سر تنزیل قرآن می جنگم و تو با آنان بر سر تأویل قرآن خواهی جنگید).

شرایط گوناگون و بسیار متنوع هر یک از ائمه با یکدیگر و با دوران پیامبر صلی الله علیه و آله، نمونه های بسیار متنوع و روشنگری از چگونگی تطبیق و پیاده کردن قرآن را به ما نشان می دهد و این از برکات عظیم ائمه معصومین علیهم السلام می باشد که موضع گیری صحیح، در برابر شرایط گوناگون را به ما آموخته اند؛ از این رو، بی جهت نیست که یکی از فقهای بزرگ اهل سنت می گوید «اگر سیره علی علیه السلام نبود، ما چگونگی برخورد با گروههای منحرف مسلمان را نمی دانستیم و از احکام آن آگاه نمی شدیم»؛ (۱) با کمال

ص: ۲۰۳

۱- ۱. «وقد فتح باب الحرب بینکم و بین أهل القبلة و لا یحمل هذا العلم إلّا أهل البصر و العلم بمواضع الحقّ...» (نهج، خ

(۱۷۳)

تأسف نه تنها اکثریت امت اسلامی، اهل سنت، از سیره ائمه معصومین در غفلت و بی خبری بسر می برند، بلکه پیروان آن بزرگواران نیز، آنگونه که باید به مشی فکری- عملی آنان آگاهی ندارند.

۱۴- تاریخ قرآن و حدیث

«تاریخ قرآن» جزیی از تاریخ اسلام می باشد که در آن از جریان تاریخی نزول وحی و اقسام آن، نزول تدریجی و دفعی، ترتیب نزول آیات و سوره، کتابت و حفظ و جمع آوری و ترتیب فعلی قرآن و زمان اعراب و نقطه و شماره گذاری آیات و چگونگی پیدایش اختلاف قرائتها بحث می نماید، که آگاهی بر آن، بر مفسر قرآن ضروری است.

«تاریخ حدیث» جزء لا ینفکی از تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام است، چرا که منعکس کننده اندیشه و رفتار و عکس العمل آنان در برابر جامعه شان، و حلقه واسط میان ما و شخصیت معصومین علیهم السلام می باشد.

«احادیث پیامبر» تاریخ بغرنج و دردآوری دارد؛ بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاصله کوتاهی نقل و کتابت حدیث در کمال شگفتی، به دستور خلیفه دوم منع گردید و متخلفین تهدید به مجازات شدند به این بهانه که: «قوم یهود کتابی (از سنت موسی علیه السلام) نوشتند و به آن روی آوردند و کتاب خدا را واگذاشتند». (۱)

عجبا، با وجود بیان صریح قرآن در ضرورت تفسیر قرآن توسط سیره پیامبر،

ص: ۲۰۴

۱- ۱. طبقات ابن سعد، (ج ۳، ص ۲۸۲، در ترجمه عصر)، «علم الحدیث و درایه الحدیث» کاظم شانه چی (ج ۱، ص ۲۶، اختلاف صحابه در تدوین حدیث).

چگونه به این منطق روی آورند (۱) و اصحاب آن را پذیرفتند؛ خشونت خلیفه، دوّم چنان بود که جز علی علیه السلام و گروهی اندک، کمتر کسی جرأت مخالفت با او را داشتند، از این رو، عدم کتابت حدیث در کنار نقل تردید آمیز حدیث، ادامه یافت تا به آنجا که در زمان معاویه حدیث سازی به نفع خلافت و علیه اهل بیت علیهم السلام در سطح حیرت انگیزی گسترش یافت آنچنان که حقایق با باطیل ممزوج و مشتبه گردید، مروی گذرا بر صحاح ششگانه اهل سنت و احادیث متعارض و متناقض فراوان آنها، گوشه ای از این جریان تأسف بار را منعکس می کند.

این جریان، تا زمان عمر بن عبد العزیز ادامه یافت و برای اولین بار وی دستور کتابت و جمع آوری احادیث را صادر نمود و عملاً- تدوین منابع روایی اهل سنت از نیمه قرن دوم هجری (سال ۱۴۳) آغاز گشت، بر خلاف اهل بیت علیهم السلام که از زمان امیر مؤمنان علیه السلام، خصوصاً از زمان امام باقر علیه السلام (۵۷-۱۰۴) کار تدوین احادیث آغاز گشته بود.

در ادامه این جریان تدوین است که کتب صحاح اهل سنت، و اصول و جوامع و کتب اربعه شیعه پدید آمد. (۲)

۱۵- تاریخ تفسیر

تدبر در قرآن و تفسیر آن، ضرورت آگاهی بر تاریخ تفسیر را مطرح می نماید که در آن، آغاز جریان تفسیر، سیر تحول و گوناگونی تفسیر، مراحل آن تاکنون، نگرشها و شیوه ها و اهداف تفاسیر مورد بحث و بررسی قرار می گیرد؛ آگاهی بر اینکه، مکتب

ص: ۲۰۵

۱- ۱. اشاره به آیه ۴۴ نحل: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

۲- ۲. جهت بحث گسترده از تاریخ و منابع روایی رجوع کنید به: «علم الحدیث و درایه الحدیث» کاظم شانه چی.

تفسیری اهل سنت، از مکتب تفسیری ائمه معصومین علیهم السلام بر کنار بوده، در آغاز از اقوال علمای یهودی و مسیحی تازه مسلمان همچون «عبد الله بن سلام، کعب الاحبار، تمیم داری، وهب بن متبه و ابن جریج»، تغذیه گردید، (۱) شگفتی انسان را برمی انگیزد و ریشه های اسرائیلیات را در جریان تفسیر نشان می دهد.

این انحراف از مکتب تفسیری اهل بیت علیهم السلام ضایعات بسیار عظیمی را در فهم قرآن پدید آورد که به این زودی قابل جبران نیست.

دفاع از این پایه گذاران تفسیر و گنه کار جلوه دادن مفسرین بعدی در نقل اسرائیلیات!، در عین تعجب چیزی از گناه این انحراف بزرگ و شرمندگی آن نمی کاهد، (۲) جریانی که به قصد دور کردن مردم از اهل بیت علیهم السلام صورت پذیرفت و با تبلیغ بیش از حد و مبالغه آمیز در شخصیت ابن عباس و عمدۀ کردن او در تفسیر قرآن، شخصیت عظیم و غیر قابل انکار علی علیه السلام، استاد ابن عباس، را عملاً به فراموشی انداختند، (۳) جریانی که هم اکنون نیز خوراک فکری آلوده ای برای معاندین و

ص: ۲۰۶

۱-۱. به اعتراف ذهبی در «التفسیر و المفسرون»، مواضع بسیاری از صحیح مسلم، ابوداود، ترمذی و نسایی از سخنان کعب الاحبار آکنده است (ج ۱، ص ۱۸۹)، و تفسیر طبری مملو از سخنان ابن جریج، مسیحی تازه مسلمان و تاریخ طبری سرشار از اقوال «عبد الله بن سلام» می باشد که بسیاری از مفسرین آنها را در کتب تفسیرشان آورده اند. (رک: ج ۱، ص ۱۹۸، ۱۸۶)

۲-۲. منطق «ذهبی» در کتابش بسیار عجیب و شنیدنی است (ج ۱، ص ۱۹۱) و عجیب تر از آن، تحلیلش در علت انحراف جریان تفسیر می باشد، وی مدعی است شیعه و خوارج از سال ۴۱ در برابر جمهور مسلمین، مبدأ ظهور بدعتها و کذب و افتراءها در حوزه حدیث و قرآن گشتند! (ج ۱، ص ۱۵۸)، جهت اطلاع بیشتر از ص ۶۳ تا ۹۰ و ۱۵۷ تا ۲۰۳، ج ۱، «التفسیر و المفسرون» مطالعه شود.

۳-۳. ذهبی با وجود اعتراف به شأن علی علیه السلام و عدم درک ابن عباس در سن بلوغ، زمان پیامبر را (۱۳ ساله در زمان رحلت پیامبر)، وی را بعد از ابن عباس و ابن مسعود معرفی می نماید به این عذر که شیعه از او به دروغ روایات زیادی نقل می کند و دیگر اینکه روایت صحیح از او بسیار کم است، چرا؟ چون شیعه مقصّر است؟ عجبا! مگر او چهره شاخص اسلام و خلیفه چهارم نبود، پس چرا جمهور از او روایت

مغرضینی همچون «سلمان رشدی» فراهم می آورد. (۱)

دوری از فرهنگ اهل بیت علیهم السلام تا بدانجاست که «شیخ محمد عبده» اعتراف می کند در مسافرتی به لبنان در هتلی برای اولین بار با کمال تعجب با کتابی بنام «نهج البلاغه» سخنان علی علیه السلام آشنا می شود و از عظمت محتوایش در شگفتی فرو می رود! و سپس به شرح و نشر آن می پردازد.

۱۶- تاریخ عمومی جهان و تاریخ تمدنها و ادیان

بخش مهمی از قرآن را «قصص انبیاء» از آدم علیه السلام تا رسول خدا صلی الله علیه و آله تشکیل می دهد، مطالعه تاریخ زندگی بشر و تمدن‌ها و خصوصاً تاریخ ادیان الهی و ادیان منحرف، زمینه بسیار مفیدی برای فهم و درک اشارات قرآن پدید می آورد، چرا که قرآن به دقت و لطافت و اختصار، سرگذشت و سرنوشت اقوام گذشته در برابر انبیاء را، منعکس می نماید که کشف بعضی از آنها به آگاهی بر تاریخ، نیازمند است و دیگر اینکه در این میان یکی از چهره های اعجاز قرآن آشکار می شود و آن، چگونگی گزینش گری قرآن از حوادث تاریخی و گزارش آن است که بطور کلی از جهت شیوه خبرنگاری، محتوای گزارش و هدف از آن، با طبیعت گزارش دهنده گی بشر، متفاوت، و از نقائص و ضعف آن بر کنار می باشد. (۲)

نکته دیگر در آگاهی بر تاریخ، کشف صدق گزارش قرآن است که دلیلی دیگر بر

ص: ۲۰۷

۱- ۱. ابن کثیر در تفسیرش، ج ۴، ص ۱۷ اعتراف می کند، خلیفه دوم مستمع سخنان کعب الاخبار و عامل نشر آنها در میان مردم بود! به نقل از ذهبی (ج ۱، ص ۱۶۳)

۲- ۲. تفاوت «قصص قرآن»، با منابع مشابه بشری، بحث مفصلی را می طلبد که به امید خدا در رساله دیگری که در دست اقدام است، خواهد آمد.

حقیقت قرآن به شمار می آید.

مطالعه تاریخ جهان و ادیان از زمان ظهور اسلام تاکنون ما را به ریشه یابی جریانهای انحرافی و تفسیری رهنمون می شود؛ خصوصاً جریانات انحرافی که بعد از رنسانس و شروع هجوم استعمار غرب به ممالک اسلامی، در میان مسلمین، پدید آمد.

قرآن کریم خود در آیات بسیاری، تأکید بر سیر در زمین جهت تحقیق و بررسی در چگونگی سرنوشت اقوام بشری دارد تا حقیقت دعوت قرآن و بطلان عقاید و رفتار منکرین اسلام روشن گردد:

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ». (روم / ۹) (و چرا در زمین سیر نکردند پس بدقت بنگرند، سرنوشت کسانی که قبل از آنها- مشرکین- بودند، چگونه شد؟ آنان از نظر قدرت از ایشان شدیدتر بودند و زمین را زیور و کردند و آن را آباد نمودند بیش از آنچه که ایشان آن را آباد کردند، و رسولان آنها روشنگریها را آوردند، پس هرگز خدا چنین نیست که به ایشان ستم نماید و لیکن آنان خود، به خود ستم روا می داشتند).

۱۷- علم تاریخ و فلسفه آن

«علم تاریخ»، از روشها و معیارهای تحقیق و بررسی حوادث گذشته سخن می گوید و در پی آن به تحقیق و بررسی جهت کشف قوانین حاکم بر پیدایش و رشد و اعتلاء و انحطاط جوامع بشری می پردازد (۱) که به کمک آن می توان، حوادث آینده جوامع

ص: ۲۰۸

۱-۱. این تعریف تلفیقی است از دو نظر که یکی به «روشهای تحقیق» نظر دارد و دیگری به «کشف قوانین»،

بشری را با توجه به سیر حوادث در حال حاضر پیش بینی نمود و یا اینکه با توجه به قوانین اعتلاء و سقوط جوامع و عوامل پدید آورنده آن، مسیر حرکت جوامع بشری را به سمت اهداف مورد نظر کشاند.

«فلسفه تاریخ» به نگرش کلی جریان حوادث و سیر جوامع بشری و قوانین حاکم بر آن، توجه دارد و دیگر اینکه مراحل کلی سیر جوامع و سرنوشت نهایی جوامع بشری را توضیح می دهد و در واقع به نوعی پیش گویی می پردازد، (1) که از نوع نگرش و اعتقاد افراد و مکاتب ناشی می شود هم چنانکه، حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام حکایتگر پیش بینی اسلام، نسبت به آینده می باشد.

قرآن کریم در بیان حوادث با شگفتی تمام، هم به گذشته می پردازد و هم حال و آینده را مطرح می نماید و بعبارت روشن تر هم به «گزارش حوادث» گذشته و حال و آینده می پردازد: «تاریخ نقلی»؛ و هم به تحلیل و بررسی حوادث اقدام می نماید:

«تاریخ تحلیلی»؛ و هم از کلیدها و روشهای تحقیق در تاریخ سخن بمیان می آورد:

«روشهای تحقیق در تاریخ»؛ و هم از «سنتهای الهی» حاکم بر حوادث سخن می گوید:

«علم تاریخ»؛ و دست آخر به بیان سیر کلی جوامع و آینده بشریت می پردازد که «فلسفه تاریخ» نام دارد.

ص: ۲۰۹

۱-۱. این تعریف تلفیقی از دو نظر است که یکی «فلسفه تاریخ» را نوعی علم می شمارد که قدرت «کشف قوانین و پیش بینی آینده» را دارد و دیگری آن را بعثت عدم تکرار پذیری کل جهان، خارج از علم و مبتنی بر نگرش فلسفی و اعتقادی می شمارد که اگر به علم غیب مسلح باشد، می تواند حوادث و سرنوشت جهان را «پیش گویی» و نه «پیش بینی»، نماید و الا صرف یک عقیده شخصی یا گروهی بدون دلیل خواهد بود. برای توضیح بیشتر رجوع کنید: «جامعه و تاریخ» و «فلسفه تاریخ» شهید مطهری، «جامعه و تاریخ در قرآن» آقای مصباح یزدی و «فلسفه تاریخ» دکتر سروش.

با این توجه، ضرورت آگاهی از تاریخ نقلی و تحلیلی و هم چنین علم تاریخ و فلسفه آن، بستر مساعدی برای فهم و تدبیر در آیات را پدید می آورد که بهیچ وجه مفسر از آن بی نیاز نمی باشد.

در آیه گذشته «افلم یسیروا» به روش برخورد با حوادث تاریخی (فکری یا بصری)، «فی الأرض» به وسعت سیر و مطالعه، «فانظروا» به روش تحقیق و کیفیت تحقیق، «کیف کان عاقبه الذین من قبلهم» به نتایج تحقیق و قوانین حاکم بر سرنوشت اقوام نظر دارد، که در آیات بی شماری این نکات را تکرار می نماید (۱) و در جریان بیان حوادث عملاً آنها را به کار می گیرد. (۲)

اصطلاح «قصه» در فرهنگ قرآن، «پی جویی و تحلیل و بررسی حوادث مهم تاریخ انبیاء بر اساس بینش الهی» می باشد که هدف از آن «عبرت و درس گرفتن از حوادث، برای زندگی جاری خود، و تذکر و بیداری، و تحوّل و تثبیت دل مؤمنین می باشد». (۳)

جهت سرعت و دقت و صحت نتایج در مطالعات منابع تاریخی و حوادث اجتماعی به چند نکته از قرآن باید توجه داشت:

«فَسَیْرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ». (نحل / ۳۶) «قُلْ سَیْرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِینَ». (نمل / ۶۹) تعبیر «فَسَیْرُوا»: پیوستگی مطالعه و توجه به جریان پیوسته یک حادثه از شروع تا ختم،

ص: ۲۱۰

-
- ۱- ۱. رک: (یوسف / ۱۰۹، حج / ۴۶، فاطر / ۴۴، غافر / ۲۱ و ۸۲، محمد / ۱۰) این آیات نوعی گله و شکایت در عدم تحقیق در تاریخ را با خود دارد. آیات دیگر: (آل عمران / ۱۳۷، انعام / ۱۱، نحل / ۳۶، روم / ۴۲) تشویق به تحقیق را به همراه دارد و آیه ۲۰ عنکبوت، تحقیق در ابتدای خلقت را تشویق می نماید.
 - ۲- ۲. سیری گذرا در قصص قرآن این معنی را به خوبی نشان می دهد.
 - ۳- ۳. رک: (یوسف / ۱۱۱، نازعات / ۲۶، هود / ۱۲۰).

نه بخشی از آن را مطرح می نماید.

«فَأَنْظُرُوا»: دقت توجه و عمق نگری در حین مطالعه و سیر را می رساند که توجهی جزئی و تفصیلی می باشد، در آیه ۱۱ انعام تعبیر «ثم» بجای «فاء»، توجه اجمالی و کلی به کل یک جریان و یا مجموعه جریانات شرک، کفر، تکذیب و جرم در طول تاریخ می تواند داشته باشد.

«كَيْفَ كَانَ»: توجه به کیفیت تحقق حادثه دارد تا رابطه میان اعمال خاص و نتایج مشخص آن مکشوف گشته، قانونمندی حوادث و عدم تبدیل و تحویل پذیری سنت الهی جلوه گر شود.

«عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ، الْمُجْرِمِينَ»: توجه اساسی به نهایت حوادث نه اوایل و اواسط آن را می رساند و الا مطالعه تاریخ بدون توجه به عاقبتها، نتایج غلطی را بدست می دهد، تعبیر «مکذبین و مجرمین» توجه به شخصیت درونی هلاک شدگان و شخصیت و عملکرد اجتماعی آنان دارد که تکذیب نظر به فکر و اعتقاد و «جرم» نظر به عمل دارد و اثر روانی و اجتماعی تکذیب می باشد. (۱)

۱۸- تاریخ علوم

تاریخ علوم، بطور کلی و علوم انسانی و علوم پایه آن بالخصوص (۲) چشم انداز روشنی از جریان سیر و تحوّل یک علم را در برابر محقق می گشاید و نکات پنهان بسیاری را در حوزه آن علم، آشکار می نماید که در درک مسائل موجود علم و روابط میان آنها و اهداف و ریشه های مسائل و علل پیدایش آنها، بسیار مفید می باشد.

ص: ۲۱۱

۱- ۱. «جرم» بمعنی قطع کردن میوه در حال تکوین می باشد که از آثار فسق و کفر و تکذیب می باشد.

۲- ۲. منطلق و ریاضیات جزء علوم پایه و خادم علوم بشمار می آیند که در همه علوم، کاربرد دارند.

از این رو مطالعه تاریخ فلسفه، کلام، عرفان، فقه و اصول، منطق و متدلوژی، روانشناسی و جامعه‌شناسی و اقتصاد و سیاست و حقوق و اخلاق»، ضرورت دارد که در واقع شناسنامه کلی آنها را بر ایمان روشن می‌گرداند.

در کنار علوم مذکور، آگاهی اجمالی بر تاریخ علوم تجربی در درک تأثیر و تأثرات میان علوم تجربی و انسانی بسیار ضروری است چرا که علوم تجربی و انسانی برای هم مسأله‌سازی کرده زمینه وسیع‌تری از مطالعه و تحقیق را در حوزه یکدیگر فراهم می‌آورند.

۱۹- علم به زمان و عصر خود

قرآن خورشیدی است که ناظر بر مشکلات فردی و اجتماعی هر عصر و عهده دار درمان آنها می‌باشد. (۱)

از این رو برای درک صحیح پیام قرآن، نسبت به عصر و زمان خود باید به مجموعه نیازها و اوضاع و شرایط اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و بین‌المللی زمان خود آگاهی داشته باشیم؛ این آگاهی، ضرورت حضور در اجتماعات و معاشرت با مردم کوچه و بازار را در پی دارد، عرضه تجربه و آگاهی اجتماعی بر قرآن، نکات ظریف آیات را در تحلیل و بررسی حوادث بر ما مکشوف می‌گرداند علاوه بر آنکه متدبر در قرآن را در حرکت‌های اجتماعی از لغزش و فرو غلطیدن در شبهات و جریانهای انحرافی و فهم غلط آیات مصون می‌دارد:

«العالم بزمانه لا یهجم علیه اللّوابس (الهُواجس)». (ص)

ص: ۲۱۲

۱- ۱. «یجری کما تجری الشّمس و القمر...»: قرآن برفراز قرون و اعصار همچون خورشید و ماه جاری است. امام باقر علیه السلام المیزان ۳۵ ذیل آیه ۷، آل عمران

(بر عالم به زمان خود، افکار آلوده و شبهات هجوم نخواهد آورد).

مراقبت در معاشرتها و رعایت موازین و احکام شرعی در ارتباطات، نور فهم قرآن و فرقان تشخیص حق از باطل را به ما در صحنه های اجتماعی - سیاسی عطاء خواهد نمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ». (انفال / ۲۹) (ای کسانی که ایمان آوردید اگر مستمرا تقوای از خدا پیشه کنید او برای شما فرقانی قرار خواهد داد و آلودگیهایتان را از وجودتان پاک خواهد نمود و شما را خواهد آمرزید و خدا صاحب فضل عظیم است).

در بیان حضرت علی علیه السلام در اولین خطبه خلافتش، آگاهی بر نظام و قانونمندی الهی جامعه و جهان و آگاهی بر عواقب درگیری با نظام و سنتهای الهی (آگاهی سیاسی - اجتماعی و تاریخی) موجب حصول تقوا و موضع گیری صحیح در حرکتهای اجتماعی می باشد:

«إِنَّ مِنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرَ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حِزْتَهُ التَّقْوَى عَنِ تَقَحُّمِ الشَّبَهَاتِ». (نهج / خ ۱۶) (به یقین کسی که عبرت از حوادث، پرده از نتایج عقوبتها را برای او بروشنی، برداشته است، تقوای الهی او را از سرعت و شتاب و هجوم و فرو غلطیدن در شبهات باز خواهد داشت).

و اساسا شأن الهی عالم و خصوصا مفسر قرآن، اقدام به درمان مشکلات فکری - روحی مردم می باشد که بدون معاشرت، امکان نخواهد داشت، همان شأنی که رسول خدا دارا بود: «طیب دؤار بطبه».

این شأن یکی از شروط اساسی در فهم و تدبر و تفسیر صحیح قرآن می باشد که

متأسفانه بسیاری از مفسرین از آن برکنار بوده اند و در نتیجه تفاسیر قرآن، آثار و نتایج مورد انتظار را به بار نیاورده است.

تذکر: دوری و پرهیز از آلودگیها و افکار آلوده مردم، در عین معاشرت با آنان، نکته مهمی است که باید به آن عنایت کرد:

«کونوا مع الناس ولا تکونوا معهم». و این ریاضتی است که اولیاء خدا در جهت هدایت و کفالت عیال الله (مردم) با آغوش باز، آن را بجان خریده اند؛ نکته دیگر، حفظ موازنه در پرداختن به سازندگی خود و معاشرت با دیگران است؛ همیشه باید رزق فکری- روحی خلوت با خدا در شکل‌های نماز، مناجات و ترتیل قرآن و غیره، پشتوانه معاشرت با مردم و ورود در مباحث اجتماعی- سیاسی باشد.

۲۰- علوم انسانی

قرآن در جریان هدایت و رهبری فرد و جامعه، حقایقی بی شمار از مسائل روانی و اجتماعی انسان را مطرح می نماید که در حوزه روانشناسی، روانکاو و جامعه شناسی قرار دارد در کنار این مسائل، مباحث بسیاری از سیاست و حکومت و اقتصاد و حقوق و قضاوت و جزاء مطرح شده است که برای درک پیام قرآن در ارائه خط مشی کلی و موضوعات و احکام آنها، و نقد و بررسی یافته های علوم مذکور، باید به محتوایشان آگاهی داشت؛ خصوصاً در بخشهایی از قرآن، که محور مباحث، یکی از این عناوین باشد تسلط بر مباحث آنها، ضرورت دارد؛ و آگاهی اجمالی و کلی کفایت نمی کند.

«روانشناسی» مطالعه علمی رفتارها و فرایندهای ذهنی فرد، می باشد که شامل مباحث «رشد، ادراک و شعور، یادگیری و یادآوری، انگیزش و هیجان، شخصیت و منش، تعارض و انطباق با محیط، بهداشت روانی و رفتار اجتماعی» می باشد که بر

اساس پنج نگرش متفاوت، (۱) مورد تحلیل و بررسی واقع می شود.

«جامعه شناسی»، به مطالعه علمی چگونگی تکوین اجتماعات و نهادهای اجتماعی و شکل گیری حکومتها می پردازد و از قوانین حاکم بر حرکت‌های اجتماعی و علل پیدایش و رشد و اعتلاء و سقوط جوامع، بحث می نماید.

«علم حقوق» به بررسی ضوابط و احکام مدنی و قضایی و کیفری میان افراد و جوامع بشری می پردازد؛ مبانی علم حقوق در بحث «فلسفه حقوق» مورد بررسی واقع می شود، مباحثی از قبیل «منشأ حقوق فردی و اجتماعی چیست؟ آیا حقوق صرف قرار داد هستند یا اینکه از حقیقتی برخوردارند؟ منشأ جرم و جنایتها چیست؟ آیا باید به تربیت مجرم پرداخت یا باید او را به تناسب جرم، مجازات کرد؟ و غیره»، در فلسفه حقوق مورد بحث واقع می شود.

«علم اقتصاد» از قوانین حاکم بر روابط اقتصادی و مسائل آن گفتگو می نماید و طرق بالا رفتن تولید و قدرت اقتصادی و رفاه مادی را مورد بررسی قرار می دهد؛ در کنار علم اقتصاد، مکتبهای اقتصادی مطرح می شوند که مبتنی بر نگرشهای فلسفی به انسان و جامعه و طبیعت و مسأله مالکیت، نظام معیشتی و سیستم اقتصادی خاصی را پیشنهاد می کنند؛ سیاستگذاری اقتصادی هر نظام سیاسی از ضرورت‌های اجتماعی - بین المللی و بینش فلسفی آن نظام، ناشی می شود.

قرآن در زمینه حقوق و فلسفه آن، مالکیت و منشأ آن، نظام اقتصادی سالم و عناصر

ص: ۲۱۵

۱- ۱. مکتب «ساختمانگرایی» نگرش عصبی و زیست شناسی به شعور و عناصر تشکیل دهنده آن، «کنش گرایی» توجه به یادگیری و سازگاری با محیط «سلوک و رفتار» نفی درون نگری و توجه به شرطی شدن، «روانکاوی» توجه به ضمیر ناخودآگاه، «گشتالت یا کل نگری» تکیه بر تجربه های ذهنی. برای توضیح هر یک رک: «در آمدی بر روانشناسی» اتکین سون، «روانشناسی عمومی» دکتر شعاری نژاد.

آن، بحثهای فراوانی را مطرح می نماید (۱) که برای درک عمیق آن، آگاهی بر علوم مذکور زمینه مساعدی را فراهم خواهد آورد.

۲۱- ملکه استنباط

ملکه استنباط نورائیتی موهوبی- اکتسابی است که از چهار عامل «وراثت، عنایت خدا، تعلیم و تربیت صحیح و سعی و تلاش وافر» ناشی می شود.

«وراثت» نظر به طهارت مولد، تغذیه حلال و مناسب و استعدادهای موروثی و سهم عقلانی، دارد.

«تعلیم و تربیت صحیح» نظر به روشهای صحیح تفکر و تعقل دارد تا که فرد را منطقی بار آورد و برخورد صحیح با وهم و خیال و فکر و عقل و احساس و قلب را فرا گیرد.

«سعی و تلاش وافر» به اجتهاد مستمر علمی نظر دارد که موجب باروری و رشد و نضج عقل فطری می گردد.

در کنار اجتهاد مستمر علمی، تجربه عملی باعث فزونی عقل و قدرت سنجش و ارزیابی و تحقق ملکه استنباط می شود:

«العقل غریزه یزید بالعلم و التجارب». (میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۵)

ص: ۲۱۶

۱-۱. در بینش اسلامی خدا حق مطلق و مالک حقیقی است از این رو تمام حقوق از خدا ناشی شده و تمام مالکیت ها و تصرفها به اذن الهی مشروعیت دارد، احکام مالکیتها و تصرفات مبتنی بر حقوق افراد، و حقوق افراد مبتنی بر حدود افراد، و حدود افراد از قدر و اندازه انسانی شان ناشی می گردد که خدا آن را مشخص نموده است: «ان الحکم الا لله». ولایت نبی و معصوم علیه السلام بر جان و مال مؤمنین و در ادامه آن ولایت فقیه جامع الشرائط بر مردم و ولایت پدر بر فرزند و شوهر بر زن از خدا ناشی می شود و هر یک از آن در محدوده خاصی با ضوابط شرعی خاص خود مطرح می باشند.

(عقل غریزه ای است که با علم و معرفت و تجربه فزونی می گیرد).

دراسه العلم لقاح المعرفة و طول التجارب زیاده فی العقل». (ص ۲۶) (تحقیق و تحصیل علم مایه بارور شدن نطفه معرفت و طول تجربه، فزونی در عقل می باشد).

«عنایت خدا» نظر به الطاف الهی دارد که به پاس ایمان و تقوای انسان به او عطاء می شود:

«إتَّقُوا فراسه المؤمن فإنه ينظر بنور الله». (ص) (از فراست و تیزهوشی مؤمن پروا گیرید چرا که او با نور الهی می نگرد).

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا». (انفال / ۲۹)

ص: ۲۱۷

اشاره

در بحث مقدمه کلیدها گذشت که عمده شرایط و کلیدها در امر تدبیر، اموری قلبی و روحی هستند و نقش گشودن قفلها و رفع موانع قلوب را بر عهده دارند.

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا». (محمد/ ۲۴) این کلیدها موجب طهارت روحی می باشد که حوزه های «معارف (شناختها)»، «عقاید (باورهای قلبی)» «خلق و خو و ملکات» و «کردارها» را دربر می گیرد: (۱) «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». (واقعه/ ۷۹-۷۷) (به یقین آن همان قرآن بسیار بزرگوار در کتابی پوشیده است که آن را جز پاک شدگان در نمی یابند- مس نمی کنند-).

«مس قرآن» همان تماس تنگاتنگ و بی واسطه با حقیقت ملکوتی قرآن می باشد که شرط آن، کمال تطهیر است که اهل بیت و معصومین علیهم السلام (مطهرون) آن را دارا هستند

ص: ۲۱۹

۱- ۱. «کردار» در اینجا وظایف شرعی را نیز در بر می گیرد همان چیزی که بعضی از مدعیان تصوف و عرفان خود را از آن بی نیاز می دانند.

و دیگران به نسبت طهارت روحی و تمسک به رهنمودهای آنان از صلاحیت تدبیر در قرآن، در حد «اشارات و یا لطائف قرآن» برخوردار می باشند.

این طهارت دو جنبه نفی و اثبات را دربر دارد:

الف: پاک بودن از آلودگی اعتقادی و فساد اخلاقی ب: آراستگی به کمالات فکری و روحی این دو جنبه به نحو کلی در «آیه الکرسی» مطرح شده است:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَمَّا انْفَصَمَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (بقره/ ۲۵۶) «شیطان و طاغوت» مظهر تمام زشتیها و آلودگیهاست و «الله» مظهر جمیع خوبیها و کمالات و ارزشهای متعالی است؛ ترکیب کفر به مظاهر طغیان و شیطنت، با ایمان به مظهر قداست و تعالی، طهارت مطلوب را پدید می آورد.

۱- اساس طهارت روحی

آنچه این دو جنبه را محقق می سازد تعقل سالم، بدون تأثر از امیال و غرایز و تأثرات بیرونی می باشد:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ». (۱) (ص / ۲۰) (آن کتابی بسیار با برکت است که آن را بسوی تو فرو فرستادیم تا مردم در آیاتش ژرف بیندیشند و تا صاحبان خرد متذکر شوند).

این صفت را به تعبیر قرآن «أُولُو الْأَلْبَابِ» دارا می باشند؛ «الباب» جمع «لب» است

ص: ۲۲۰

۱- ۱. نظیر این آیه، (غافر/ ۵۴ و ۵۳) می باشد: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْثَرْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ».

که خالص هر چیزی را گویند و در فرهنگ قرآن «عقل آزاد از بند شهوات و محیط» مورد نظر می باشد که اساس تمام ارزشهای الهی است.

پس با توجه به «سوره ص و سوره واقعه» دو دسته، صلاحیت تدبر در قرآن را دارند: «مطهرون» و «اولوا الألباب».

«مطهرون» بالاترین سهم از حقایق قرآن را در اختیار دارند و از کمال عقل و خرد برخوردار می باشند: «اولوا الألباب».

پس این دو عنوان دو جنبه از شخصیت مفسر قرآن را مطرح می نماید تعبیر «مطهرون»، طهارت روحی را نظر دارد و «اولوا الألباب» خلوص اندیشه و تعقل سالم را می رساند؛ در باطن مفهوم طهارت، خالص اندیشی (لب)، و در باطن مفهوم «لب» طهارت روحی، نهفته است.

خالص اندیشی، آزاداندیشی را با خود دارد و آزاد اندیشی، وسعت مشرب و شرح صدر را حکایت می کند، و اینها همه جلوه طهارت روحی می باشند که از اجتناب و کفر به طاغوت و انابه و ایمان به خدا ناشی می شوند:

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ». (زمر/ ۱۸ و ۱۷) (و آنانکه از طاغوت دوری گزیدند مبادا که او را عبادت کنند و به سوی خدا منقطع گشتند، آنان را بشارت باد، پس بندگانم را بشارت ده، آنانکه به سخن گوش فرا می دهند پس از زیباترین آن پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا ایشان را هدایت نموده است و آنان همان صاحبان خرد (عقل خالص) می باشند).

از آیه شریفه استفاده می شود: حد بندگی دوری از طاغوت و انقطاع بسوی خداست و این دو، شرط سلامت تحقیق و حقیقت یابی می باشند، دیگر آنکه هدایت الهی بر

پایه بصیرت و فهم و شعور افراد، استوار است و در عمل، زیباترین اندیشه را جلوه گر می سازد، سوم آنکه «اولوا الألباب» جلوه گاه زیباترین اندیشه و عمل می باشند که از فکری خالص و ژرف سرچشمه می گیرند.

۲- رابطه ایمان و عقل

کمترین حد «اجتناب و انابه»، نفرت از زشتیها و عشق به زیبایی هاست که هر انسانی بطور فطری آن دو را داراست: «فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا». (شمس / ۸) و بر این اساس است که تفکر سالم شکل می گیرد:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْيِ مَنْ يَكْفُرُ» (سبا / ۴۶) (بگو شما را فقط به یک موعظه سفارش می کنم به اینکه بخاطر خدا دوتا دوتا و تک تک بپا خیزید سپس تفکر نمایید).

«قیام لله» حرکت به عشق خدا و با نیت پاک می باشد که زمینه ساز تفکر سالم است و تفکر سالم، هدایتگر عقل، در مسیر صحیح می باشد: «دلیل العقل التفکر».

(کافی، ج ۱، ب عقل) در فرهنگ قرآن، رابطه ای ناگسستنی میان «ایمان و تعقل» و در مقابل، میان «کفر و عدم تعقل» برقرار می باشد:

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ».

(یونس / ۱۰۰) (و هیچ نفسی جز به اجازه خدا نمی تواند ایمان آورد و او پلیدی- کفر و شرک- را بر کسانی قرار می دهد که عقلشان را بکار نمی گیرند).

یعنی که نتیجه طبیعی عدم تعقل، کفر و شرک می باشد، این معنی با در نظر گرفتن

آیه سوره انعام، بیشتر تأکید می شود:

«كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ». (انعام / ۱۲۵) (بدانگونه خدا پلیدی را بر- جان- کسانی قرار می دهد که- به حقیقت- ایمان نمی آورند).

در سوره انفال، شرورترین جنبنده در نزد ذات مقدس الهی کسانی هستند که از شنیدن سخن حق کر و از دفاع از آن لال می باشند، آنان که تعقل نمی کنند:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». (انفال / ۲۲) در آیه ای دیگر در همین سوره، بدترین جنبنده کسانی هستند که کفر ورزیده، حق را نپذیرفتند:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». (انفال / ۵۵) مقایسه چهار آیه فوق نشان می دهد «عدم تعقل»، موجب عدم ایمان و پدید آورنده کفر می باشد:

«الضُّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ - الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ - الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ - الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» از این روست که فرموده اند: دین ندارد آنکه عقل ندارد:

«لا- دین لمن لا- عقل له». (ص) با توجه به رابطه فوق معلوم می گردد که «ایمان» با بی شعوری و عدم تعقل سازش ندارد و «تعقل» عنصر لا ینفک از «ایمان» محسوب می شود:

«ألْعَقْلُ مَا عَبْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ». صادق علیه السلام (کافی، ج ۱، باب عقل و جهل) از اینجا دو نکته مهم بدست می آید:

الف- امکان ندارد کسی محقق و اندیشمند باشد در عین حال به دین خدا پایبند

نباشد و یا لااقل، مسیر حرکتش به دیانت حق منجر نشود. (۱)

ب- سر انحطاط جامعه مسلمین، توقف اندیشه سالم و ریشه گرفتن تفکر شیطانی می باشد و راه عظمت و تعالی اسلامی براه انداختن جریان اندیشه سالم با الهام از پیشروان این راه، اهل بیت علیهم السلام می باشد.

با توجه به نکته فوق یکی از اهداف اساسی نزول قرآن و تفسیر آن توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ایجاد جریان تفکر سالم، در جامعه است که شأن اولوا الالباب می باشد:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». (نحل / ۴۴) (و بسوی تو ذکر را فرو فرستادیم تا برای مردم روشن گردانی آنچه را که بسوی آنان بتدریج فرو فرستاده شده است و شاید ایشان تفکر نمایند).

آنانکه به هر تمایل شهوانی و غیر انسانی خود پاسخ مثبت می دهند و تابع اصل لذت طلبی دنیوی، به هر قیمت ممکن، می باشند، اینان زمینه تفکر ارزشمند و متعالی را در وجود خود از بین می برند حتی اگر از افراد تحصیل کرده بحساب آیند:

«أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا؟ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمِعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ؟ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلِ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا». (فرقان / ۴۴ و ۴۳) (آیا دیدی آنکه را که با میل و رغبت، معبودش را هوای نفس خویش گرفته است، پس آیا تو بر او وکیل هستی؟ آیا با محاسبه گمان می کنی که اکثر آنان می شنوند یا تعقل می کنند؟ آنان چیزی جز همانند چارپایان نیستند، بلکه آنان از مسیر گمراهترند». (۲)

قرآن کریم حقیقت فوق را به شکلهای گوناگون و در فرصتهای بی شمار، مطرح

ص: ۲۲۴

۱- ۱. تجربه زندگی گواه صادقی بر این حقیقت بزرگ می باشد.

۲- ۲. این آیه بخوبی رابطه تقوی با فهم انسان را نشان می دهد که نقش اساسی در امر قبض و بسط شریعت دارد.

می کند تا که امت بخواب رفته اسلامی و بشریت غافل را با ضربات شلاق اندازی آیات، بیدار کند، از این رو صحنه مجسمی از جهنمیان، این محکومان عذاب ابدی و این زندانیان هستی باخته را به معرض دید می آورد که مأموران جهنم با آنان مصاحبه می کنند، صحنه ای که حالت ناامیدی و وحشت و دلهره از خلال اعتراف تکان دهنده شان، مشاعر بینندگان را قبضه کرده، آنان را به اندیشه در امر دنیا و آخرتشان وادار می نماید:

«إِذَا أَلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقاً وَ هِيَ تَفُورُ تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ، كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ، فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ فَسُحِقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ». (ملک / ۱۱-۷) (هرگاه در جهنم افکنده می شوند نعره وحشتناک جهنم را می شنوند در حالیکه بغلیان در آمده و لبریز گشته است، نزدیک است که از شدت خشم و غضب به انفجار درآید، هر وقت گروهی در جهنم افکنده می شوند مأموران جهنم، با اعتراض می پرسند: مگر هشدار دهنده ای سراغ شما نیامد؟ می گویند: آری، به یقین هشدار دهنده آمد پس تکذیب نمودیم و گفتیم هرگز خدا چیزی فرو نفرستاده است شما بسر نمی برید مگر در گمراهی بزرگ.

و گفتند اگر می شنیدیم یا تعقل می نمودیم هرگز در میان یاران آتش شعله ور نمی بودیم، پس آنان به تنها گناهشان اعتراف نمودند پس مرگ بر یاران آتش شعله ور!).

این آیه بخوبی نشان می دهد هر چه آتش فساد و تباهی است و هر چه آتش آشوب و طغیان است توسط افراد لجوج و بی شعور پیاست بطوری که عنوان «رفقای آتش» لقب گرفته اند.

تعبیر مفرد «بذنبهم» بجای جمع «بذنوبهم» این نکته را می‌رساند که هر چه گناه و آلودگی است زیر سر همین یک گناه می‌باشد و از همین جا، پایه و مایه می‌گیرد! و این عمق و عظمت اسلام را نشان می‌دهد که اینقدر عمیق و غیر قابل تصور، بر ارزش تفکر و تعقل تأکید می‌کند که اساس ایمان و تقوی و قداست را تشکیل می‌دهد و اساساً خط ایمان و کفر از همین جا جدا می‌شود! (۱) با این توجهات، در می‌یابیم که چرا در جایگاههای بی شماری از قرآن هر گاه سخن از «اولوا الألباب» بمیان می‌آید با احترام و عظمت یاد می‌شوند و هر گاه، امر مهمی مطرح می‌شود تأکید می‌کند که آن را صرفاً اولوا الألباب در می‌یابند:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ».

(زمر / ۹) «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ». (بقره / ۲۶۹) «وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ». (آل عمران / ۷)

ص: ۲۲۶

۱-۱. بطور کلی آفت سمع و بصر و قلب انسانی، انکار حق در جزء جزء زندگی می‌باشد، هر آنکه در امور روزمره زندگی حقایق را نمی‌پذیرد و حتی انکار می‌کند، زنگ خطری برای دستگاه ادراکی اش بصدا در آمده است: «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ...». (احقاف / ۲۶) (و برای آنان گوش و دیدگان و قلبها قرار دادیم پس از ایشان نه گوششان و نه دیدگانشان و نه دلهايشان، چیزی کفایت نمود چرا که آنان پیوسته آیات خدا را (انکار می نمودند...)). دقت و حساسیت در برابر حقوق کوچک و پذیرش آن، انسان را برای پذیرش حقوق بزرگ آماده می‌کند و برعکس. (روم / ۱۰، اعراف / ۱۰۱ و ...)

«اولوا الألباب» آن قدر جریان اندیشه شان با حقایق، سنخیت و هماهنگی دارد که تو گویی، تنها نیاز به تذکر دارند و بس و تنها تذکر، برای رشد فکری و روحی شان کفایت می کند با یک اشاره پیام را در می یابند و به اجرا می نشانند:

«وَلْيَتَذَكَّرْ أُولُوا الْأَلْبَابِ». (ص / ۲۰)

ب: تفصیل صفات اولوا الألباب:

۱- شهود به حقانیت قرآن

در سوره رعد، اولین خصوصیت اولوا الألباب، درک شهودی به حقانیت و حقیقت قرآن می باشد:

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ». (رعد / ۱۹) (پس آیا آنکه به شهود می داند که به یقین آنچه بسوی تو از جانب پروردگارت نازل شده است، حق می باشد (۱) مانند کسی است که او کور است؟ فقط صاحبان خرد متذکر می شوند).

تعبیر «يعلم» در برابر «أعمى» علم شهودی را می رساند؛ در آیه ای دیگر تعبیر «یری» آمده است:

«وَيَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ». (سبأ / ۶)

ص: ۲۲۷

۱- ۱. این ترجمه بنا به موصوله بودن «ما» می باشد، ترجمه دیگر: فقط بسوی تو از جانب پروردگارت حق نازل شده است.

و آنان که به ایشان علم داده شده است می بینند کسی که به سوی تو از جانب پروردگارت فرو فرستاده شده است همان حق است و بسوی شاهراه خدای عزت بخش بسیار ستوده هدایت می کند).

در اینجا برای قرآن بجای «ما»، موصول خاص «الذی» بکار رفته است که خصوصیات روشن قرآن را نظر دارد، این تعبیر با توجه به فعل «یری» حقیقت ملکوتی و روح قرآن را می تواند نظر داشته باشد که به رؤیت اولوا الألباب و شهود آنان، رسیده است.

این علم با توجه به سوره تکاثر، «علم الیقین» می باشد که برای صاحبانش چشم برزخی را نصیب کرده است.

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَمَتَرُونَ الْجَحِيمَ». (تکاثر/ ۶) (هرگز چنین نیست، اگر همچون علم یقینی، آگاهی داشتید بی شک جهنم را هم اکنون می دیدید!).

و این همان علمی است که به علمای ربّانی بر اثر عبودیت پروردگار، هجوم آورده است:

«وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ». (حجر/ ۹۹) (پس پروردگارت را بندگی کن تا آنکه یقین به سراغت آید).

«هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره و باشروا روح الیقین». (نهج، ک ۱۴۷) (به آنان علم بر چهره بصیرت حقیقی هجوم آورده است و آنان با روح یقینی هم آغوش می باشند).

۲- رسوخ در علم

با توجه به تعبیر «الباب» که عقول خالص را می رساند و با توجه به آیه «راسخان

در علم»، اولوا الألباب از علمی مستحکم و ریشه دار برخوردار می باشند: (۱) «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». (آل عمران / ۷) (و آنانکه در علم استحکام یافته اند می گویند به آن ایمان آوردیم هر یک از نزد پروردگار ما می باشد و جز صاحبان خرد- به آن- متذکر نمی شوند).

۳ و ۴ و ۵- اهل ذکر و فکر و مناجات

ذکر دائم و تفکر مستمر در خلقت آسمانها و زمین و مناجات با خدا سه صفت دیگر اولوا الألباب می باشد:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ...».

(آل عمران / ۱۹۱-۱۹۰) (به یقین در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز آیات بی شماری است برای صاحبان خرد آنانکه پیوسته خدا را در حال قیام و نشسته و بر پهلو- خوابیده- یاد می نمایند و پیوسته در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می کنند، پروردگار این نظام را هرگز به باطل نیافریدی، تو پاک و منزهی- از اینکه خلقت را به بیهوده آفریده باشی- پس ما را از عذاب آتش حفظ فرما...).

این آیات شریفه، همان آیه‌ای است که شب زنده داران، در دل نیمه های شب در حال آماده شدن برای راز و نیاز با محبوبشان زیر لب زمزمه می کنند آنانکه عشق به خدا

ص: ۲۲۹

از درونشان زبانه کشیده، سراسر وجودشان را به تسخیر خود در آورده است و آنان را به قیام در شب و مناجات کشانده است:

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ، فَآمَنَّا، رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ...» (آل عمران/ ۱۹۳) (پروردگارا ما شنیدیم ندا کننده ای را که برای ایمان ندا می کرد که به پروردگارتان ایمان آورید، پس ایمان آوردیم، پروردگارا پس گناهانمان را بپوشان و از وجودمان آلودگیهایمان را بزدای و با ابرار بمیران...).

۶- وفای به عهد الهی

«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ». (رعد/ ۲۰) (آنانکه به عهد الهی وفا، می کنند و پیمانهای محکم را نقض نمی نمایند).

عهد الهی، یکی پیمان عام بندگی خدا و اجتناب از بندگی شیطان می باشد که در چهره تعبد به احکام شریعت جلوه گر می شود:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَ أَنْ اعْبُدُونِي، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». (یس / ۶۰) (آیا بسوی شما ای فرزندان آدم عهدی نیفکندم که شیطان را نپرستید چرا که او برای شما دشمنی روشنگر است (۱) و مرا پرستید چرا که این شاهراه با استقامت است).

دیگری پیمان با علماء می باشد که رسالت دفاع از دین خدا و بازگو کردن حقایق به

ص: ۲۳۰

۱- ۱. «مبین» ظاهرش معنی متعددی دارد؛ اشاره به اینکه دشمنی شیطان خود باعث روشنگری برای انسان می باشد تا که از خواب غفلت بیرون آید و به قدر و قیمت خویش واقف شود.

مردم و هدایت و سرپرستی آنان را بر عهده دارند:

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ...».

(آل عمران/ ۱۸۷) (و یاد آور زمانی را که خدا پیمان محکم کسانی را که کتاب به آنها داد، أخذ نمود که بی شک باید کتابرا برای مردم روشن کنید و آن را کتمان مسازید...).

«... و ما أخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظه ظالم ولا سغب مظلوم...».

(نهج، خ ۳) (و آنچه که خدا بر علما اخذ کرده است که بر شکم سیر ستمگر و گرسنگی شدید ستمدیده آرام نگیرند).

پیمان سوم، پیمان از پیامبران، خصوصا انبیای اولوالعزم و بالخصوص پیامبر عظیم الشان اسلام می باشد که از بحث ما خارج است. (۱)

۷- برقراری پیوندها

«وَ الَّذِينَ يَصِفُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ». (رعد/ ۲۱) (و آنانکه وصل می نمایند آنچه را که خدا به آن فرمان داده است که وصل شود).

پیوندهای الهی سه قسم می باشد: پیوند با امام مسلمین، پیوند با مؤمنین، پیوند با ارحام و نزدیکان، دو پیوند نخست در آیه آخر آل عمران با توجه به آیات دیگر و روایات، آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا...». (آل عمران/ ۲۰۰) (ای کسانی که ایمان آوردید، صبر نمایید و همدیگر را به صبر دعوت کنید و با

ص: ۲۳۱

۱- ۱. این پیمان در (احزاب/ ۷ و آل عمران/ ۸۱) آمده است.

یکدیگر مرتبط شوید).

«مربطه» مرزبانی است که از طریق پیوند مؤمنین با هم و پیوند با امام مسلمین حاصل می شود.

دو پیوند مذکور در حوزه حقوق دینی و سومی در حوزه حقوق انسانی به دستور شرع می باشد:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...» (اسراء/ ۲۳) (و پروردگارت حکم فرمود که جز او را نپرستید و نسبت به پدر و مادر احسان نمایید...).

هنگام تعارض حقوق، دو پیوند نخست، مقدم بر پیوند سوم می باشند:

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (لقمان/ ۱۵) (و اگر پدر و مادر تو را با تلاش و اداری نمودند که به من شرک بورزی آنچه را که به آن برای علمی نیست پس آن دو را اطاعت مکن و- لیکن- در دنیا با آنها به نیکی رفاقت نما).

۸ و ۹- خوف و خشیت خدا و روز بازپرسی

«وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (رعد/ ۲۱) (و از پروردگارشان هراسی توأم با تعظیم دارند و از بدی حساب می ترسند).

«خشیت» خوفی است که از درک مقام عظمت الهی سرچشمه می گیرد و اختصاص به علما دارد:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...» (فاطر/ ۲۸) (فقط علمای از بندگان خدا از خدا خشیت دارند).

ص: ۲۳۲

«سوء الحساب» نظر به مذاقه و کنکاش در تمام اعمال دارد که «اولوا الألباب» را به وحشت می اندازد و دائم معامله بر اساس فضل را از خدا درخواست می نمایند:

«إلهی عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک».

«خشیت از پروردگار» مقامی است که حتی در فرض عدم حسابگری روز قیامت، عالم را به بندگی و رعایت شوؤن آن می کشاند و این معنی را اکثر مردم فاقد می باشند.

احساس حضور حق و نظارت و مراقبت فراگیرش بر نهان و آشکار وجود انسان، آنچنان کنترلی در نیت و فکر و حالت و عمل بوجود می آورد که دیگر، انسان از شرم حضور خدا، آن کمال قدس و طهارت و عظمت جز به رضای او عمل نخواهد کرد.

انسان حین ارتکاب جرم، اگر دریابد کسی عمل زشت او را زیر نظر دارد، دو حالت برای او پیش می آید؛ اگر شخص ناظر، خود فاسد و تبهکار باشد، چندان نگرانی و اضطراب و شرمی حاصل نخواهد شد چرا که ناظر، خود مبتلاست پس دیگر شرم حضور معنا ندارد و اساساً افراد تبهکار برای ادامه فساد خود با وجدان آرام، نیازمند تباه کردن دیگران می باشند تا که جو فاسد، براحتی اجازه و حتی تشویق بر فساد را برای آنان فراهم آورد؛ وجود فضای مملو از فساد، موقتا، هجوم نفس ملامتگر را جهت سرزنش مانع می گردد و آرامش کاذبی را پدید می آورد.

لیکن اگر ناظر، فرد پاک و مقدس و وارسته ای باشد، هجوم سنگین حاصل از نگاهش، انسان تبهکار را درهم می شکند و نفس ملامتگر را علیه خود می شوراند، در این صحنه، مجرم در تنگنای شدید روحی قرار می گیرد و لذت هواپرستی و گناه، به تلخی کشنده ای مبدل گشته، دنیا در نظرش تیره و تار می گردد. (۱)

ص: ۲۳۳

۱-۱. ریشه این حالت از اینجاست که انسانها وجودشان صفحه خالی نیست که هیچ نقش و جهتی بخود نگرفته باشد، بلکه هر انسانی بر اساس توحید و حق گرایی و پاک طلبی سرشته شده است، از این رو، فساد، خیانت و جنایت با اقتضای سرشت و خمیره انسان مغایرت دارد؛ پس ناچار برای مجرم، تضاد درونی

آنان که فساد و آلودگی در جانشان ریشه دوانیده است در چنین شرایطی به دشمنی با ناظرین پاک برخاسته، به حذف آنان از صحنه های اجتماعی و روابط انسانی، اقدام می نمایند؛ (۱) این معنی را در عملکرد قوم لوط علیه السلام مشاهده می کنیم؛ آنان تصمیم می گیرند، لوط و یارانش را جهت جلوگیری از اعتراض و حضورشان از شهر بیرون نمایند، متن دستور العمل اخراج، بسیار عجیب و تکان دهنده است:

«أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ!» (نمل / ۸۲، اعراف / ۵۶) (خاندان لوط را از سرزمین خود بیرون کنید چرا که آنان بدون تردید مردمانی پاکیزه طلبند!).

این اعتراف، بیانگر همان حالت روحی کشنده است که بر اثر تضاد درونی و فشار بیرونی پدید آمده است؛ این توضیح، تحلیل روانی مجرمینی است که در عین اعتراف به عظمت مردان الهی، اقدام به تبعید و یا نابودی آنان کمر می بندند. (۲)

ص: ۲۳۴

۱- ۱. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا». (انعام / ۱۲۳)

۲- ۲. برخورد غرب با حجاب و اخراج دختران با حجاب از مراکز آموزشی نمونه ای دیگر از همین مسأله است، جامعه ای که همجنس بازی و فحشاء امری رسمی و عادی است، حجاب بانوان، آرامش آنان را بهم زده و آنان را به وحشت انداخته است! این مسأله از نظر روانی، نکبت و آلودگی آنان در عین بیچارگی را نشان می دهد و در واقع اینان از آشکار شدن فساد خود بر خود به وحشت افتاده اند!

با این توجه اگر این ناظر محترم، خدا باشد آنکه کمال قدس و طهارت، عزت و کرامت و تعالی و عظمت می باشد. درک حضور خدا در حین عمل، آنچنان شرم و حضوری را بوجود می آورد که انسان آرزو می کند قبل از آن مرده بود و آن بزرگوار او را در آن حال شرم آور نمی دید.

این احساس درک حضور خدا، نصیب بزرگوارانی می شود که خود را تزکیه نموده، مراقبت در انگیزه ها و حرکتهای خود داشته، موازین و دستورات الهی را همواره مد نظر قرار می دهند و با این وجود، از مقام بازپرسی خدا در نگرانی بسر می برند:

«إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لَا يُشْرِكُونَ، وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ». (مؤمنون / ۶۰-۵۸) (به یقین آنانکه از خوف مقام عظمت پروردگارشان، دل شوره دارند و آنان که یکسره به آیات پروردگارشان ایمان دارند و آنانکه ایشان به پروردگارشان شرک نمی ورزند و آنانکه پیوسته می دهند آنچه را که- در گذشته- دادند در حالیکه دلهایشان مضطرب است از اینکه بسوی پروردگار و صاحبشان برمی گردند، آنان در خیرات سرعت می گیرند و آنان بر آن سبقت گیرنده می باشند).

۱۰ و ۱۱ و ۱۲- صبر، اقامه نماز و انفاق

«... وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً...». (رعد / ۲۲) (... و کسانی که بجهت کسب رضای پروردگارشان صبر نمودند و نماز را برپا کردند و از آنچه که به آنان روزی دادیم در حالت پنهان و آشکار انفاق نمودند...).

«صبر و نماز» از یک سو و «نماز و انفاق» از سوی دیگر با هم، رابطه مستحکمی

دارند و در واقع نماز، بدون «صبر و انفاق» (۱) از حقیقت خود تهی می باشد؛ از این رو همواره نماز و زکات و انفاق در قرآن، قرین یکدیگر آمده اند، که یکی به رابطه عبد با معبود و دیگری به رابطه عبد با بندگان خدا نظر دارد که از هم انفکاک ناپذیرند؛ و در دو آیه نقش اساسی «صبر و نماز» در راه خدا مطرح گشته است که در یکی بر نقش نماز و در دیگری بر نقش «صبر» تأکید شده است:

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ». (بقره / ۴۵) (و با تکیه بر صبر و نماز- از خدا- یاری جوید و نماز بی شک بسیار بزرگ است مگر بر کسانی که فروتن می باشند).

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ».

(بقره / ۱۵۳) (ای کسانی که ایمان آوردند، با تکیه بر صبر و نماز- از خدا- یاری جوید چرا که قطعاً خدا با صابران می باشد).

«صبر» فرو بلعیدن جرعه جرعه تلخیها و سختیهای «مصیبت و طاعت و معصیت» است.

«انفاق» بر کردن شکافها و برطرف کردن نیازهای مادی و معنوی فرد و جامعه می باشد.

و «نماز» نمایشگر عشق به خدا و معراج مؤمن است و این عشق به خداست که انسان را به صبر بر مصائب و صبر بر طاعات و صبر از معاصی پایدار می گرداند و تلخی آنها را به شیرینی مبدل می کند و به مرتفع نمودن نیازهای بندگان خدا، عاشقانه وادار می نماید: «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست».

ص: ۲۳۶

«صبر بر طاعت» بسیار فراتر از «صبر بر مصیبت» و بسیار فروتر از «صبر از معصیت» می باشد! چه بسیار از کفار که به امید غرضی فانی، تلخی حوادث را بجان می خرنند و چه بسیار از متعبدانی که در برابر معصیت، وسوسه گناه، دل‌هایشان را می لرزاند از این روست که «صبر از معصیت» (ورع) مقام بسیار شامخی را داراست:

«الصَّبر ثلاثة صبر عند المصيبة و صبر على الطاعة و صبر عن المعصية، فمن صبر على المصيبة حتى يردّها بحسن عزائها كتب الله له ثلاث مائة درجة ما بين الدَّرَجَة إلى الدَّرَجَة كما بين السماء إلى الأرض و من صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بين الدَّرَجَة إلى الدَّرَجَة كما بين تخوم الأرض إلى العرش و من صبر عن المعصية كتب الله له تسع مائة درجة ما بين الدَّرَجَة إلى الدَّرَجَة كما بين تخوم الأرض إلى منتهى العرش». (ص) (کافی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۵) (صبر سه گونه است، صبر هنگام مصیبت، و صبر بر طاعت و صبر از معصیت، پس هر که بر مصیبت صبر نماید تا آنکه آن را با تسلی زیبایش برگرداند، خداوند برایش سیصد درجه ثبت می نماید که فاصله یک درجه تا درجه دیگر همانند فاصله میان آسمان تا زمین است و هر که بر طاعت صبر نماید خداوند برایش ششصد درجه می نویسد که فاصله یک درجه تا درجه دیگر همانند فاصله میان عمق زمین تا عرش می باشد، و هر که از معصیت صبر نماید خداوند برایش نهصد درجه ثبت می نماید که فاصله یک درجه تا درجه دیگر همانند فاصله میان عمق زمین تا انتهای عرش می باشد!).

صبر خود مراتبی را داراست: صبر بهمراه جزع و فزع و صبر بدون جزع و شکایت که «صبر جمیل» است.

صبر جمیل دو گونه است صبر صابران و صبر شاکران؛ اولی بر تلخی‌ها شکیبایی نشان می‌دهد و دومی جز شیرینی نعمت چیزی نمی‌بیند، و بر آن شکر می‌نماید و این صبر همان مطلوب اولیاء الهی و اولوا الألباب می‌باشد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ صَبْرَ الشَّاكِرِينَ لَكَ». (دعای ماه رجب) و در زیارت عاشورا و در پاسخ زینب علیها السلام به ابن زیاد این معنی جلوه گر است:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَيَّ مَصَابِهِمْ».

(بار خدایا ستایش‌ها همه تو را سزد ستایشی همچون ستایش شاکران بر مصیبت وارده‌شان).

«ما رأيت إلّا جميلاً». زینب علیها السلام (جز زیبایی چیزی ندیدم).

انفاق از مازاد بر نیاز و انفاق از محبوبها دو مرتبه از انفاق است که اولی سیره مؤمنین و دومی عادت ابرار و اولوا الألباب می‌باشد که غالباً پنهانی و بهنگام ضرورت، آشکارا صورت می‌گیرد:

«وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...» (بقره / ۲۱۹) «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ...» (بقره / ۲۱۵) «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...» (حشر / ۹) (- انصار، مهاجرین را- بر خود مقدم می‌کنند اگر چه فقر شدیدی با آنان همراه باشد).

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...» (آل عمران / ۹۲) (هرگز به بر نخواهید رسید تا آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید...).

علاوه بر هنگام‌داری و آسایش، انفاق در سختی‌ها و فشار، خصلت مهم ابرار و عادت مستمر «عباد خدا» می‌باشد که صرفاً به جهت رضای خدا صورت می‌گیرد:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ...» (آل عمران / ۱۳۴) «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا». (انسان / ۹ و ۸) (و- عباد خدا- طعام را با وجود نیاز و عشق به آن به مسکین و یتیم و اسیر می خورانند،- می گویند- صرفاً به جهت رضای خدا، شما را اطعام می کنیم، هیچ پاداش و تشکری را از شما نمی خواهیم).

پاداش چنین انفاق خالصانه ای، فرزاندگی و حکمت الهی است که نصیب اولیاء الهی و صاحبان عقل خالص می گردد، همان عنایتی که نصیب لقمان علیه السلام گردید و همان چیزی که گمشده گرانقدر مؤمن می باشد:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ، وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». (بقره / ۲۶۹) (حکمت را به هر که خواهد، دهد، و هر که به او حکمت داده شود پس به حقیقت خیر فراوانی به او عطاء گشته است و کسی جز صاحبان عقل خالص به آن متذکر نمی شوند).

«الْحِكْمَةَ ضَالَّهُ الْمُؤْمِنِ». علی علیه السلام (نهج، ک ۸۰) «اقامه نماز»، اثر طبیعی اش بر جان نمازگزار، دوری از زشتی و پلیدی، و در جامعه برقراری جریان دعوت به خیر و اقدام به امر به معروف و نهی از منکر می باشد و این نشان می دهد متدبر در قرآن یک وجود مقدس و وجودی فعال در جامعه می باشد:

«اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...». (عنکبوت / ۱۴۵) (و تلاوت نما آنچه از کتاب بسوی تو وحی شده است و نماز را بپای دار چرا که نماز از پلیدی و زشتی باز می دارد).

«يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ». (لقمان/ ۱۷) (ای پسر کم نماز را بیای دار و به معروف امر نما و از منکر باز دار و بر آنچه به تو اصابت می کند صبر نما چرا که آن از ریشه های عزم در امور می باشد).

تعبیر ماضی «صبروا... و أقاموا الصلوة و أنفقوا...» بر خلاف تعبیرات قبل و بعد در سوره رعد نشانگر تحقق و ثبات این سه معنی در وجود اولوا الألباب می باشد که اساس و ریشه خصوصیات دیگر تلقی می گردد.

۱۳- دفع بدی با خوبی

«... وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أَوْلِيكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ». (رعد/ ۲۲) (... و با خوبی بدی را دفع می نمایند آنان عاقبت خانه هستی سهم ایشان است).

بدی و آلودگی، گاه از خود سر می زند و گاه از دیگری، و آیه به هر دو مورد می تواند نظر داشته باشد.

مورد اول از صفات برجسته محسنین بشمار آمده است آنانکه کار خوب را زیبا انجام می دهند و از زشتیها زیبا دست می کشند!:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ - وَ مَنْ يَعْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ - وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أَوْلِيكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ». (آل عمران/ ۱۳۶-۱۳۵) (و کسانی که هرگاه عمل زشتی را مرتکب شوند یا به خود ستم کنند، خدا را بیاد آورند پس برای تبعات گناهان خود طلب پوشش و آمرزش نمایند- و چه کسی جز خدا تبعات گناهان را می تواند ببوشاند؟- و بر آنچه مرتکب شدند در حالیکه علم

دارند، اصرار نمی ورزند، آنان پاداششان پوشش و آموزش بی حد و مرز از جانب پروردگارشان می باشد و بهشتهایی که نهرها از زیر آنها جاری است در حالیکه بطور ابدی در آنها بسر می برند و چه نیکوست پاداش عمل کنندگان).

تعبیر «وَمَنْ يُعْفِرِ الذُّنُوبَ...» حالت نفسانی و اعتقاد قلبی محسنین را نشان می دهد که در هنگام گناه و آلودگی جز خدا برای خویش پناهی نمی شناسند و تعبیر شرط «إذا» تحقق انابه و انقطاع و رجوع مستمر آنان را به خدا نشان می دهد حالتی که برای غیر محسنین بسیار سخت و دشوار می نماید و غالباً خودخواهی و غرور ناشی از گناه، مانع از اعتراف به گناه و تضرع و رجوع به حق می شود این حالت زنده و پویا به برکت احسان و بزرگواری در امور مادی هنگام راحتی و سختی، و فروخوری خشم و غیظ و گذشت از اعمال جاهلانه مردم ناشی شده است که حکایت از پختگی و تجربه آموزی فراوان آنان و مراقبت و تهذیب نفس مستمرشان، دارد که در آیه قبل بدان متذکر شده است، آیات سوره رعد نیز خود نشان می دهد که این حالت مستمر «دفع بدی یا خوبی» از سه صفت برجسته «صبر و اقامه نماز و انفاق خالصانه» ناشی می شود.

دفع بدی دیگران با خوبی و احسان، مورد دیگری است که در سوره فصلت آمده است:

«لَا تَسِيئُوا الْحَسَنَةَ وَلَا السَّيِّئَةَ، ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ». (فصلت / ۳۴) (قطعا خوبی با آلودگی یکسان نیست، بدی را به شیوه ای که زیباتر است دفع نما پس ناگاه آنکه میان تو و او دشمنی بود (متحول گشته) گویا دوست بسیار گرم و صمیمی می باشد).

این آیه شریفه نه تنها دفع بدی با خوبی را مطرح می کند، بلکه زیباترین شیوه برخورد را نیز نظر دارد، آیه ۱۸ زمر نشان می دهد تبعیت از بهترین سخن و عمل و

شیوه، عادت مستمر اولوا الألباب می باشد؛ توجه به بهترین عمل به‌مراه زیباترین شیوه امری است که مکرراً در قرآن به پیامبر عظیم الشأن (۱) ما سفارش شده است که از والایی این خصلت حکایت می کند، احسان و لطف به جای مقابله به مثل و بجای حتی عفو و گذشت آنهم با شیوه ای هر چه بهتر و زیبا در لجوج ترین افراد نیز طوفانی از شرمندگی و انفعال را پدید آورده، عشق و محبت را بجای دشمنی می نشاند؛ این نحوه برخورد از وجودهایی سر می زند که از ثبات در صبر و شکیبایی برخوردارند و بهره هایی عظیم از معرفت و ایمان و تقوی و احسان را بدست آورده اند آنان که به دو صفت برجسته «صبر و شکر» در حد بالایی متصف می باشند:

«وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ». (فصلت / ۳۵) (و آن حقیقت مهم را جز کسانی که صبر نمودند بروشنی در نمی یابند و آن را جز صاحب بهره ای عظیم بروشنی در نمی یابد) «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ، إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ». (ابراهیم / ۵) (و به حقیقت قسم که موسی را با معجزاتمان فرستادیم که قومت را از ظلمتها بسوی نور بیرون آور و آنان را به ایام خدا یادآور شو، چرا که در آن حقایق به یقین نشانه های الهی فراوانی برای هر شخص بسیار شکیبا و بسیار شاکر وجود دارد).

دفع بدی با خوبی یکی از مصادیق برجسته و یکی از ابزار مهم اخراج مردم از ظلمت جهل و کفر و شرک و نفاق بسوی نور ایمان و تقوی می باشد؛ این معنی یکی از شگردها و شیوه های مهم برخوردهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بود:

ص: ۲۴۲

۱-۱. در ۴ آیه دفع بدی با خوبی، در دو آیه که برخورد به شیوه احسن آمده است خطاب به پیامبر است و در دو آیه دیگر که صرفاً دفع بدی با خوبی آمده است تعبیر جمع آمده است یعنی که مسئولیت پیامبر صلی الله علیه و آله سنگین تر و بالاتر است.

«خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ». (اعراف / ۱۹۹) (عفو را- همچون سلاحی- بدست گیر و به نیکی فرمان ده و از ناآگاهان و سفیهان روی گردان- درگیر نشو-).

عفو و اغماض و بالاتر، احسان و بزرگواری در شرایطی کارساز است که طرف مقابل، توان مقابله به مثل را در انسان بیابد و احساس کند و آما حمل بر ضعف و خوف انسان خواهد نمود، بنابراین در هنگام ضعف ظاهری در مقابله به مثل، جرأت بر اعتراض و شجاعت در دفاع از حق، ضرورت می یابد تا قدرت و صلابت روحی مؤمن جلوه گر شود و آنان را تحت تأثیر قرار دهد.

از آنجا که در موارد قدرت بر مقابله به مثل، شیطان شدیداً روحیه انتقام جویی را در انسان تحریک می کند و آتش خشم و غضب و کینه را در وجود انسان دامن می زند باید شدیداً به خدا پناه برد تا انسان را در این برخورد حکیمانه و اصلاحگرانه یاری دهد:

«وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

(فصلت / ۳۶) (و اگر قطعاً عامل تحریکی از جانب شیطان تو را تحریک نمود پس به خدا پناه بر چرا که فقط او یگانه شنوا و آگاه است).

عامل محوری در دفع بدی با خوبی، همان صبر و شکیبایی می باشد که در آیات فوق به آن اشاره گشته است، صبری که در سختیها و شداید مصیبت‌های زندگی و در برابر اوامر الهی و از معاصی مطرح می باشد؛ صبری که با زهد به دنیا و عشق به آخرت و پاداش الهی همراه است که به «حظ عظیم» تعبیر شده است، این نکته، در تقابل فکری میان شیفتگان به دنیا و عالمان الهی، در قصه قارون، بروشنی فهمیده می شود:

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَكُدُو حَظٌّ عَظِيمٌ، وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ

لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ». (قصص / ۸۰-۷۹) (پس قارون قاهرانه بر قومش در زینت خود بیرون آمد، کسانی که زندگی پست را می خواهند گفتند ای کاش! برای ما نیز می بود همانند چیزی که به قارون داده شد، چرا که او بی شک صاحب بهره ای عظیم است و کسانی که علم و معرفت داده شده اند، گفتند وای بر شما پاداش خدا ارزشمند است برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و این حقیقت را جز افراد شکیبیا بروشنی در نمی یابند).

آنکه دلش را زینت دنیا و جاه و مقام و قدرت طلبی و لذت حرام، شیفته خود نموده و به اسارت کشانده است نمی تواند بدیها را با خوبیها رفع نموده، شیفتگان به دنیا را متحول نماید و عشق به آخرت را در دلشان زنده کند:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». (قصص / ۸۳) (آن خانه آخرت است که آن را برای کسانی که نه سرکشی در زمین و نه فساد را می خواهند، قرار می دهیم و عاقبت مطلوب از آن پروا پیشگان است).

۱۴ و ۱۵ و ۱۶- حقیقت طلبی، آزاد اندیشی و شرح صدر

«اولوا الألباب» تشنه حقیقت اند از این رو در جستجوی آن به هر جا سرک می کشند و از هر کس سراغ آن را می گیرند بدین جهت، در پی حقیقت به هر سخنی گوش فرا می دهند و از بهترین و زیباترین آن پیروی می نمایند: (۱)

ص: ۲۴۴

۱-۱. «القول» در آیه یا بمعنی «مطلق سخن» و یا بمعنی «قرآن» است که در سوره مؤمنون بر آن شاهدهی آمده است، بنابر اول باید توجه داشت بمعنی مطالعه و تحقیق در هر مکتب نمی باشد چرا که مکتبهای الحادی، قبل از تحقیق به دلیل فطرت الهی مردود می باشند. تحقیق در ادیان آسمانی نیز با یک نکته سرعت به نتیجه می رسد و آن معجزه می باشد زیرا آنکه از آسمان خبر می آورد باید معجزه ای ابدی

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ». (زمر / ۱۸) حقیقت طلبی، انسان را به تجدید نظر دائمی در افکار و عقاید خویش می کشاند و او را وا می دارد پیوسته نظرات خود را در معرض ایراد و انتقادات و ارزیابی اندیشمندان دیگر قرار دهد تا صحت و سقم و قوت و ضعف آن پدیدار شود، از این رو وسعت مشرب و تحمل سخنان مخالف و روحیه انعطاف پذیری، جزء لوازم حقیقت طلبی بشمار می آیند و علامت حق طلبی و آزاد اندیشی می باشند.

این انتقاد پذیری و آزادی از گشادگی سینه و وسعت روح انسان، خبر می دهد که به نور الهی حاصل گشته و خود به نورانیت رسیده است:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ». (زمر / ۲۲)
(پس آیا آنکه خدا سینه اش را برای اسلام (و پذیرش حق) گشوده است پس او سوار بر مرکب نوری از جانب پروردگارش است - همانند شخص قسی القلب است - پس وای بر آنان که دلهایشان از یاد خدا قساوت یافته است، آنان در انحرافی روشنگر بسر می برند).

آیه بعد نشان می دهد که چگونه این شرح صدر، مایه تأثر شدید دل در برابر جریان ملکوتی قرآن می باشد.

در آیه سوره انعام به نقش اساسی «شرح صدر» در هدایت انسان تأکید می کند:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ

ضَيْقًا حَرْجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجَسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ». (انعام/ ۱۲۵) (پس هر که را خدا بخواهد که او را هدایت کند سینه اش را برای اسلام می گشاید و هر که را بخواهد که او را گمراه کند سینه اش را بسیار تنگ و در سختی قرار می دهد گویا که در آسمان به سختی حرکت می کند بدانگونه خدا پلیدی را بر جان کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد).

در آیه ای دیگر بر نور خدا تأکید می کند که به برکت حق طلبی و ایمان به خدا، حاصل شده، حیاتی الهی را پدید آورده است:

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا، كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

(انعام/ ۱۲۲) (و آیا کسی که مرده بود پس او را زنده کردیم و برایش نوری را قرار دادیم که با آن در میان مردم حرکت می کند همانند مثال کسی است که در تاریکیها بسر می برد در حالیکه از آنها خارج شدنی نیست؟ مانند آن برای کافران زینت داده شد آنچه را که پیوسته عمل می کردند).

این نور، بصیرتی الهی است که در اندیشه و گفتار و کردار اولوا الألباب در معاشرتها جلوه گر است. (۱)

تعبیر «فی الناس» حضور فعال اولوا الألباب را در صحنه های اجتماعی نشان می دهد.

ص: ۲۴۶

اولوا الألباب فنای زندگی دنیا و حقیقت پایدار آخرت را به نور عقلشان در می یابند و بر اساس ابدیت طلبی و حقیقت طلبی فطریشان، زندگی آخرت را برمی گزینند و دل به دنیا نمی بندند در عین حال که با تلاش مستمر از دنیا توشه آخرت را فراهم می نمایند:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُضِيغًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَمَذَكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ». (زمر / ۲۱) (آیا ندیدی که خدا از آسمان آبی را فرو فرستاد پس آن را بصورت چشمه سارهایی در زمین روان ساخت سپس بواسطه آن زراعتی که رنگهایش متفاوت است بیرون می آورد سپس به نهایت خود رسیده خشک می گردد پس آن را زرد می بینی سپس آن را خاشاک خرد شده می گرداند، به یقین، در آن تذکر فراوانی برای صاحبان خرد وجود دارد).

«وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ».

(قصص / ۷۷) (و در آنچه خدا به تو داده است دار آخرت را بجوی و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن و نیکی کن همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است و تباهی را در زمین مجوی چرا که خدا تبهکاران را دوست ندارد).
تقابل فساد با آخرت طلبی نشان می دهد دنیا طلبی، موجب تبهکاری در وجود خویش و در جوامع بشری است.

در روایتی از رسول خدا زهد به دنیا و عشق به آخرت از علامات شرح صدر و نورانیت دل شمرده شده است:

«إِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ إِفْسَاحٌ لَهُ وَ انْشِرَاحٌ، قَالُوا، يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لِدَلِّكَ عَلَامَةٌ يَعْرِفُ بِهَا؟ قَالَ: أَلْتَجَافِي عَنِ الدَّارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةِ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادِ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزْوِلِ الْمَوْتِ». (تفسیر المیزان، ذیل انعام/ ۱۲۵ و زمر/ ۲۲) - در توضیح آیه انعام- نور خدا وقتی در قلب افتد، قلب بجهت آن وسعت می یابد و گشوده می شود گفتند: ای رسول خدا پس آیا برای آن علامتی هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: پهلو تهی کردن از دار فریب و انقطاع بسوی دار ابدیت و توشه فراهم نمودن برای مرگ قبل از آنکه مرگ نازل شود).

«شرح صدر و نور خدا» موجب می شود انسان از بارگران جهالتها، افکار غلط، عقاید پوسیده و اخلاق فاسد نجات یافته، به وسعت روحی و رفعت مقام رسیده، مصیبتها و سختیها بر او آسان گردد و از دو آسانی در دل سختی ها و یک آسانی از پس آنها، برخوردار شود: (۱) «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزَرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا». (انشراح/ ۶-۱) (آیا سینه ات را برای نگشودیم و از تو بار گرانت را که کمر تو را شکسته بود، برداشتیم و برای یاد تو را رفعت بخشیدیم؟، پس یقیناً همراه با سختی آسانی ای هست، یقیناً با سختی آسانی ای هست).

«سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا». (طلاق / ۷)

ص: ۲۴۸

۱-۱. دو آسانی یکی «رزق معنوی استمداد و اتصال با خدا» و دیگری «پخته شدن و آبدیده شدن در سختی ها» می باشد؛ آسانی بعد از سختی همان «پیروز شدن در اهداف و بدست آوردن ثمره تلاشها» می باشد: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». (قصص / ۸۳)

(خدا بزودی از پس سختی، آسانی ای قرار می دهد).

این نور بطور کلی از اطاعت حق و بندگی خدا و عشق به آخرت سرچشمه می گیرد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا». (انفال / ۲۹) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ، يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ...». (حدید / ۲۸) (ای کسانی که ایمان آوردند، از خدا پروا پیشه کنید و به رسولش ایمان آورید- که در نتیجه- دو بهره کافی (۱) از رحمتش به شما می دهد و برای شما نوری قرار می دهد که با آن قدم بردارید و شما را می آمرزد...).

این آیه دستور العمل زهد و آزادی از اسارت دنیا را دربر دارد که در آیات قبل از آن سخن بمیان آمده است، بار دیگر باید تأکید نمود که مهمترین جلوه نور خدا و زهد در دنیا، تواضع و فروتنی در برابر حق می باشد، نور خدا منیتها، کبر و غرور و خودستایی را فرو می ریزد چرا که اینها موجب تاریکی روح، هستند و با نور حق تناسبی ندارند.

زهد در دنیا و عشق به آخرت خشوع و فروتنی را به ارمغان می آورد:

«... الْخَاشِعِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». (بقره / ۴۶) (افراد خاشع کسانی هستند که اعتقاد دارند که قطعاً پروردگارشان را دیدار می کنند و قطعاً آنان بسوی او بازگشت کننده می باشند).

خصلت خشوع در فهم قرآن و تحوّل افراد جامعه بسیار مؤثر می باشد، موسی علیه السلام را می بینیم که در برابر انتقاد فرعون در مورد کشتن یکی از قبطی ها، با کمال فروتنی به خطای خود اعتراف می نماید در حالیکه این عمل با معیارها و اهداف بلند موسی علیه السلام

ص: ۲۴۹

۱- ۱. تعبیر «کفلین» دو بهره کافی از دنیا و آخرت و یا دو بهره کافی از دنیا و یا اینکه بهره مستمر الهی را نظر دارد که بنابر وجه سوّم تشبیه دلالت بر تکرار می کند همچون «لیبک و سعديک».

هماهنگ نبود (۱) نه اینکه مقتول استحقاق کشته شدن را نداشت با این حال، با وجود قصد سوء استفاده شدید فرعون از این مسأله، حضرت براحتهی اعتراف می نماید:

«فَعَلْتُهَا إِذًا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ». (شعراء / ۲۰) (- بله- در آن وقت آن کار را مرتکب شدم در حالیکه من از گم کردگان راه صحیح برخوردارم، بودم).

این اعتراف در شکستن سدّ لجاجتها و عنادها بسیار کارگر می باشد لیکن اغلب ماها به بهانه اینکه اگر اعتراف کنیم طرف مقابل از آن سوء استفاده می کند و یا اینکه نظام زیر سؤال می رود، بخاطر خود خواهی و منیت شخصی، حاضر به پذیرش حق نمی شویم و در نتیجه موجب بی اعتمادی مردم به خود و دلسردی و از دست دادن نیروهای مؤمن به انقلاب اسلامی می گردیم و این جرمی است سنگین که پی آمدی خطرناک در دنیا و آخرت را بدنبال می آورد.

ت: اجمال صفات اولوا الألباب

۱- زیباترین فرد در سخن و اعتقاد

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ».

(فصلت / ۳۳)

ص: ۲۵۰

۱-۱. اعتراض فرد قبطنی به موسی علیه السلام دربار دوم و سکوت حضرت، نشان می دهد این عمل با اهداف حضرت و جریان اصلاح، هماهنگ نبود: «یا موسی أ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ؟ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ». (قصص / ۱۹)

(و کیست زیباتر در سخن از کسی که بسوی خدا دعوت نماید و کار شایسته و سازنده انجام دهد و- با تواضع- بگوید که بی شک من از مسلمانان می باشم).

در این آیه شریفه سه خصلت برجسته آمده است: دعوت بسوی خدا نه بسوی خود و دیگران، عمل سازنده و شایسته و تسلیم حق بودن و خود را همتراز توده های مردمی قرار دادن.

خصلت سوم بسیار برجسته می باشد وقتی کسی، «داعی الی الله» شد و عمل صالح از او سر زد در چشم توده های مردمی، مهابت و عظمت می یابد در این شرایط، خطر غرور و جاه طلبی، انسان مخلص را تهدید می کند، این بزرگواران با توجه به این خطر، پیوسته خود را با غم و شادی توده ها شریک کرده خود را خدمتکار آنان معرفی می نمایند و همواره مراقب جریانات و حالات نفسانی خویش می باشند.

از آثار این سه خصلت برجسته، دفع بدی با خوبی است آنهم در زیباترین شکل آن که در مباحث قبل به آن اشاره گشت.

۲- زیباترین فرد در دین

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا». (نساء/ ۱۲۵) (و کیست زیباتر در دین و ایمان از کسی که وجودش را تسلیم محض خدا نموده است در حالیکه نیکوکار می باشد و آیین ابراهیم را در حالیکه حق گرا بود پیروی می نماید، و خدا ابراهیم را بعنوان خلیل خویش برگزید).

در این آیه نیز سه خصلت برجسته زیباترین فرد در دین را مطرح می نماید که تسلیم محض خدا، اهل احسان و نیکوکاری و پیروی از آیین ابراهیم علیه السلام با روحیه گرایش به حق در هر زمینه می باشد.

از آثار برجسته «احسن دین» بودن، روحیه ایثار و فداکاری و روحیه امید و اتصال به حق و قطع امید از غیر حق می باشد که در روایات بعنوان دو خصلت برجسته حضرت مطرح شده است:

«إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرِدْ أَحَدًا وَ لَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا قَطَّ غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». امام رضا علیه السلام (تفسیر المیزان، ذیل آیه شریفه) (خداوند صرفاً ابراهیم علیه السلام را بعنوان خلیل پذیرفت تنها به این دلیل که او هیچ کسی را رد نکرد و از هیچ کس جز خدای عزیز و جلیل، چیزی نخواست).

«خلیل» بمعنی دوستی صمیمی و نزدیکی است که صرفاً دوست، نیازش را توسط دوست خویش برآورده می بیند؛ ادامه این سه خصلت انسان را به مقام «خلیل الهی» می رساند.

ث: اهل قرآن در روایات

«إِنَّ أَهْلَ الْقُرْآنِ فِي أَعْلَىٰ دَرَجَةٍ مِنَ الْأَدْمِيَّةِ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَلَا تَسْتَضَعِفُوا أَهْلَ الْقُرْآنِ حَقُّوهُمْ فَإِنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ لِمَكَانًا». امام صادق علیه السلام (ب ۴، ح ۱) (بی شک اهل قرآن در بالاترین درجه بشری جز مقام انبیاء و رسولان قرار دارند، پس حقوق اهل قرآن- و مقامشان را- تضعیف نکنید چرا که برای آنان از جانب خدای عزت بخش و جبران کننده، موقعیت عظیمی می باشد).

«أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَ أَصْحَابُ اللَّيْلِ». (ص) (ب ۴، ح ۲) (بزرگان امت من حاملین قرآن و یاران شب می باشند).

«حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عِرْفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (ص) (ب ۴، ح ۳) (حاملین قرآن عارفین اهل بهشت می باشند).

«اهل القرآن هم اهل الله و خاصته». (ص) (ب ۱، ح ۹) (اهل قرآن، آنان اهل خدا و خواص درگاه الهی هستند).

«حامل القرآن، حامل رایه الإسلام من أكرمه فقد أكرم الله و من أهانه فعليه لعنة الله». (ص) (کنز، خ ۲۳۴۴) (حامل قرآن، حامل پرچم اسلام می باشد هر که او را گرامی بدارد پس بواقع خدا را گرامی داشته است و هر که او را خوار نماید پس لعنت خدا بر او مستقر گشته است).

«من جمع القرآن متعه الله بعقله حتى يموت». (ص) (کنز، خ ۲۳۱۸) (هر که قرآن را جمع کند خداوند او را از عقلش بهره مند کند تا مرگش فرا رسد).

«من ختم القرآن فكأنما أدرجت النبوة بين جنبيه و لكنّه لا يوحى إليه». (ص) (هر که قرآن را ختم کند پس گویا که نبوت در کالبدش راه یافته است و لیکن به او وحی نمی شود).

«من جمع القرآن فنوله لا يجهل مع من يجهل عليه، و لا يغضب فيمن يغضب عليه، و لا يجد فيمن يجد و لكنّه يعفو و يصفح و يغفر و يحلم لتعظيم القرآن».

(ص) (کسی که قرآن را جمع کند پس او را سزد که نادانی نوزد با کسی که علیه او نادانی کند و خشم نگیرد در مورد کسی که بر او خشم می گیرد و خشونت نکند در مورد کسی که خشونت می ورزد و لیکن عفو نماید و روی برگرداند و بیوشاند و بردباری بخرج دهد بجهت بزرگداشت قرآن).

«و من أوتى القرآن فظنّ أحدا من الناس أوتى أفضل ممّا أوتى، فقد عظم ما حقر الله و حقر ما عظم الله». (ص) (و هر که قرآن - علم و معارفش - به او داده شود پس گمان کند کسی از مردم، بالاتر

از آنچه او داراست در اختیار دارد، پس در واقع بزرگ پنداشته آنچه را که خدا حقیر نموده است و حقیر شمرده آنچه را که خدا عظمت بخشیده است).

«إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالتَّخَشُّعِ فِي السَّيْرِ وَالْعَلَانِيَةِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ وَإِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ فِي السَّيْرِ وَالْعَلَانِيَةِ بِالصَّيْلَمِ وَالصَّوْمِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ». (ص) (بی شک سزاوارترین مردم به خشوع و فروتنی در پنهان و آشکار حامل قرآن می باشد و بی شک سزاوارترین مردم در پنهان و آشکار به نماز و روزه حامل قرآن است).

«ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ:» (سپس رسول خدا با بلندترین صدایش ندا فرمود:) «يَا حَامِلِ الْقُرْآنِ تَوَاضِعْ بِهٖ يَرْفَعُكَ اللَّهُ وَلَا تَعَزَّزْ بِهٖ فَيَذَلُّكَ اللَّهُ، يَا حَامِلِ الْقُرْآنِ تَزَيِّنْ بِهٖ اللَّهُ يَزِينُكَ اللَّهُ بِهٖ وَلَا تَزَيِّنْ بِهٖ لِلنَّاسِ فَيُشِينُكَ اللَّهُ بِهٖ». (ص) (همه قطعات، ب ۸ ح ۱) (ای حامل قرآن بواسطه قرآن خود را پایین آور که خدا تو را رفعت بخشد و بواسطه آن گردن فرازی نطلب پس در نتیجه، خدا تو را ذلیل نماید، ای حامل قرآن با قرآن برای خدا زینت گیر تا خدا تو را با قرآن زینت بخشد- زینت فکر و روح- و با قرآن برای مردم- خود را- میارای، پس در نتیجه خدا بواسطه قرآن تو را بی حیثیت گرداند).

فصل سوم اصول اساسی تدبیر در قرآن

اشاره

مقدمه

بخش اول: اصول حاکم بر محتوای قرآن

بخش دوم: اصول حاکم بر متدبیر قرآن

ص: ۲۵۵

در امر «تدبیر در قرآن» چند عنصر اساسی دخالت دارد:

۱- قرآن ۲- شخص متدبّر ۳- تدبّر در امر قرآن، دو بحث اساسی مطرح است:

۱- شناخت شأن قرآن ۲- شناخت اصول حاکم بر محتوای قرآن در شخص متدبّر نیز دو بحث مطرح است:

۱- شأن خویش در برابر قرآن ۲- اصول حاکم بر متدبّر قرآن در امر تدبیر، پنج بحث اساسی مطرح است که ارتباط صحیح شخص متدبّر را با قرآن

ص: ۲۵۷

پدید می آورد:

۱- جایگاهها و زمانهای تدبر ۲- کلیدها و شرایط تدبر ۳- شیوه های تدبر ۴- مراحل تدبر ۵- آفات تدبر بحث اول در هر یک، در فصل «زمینه ها» گذشت.

بحث دوم تدبر، در فصل «کلیدها» مطرح شد.

بحث «شیوه ها و مراحل» توأمان در بحث «شیوه ترتیل و شیوه استماع و انصات» خواهد آمد.

بحث «اصول حاکم بر محتوای قرآن» و «اصول حاکم بر متدبر قرآن» در همین فصل تحت عنوان «اصول اساسی تدبر در قرآن» مطرح می گردد که برگرفته از تبیین های معصومین علیهم السلام می باشد.

بحث «آفات» نیز بطور ضمنی و التزامی در بحث «زمینه ها و کلیدها» مطرح شد، در همین فصل، در بخش اول، اصل دهم مختصرا بحثی مطرح می گردد، لیکن باید مفصلا در رساله جداگانه ای مورد تحقیق قرار گیرد.

ص: ۲۵۸

اصل اول: قابل فهم بودن برای مردم

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...» (ص / ۲۹)

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟» (محمد / ۲۴؛ نساء / ۸۲)

قرآن برای مردم نازل شده است و آنان، مخاطب پیامها و دستور العملهای قرآن می باشند؛ نظری گذرا بر خطابهای، «یا بَنِي آدَمَ»، «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ»، «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ»، «یا أَيُّهَا النَّاسُ»، «یا عِبَادِ»، «یا أَهْلَ الْكِتَابِ»، «یا بَنِي إِسْرَائِيلَ»، «یا أَيُّهَا الرُّسُلُ»، «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ»، «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ»، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» و تعبیرات دیگر، بروشنی مقصود ما را شهادت می دهد.

در این خطابها، قرآن، به زبان توده مردمی از هر قشر و طبقه و از هر کیش و آیین و از هر قوم و قبیله و نژاد که باشند، سخن می گوید (۱)؛ چرا که مسئولیت هدایت تمام

ص: ۲۵۹

۱- ۱. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ». (ابراهیم / ۴) قوم رسول خدا مخاطبین او هستند که همه بشریت را تا قیامت در بر می گیرد و مقصود از تبیین نیز به اصطلاح مردم سخن گفتن و ساده بیان کردن پیام خدا می باشد تا شیر فهم شوند و الا تأکید بر اینکه زبان پیامبر هر قوم، همین زبان معمول قومش می باشد امری بدیهی است و نیازی به اعلام و تأکید ندارد.

بنی آدم را تا روز قیامت بر عهده دارد و در مقابل، مردم مسئولیت تبعیت و اطاعت را باید به گردن بگیرند؛ این مسئولیت دو طرفه، در کنار این خطابه‌های مستقیم به انبیاء و مؤمنین، کفار و مشرکین و توده‌های مردمی، بناچار قابل فهم بودن خطابه‌ها را بضرورت، مطرح می‌نماید که شبهه در آن، بسیار شگفت و حیرت‌انگیز می‌نماید.

علاوه بر آن، اعتراضات و تویخهای قرآن، نسبت به عدم تدبیر مستقیم مردم حتی مشرک در محتوای قرآن، هر گونه شک و شبهه را از شخص سلیم النفس، زایل می‌نماید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟، أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟!». (محمد/ ۲۴) (پس چرا در این قرآن ژرف نمی‌اندیشند؟، مگر بر دل‌هایی قفل‌های آن مستقر شده است؟!).

تعبیر «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟» نشان می‌دهد که اگر مانعی هم بر سر راه تدبیر مستقیم مردم قرار داشته باشد، همان آلودگی‌های اعتقادی و اخلاقی است و بس، و برای تدبیر به چیزی بیش از طهارت قلبی، نیاز نیست، با این وجود در عمل، سه مشکل اساسی در برابر تدبیر مردم خودنمایی می‌کند:

الف: عدم آشنایی با ترجمه آیات.

ب: وجود آیات متشابه و غیره در قرآن ت: نهی از تفسیر برای در قرآن دو مشکل اول، ضرورت «ترجمه دقیق و رسا» و «احاطه بر قرآن» را مطرح می‌نماید که در بحث «اصول حاکم بر متدبیر» از آن سخن می‌گوییم.

و مشکل سوم، نظر به تکیه بر رأی شخصی و استقلال در نظر بدون مستند محکم از لغت، قرآن، حدیث صحیح و عقل می‌باشد که با توجه به مجموعه بحث‌های «زمینه‌ها، کلیدها، اصول، شیوه‌ها و آفات تدبیر»، مشکل سوم، مرتفع خواهد گشت.

«... لن یفترقا...». (حدیث / ثقلین)

«لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». (واقعه / ۷۸)

قرآن کریم، در عین قابل فهم بودن خطابهایش برای اقشار مردمی، قرین دائمی «عترت» می باشد از این رو، این دو سرمایه و گوهر گرانها (ثقلین) دو چهره از یک حقیقت می باشند که نباید میانشان جدایی افکند و از آنجا که تدبر گسترده و فراگیر در قرآن، علاوه بر طهارت فطری، نیازمند آشنایی با روشهای صحیح تدبر و قبل از آن، اصول اساسی تدبر، می باشد و از طرفی فهم قرآن مراتب بی شماری دارد و نفوس مردمی نیز از نظر مراتب فهم، یکسان نبوده و از آلودگی نیز برکنار نمی باشند و قرآن نیز دارای محکم و متشابه و عام و خاص و غیره می باشد، پس بناچار باید در فهم قرآن، از معصومین علیهم السلام یاری جست که به حقیقت قرآن، دست یافته اند و تمام مراتب فهم قرآن را طی کرده اند، تا اصول تدبر و روشهای آن را به ما بیاموزند:

«ما من أمر یختلف فیہ إثنان إلّا و له أصل فی کتاب اللّٰه عزّ و جلّ و لکن لا تبلغه عقول الرّجال». امام صادق علیه السلام (کافی، ج ۱، ص ۶۰) (هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف نمایند مگر در حالیکه بر آن اصلی در کتاب خداست، و لیکن عقول اشخاص - بدون آموزش از معصوم علیه السلام - به نهایت آن نمی رسد).

ضرورت وجود مرشدی معصوم در ارتباط با کلام خدا، با توجه به انحرافات عظیم پدید آمده در تاریخ فهم قرآن، ما را از توضیح بیشتر بی نیاز می گرداند.

ائمه معصومین علیهم السلام در ارتباط با فهم قرآن، در برابر ما، پنج شأن را دارا می باشند:

۱- شأن ابلاغ:

اشاره

این شأن، ابلاغ پیام خداست که بیانگر جزئیات احکام الهی همچون تعداد رکعات نماز و غیره می باشد که در قرآن نیامده است و در سنت نبی صلی الله علیه و آله جلوه گر است و مختص رسول خدا می باشد، به عبارت دیگر، تنها قانونگذار خداست که از طریق کتاب و سنت نبی، تمام قوانین الهی مطرح می گردد:

«سمعتہ یقول: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةَ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ...» (۱) امام باقر علیه السلام (ح ۲) از امام باقر شنیدم که پیوسته می فرمود: خداوند هیچ چیزی را که امت بدان نیازمندند و نگذاشته است مگر آنکه آن را در کتاب خود نازل کرده و برای رسول خویش بیان نموده است.

نقش معصوم علیه السلام در این حوزه، گزارشگری از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که مطمئن ترین مجری، برای دست یافتن به جزئیات احکام قرآن می باشند و چون از عصمت برخوردارند، دیگر نیازی نیست که در هر توضیحی بصراحت، سند گفتارشان را با بیان سلسله سند که صرفاً پدران بزرگوارشان می باشند، مطرح نمایند، از این رو ذکر سند در بعضی از احادیث، برای رفع تردید منکران عصمت، در پذیرش سخن

ص: ۲۶۲

معصوم علیه السلام می باشد.

در اینجا دو اصل مهم از این شأن ناشی می شود:

الف- ارزشمندی گزارش فرد راستگو (حجیت خبر واحد)

(۱)

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...». (حجرات / ۶) قرآن و احادیث بعنوان دلیل تبعدی قطعی به همراه سیره قطعی عقلاء، ارزش شرعی گزارش فرد راستگو را از معصوم علیه السلام در مورد احکام و معارف الهی، مطرح می نماید که در اصطلاح به «حجیت خبر شخص مورد وثوق» موسوم است این خبر ولو خود ظنی است و لیکن به دلیل شرعی و یا سیره، بمنزله یقین تبعدی و یا عرفی می باشد که از نظر شرع و از نظر عرف عقلا قابل اعتماد می باشد و می تواند در فهم مقصود شارع مقدس، مورد استناد واقع شود در غیر این صورت، درب علم به بسیاری از جزئیات احکام خدا در فروع و بسیاری از معارف الهی در غیر آن، بسته خواهد شد و دیگر مدلول احادیث متواتر رجوع به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت علیهم السلام مستهجن خواهد گردید چرا که به تعبیر یکی از مراجع عظام، ما در طول ابواب فقهی، تنها حدود ۹۰ حدیث متواتر در اختیار داریم حال آنکه هزاران حدیث معتبر غیر متواتر در بیان جزئیات احکام وجود دارد که نفی ارزشمندی شرعی آنها، محرومیت عظیم از مقام عصمت را بدنبال خواهد آورد و دیگر اینکه، دستور اخذ سخن پیامبر که وحی الهی است، غیر قابل اجرا خواهد بود و قرین بودن عترت با قرآن نیز معنای خویش را عملاً از دست خواهد داد و به بیان صریح حدیث متواتر ثقلین، ضلالت و گمراهی را ببار خواهد آورد:

ص: ۲۶۳

۱- ۱. برای توضیح بیشتر رک: به کتب معتبر اصول فقه مانند «کفایه الاصول» آخوند خراسانی، «رسائل» شیخ انصاری، «اصول فقه» مظفر، «دروس فی علم الاصول» سید محمد باقر صدر، «البیان» سید ابو القاسم خویی، ص ۳۹۸.

«... وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ . (نجم/ ۴-۳) «... وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...» (حشر/ ۷) (و هر آنچه را که رسول خدا به شما داد پس آن را بپذیرید و هر چه را که از آن، شما را نهی نمود پس باز ایستید).

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي (وَ سُنَّتِي) ... مَا ان تَمَسَّ بِكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا إِذَا أَبَدَا وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ». (ص) شبهه فرق میان حجیت خبر ثقه در حوزه احکام بدلیل آثار عملی شرعی آن و عدم حجیت آن در حوزه غیر احکام بجهت عدم آثار عملی، منتفی است چرا که، اولاً: در دلیل حجیت خبر ثقه (قرآن و حدیث یا سیره عقلا) فرقی میان آن دو نیست.

ثانیا: دوّمی دارای آثار عملی شرعی است. (۱)

ب: تخصیص و تقیید قرآن به حدیث معتبر

(۲)

شکی نیست که احادیث قطعی و متواتر، همدوش بیانات قرآن بوده بمنزله قرائن لفظی منفصل ظواهر آیات قرآن می باشند که مجموعاً «صدر و ذیل یک سخن» محسوب می شوند بنابراین این احادیث می توانند عمومیت یا اطلاق آیات را تخصیص زنند و یا مقیّد نمایند و همچنین قدرت نسخ مدلولات قرآنی را دارا هستند همچنانکه حکم رجم و سنگسار نمودن فرد همسر دار زناکار، سنتی قطعی در میان همه فرق اسلامی است که مدلول آیه ۱۵ نساء را مقید به زمان و شرایط خویش می نماید در

ص: ۲۶۴

۱- ۱. برای توضیح بیشتر ر ک: «البیان» سید ابو القاسم خویی، ص ۳۹۹؛ «مدخل التفسیر» فاضل لنکرانی، ص ۱۷۲ و «مبانی و روشهای تفسیر قرآن» عمید زنجانی، ص ۲۱۹.

۲- ۲. برای توضیح بیشتر ر ک: «البیان» سید ابو القاسم خویی، ص ۳۹۹؛ «مدخل التفسیر» فاضل لنکرانی، ص ۱۷۲ و «مبانی و روشهای تفسیر قرآن» عمید زنجانی، ص ۲۱۹.

حالی که حکم رجم فرد همسر دار در قرآن نیامده است.

لیکن بعد از اجماع قطعی بر عدم نسخ حکم قرآن توسط حدیث معتبر غیر متواتر، در تخصیص و تقیید آیات به اینگونه احادیث، اختلاف نظر وجود دارد که مشهور علمای شیعه و اهل سنت بر جواز آن نظر داده اند؛ نظر صائب، قول مشهور می باشد چرا که:

الف: خبر فرد مورد وثوق ولو سندش قطعی نیست، لیکن به واسطه دلیل قطعی، تعبدا ارزش علم را پیدا کرده است از این رو، می تواند در کنار قرآن که سندش قطعی است مطرح شود به شرط اینکه متضاد با قرآن نباشد و این تضاد نیز به شهادت فهم و سیره عقلا در تقنین قوانین اجتماعی، موارد تخصیص و تقیید را شامل نمی شود.

ب: مدلول آیات قرآن، صرف نظر از وجود قرینه منفصل در احادیث، در شرایط تحقق ظهور عرفی و عدم قرینه عقلی، قطعی است و یا لاقابل مورد اطمینان و یقین عرفی است؛ همین معنی در مورد حدیث معتبر در صورت تحقق شرایط ظهور و عدم قرینه عقلی، و عدم قید لفظی منفصل و عدم وجود حدیث معارض و مخالف، مطرح است، لیکن دلالت قرآن در خصوصیات و جزئیات پیام از دلالت احادیث بجهت تسامح در لفظ مطرح شده و اجازه نقل به معنی احادیث از جانب معصومین علیهم السلام، قوی تر است، با این حال وقتی حدیثی این چنین، مدلولی اخص از آیات را دربر داشت، فهم سیره قطعی عقلاء حکم می کند که مضمون قطعی یا اطمینانی خاص بر مضمون قطعی یا اطمینانی عام، مقدم شود که نتیجه جمع عرفی، تخصیص حکم عام نسبت به افراد خاص و حجیت و شمول آن به افراد باقی مانده خویش می باشد، مثل تخصیص مضمون عمومی آیه ارث «لِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَىٰ» (نساء / ۱۱) به حدیثی، که ارث را از فرزندی که قاتل پدر است، سلب می نماید: «لا یرث القاتل إرث أبیه»؛ لیکن شرطی مهم در اینجا وجود دارد که این تخصیص و تقیید موجب خروج اکثر افراد از دایره حکم عام یا مطلق نگردد و

باصطلاح «تخصیص یا تقیید اکثر» لازم نیاید که از جهت عرفی و سیره عقلاء «مستهجن و غیر قابل قبول» می باشد.

شبهه در اینکه، این دلائل در صورت صحت، «نسخ آیات به حدیث معتبر غیر متواتر» را نیز مطرح می نماید، منتفی است، چرا که، اولاً: ظهور عمومیت آیات بر استمرار زمانی بسیار قوی تر از شمول بر افراد می باشد.

ثانیا: در «نسخ»، مدلول آیه بکلی منتفی می گردد حال آنکه در «عام»، شمولش به اکثر افراد محفوظ است.

ثالثا: «دلیل ناسخ» به جهت علل و انگیزه های فراوان باید از کثرت نقل برخوردار باشد حال آنکه در «تخصیص و تقیید» این انگیزه نادر است.

رابعا: «اجماع قطعی بر عدم نسخ به خبر واحد» قائم شده است که در «تخصیص» منتفی است.

۲- شأن تبیین و تفسیر

اهل بیت علیهم السلام بدلیل اینکه معصوم هستند و بدست عنایت الهی، تطهیر شده اند، شأن تبیین و تفسیر آیات قرآن را بر عهده دارند و درجه نهایی تفسیر قرآن (حقیقت قرآن) را دارا می باشند:

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». (واقعه / ۷۹) «... أَلْحَقَانِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ». امام حسین علیه السلام (بح، ج ۹۲، ص ۲۰) در این حوزه، عملاً نحوه استفاده و بهره وری از آیات را به مردم آموزش می دهند؛ علاوه بر آنکه مشکلات فکری را در فهم اجرای آیات، مرتفع می نمایند.

ص: ۲۶۶

در این حوزه نقش راهنمایی در فهم مستقیم از آیات را بر عهده دارند که بطور نظری و عملی از اصول و شیوه های تدبر در قرآن، سخن بمیان می آورند و اصحاب و پیروان خویش را به آموزش نظری و عملی تفسیر، تشویق می نمایند تا بینش اعتقادیشان بر اساس آیات، استوار گردد و توان دفاع از حقانیت اعتقاد راستین خویش را دارا باشند و وجودهایی قرآنی بار آیند که اندیشه و اخلاق و اعمالشان، همه برگرفته از قرآن گردد و قرآن بر همه حوزه های زندگیشان سایه افکن شود.

این تشویق ها و آموزش ها در بسیاری از احادیث معتبر، منعکس می باشد:

«إِذَا حَدَّثْتُمْ بَشِيءَ فِاسْئَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ». امام باقر علیه السلام (ح ۵) (هرگاه من شما را به چیزی، سخن تازه کردم، پس از من (جایگاه آن را) از کتاب خدا سؤال نمایید).

در ادامه حدیث، حضرت در خلال سخن می فرمایند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از «قیل و قال و تباه نمودن ثروت و کثرت پرسش (بیجا)» منع فرمودند؛ یکی از اصحاب با توجه به آموزش حضرت، بلافاصله می پرسد:

«یابن رسول الله این هذا من کتاب الله؟!»، قال: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ». (نساء / ۱۱۴) و قال: «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا». (نساء / ۵) و قال: «لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ». (مائدة / ۱۰۱) (ای فرزند رسول خدا، جایگاه این سخن از کتاب خدا چیست؟! فرمود: «خدای عزیز و جلیل می فرماید: در بسیاری از نجوایشان خیری نیست مگر

آنکه به انفاق یا نیکی یا اصلاح میان مردم، فرمان دهد».

و فرمود: «به کم خردان اموالتان را ندهید که خدا (آن را) برای شما مایه قوام (زندگی) قرار داده است»، و فرمود: «از چیزهایی مپرسید که اگر برایتان آشکار شود شما را ناراحت کند».

در بیانات بسیاری این شاگردی از خاندان عترت، مورد اصرار و تأکید واقع شده است تا از رزق کریم کلام خدا محروم نگردیم:

ذَٰلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ (ولكن) أَخْبَرَ كُمْ عَنْهُ، إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَّا مَضَىٰ وَ عِلْمٌ مَّا يَأْتِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَ حَكْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ وَ بَيَانٌ مَّا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ». (ح ۸) (آن قرآن است پس آن را به نطق در آورید و برایتان هرگز سخن نخواهد گفت من از آن خبر می دهم، چرا که در آن، دانش آنچه گذشت و دانش آنچه تا روز قیامت خواهد آمد، و حکم آنچه در ما بین شماست و توضیح آنچه در آن اختلاف نمودید، وجود دارد، پس اگر از من آنها را می پرسیدید! بی شک شما را آگاه می نمودم- آموزش می دادم-).

این دستور آموزش و شاگردی، امری فطری و طبیعی است که قرآن، قبل از احادیث، بر آن، پای می فشرد و در ضمن آن به نقش تبیین و آموزش پیامبر صلی الله علیه و آله متذکر می شود:

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ، فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ، وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». نحل (۴۳-۴۴) (و قبل از تو- به رسالت- نفرستادیم مگر مردانی که بسویشان وحی می نماییم، پس از اهل ذکر، پرسید اگر نمی توانستید به روشنگریها و صحیفه های دارای احکام، آگاهی یابید،

و بسوی تو ذکر را فرو فرستادیم تا برای مردم روشن گردانی آنچه را که بسویشان بتدریج نازل گشته است و شاید که ایشان تفکر نمایند).

پس این رجوع و سؤال، نه بعنوان تعطیل امر تدبیر، بلکه جهت آموزش اصول و روشهای آن در کنار آگاهی بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

۴- شأن اجرا و الگو

معصومین علیهم السلام برای پیروان خویش، حتی برای اهل سنت، الگوی عملی و اجرایی آیات می باشند و لو به عصمت شناخته نشوند، چنانکه در مورد حضرت امیر علیه السلام در موارد زیادی مشاهده می نمایم که حضرت، تأویل آیات و تطبیق آن بر مصادیق جدید را به امت اسلام ارائه نمودند:

«سمعت أبا عبد الله يقول: كان في قتال عليّ عليه السلام اهل قبله برکه، و لو لم يقاتلهم عليّ عليه السلام لم يدر أحد بعده كيف يسير فيهم». (وسائل، ج ۱۱، ص ۶۰) (پیوسته از امام صادق شنیدم که می فرمود: در جنگ علی علیه السلام با اهل قبله- مسلمین- برکتی- عظیم- بود و اگر علی علیه السلام با آنان نمی جنگید هیچ کس بعد از حضرت نمی دانست که چگونه در مورد آنان رفتار نماید).

چهره الگویی و اجرایی برجسته اهل بیت علیهم السلام آنان را در قله علمی و عملی ارشاد امت اسلام قرار داده است از این رو، اهل سنت نیز، غیر مستقیم از برکات وجود آنان بهره مند می باشند، لیکن برای سلوک در راه خدا کفایت نمی کند و موجب انحراف و کژیهای فراوانی می گردد، چنانکه در فهم تفسیری امثال «زمخشری و فخر رازی» مشاهده می کنیم.

باید به ولایت الهی آنان معترف بود و آنان را بعنوان امام خویش در فهم و عمل برگزید تا بقول فخر رازی (۱) ما را به صراط مستقیم، هدایت نمایند؛ در این سطح ما از بسیاری از انحرافات تفسیری، در امان خواهیم ماند چنانکه «المیزان» را مشاهده می نمایم که به برکت شاگردی اهل بیت علیهم السلام در قله تفاسیر، در طول تاریخ تفسیر قرآن قرار گرفته است.

این شأن ولایت را در قرآن، ابتداء برای حضرت امیر علیه السلام می بینیم که با توجه به آیه ۳۱ و ۴۳ رعد و مقایسه آن با قصه وصی سلیمان علیه السلام در سوره نمل، ولایت تصرف در همه شئون عالم هستی است که از تلبس به حقیقت قرآن ناشی می شود حقیقتی که بواسطه آن، بحرکت در آوردن کوهها و قطع مسافت زمین در لحظه ای و آوردن تخت پادشاهی از مسافت هزار کیلومتری و سخن با مردگان، امری ساده تلقی می شود که جزئی از شأن ولایت می باشد که قرآن به آنها اشاره می کند:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِيًّا، قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». (رعد / ۴۳) (و کسانی که کفر ورزیدند پیوسته می گویند تو فرستاده - خدا - نیستی، بگو همین بس که خدا - با قرآن خویش - میان من و میان شما گواه باشد و - گواه دوم - کسی که علم همه کتاب نزد اوست).

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ!».

(نمل / ۴۰)

ص: ۲۷۰

(کسی که نزد او یک علم از کتاب بود گفت من آن را- تحت ملکه سبا را از هزار کیلومتری- می آورم قبل از اینکه پلک تو بسویت باز گردد!).

«وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَى ...».

(رعد/ ۳۱) (و اگر بی شک قرآنی که با آن کوهها به حرکت در آورده شدند یا با آن زمین در نوردیده شده است یا بواسطه آن با مردگان سخن گفته شده است- جلوه گر شود ...
- ...).

مهم ترین اثر این شأن در فهم قرآن، توان تطبیق آیات بر مصادیق عصر حاضر می باشد که بدون نورانیت و بدون توسل به ذیل ولایت الهی معصومین علیهم السلام میسر نخواهد شد که عنایت حق به برکت تبعیت از اولیائش به نیازمندان تعلق می گیرد:

«... وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (بقره/ ۱۸۹) (به خانه ها از- طریق- دربهایش در آید! و از خدا پروا پیشه گیرید شاید شما به فلاح و رستگاری رسید).

«الأوصیاء هم أبواب الله عزّ وجلّ التي يؤتی منه و لولا هم ما عرف الله عزّ وجلّ و بهم احتجّ الله تبارک و تعالی علی خلقه». امام صادق علیه السلام (ص ۱۹۳، ح ۲) (اوصیاء، همان دربهای الهی می باشند که از آن باید وارد شد و اگر آنان نبودند خدای عزیز و جلیل شناخته نمی شد و بواسطه ایشان خدای تبارک و تعالی بر خلقش، حجت آورده است).

و به همین شأن علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره دارد:

«أنا مدینه العلم و علیّ بابها». (ص) (من شهر علم هستم و علی درب آن شهر می باشد).

و از این رو، هر که از غیر مجرای صحیح علم الهی بخواهد به حوزه قرآن داخل شود سارق است و محروم از رزق کریم قرآن!

«نحن الشعار و الأصحاب و الخزنه و الأبواب، و لا تؤتی البيوت إلّا من أبوابها، فمن أتاها من غير أبوابها سمى سارقا.

فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمان إن نطقوا صدقوا و إن صمتوا لم یسبقوا». (نهج، خ ۱۵۴) (صرفا ما- اهل بیت- محرم سر- نبی- و اصحاب- او-، و نگهبانان گنج و دربهای- نبوت- هستیم و در خانه ها جز از دربهای آن نمی شود داخل شد پس هر که به آن از- راهی- غیر از دربها وارد شود، دزد نامیده می شود.

در شأن آنان است آیات کریمه قرآن (یا در وجودشان آیات کریمه قرآن مستقر است) و ایشان گنج های خدای رحمان هستند که اگر به نطق درآیند، راست گویند، و اگر سکوت نمایند- در بیان حقیقت-، مورد سبقت واقع نشوند).

پس به اشاره آنان، باید رهسپرد تا سلامت از نردبان قرآن بالا رویم و از دار آفات خود را رهانیده به عالم نور رسانیم:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

(مائده/ ۱۶) (بی شک از جانب خدا نوری- عظیم- و کتابی روشنگر آمده است که خدا با آن هر که را که از- موجبات- رضوانش پیروی نماید به راههای آسان سلامتی- از هر آفت و مرض- رهنمایی می کند و- رسول خدا- آنان را از تاریکیها بسوی نور باذن او بیرون می کشد و به شاهراه پر استقامتی هدایت می کند).

«... وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ». (فصلت / ۴۲)

قرآن معجزه و سند ابدی دین خداست از این رو، هر گونه تحریف لفظی به زیادت یا نقصان در آن راه ندارد چرا که مظهر مطلق عزت و حقانیت خداست:

«... وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ». (فصلت / ۴۲، ۴۱) (و بی شک آن براستی کتابی است شکست ناپذیر و نفوذ ناپذیر که باطل نه از پیش رویش - حال - و نه از پشت سرش - آینده - بسراغ آن نمی آید چرا که فرو فرستاده ای است از جانب خدای بسیار فرزانه بسیار ستوده).

و خدا به عزت خویش، حفظ و صیانت آن را از هر نقض و عیبی، خود بر عهده گرفته است:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». (حجر / ۹) (به یقین ما خود این ذکر را بتدریج فرو فرستادیم و به یقین ما آن را حفظ کننده ایم).

شبهه تحریف، انحرافی است عظیم، که در ذهن معیوب ساده اندیشان و کج اندیشان رخ نموده است، عجبا، با وجود اینکه خداوند با اشاره به همین قرآن موجود، با غلظت و شدت تأکید می کند ما آن را نازل کرده ایم و قطعاً ما پاسدار آن هستیم، شبهه تحریف از بعضی، در گذشته بگوش رسیده هنوز هم در گوشه و کنارهایی نغمه آن را ساز می کنند؛ وه! که انسان در توجیه اباطیل از هر موجودی دیگر، گوی سبقت را ربوده است!

«... وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا». (کهف / ۵۴) امر صیانت قرآن روشن تر از آن است که نیازمند دلیل باشد.

«... قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ...» (زمر / ۳۸)

«... وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (فرقان / ۳۲)

قرآن با همین الفاظش از جانب خدا بر قلب مبارک پیامبر به وحی نازل شده است و این مرتبه لفظی، تنزل آن حقیقت ملکوتی قرآن می باشد که در پیشگاه خداست:

«إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ».

(زخرف / ۴ و ۳) (بی شک ما آن را- بصورت- قرآنی عربی- با فصاحت و بلاغت- قرار دادیم شاید که شما تعقل نمایید و به یقین آن در حالیکه در مرجع کتاب در پیشگاه ماست براستی بسیار والایی فرزانه است).

عجب از بعضی کج اندیشان (۱) که به انکار الهی بودن الفاظ قرآن پرداختند با اینکه اعجاز قرآن قبل از هر چیز بر الفاظ قرآن تکیه دارد «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (۲) و با اینکه خداوند با صراحت تمام، عربیت قرآن را به خود نسبت می دهد! «نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل». (نهج / خ ۲۲۴) نظم و چینش قرآن نیز به امر الهی صورت گرفته است چنانکه قرآن، خود بر این معنی تصریح دارد:

«... وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (فرقان / ۳۲) (... و ما آن را به نحو خاصی چیده و انتظام بخشیده ایم).

ص: ۲۷۴

۱- ۱. امثال «سید امیر علی هندی» (۱۳۰۵-۱۲۲۵ ق) صاحب کتاب روح اسلام.

۲- ۲. (نحل / ۱۰۳).

این نظم و چینش، به اعتقاد ما، نه تنها در محدوده آیات هر سوره، بلکه در ارتباط با چینش سوره نیز مطرح است چینی که از سوره «فاتحه الكتاب» (حمد) آغاز و به سوره «ناس» ختم می گردد.

دلایل بر چینش خدایی

اشاره

(۱)

۱- قرآن به یقین معجزه الهی است پس طبیعی بود که معتقد شویم همه اجزاء و صفاتش خدایی باشد به گونه ای که بصورت مکتوب از آسمان نازل شده باشد همچنانکه تورات چنین بود لیکن ما دلیل قطعی از قرآن و تاریخ نزول قرآن داریم که قرآن، بر قلب پیامبر نازل می شد و حضرت آن را بر کتاب وحی املاء می فرمود؛ از این رو، ما به میزان یقین به جنبه بشری قرآن، حق داریم از اعتقاد به اعجاز دست برداریم همچون اوراق، کتابت، اعراب، نقطه گذاری، شماره بندی آیات، تقسیم به حزب و جزء و علائم وقف گذاری؛ که دلیل قطعی بر آن قائم شده است و کسی در این مسائل تردید بخود راه نداده است اما بیش از آن، اینکه اسم گذاری سوره، نظم آیات و سوره که با حقیقت قرآن مرتبط است به دست اصحاب صورت گرفته باشد نه تنها دلیل قطعی نداریم، بلکه حتی خبر واحد بدون معارضی نیز وجود ندارد و صرفا اخبار غیر مستندی معتبر با وجود معارض مطرح است که ارزشی در موضوع بحث ما ندارد خصوصا که دلایل معتبر، مؤید دلیل اعجاز می باشد و این مسئله امری اصولی است که در آن به کمتر از دلیل قطعی نمی توان اعتماد نمود تا چه رسد به اخباری که خود مبتلا به تناقض گویی می باشند.

۲- تحدی (۲) قرآن به آوردن همانند قرآن و یا ده سوره و یا حداقل یک سوره تعلق

ص: ۲۷۵

۱- ۱. در این بحث برای توضیحات دیگر رک: «البیان» خویی و مقدمه تفسیر نوین محمد تقی شریعتی.

۲- ۲. مبارزه طلبی.

گرفته است ولو سوره کوثر باشد که چهار آیه است ولی هرگز تحدی به آیات مطرح نگشته است و این خود نشان می دهد ترکیب آیات سور در معجزه بلاغی قرآن، دخالت تام دارد پس نظم و چینش آیات هر سوره، خدائی است.

۳- تعبیر «سوره» که از سور بلد (حصار مرتفع و مستحکم دور شهر) گرفته شده است اشاره به مجموعه دارای انسجام و ارتباط مستحکم دارد که ترکیبی مستحکم و شکیل را پدید آورده است که از نفوذ هر بیگانه ای به میان خود ابراء دارند.

۴- نام «کتاب» بر کل قرآن و «فاتحه الکتاب» بر سوره حمد، نشانگر مجموعه منسجم و هماهنگی است که شروعش با سوره حمد می باشد و گرنه به مجموع متفرق پراکنده، «کتاب» اطلاق نمی شود؛ تأکید بر نام «فاتحه الکتاب» در احادیث فراوان مؤید این سخن می باشد.

۵- سوره حمد «ام القرآن» نام دارد که با توجه به سوره حجر / ۸۷، آیه محکم و متشابه، و محتوای سوره حمد، می بینیم فهرست کلی قرآن و از محکم ترین آیات قرآن می باشد که خلاصه قرآن محسوب می شود با توجه به نام «فاتحه الکتاب» و در ابتداء بودن سوره، بروشنی در می یابیم یک حسابگری و نظم الهی در این گزینش نهفته است و الا نام «آغازگر کتاب» بر سوره ای که اولین سوره نازل شده نیست معنایی پیدا نمی کند و لغو می نماید.

۶- ضرورت «حال و مرتحل» (۱) بودن قاری و سیر منظم قرائتش از سوره حمد تا سوره ناس نشان می دهد قرآن همچون منزلگاههای یک سفر، مبدأ و مقصد و مسیری مشخص دارد که باید بطور منظم، منزل به منزل طی شود و الا امر به این سیر معنی نداشت.

ص: ۲۷۶

۱-۱. در بحث پیوستگی قرائت فصل چهارم، بخش ترتیل در لفظ حدیث فوق آمده است.

۷- اسامی سور بسیاری در احادیث، نشان می دهد سوره ها در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با نظم خاص خویش مطرح بوده اند و اسامی نیز بدستور وحی مطرح شده است، نقل ثواب سوره ها از پیامبر با همین نظم کنونی و با همین اسامی، توسط عبد الله بن عباس و دیگران، مؤید مطلب می باشد.

۸- آیه «رَتَّلْنَاهُ تَرْتِلاً» بوضوح نشانگر چینش خاص و هدفدار قرآن می باشد.

۹- آیه «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» در سوره قیامت بوضوح جمع تمام قرآن را به خدا نسبت می دهد. (۱)

۱۰- اگر تنظیم سور و آیات بدست اصحاب می بود براحتی و حدت نظر در تنظیم حاصل نمی گشت و بی دغدغه از کنار آن نمی گذشتند چرا که «قداست عظیم قرآن»، در کنار «حساسیت شدید» مسلمین نسبت به حفظ و صیانت قرآن به همراه «اختلاف سلیقه ها و نظرات»، کافی بود فتنه ای عظیم را براه اندازد، حال آنکه ما هیچ گزارشی در زمینه اختلاف اصحاب در مورد تنظیم آیات و سور نمی بینیم، و این خود، گواه روشنی است که نظم آیات و سور بدست وحی صورت گرفته بود که چنین بر آن وحدت داشتند؛ قصه حساسیت شدید ابی بن کعب در حفظ اعراب جزّ «وَاللَّانصَارِ» (۲) (توبه/ ۱۰۰) در برابر خلیفه دوم و اعتراض شدید ابوذر و دیگران بر معاویه و عثمان و کعب الأحبار، در حذف «واو» آیه «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ» (توبه/ ۳۴) مطلب ما را تأکید می کند.

۱۱- نظم سور بدست اصحاب، باید یا بر اساس حجم آیات و یا مقدار آیات هر سوره صورت گرفته باشد تا اختلافی در میان نباشد حال آنکه نظم سور، نه با حجم آیات هماهنگ است و نه با مقدار آیات تناسب دارد و در عین حال هم، اصحاب با

ص: ۲۷۷

۱- ۱. جهت توضیح بیشتر رک: مقدمه «تفسیر نوین» محمد تقی شریعتی.

۲- ۲. درالمثور، ذیل آیه شریفه.

هم اختلافی نداشته اند! و این نیست مگر آنکه دست وحی در کار بوده است و هرگز امر تنظیم معجزه رسالت، به اصحاب واگذار نشده بود.

۱۲- از سخن منافقان در سوره توبه و محمد صلی الله علیه و آله (۱) بر می آید که ارتکاز ذهنی مردم بر نزول سوره ای قرآن بوده است و احادیث تعیین جایگاه آیات منفرد در سوره بقره و توبه و غیره، نشان می دهد که انسجام آیات در سور توسط وحی صورت می پذیرفت.

۱۳- در حدیث متواتر ثقلین، پیامبر «کتاب» و «عترت» را در میان امت به ودیعت و امانت می گذارد که گویای جمع آوری و تنظیم آیات می باشد و گرنه معنی ندارد که پیامبر به قطعات پراکنده در خانه های اصحاب اشاره نماید که من آنها را در میان شما به امانت گذاردم که این وضعیت خود، خوف خلل و صدمه در امانت را پدید می آورد که نقض غرض می باشد و این امر از یک فرد عادی نسبت به یک مسئله به این مهمی، انتظار نمی رود تا چه رسد به یک رهبر آنها سید رسل که کتاب دینش باید تا قیام قیامت از دستبرد و گزند حوادث، مصون بماند! ۱۴- اگر جمع آوری و تنظیم، یک ضرورت حیاتی دینی است پیامبر قبل از اصحاب سزاوار به این امر می باشد، پس چگونه می شود پیامبر به این ضرورت حیاتی نپرداخته است و امر آن را به بعد از رحلت خویش، موکول کرده است حال آنکه حضرتش بارها به فتنه های سهمگین پس از رحلت خویش اشاره کرده و ابراز نگرانی نموده بود! ۱۵- خانه نشینی حضرت امیر علیه السلام برای جمع آوری قرآن ناظر به تفسیر آیات در کنار آیات بود که در بیان حضرت پس از جمع آوری منعکس است و ترتیب نزول سور

ص: ۲۷۸

بر اساس سال نزول جهت امر تفسیر بود نه بعنوان اینکه منافی نظم قرآن فعلی باشد.

تعارض اخبار جمع آوری در زمان خلفاء و اختلاف کثیر در جزئیات، مسئله را بشدت موهون می نماید و انگیزه ها و اغراض سیاسی آلوده را در جعل این اخبار، جهت فضیلت تراشی، بنظر می آورد.

۱۶- عدم ارتباط ظاهری میان بعضی از آیات در سور مائده، احزاب و غیره، نه تنها دلیل بر عدم ارتباط و نفی چینش الهی نیست، بلکه خود دلیل محکمی بر چینش الهی است! چرا که نظری به آیه «اکمال دین» در میان آیه «أکل میتة»، و آیه «تطهیر» در میان آیات «در مورد همسران پیامبر» نشان می دهد در این چینش عمدی در کار است و بنظر ابتدایی به قبل و بعد خویش نامربوط می باشد همچنانکه آیه ابلاغ وصایت علی علیه السلام (مائده/ ۶۷) در میان آیات اهل کتاب آمده است؛ لیکن نکته مهم اینجاست که عقل عادی اصحاب با سلیقه های متفاوت، هرگز اجازه نمی داد این آیات خصوصا آیات اکمال دین و ابلاغ وصایت در موضع مذکور قرار گیرد و قطعاً با مخالفت مواجه می شد حال آنکه، هیچ کس نسبت به این چینش بظاهر نامربوط، اعتراضی ننموده است که خود حکایتگر ارتباطی پنهان در آیات و سرّی الهی در چینش مذکور می باشد که همچون چراغ قرمزی ذهن ها را به خود متوجه می نماید.

عجبا که عدم درک ارتباط ظاهری میان آیات، مستندی بر عدم ارتباط در آیات باشد! آخر مگر نه اینکه علم ما بسیار محدود و اسرار قرآن پایانی ندارد، پس چگونه است که بجای فروتنی و تواضع همچون راسخان در علم، در برابر مجهولات قرآن، به نفی غیر مدرک خویش می پردازیم؟

و این خطری است که «راسخان در علم» از آن بیمناک بوده اند!

«رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

(آل عمران / ۸)

ص: ۲۷۹

(پروردگارا دلهایمان را بعد از آنکه ما را هدایت نمودی، منحرف مگردان و از پیشگاه خویش برایمان رحمتی بخش، چرا که به یقین فقط تو یگانه بخشنده ای).

بگذریم، از اصل خدایی بودن لفظ و چیش قرآن، اصولی مشعب می شود:

۱- عدم لغو و زیادی در آیات

«لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ». (انبیاء/ ۱۷) خداوند حکیم علی الإطلاق است و از حکیم لغو و بیهوده گویی، سر نمی زند پس باید تمامی نکات کوچک و بزرگ، حتی وجود «واو» یا عدم آن در آیه، بدقت مورد توجه قرار گیرد.

مثلاً در آیه «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (انعام/ ۷۵)، بنظر می آید «واو» بر سر «لیکون» زیادی است، چرا که بر سر جمله تعلیل و یا کلمه تعلیل (مفعول له)، «واو» در نمی آید، حال آنکه دقت در بلاغت آیه نشان می دهد، ارائه ملکوت هستی به ابراهیم علیه السلام نتایج و علل بیشماری داشت که از عظمت قابل ذکر نیست و فقط به اشاره، یکی را مطرح می نماید که حصول یقین تام برای حضرت می باشد (عطف به «مفعول له» محذوف).

۲- عدم مترادف در آیات

حکیم بجا و هدفدار سخن می گوید و هر کلامی و لفظی در سخن حکیم، جایگاهی مناسب خویش دارد و هرگز در مورد خداوند دو تعبیر مشابه بدون افاده معنی تازه ای، سر نمی زند که همان زیاده گویی و لغوگویی را نتیجه می دهد که ذات مقدسش بری است خصوصاً قرآنی که همچون نظام تکوین هر جزئش در ساختمان زیبا و شکیل و عمیق و بنیادین آن، بر اساس محاسبه ای دقیق و حکمتی عمیق بکار رفته است، قرآنی

که خود به صفت حکمت متصف می باشد: «وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ». (یس / ۲) مثلاً در آیه «وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (۱)، بعضی «حکمه» را «قرآن» معنی کرده اند و «کتاب» را نیز قرآن گرفته اند! حال آنکه «کتاب و حکمت» در این آیه، مجموعاً قرآن را تشکیل می دهند که اولی فرامین صادره برای عمل است (احکام)، و دومی، «فلسفه و اسرار احکام» (۲) می باشد که امری بسیار عمیق و باطنی است.

اصل پنجم: ابدی بودن پیام

اشاره

«... وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ». (مدثر / ۳۱)

«... یجری کما تجری الشمس و القمر...». (المیزان، ج ۳، ص ۷۲)

قرآن، خورشید جاری در بستر زمان می باشد و همه مکانها و زمانها را تا قیامت، در هنگام نزول مدنظر داشت چرا که مظهر احاطه و نظارت الهی بر گذشته و حال و آینده می باشد از این رو، پیام قرآن مقید به هیچ مکان و زمانی، حتی زمان و مکان نزول نمی باشد؛ در غیر این صورت قرآن نمی توانست برای آیندگان، پیامی داشته باشد:

«و لو أَنَّ الْآيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ الْقَوْمُ مَاتَ الْآيَةَ، لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ، وَ لَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوَّلَهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ». امام باقر علیه السلام (ص ۷۳) (و اگر آیه هرگاه در خصوص قومی نازل شود سپس آن قوم بمیرند، آیه نیز می میرد، که بی شک از قرآن- دیگر- چیزی باقی نخواهد ماند، و لیکن قرآن از اول تا آخرش

ص: ۲۸۱

۱- ۱. (جمعه / ۲)؛ (آل عمران / ۱۶۴)؛ (بقره / ۱۵۱ و ۱۲۹) و ...

۲- ۲. علاوه بر آن به معنی «عقاید و معارف الهی» نیز معنی شده است که پشتوانه و موجب جعل این چنین احکامی می باشند.

جریان دارد مادامی که آسمانها و زمین استمرار دارند و برای هر قومی آیه ای است که آن را تلاوت می نمایند- باید تلاوت نمایند یا از آن پیروی خواهند نمود- در حالیکه ایشان نسبت به آن- آیه- در خیر یا شر خواهند بود).

از ابدی بودن قرآن، اصولی نتیجه می شود:

۱- عدم ذکر زمان و مکان

اقتضای ابدی بودن قرآن، عدم اهمیت مکان و زمان خاص می باشد از این رو، مبنای قرآن عدم توجه و ذکر موقعیت های تاریخی و جغرافیایی است مگر آن مقدار که موجب رفع ابهام در پیام هدایتی قرآن گردد و یا اینکه نکته مهمی در ذکر زمان و مکان مطرح باشد که باید با دقت به کشف آن همت گماشت.

مثلاً بر خلاف عادت معمول قرآن، حدود زمانی حوادث طالوت و جالوت مشخص می گردد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ...»

(بقره/ ۲۴۶)، که با دقت در می یابیم قید زمانی «پس از موسی» اشاره به استمرار رفتارهای مشابه آنان در زمان حضرت موسی علیه السلام دارد و نیز استمرار عقوبت های چهل ساله ای که از زمان استقرار در صحرای سیناء به آن مبتلا شدند؛ این اشارات ترسیمی از وضعیت کنونی در قصه طالوت و جالوت بدست می دهد که با وجود چنین خفت های مستمر و عقوبت های گوناگون، دوباره کوتاهی نمودند! و پس از سال های مدید کار تبلیغی انبیاء بنی اسرائیل، هنوز متحوّل نشده، معیارهای جاهلی بر فکر و روحشان حکومت می کند.

مثال دیگر: قرآن طی چندین آیه، بنظر، موقعیت جغرافیایی دقیق تکلم با موسی علیه السلام را ذکر می نماید که در قرآن بی سابقه می باشد: «... إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ، وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ

قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ الْأَمْرَ، مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» (۱)؛ این تعبیرات، جهت بیان جغرافیایی منطقه وحی نیست، بلکه بیان منطقه معنوی وحی را نظر دارد که به بعضی از آن در بحث «سمبلیک بودن آیات و نمونه های تدبر» خواهیم پرداخت.

۲- عدم ذکر جزئیات روزمره

اعداد، اسامی، خصوصیات و حالات جزئی روزمره، جایی در بیانات قرآنی ندارند- بر خلاف بشر که اسیر روزمرگی است و جزئیات، برایش بسیار جذابیت و اهمیت دارد- از این رو، قرآن با سماجت عجیبی از ذکر آنها خودداری می نماید تا ما را از مسائل پوچ بیرون آورده در مسائل اساسی و جدی سیر دهد مسئله ای که در تفاسیر بسیاری، مورد غفلت قرار گرفته است.

قصه اصحاب کهف را می بینیم که با وجود کنجکاوی افراد از تصریح تعداد آنان خودداری می نماید: «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ...».

همچنین از ذکر نام حتی بسیاری از انبیاء همچون خضر، عزیر، سموئیل و ...

خودداری نموده به وصفشان اشاره دارد، شاید بسیار مورد تعجب واقع شود اگر بینیم در طول قصه حوادث حضرت موسی علیه السلام از قبل از تولد تا غرق فرعون و استقرار در صحرای سیناء و ذکر حوادث بسیار، تنها نام شش نفر آمده است! (موسی، هارون، یوسف، هامان، قارون، فرعون) که حتی «فرعون» لقب است (اشاره به گردنکشی او) و اسم نیست در حالیکه بیش از بیست شخصیت مشخص در قصه مطرح است که با وصف مطرح گشته اند و شخصیتهای بسیاری که صرفاً با وصف کلی آمده اند.

ص: ۲۸۳

با این وسواس در عدم ذکر، بناگاه می بینیم که قرآن بر ذکر دوازده سبط و قبیله بودن بنی اسرائیل، اصرار می ورزد که با این توجه، موجب شگفتی است: «وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْطِطًا أُمَمًا، ... فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ...، ... وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ...» (۱).

و یا می بینیم به ذکر مشخص درخواستهای بنی اسرائیل اصرار دارد: سبزی، خیار، سیر و گندم و نخود، عدس، پیاز و غیره! «... مِنْ بَقْلِهَا وَ قَتَائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدْسِهَا وَ بَصَلِهَا ...».

(بقره / ۶۱) و یا در قصه «زید بن حارثه و زینب بنت جحش» (۲)، با تعجب می بینیم نام زید در قرآن آمده است: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا ...» با اینکه از ذکر نام ائمه معصومین علیهم السلام و نام بسیاری از انبیاء خودداری شده است! این عدول از اصل، مانند چراغ قرمز چشمک زنی است که می خواهد ما را به نکته مهمی توجه دهد و ما را به دقت و کاوش در علت آن کشاند، از این رو، در امر تدبیر باید با هشیاری این نکات را مد نظر گرفت:

ذکر عدد، با توجه به روایات، ما را به مسئله مهم تعداد اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله می کشاند:

«الْخُلَفَاءُ مِنْ بَعْدِي اثْنَيْ عَشَرَ». (ص) «عن ابن مسعود، أَنَّهُ سَأَلَ كُمَ يَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ فَقَالَ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ: اثْنَيْ عَشَرَ كَعَدَّةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (در المثنور ذیل آیه ۱۲ مائده) و ذکر جزئیات درخواستها در برابر «مَنْ وَ سَلَوَى» (دو غذای غیبی مستمر)، تنوع

ص: ۲۸۴

۱-۱. بترتیب (اعراف / ۱۵۹؛ بقره / ۶۰؛ مائده / ۱۲).

۲-۲. (احزاب / ۴۰-۳۸).

طلبی و میزان پستی و انحطاط روحی آنان را ترسیم می نماید.

و ذکر نام «زید» به جهت سد شکنی سنت جاهلی و رفع شبهه از اذهان و تبلیغات سوء منافقان آمده است تا مبادا شبهه کنند این زنی که خدا به عقد پیامبر در آورده است همسر زید نیست و حرمت ازدواج با همسر پسر خوانده، همچنان بقوت خود باقی است و همچنین رفع اتهام ناروا از دخالت پیامبر در جدایی میان «زید و زینب»، جهت (نعوذ بالله) اطفاء غریزه جنسی می باشد، امری که تاکنون، شیاطین از این نسبت ناجوانمردانه، دست برداشته و پیوسته تبلیغش می نمایند.

عدم ذکر خصوصیات و حالات روزمره نیز با مروری گذرا بر قصص قرآن و آیات ناظر به حوادث صدر اسلام، روشن می گردد که بسیار مایه اعجاب و شگفت محققین و تحلیلگران بشری است چرا که این نحوه سخن گفتن و از حوادث گزارش دادن در میان بشر تاکنون سابقه نداشته، بسیار غیر عادی است؛ گویا که گوینده قرآن اصلاً بر کنار از حالات و خصوصیات بشری است و فراتر از عواطف شخصی و حساسیت های گذرا و تأثرات روزمره است که این خود دریچه ای است به کشف منشأ غیبی قرآن و شناسایی گوینده آن:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا».

(نساء/ ۸۲) «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ». (هود/ ۴۹) (آن از اخبار مهم غیبی - نه اخبار روزمره - است که بسوی تو وحی می نمایم، حال آنکه قبل از این - گزارش - نه تو می توانستی به آن آگاهی یابی و نه قوم تو، پس - با توجه به این حضور و احاطه خداوندی - صبر پیشه کن چرا که به یقین، عاقبت به متقین اختصاص دارد).

با این وجود با کمال تعجب در مواردی ذکر خصوصیات و حالات جزئی را می بینیم که بسیار سؤال برانگیز است، مثلاً، هنگام اخبار مأموریت نابودی قوم لوط، به حضرت ابراهیم علیه السلام توسط فرشتگان، قرآن کریم از ایستاده بودن همسر ابراهیم علیه السلام و خنده بلندش، گزارش می دهد که با توجه به عادت قرآن عجیب می نماید:

«... قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ...». (هود / ۷۱ - ۷۰) و عجب تر آنکه مفسرین «قائمه» را «کمر به خدمت میهمان» گرفته اند و «ضحکت» را «جریان عادت زنانه» معنی کرده اند حال آنکه نه سیاق آیه، معنی اول را تأیید می کند و نه لغت، معنی دوم را برای انسان شهادت می دهد و اگر چنین بود مناسب تر این بود که قبل از شنیدن خبر مأموریت هلاکت قوم لوط، مطرح شود و دیگر آنکه در نمونه های دیگر همچون حضرت زکریا علیه السلام و همسرش که مشابه این بشارت می باشد از «جریان عادت زنانه» سخنی بمیان نیست، بلکه بالاتر سوره ذاریات / ۲۹، نشان می دهد که همسر ابراهیم علیه السلام پس از شنیدن مژده فرزند داشتن با کمال تعجب از عقیق بودن خود سخن می گوید: و قالت عجزوز عقیم».

و دیگر اینکه ابراز تعجب از زایمان در شرایط «عجزوز» بودن (عجز جسمی از فرزند داشتن) پس از شنیدن خبر مژده در همین سوره هود، دلیل دیگری است بر اینکه «جریان عادت زنانه» مطرح نیست و الا پس از «حیض شدن» دیگر نه تعجب شدید از زایمان موردی دارد و نه ذکر «عجزوز بودن» که به عدم امکان زایمان و عقیق بودن اشاره دارد، معنی صحیحی پیدا می کند پس بناچار با سیر و مرور در جریان سیاقی آیات از ابتدای قصه تا انتهای در این سوره به نکته ای مهم می رسیم که در سوره های دیگر نیز تأکید می شود:

مگر نه اینکه قوم لوط از زنان بریده بودند و به همجنس خویش مشغول؟! و مگر نه

اینکه عمق چنین فاجعه ای را زنان بهتر در می یابند؟، چرا که ادامه و شیوع این چنین جنایتی، قربانی شدن و محرومیت آنان را بدنبال می آورد.

پس طبیعی است که همسر حضرت با شنیدن برنامه هلاکت قوم لوط، از عمق جاننش با صدای بلند بخندد و خوشحال باشد در حالیکه حضرت ابراهیم علیه السلام از سر دلسوزی با فرشتگان، جهت تأخیر عذاب، جروبحت می نماید!

«فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ». [۷۵]

و از طرفی می بینیم بر عکس همسر ابراهیم علیه السلام، همسر لوط به کار واسطه گری این جنایت، آلوده است! و طبق احادیث فراوانی با کف زدن و سوت زدن! و آتش روشن کردن قوم تبهکار را از وجود میهمانان خوش سیما در منزلش آگاه نمود! در حالیکه همسرش، لوط علیه السلام، در برابر فشار قوم، با اضطرار از خدا، علیه آنان درخواست یاری می نماید:

«قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ». (هود/ ۸۰) «قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ». (عنکبوت/ ۳۰) این تقابل زیبا در این آیات، ما را به اندیشه و سؤال می کشاند: چرا این دو زن تا این حد متضاد عمل نمودند؟! با این سؤال تعبیر «قائمه» پاسخی است به سؤال، چرا که همسر ابراهیم علیه السلام زنی متعادل و قائم است و در سلامتی اخلاقی و روانی زنانگی بسر می برد، در حالیکه همسر لوط شخصیتی است مسخ شده که از حالات زنانگی خویش منفصل شده، صفت مردان را پیدا کرده است! تعبیر ضمیر مذکر «إِنَّهُ» برای این زن در این سوره و تعبیر «عجوز بودن» از جانب خدا برای او در سوره های دیگر نکته فوق را بروشنی نشان می دهد:

«وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ (۱) مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ...» (هود / ۸۱) (و کسی از شما جز زن تو جا نماند چرا که قطعاً او را اصابت کننده است آنچه که به آنان اصابت نماید).

«فَنَجِّينَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ». (شعراء / ۱۷۲ - ۱۷۱) این توضیح از «فائمه» منافاتی ندارد که همسر حضرت ابراهیم علیه السلام ایستاده باشد، بلکه این ظهور بجای خود محفوظ می باشد (۲) و در عین حال دریچه ای است برای القاء پیام مذکور که نمونه ای است از تلفیق «واقعیت و پیام» که اصطلاحاً «سمبلیک (نمادین)» نام دارد که در اصل ششم، توضیحش خواهد آمد.

۳- مخاطب قرار دادن مردم هر عصر

قرآن کلام خداست که مستقیماً همه مردم قرون و اعصار آینده را مورد خطاب قرار می دهد و تعبیرات «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» بالمطابقه در همه زمانها می تواند مصداق داشته باشد، مگر خطابات خاص نبی اکرم صلی الله علیه و آله که با حفظ بعضی اختصاصات برای رسول خدا، آنها را نیز با تنزل می توان به رهبران دینی و رسالتمندان الهی تطبیق داد و این همان، نتیجه حی بودن و جاری بودن قرآن در بستر زمان می باشد و اینگونه نیست که خطابات قرآن صرفاً به زمان رسول خدا اختصاص داشته باشد و سپس

ص: ۲۸۸

۱-۱. ممکن است گفته ضمیر «إنه»، ضمیر شأن می باشد که در مورد زن و مرد هر دو بکار می رود، اولاً بعد از ضمیر شأن جمله می آید نه مفرد، ثانیاً بر فرض برای هر دو بکار رود، لیکن، باز این سؤال مطرح است: چرا بجای «ها» «ه» بکار رفته است؟!

۲-۲. و اگر حدیث معتبری نیز بر کلمه «ضحکت» بمعنی «حاضت» داشته باشیم باز سیاق اقتضاء دارد که معنی خندیدن محفوظ بماند لیکن معنی «حاضت» از سیاق بسیار بعید بنظر می آید. رک: تفسیر نمونه ذیل آیه سوره هود.

با ضمیمه کردن قاعده شمول تکالیف برای آیندگان، غیر مستقیم آنان را دربر گیرد.

این مخاطبه و حضور مستقیم تأثیر شگرفی در اخذ و تلقی مخاطبین دارد و مایه تثبیت فوق العاده روحیه مؤمنین و هدایت آنان دارد از این رو در احادیث آمده است که از ادب تلاوت قرآن است که وقتی به خطاب «یا أيها الّذین آمنوا» رسیدید «لبیک» بگویید، همانگونه که در اعلان حج توسط حضرت ابراهیم علیه السلام نیز آمده است که از آیندگانی که در صلب افراد بودند به ندای حضرت لبیک گفتند و هر که یک بار جواب داد یکبار حج می کند و هر که دوبار، دوبار و همین طور.

این خطاب و حضور، نظارت مستقیم قرآن بر مشکلات فردی و اجتماعی مؤمنین را مطرح می کند، این توجه باعث می شود مؤمنین با انگیزه شدیدی قرآن را مرجع حل و فصل تعارضات و مشکلات فردی و اجتماعی خویش قرار دهند و فرامین او را بر جزء جزء زندگیشان حاکمیت بخشند مرجعی که مقام عصمت را داشته، مطمئن ترین مشاور زندگی مؤمنین می باشد.

علاوه بر این مخاطبه، تلقی فراتری نیز از خطاب مطرح است که حتی قصص قرآن را نیز دربر می گیرد که در بحث شیوه های تدبر در بخش ترتیل در معنی خواهد آمد.

اصل ششم: هدایت و تربیت فرد و جامعه

اشاره

«... يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ». (جن / ۲)

«... وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...». (جمعه / ۲)

«بعثت لأتمم مكارم الأخلاق». (ص)

قرآن کتاب هدایت و تربیت فرد و جامعه است بسوی رشد و تعالی و بروز ارزشهای الهی در وجود انسان و صحنه اجتماع؛ از این رو هر آنچه که در این حوزه ضروری است

در قرآن مطرح گشته است «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۱)؛ و هر چه که نقشی در امر تربیت و هدایت ندارد به کنار گذاشته شده است و لو که برای مردم بسیار جَدَّاب و شنیدنی باشد.

از این اصل، اصولی متفرع می شود:

۱- بیان حقیقت و واقعیت

قرآن بجای مسائل روزمره به بیان حقایق می پردازد که در هر عصر و زمان، راهنمای زندگی بشر می باشد و در این راستا، تنها از واقعیات زندگی بشر و واقعیات جهان هستی مدد می گیرد و هرگز برای رسیدن به مطلوب از مسائل غیر واقعی استفاده نمی کند و لو اینکه در قالب قصه های تخیلی و حوادث غیر واقعی، می توان نکات تربیتی بسیاری را مطرح نمود و لیکن قرآن از این روش پیروی ننموده، درسهای تربیتی و هدایتی را از متن حوادث بوقوع پیوسته استخراج می نماید؛ و بعبارت دیگر، هرگز از دروغ برای رسیدن به حقیقتی در قرآن استفاده نشده است، این نکته با توجه به تأکیدات قرآن، بروشنی در آیات دیده می شود:

«وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ». (هود / ۱۲۰) (و هر یک را که از اخبار مهم رسولان بر تو با تحلیل و بررسی قصه می کنیم محتوایی است که با آن دل پر التهاب تو را ثبات می بخشیم و در این - قصه گویی - حق بسراغت آمده است، و موعظه و ذکر برای مؤمنان - آمده است -).

تعبیر «انباء»، اخبار واقعی مهم را نظر دارد و تعبیر «حق»، واقعی بودن و حقیقت داشتن، هر دو را دربر دارد چرا که «حق» آن چیزی است که ثابت و واقعی است و دروغ

ص: ۲۹۰

در آن راه ندارد و در مقابل باطل امری دروغ و فریبنده و زایل شدنی می باشد و اساساً «حق» از «صدق»، و «باطل» از «کذب»، جدا نمی شود؛ تمام آیاتی که برای همه قرآن بطور مطلق، صفت حق بودن را مطرح می نماید، مسئله را تأکید می کنند؛ هم چنین آیاتی که نسبت «افک» (میل از صدق به کذب و از حق به باطل) و نسبت «افترای به کذب»، «اسطوره بودن (حوادث تخیلی و دروغین)» و دیگر نسبت‌های مشابه را بشدت رد می کنند، همه شهادت بر مطلب می دهند:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا وَقَالُوا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا».

(فرقان/ ۵) (و کسانی که کفر ورزیدند گفتند که این نیست مگر دروغی که آن را بافته است و بر آن قومی دیگر- غیر عرب- یاریش داده اند پس بحقیقت ظلم و ناروایی زشت را مرتکب شدند و گفتند افسانه های پیشینیان است که آن را به دروغ رونویسی کرده است پس بر او صبحگاه و عصر دیکته می شود).

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ...» (یوسف/ ۱۱۱) (بحقیقت قسم در قصص آنان- انبیاء- عبرتی است برای صاحبان خرد، آن- قرآن- نمی تواند سخن تازه ای باشد که بدروغ بافته شده است و لیکن تصدیق کننده حقایقی است که در برابرش مطرح است و تشریح کننده هر چیزی است...).

استدلال بر عدم بکارگیری دروغ، شاید موجب شگفتی گردد که مطلب نیازی به دلیل ندارد، لیکن ادعای مذکور از بعضی مدعیان روشنفکری، ما را به توضیح کشاند.

استدلال بر وجود مجاز و تشبیه در قرآن، ربطی به ادعای مذکور ندارد و تشبیه و مجاز از مقوله دروغ نیست؛ بر فرض، مجاز گویی از قبیل نسبت های غلو و دروغ باشد در

قرآن چنین تشبیهی وجود ندارد و تشبیهات، همه، نسبت واقعی را مطرح می نمایند؛ و دیگر اینکه، تشبیهات در قرآن، مثل می باشند که تنزیل مطلب در قالبی محسوس و قابل درک می باشد که ربطی به دروغ ندارد، (۱) در غیر این صورت باید مدعی ادعا کند که قرآن ملفوظ که تنزیل یافته، «قرآن لدی الله» می باشد (نعوذ بالله) بدروغ، جلوه حقیقت خویش می باشد! حال آنکه مثل، بیانگر مراتب حقایق است، مرتبه ای که در حد فهم عموم باشد.

۲- سمبلیک بودن

قرآن کریم در عین حال که از واقعیات سخن می گوید بیانش «رمزی و سمبلیک» می باشد. بدین معنی که از بیان امور خارجی واقعی، علاوه بر واقعیت، معانی هدایتی و تربیتی را اشاره دارد و از دل واقعیت، نقبی به درون حقایق متعالی می زند که در واقع «واقعیت و پیام» را با هم جمع نموده است، مگر نه اینکه قرآن از «آیات» تشکیل شده است؛ «آیه» یعنی نشان و علامت که ما را به ماوراء خویش هدایت می کند و این معنی اختصاصی به قرآن ندارد همه پدیده ها، آیات و کلمات خدا هستند که نشان از خدا دارند و حامل پیام الهی می باشند پس آیات الهی در کتاب تشریح، «قرآن»، و در کتاب تکوین، «هستی»، همه سمبلیک هستند.

مثلا، تعبیر «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى». (طه / ۱۲)، بظاهر در آوردن کفشها را مطرح می نماید چرا که حضرت موسی در وادی مقدس «طوی» قرار دارد و در

ص: ۲۹۲

۱-۱. در مثلها یا واقعیتی مشخص مطرح است مانند (آل عمران / ۵۹؛ حشر / ۱۵، ۱۶؛ نحل / ۱۱۲؛ یس / ۱۳؛ تحریم / ۱۰ و غیره) و یا فرضی است کلی که مصادیق فراوانی دارد مانند: (بقره / ۱۷، ۱۷۱، ۲۶۱، ۲۶۵؛ آل عمران / ۱۱۷؛ اعراف / ۱۷۶؛ یونس / ۲۴ و غیره) و یا واقعیتی معنوی را اشاره دارد مانند: (حج / ۳۱؛ زمر / ۲۹ و غیره)

مکان مقدس نباید با کفش رفت؛ این معنی ظاهری در عین حال که واقعا جزء دستور خداست لیکن تمام مطلب نیست بلکه به «رفع دو خوف نیز اشاره دارد که یکی خوف از تلف شدن همسرش می باشد که در حال زایمان بسر می برد و دیگری خوف از فرعون می باشد که فکرش را بخود مشغول داشته اند». (۱)

و یا اینکه به «زدودن عشق به همسرش در مقابل عشق به خدا و صرف توجه از غیر خدا به خدا» (۲)، نظر دارد که هر دو در احادیث آمده است و در واقع امور ظاهری، حقیقتی را در باطن خویش مطرح می نمایند که با استفاده از شواهد لفظی در آیات و احادیث، حقایق ظریف بسیاری در آیات، بدست می آید؛ با توجه به توضیح احادیث، تعلیل «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» معنی باطنی را اشاره دارد: «چونکه تو در وادی مقدس محبت خدا قرار گرفته ای که «طوی» است، پس قلبت را از هر گونه خوف و هراس و عشق و محبت به غیر، فارغ گردان»؛ ذکر «طوی» نیز در عین نام درّه، امری باطنی را نظر دارد که قابل تأمل است.

در احادیث، آمده است که «از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد چرا این وادی، «مقدس» نامیده شده است؟ فرمود: بجهت اینکه ارواح در آن به قداست رسیده اند و فرشتگان برگزیده شده اند و خدای عزیز و جلیل در آن با موسی سخن نموده است». (۳)

می بینیم که حدیث مذکور نیز سمبلیک بودن بیانات قرآنی را در نقل حوادث و ذکر اوامر و غیره نشان می دهد، (۴) چرا که «اصطفاء فرشتگان» ربطی به منطقه جغرافیایی خاص ندارد و امری معنوی است.

ص: ۲۹۳

۱- ۱. بحار، ج ۱۳، ص ۶۴، ح ۲.

۲- ۲. (ص ۶۵، ح ۴).

۳- ۳. (ص ۶۶، ح ۵).

۴- ۴. در بخش «شیوه های تدبیر» نمونه هایی دیگر ذکر خواهد شد.

قرآن در مواقع بسیاری، افکار و عقاید و عملکرد اقوام و گروه‌های مختلف را مطرح می‌نماید تا صحت و سقم آنها را با دقت و ظرافت مورد ارزیابی قرار دهد و مخاطبین خود را از اسارت افکار و عقاید پوچ و رفتار غلط، نجات دهد:

«... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» (اعراف / ۱۵۷) و هرگز قرآن در برابر بیان افکار و عقاید با بی طرفی برخورد نمی‌کند، بلکه بروشنی موضع قاطع خویش را اعلام می‌نماید چرا که قرآن کتاب روشنگر (مبین) است که هرگونه شبهه‌ای را مرتفع می‌نماید و اجازه نمی‌دهد در حوزه هدایت و تربیت، امری مبهم بماند.

غفلت از نکته مهم فوق، بسیاری از مفسرین را به برداشتهای ناروا از آیات کشانده است و یا از فهم نکات بسیاری، محروم نموده است.

بعنوان مثال، نظر ملکه سبا در مورد عملکرد پادشاهان، در سوره نمل آیه ۳۴ مطرح می‌گردد:

«إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ».

(پادشاهان بی شک هرگاه به سرزمینی داخل شوند آن را تباه می‌کنند و عزیزان اهل آن را ذلیل می‌نمایند و پیوسته مشابه آن عمل می‌نمایند).

تعبیر «وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» تأییدی است از جانب خدا که نسبت به سخن ملکه، ابراز شده است.

با این توجه وقتی می‌بینیم مفسران، عامل طولانی شدن زندان حضرت یوسف علیه السلام را «توسل بغیر» مطرح می‌نمایند، به خطای فاحش آنان پی می‌بریم چرا که تنها،

سکوت قرآن در برابر عملکرد حضرت یوسف علیه السلام و عدم توییح و مذمت او، ما را به خطای در برداشت، متوجه می نماید و با دقت بیشتر به فاسد بودن دلایل آنها پی می بریم؛ چرا که، شیطان، غلام را به فراموشی انداخته بود نه یوسف علیه السلام (۱)؛ را؛ دیگر اینکه، استفاده از ابزار ملازم با توکل بر خداست (إِعْقِلْ وَ تَوَكَّلْ) (۲)؛ و سوم اینکه، استفاده از ابزار تکلیفی است شرعی که کوتاهی از آن مؤاخذه دارد نه استفاده از آن! (۳)؛ و چهارم اینکه اگر حضرت بفرض از یاد خدا غافل شده باشد، آیات باید پس و پیش می بود نه بدینگونه که در قرآن آمده است؛ و دست آخر اینکه، خداوند کوچکترین خطای انبیاء را (و لو به بیان مشهور، «ترک اولی» باشد) با حساسیت شدیدی مطرح می نماید و در پی آن از استغفار و توبه آنان گزارش می دهد همانگونه که در مورد حضرت آدم علیه السلام، موسی علیه السلام، داود علیه السلام و یونس علیه السلام می بینیم، حال آنکه در این آیات هیچ سخنی از توبه و استغفار و عذرخواهی یوسف علیه السلام نیامده است که نشان می دهد از حضرت، بهیچ وجه، کوچکترین خطایی سر نزده است و الا باید ذکر می شد؛ هم چنین است برداشتهای غلط دیگری که در عملکرد حضرت، در این سوره، مطرح نموده اند.

۴- عدم سیر در وادی علوم تجربی

قرآن، کتاب هدایت و تربیت فکر و روح انسان است نه کتاب علوم تجربی، و اساسا

ص: ۲۹۵

۱- ۱. تعبیر «وَ اذْکُرْ بَعْدَ اُمَّهٖ» (یوسف / ۴۵) شاهد مطلب است.

۲- ۲. بیان رسول خدا به عرب شتر گم کرده.

۳- ۳. شاهد بر سخن تمامی آیاتی که امر به استفاده از وسایل می کند: «وَ اَعِزُّوْا لَهُمْ مَا اَشْتَبَعْتُمْ مِنْ قُوَّهِ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ». (انفال / ۶۰ و غیره) و آیاتی که بکارگیری و استمداد از ابزار را در مورد انبیاء مطرح می کند: سوره نمل، قصه سلیمان علیه السلام و غیره و روایاتی که بنحو کلی یا موردی، وارد شده اند: «أَبَى اللّٰهُ أَنْ یَجْرِی الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا».

وحی به حوزه‌هایی می‌پردازد که عقل بشری از دسترسی به آن حوزه‌ها ناتوان است، و پرداختن به آن، ضروری می‌باشد که همان پاسخ به مسائل اساسی زندگی می‌باشد: ما که هستیم؟، از کجا آمده‌ایم؟ به کجا می‌رویم؟ و به کجا باید برویم؟ و چه گونه باید برویم؟

از این رو، قرآن به بیان قوانین تجربی نمی‌پردازد و هدفش، توضیح و تشریح مسائل اساسی است و هر جا که ضرورت هدایتی در کار باشد نکته‌ای از حقایق علمی عالم را غیر مستقیم یا مستقیم، اشاره دارد لیکن نه به عنوان بحثی تجربی، بلکه، درسی در شناخت هستی و معرفت یافتن به شأن خداوند عالم می‌باشد؛ مانند: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (ذاریات / ۴۹) و یا «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» (یس / ۳۶)، که به قانون زوجیت اشیاء، اشاره دارد و از آن، نکته‌ای را در عدم زوجیت و ترکیب ذات الهی، مطرح می‌نماید که: هر شی‌ای مرکب از دو زوج است و زوجیت، دلیل مخلوق بودن است و محکوم قانون ترکیب، پس ذات مقدس الهی منزله از آن، می‌باشد.

با این توجه، مطالعه آیات، صرفاً جهت استخراج قوانین و نکات علوم تجربی، موجب کنار افتادن از صراط مستقیم و مجرای هدایت قرآن می‌باشد که این، هشدار است به آنان که به غفلت در این مسیر غلط حرکت می‌کنند؛ چرا که، از این نحوه برخورد نه عشق به خدا در دل جلوه‌گر می‌شود، و نه افکار و عقاید فاسد، اصلاح می‌گردد، بلکه خود حجابی در راه بهره‌مندی از هدایت قرآن، خواهد بود و بیشتر از تنوع طلبی و بازیگری با قرآن و ارضاء کاذب دغدغه‌های دوری از حق، حکایت دارد.

۵- ایجاز و اختصار و حذف

فصاحت و بلاغت عجیب قرآن، ایجاز و اختصار در بیان را با عمق و پرباری،

یکجا در خود جمع کرده است و به تبع، مواردی را که با اعمال فکر و دقت، مکشوف می گردد و لازمه عرفی یا عقلی و یا قرآنی و یا شرعی و یا خارجی سخن و یا موضوع مورد بحث آیه می باشد، حذف نموده و فهمش را به مخاطب خویش واگذار می نماید که در واقع ایجاز و اختصار، نوعی حذف معلوم می باشند که جزء مفاهیم مورد نظر آیه قرار دارند. (۱)

عامل دیگر در حذف، بی فایده بودن آن در امر هدایت و دور بودن آن از غرض تربیت و تزکیه می باشد که این قسم، از دایره مفاهیم مورد نظر آیه، خارج می باشد که از کنجکاوی جهت کشف آنها باید دوری گزید؛ چرا که، جز معلوماتی غیر مفید و گاه مضرّ، حاصلی نخواهد داشت.

این ایجاز و اختصار و این حذفها، اساس بلاغت قرآن را تشکیل می دهد و در واقع، تمام مباحث «معانی، بیان، بدیع» راههای ایجاز و اختصار در عین بلاغت و رسایی را می نمایانند؛ بنابراین، برای کشف ظرافتها و نکات پنهان آیات باید به این مباحث، آگاهی داشت و از ذوق سلیم، و دقت و توجه و پرسشگری، سرشار بود تا بتوان به حوزه شگفتیهای آیات، دست یافت که عمده مطلب، ظرافت و لطافت و سلامت روحی است.

جهت بهره مندی عموم از این ظرافتها، باید «ترجمه ای دقیق و بلیغ»، فراهم شود که توضیحش در بخش «اصول حاکم بر متدبّر» خواهد آمد.

ص: ۲۹۷

۱-۱. از اهداف این روش بجزریان انداختن فکر و استنتاج و عقل و سنجش، و زدودن تنبلی فکری و تقلید و جمود می باشد.

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ نَبِيَهُ بِآيَاتِكَ أَعْنَىٰ وَاسْمَعَىٰ يَا جَاهِرَ». امام صادق علیه السلام (بحار، ج ۹۲، ص ۳۸۱) قرآن، کتاب تربیت است؛ از این رو، یکی از اصول مهم تربیتی که برخورد غیر مستقیم با متربی می باشد در آیات بسیاری بکار رفته است که بظاهر، عموم یا فرد خاصی مورد خطاب قرار گرفته است، حال آنکه، مقصود از عموم یا فرد خاص، افراد یا فرد دیگری غیر از مخاطبین می باشند، بعنوان مثال؛ در آیه ۳۸ سوره توبه، گروهی مورد اعتراض شدید واقع گشته اند که چرا به دنیا روی آورده اند و از رفتن به جبهه سرباز می زنند؛ این عده با خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مورد توبیخ قرار گرفته اند! حال آنکه طبیعی بود که با عنوان «نفاق» یا حداقل «وجود مرض در دلشان» مورد خطاب قرار گیرند «قل يا أَيُّهَا الَّذِينَ نَافَقُوا» و یا «قل يا أَيُّهَا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ».

عدم برخورد مستقیم و تکیه بر ادعای ایمانشان، نشان می دهد آیه در صدد تحریک روحیه ایمانی در آنان و جدا نمودن آنان از مرض دنیا طلبی و نفاق و داخل نمودن آنها در جمع مؤمنین می باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ». (توبه/ ۳۸) در سوره مائده، حضرت عیسی علیه السلام مورد بازپرسی و محاکمه شدید خدا واقع گشته است! که در واقع، تعریضی است به اهل کتاب، که وقتی عیسی مسیح علیه السلام با وجود عصمت و طهارتش این چنین سخت در قیامت به محاکمه کشیده شود وای بحال اهل کتاب که به دروغ و انحراف، حضرت را به خدایی گرفته اند:

«وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟! قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ... مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ ...» (مائده/ ۱۱۷-۱۱۶) در برخورد مؤمن آل یس و مؤمن آل فرعون با قومشان، این روش خطاب غیر مستقیم را مشاهده می کنیم:

«وَ مَا لِي لَا- أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَهِهِ تُزْجَعُونَ، أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا- تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لَا يُنْقِذُونِ، إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُبِينٍ، إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ». (یس / ۲۵-۲۲) مؤمن آل یس با وجود آنکه از صدیقین بزرگ تاریخ انبیاست، خود را در موضع مشابه قومش قرار می دهد و سپس به انتقاد شدید از خویش می پردازد و ضعف اعتقاد را برملا می کند؛ عدول از تعبیر متکلم به جمع مخاطب «وَ إِلَهِهِ تُزْجَعُونَ» نشان می دهد که اصلاً مصداق واقعی، قومش می باشند.

این نحوه برخورد، تأثیر بسزائی در کنار زدن حالت عناد و جبهه گیری در افراد مخالف دارد و موضع فروتنی و حق پذیری را در وجودشان تقویت می نماید، اگر زمینه مساعدی داشته باشند:

«... يَا قَوْمِ ... فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنَ بَنِي آلِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا ...» (مؤمن / ۲۹) در بسیاری از خطابه‌های بظاهر عتاب آمیز به پیامبر صلی الله علیه و آله ، دیگران مورد نظر می باشند و شدت آلودگی مسئله مورد اعتراض را نشان می دهد:

«لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». (زمر / ۶۵) حتی در سوره جائیه با شدیدترین تعبیر، پیامبر عظیم الشان اسلام مورد تهدید واقع شده است که شدت اهتمام ذات مقدس الهی را نسبت به هدایت مردم نشان می دهد و

اینکه، با گمراه کنندگان و اغواء گران بسختی تمام، برخورد خواهد شد:

«لَوْ تَقَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ! فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ». (حاقه / ۴۷-۴۴) این نحوه برخورد، در احادیث به روش «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» نامیده شده است که برگرفته از ضرب المثلی است مشهور، که مقصود از سخن گوینده، غیر از مخاطب سخن می باشد:

«نزل القرآن بإيّاك أعني و اسمعی یا جاره» امام صادق علیه السلام (کافی، ج ۲، ص ۶۳۱) «معناه ما عاتب الله عزّ و جلّ علی نبیه صلی الله علیه و آله فهو یعنی به ما قد مضی فی القرآن مثل قوله: «لَوْ لَا أَنْ تَبْتُنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»، عنی بذلک غیره». امام صادق علیه السلام (ص ۶۳۱) (معنای آن- مثل چنین است- هر آنچه را که خدای عزیز و جلیل بر پیامبرش عتاب نموده است پس او- خداوند- با آن تعبیر قصد نموده است آنچه را که در قرآن گذشته- آمده است- همچون سخن خدا: «لَوْ لَا أَنْ تَبْتُنَاكَ ...» که با آن- تعبیر- غیر از او- پیامبر- را قصد نموده است).

در بحثهای امام رضا علیه السلام با مأمون این عتابها با توجه به اصل مذکور، معنی شده است:

«فأخبرني عن قول الله تعالى: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» قال الرضا عليه السلام هذا ممّا نزل بإيّاك أعني و اسمعی یا جاره، خاطب الله تعالى به نبیه صلی الله علیه و آله و أراد به أمته، و كذلك قوله عزّ و جلّ: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ تَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و قوله تعالى «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتُنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا...». امام رضا علیه السلام (نور الثقلين، ج ۳، ص ۱۹۸) در حدیثی که در صدر بحث گذشت آن را به عنوان اصلی مهم در امر بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح می کند.

در امر تدبر و فهم قرآن، دو مرتبه کلی عمومی و تخصصی مطرح گشت که هر یک، دو نوع کلید علمی و روحی را نیاز داشتند.

«کلید علمی» برای توده مردمی تنها ترجمه قرآن بود و کلید علمی خواص تمام علوم و آگاهی‌هایی بود که در امر تفسیر قرآن دخالت دارد.

لیکن «کلید روحی و عملی خاص» اختصاصی به «خواص، اولیاء و معصومین علیهم السلام» ندارد و توده های مردمی نیز به تناسب قابلیت، می توانند بهره مند گردد و هرگز فقدان کلیدهای علمی خاص، ملازم با فقدان کلیدهای روحی خاص نبوده، بلکه بالاتر، دارا بودن آن کلیدها، بمعنی تلبس به کلیدهای روحی خاص نمی باشد؛ از این رو؛ چه بسا فردی عادی، از نورانیت معنوی، در فهم پیام قرآن، برخوردار باشد و چه بسیار خواصی که در حجاب علوم مذکور از درک حقایق قرآن در محرومیت بسر برند.

تجربه واقعیت‌های گذشته و حال در کنار تصریحات قرآن و احادیث، هرگونه شبهه ای را در این زمینه مرتفع می گرداند؛ از این رو، در برابر قرآن باید سخت به سرمایه خویش در زمینه کلیدهای روحی، توجه نمود و باید قدر و اندازه خویش را در این حوزه مشخص کرد چرا که هدایت‌های بالاتر قرآن بر اساس این سرمایه های معنوی، نصیب انسان می گردد که از میزان اطاعت و بندگی خدا، سرچشمه می گیرد:

«من عمل بما يعلم رفعه الله إلی ما لا يعلم». معصوم علیه السلام (هر که به آنچه دانست و فهمید عمل کند، خداوند او را به مرتبه ای که آگاهی ندارد، بالا می برد).

«من عمل بما علم ورّثه الله علم ما لم يعلم». (ص) (المیزان، ج ۳، ص ۷۷)

(هر که به آنچه دانست عمل نماید، خداوند به او، علم آنچه را که نمی دانست، ارث خواهد بخشید).

درجات و مراتب معنوی در فهم قرآن، همان «اسلام، ایمان، تقوی، احسان و بالاتر» می باشد که هر یک درجاتی را در حوزه خویش مطرح می نمایند.

«اسلام» همان معرفت به اصول دین و پذیرش آن است که مقدمه «ایمان» می باشد که آن عقد قلبی است که از ترکیب معرفت و محبت الهی پدید آمده است و «تقوی»، اطاعت و تعبد به فرامین الهی است و «احسان» به بیان یوسف علیه السلام، «تقوای مستمر بهمراه صبر مستمر» می باشد:

«إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». (یوسف / ۹۰) هم چنین مراتبی دیگر در قرآن آمده است:

«مخبتین» که از انس واقعی با قرآن و بی قراری از دیدار خدا، در کنار اقامه نماز و صبر و انفاق، برخوردارند:

«... وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». (حج / ۳۵-۳۴) (و فروتنان باطمینان را مژده ده، کسانی که هرگاه خدا یاد شود دل‌هایشان را خوف و بی قراری فرا می گیرد- به لرزه در می آید- و صبر کنندگانند بر آنچه به آنان اصابت نموده است و پبای دارندگان نمازند و از آنچه آنان را روزی دادیم پیوسته انفاق می کنند).

«مصلحین» که از دو خصلت برجسته «تمسک شدید و مستمر به قرآن و اقامه نماز» بهره مند می باشند:

«وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ».

(اعراف / ۱۷۰)

ص: ۳۰۲

(و کسانی که با شدت و قدرت به کتاب دست می یازند و نماز را بیای نمودند، بی شک ما اجر مصلحان را تباه نمی گردانیم).

«نفس مطمئنه» که از رضایت به آخرت سرشار است (۱) و به مقام «رضا و مرضی خدا» نائل آمده و در جرگه عباد مخلص خدا قرار گرفته و در جنه الله مأوی گزیده است:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي». (فجر / ۳۰) (ای نفس به اطمینان رسیده، بسوی پروردگارت، خشنود و مورد رضایت بازگرد پس در زمره بندگان - مخصوص - من داخل شو و در بهشت من داخل شو).

عناوین دیگری نیز در قرآن مطرح است که باید رتبه مشخص آنها را در سیر الی الله دقیقاً تحقیق نمود.

در احادیث نیز مراتبی از اسلام و ایمان مطرح گشته است و برای «ایمان» ده درجه اعلام شده است و در حدیثی دیگر برای «ایمان» هفت خصلت در کنار هم مطرح گشته است که مراتب را روشن نمی گرداند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَىٰ سَبْعَةِ أَهْمٍ، عَلَى الْبِرِّ وَ الصِّدْقِ وَ الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ...». امام صادق علیه السلام (کافی، ج ۲، ص ۴۲) و در حدیثی دیگر، چهار رکن برای ایمان واقعی مطرح می نماید:

«قال أمير المؤمنين عليه السلام: الايمان له أركان أربعة: ألتوكل على الله، و تفويض الأمر إلى الله و الرضاء بقضاء الله و التسليم لأمر الله عزَّ و جلَّ». امام صادق علیه السلام (ص ۴۷)

ص: ۳۰۳

۱-۱. «اطمینان» آرامش از پس اضطراب و نگرانی است پس «رضایت» نتیجه و مستلزم آن می باشد.

چهار رکن «توکل، تفویض، رضا و تسلیم» کمال ایمان را نظر دارند.

در بیانی دیگر چهار رتبه «اسلام، ایمان، تقوی و یقین» مطرح گشته است:

«سمعته يقول: الأيمان فوق الإسلام بدرجة، و التقوى فوق الإيمان بدرجة و اليقين فوق التقوى بدرجة، و ما قسم في الناس شيء أقل من اليقين». امام كاظم عليه السلام (ص ۵۱) (از امام كاظم شنيدم كه پيوسته مي فرمود: ايمان به يك درجه برتر از اسلام است و تقوى به يك درجه برتر از ايمان است و يقين به يك درجه برتر از تقواست و چيزي كمتر از يقين در ميان مردم تقسيم نشده است).

در حدیثی دیگر، «یقین» به چهار رکن ایمان تفسیر شده است (۱) که نشان می دهد ایمان مذکور، درجه بالایی را نظر دارد و مقصود، رتبه بعد از «اسلام» نیست، در حدیثی دیگر، آغاز درجه یقین از بالاترین درجه «ورع» می باشد:

«الزهد عشرة أجزاء، أعلى درجة الزهد أدنى درجة الورع و أعلى درجة الورع أدنى درجة اليقين و أعلى درجة اليقين أدنى درجة الرضا» امام سجاد عليه السلام (ص ۶۲) (زهد ده جزء می باشد که بالاترین درجه زهد، پایین ترین درجه ورع است، و بالاترین درجه ورع، پایین ترین درجه یقین، و بالاترین درجه یقین، پایین ترین درجه رضا می باشد).

این حدیث بوضوح، مقامات را نظر دارد که در هر مقامی، مراتبی بسیار مطرح است که به ترتیب «زهد و ورع و یقین و رضا» می باشد، با توجه به اینکه «ورع» بالاترین درجه تقواست (۲) معلوم می گردد که درجات «زهد» با درجات «تقوی» منطبق است و

ص: ۳۰۴

۱-۱. (ص ۵۲)

۲-۲. مراتب تقوی «صبر بر مصیبت، صبر بر طاعت و صبر از معصیت» می باشد که بالاترین درجه «صبر از معصیت» است.

«تقوی» نیز بعد از رتبه «اسلام و ایمان» مطرح است پس می توان درجات مذکور را چنین مرتب نمود:

«اسلام، ایمان، تقوی و زهد، ورع، یقین، اطمینان، (۱) رضا، (۲) قرب و لقاء (۳)» باید به این نکته توجه داشت که معرفت و اسلام، عشق و ایمان، و تقوی و عمل، سه عنصری هستند که در هر رتبه از اسلام و ایمان، زهد و غیره جریان دارند الا اینکه هر رتبه این سه عامل را در حد خود داراست چرا که قرار گرفتن در مقام و رتبه ای بدون عمل و تقوی امکان نخواهد داشت و حتی مرتبه اسلام نیز از عمل برکنار نمی باشد.

بگذریم، با توجه به مراتب روحی افراد و با توجه به مراتب چهارگانه کلی فهم قرآن، «عبارت، اشاره، لطیفه و حقیقت»، این نکته مهم بدست می آید که نباید به فهم های صحیح خویش از قرآن قانع شد و نیز، نباید فهم اشخاص دیگر را تخطئه نمود مادام که بطلان مستند فهمشان روشن نگشته است، و همواره باید با تواضع و فروتنی در برابر اقیانوس عظیم شگفتیهای قرآن قرار گرفت و پیوسته باید با اضطراب، از خداوند سبحان، فزونی علم و معرفت از قرآن را درخواست نمود و از انحراف دل در بیم و هراس بسر برد:

«قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». (طه/ ۱۱۴) (پروردگارا مرا از جهت علم بیفزای).

ص: ۳۰۵

۱- ۱. از مجموع آیات (بقره/ ۲۶۰؛ انعام/ ۷۵) در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام معلوم می شود «اطمینان» بالاتر از یقین می باشد.

۲- ۲. عناوین اخبات، اصلاح، قرب، اخلاص، احسان و غیره به مراتب میان «ورع» تا «رضا» نظر دارند و یا جلوه های دیگر همین مراتب هستند.

۳- ۳. «قرب و لقاء» از (فجر/ ۳۰ و واقعه/ ۱۱) استفاده شده است که تحقق عظیمش از پس مرگ می باشد (با توجه به آیه فجر و آیه اعراف).

«رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

(آل عمران / ۸) (پروردگارا، دل‌های ما را منحرف مگردان بعد از آنکه ما را هدایت نمودی و برایمان از پیشگاه خویش رحمتی - بی حد و حصر - به بخش چرا که بی شک تنها تو بیدریغ بخشنده‌ای).

«مراحل تدبر و فهم» نیز همان «مراحل ترتیل» می باشد که به‌مراه بیان «شیوه های تدبر» در فصل چهارم، خواهد آمد.

اصل هفتم: فرهنگ اصطلاحات قرآن

اشاره

(۱)

«كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ». (هود / ۱)

قرآن کریم در میان مردمی نازل شد که «اسب و شمشیر و زن» بالاترین محبوب آنان بحساب می آمد و افق نگاهشان از مظاهر مادی طبیعت، فراتر نمی رفت و در خصلت‌های آلوده و زشت غرق بودند و علم و معرفت و معنویات، مورد تحقیر و اهانت بود و جهل و مادیگری و آلودگی، معیار مباهات و تکریم:

«بأرض عالمها ملجم و جاهلها مکرم!». (نہج، خ ۲) (- پیامبر - در سرزمینی - مبعوث شد - که عالمش به لجام کشیده شده و جاهلش مورد تکریم بود!).

در چنین فضایی با چنین معیارها و بینشی پست و منحط، طبعاً الفاظ متداول در

ص: ۳۰۶

۱-۱. برای توضیحات بیشتر رک: «خدا و انسان در قرآن» تألیف دکتر توشی هیکو ایزوتسو، ترجمه احمد آرام.

حوزه مفاهیم مذکور و در حیظه مظاهر مادی بکار می رفت.

در چنین شرایطی، قرآن کریم به زبان این چنین مردمی نازل شد و برای القاء مفاهیم و معیارهای متعالی خویش، همین الفاظ متداول را بکار گرفت و چشم اندازی جدید از مفاهیم را برای این الفاظ مطرح نمود که تا آن زمان سابقه نداشت و فرهنگی خاص خویش را در حوزه لغات عربی پدید آورد در عین حال که به معانی اصلی الفاظ عنایت داشت و از آن، در این تحول مفاهیم الفاظ بهره می جست؛ از این رو، برای درک بار معنایی الفاظ قرآن، هرگز رجوع به کتاب لغت معتبر، کفایت نمی کند و باید به نحوه کاربرد آن لغت در سیاق آیات نیز توجه نمود و فضای آیات را مورد توجه قرار داد که در این توجه، مقاطع آیات کمک بسیاری در درک صحیح روند آیات و فضای مفاهیم، می نماید؛ و در واقع این نکته، مهم ترین مسئله در کشف مفاهیم الفاظ قرآن و مقاصد قرآن از بکارگیری این الفاظ، شمرده می شود که نیازمند احاطه بر آیات، و انس مستمر با مفاهیم و فضای آیات می باشد که در این انس، احادیث ذیل آیات، نیز کمک شایانی می نمایند.

توجه به سیاق آیات، دامنه معنی لغوی را «وسعت داده و یا ضیق» می نماید و معنی متناسب را از میان معانی متعدد در کتب لغت، مشخص می کند و در بسیاری از موارد با توصیف عناوین بکار رفته و بیان مصداق خارجی آن، مقصود خویش را از لغت و عنوان مذکور، برملا می نماید و با کاربرد واژه های مشابه و متضاد در سیاق های متفاوت یا کنار هم، خصوصیت هر یک از واژه ها را روشن می نماید که در کتب لغت، کاری جدی در این زمینه صورت نگرفته است.

بررسی واژه «سینه» در سیاق آیات

واژه «سینه» را در نظر گیریم که مقابلش در قرآن «حسنة» می باشد، «حسنة» از

«حسن (زیبایی)» است که به معنی «کار زیبا و ارزشمند» می باشد پس «سیئه» بمعنی «کار زشت و پست» خواهد بود که در آیاتی نظیر: «يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ».

(قصص / ۵۴) بکار رفته است.

حال اگر به سیاقی دیگر بنگریم، مثلاً آیه «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» (رعد / ۶) را در نظر بگیریم، سیاق آیه نشان می دهد که مقصود از «سیئه» عذاب است و در مقابل مقصود از «حسنه» رحمت و نعمت الهی است لیکن با این توجه که منشأ «عذاب و رحمت» را نیز با این نحوه کاربرد از «سیئه و حسنه» بازگو می کند که «کار زشت، موجب عذاب، و کار زیبا موجب رحمت است».

حال به آیه ای دیگر توجه کنیم:

«وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ». (اعراف / ۱۶۸) می بینیم سیاق نشان می دهد مقصود از «حسنات و سیئات»، «نعمتها و مصیبتها دنیایی» می باشد؛ حال چرا نعمتهای شامل حال کفار را «حسنه» نامیده است؟ با توجه به مقطع آیه می فهمیم که اقتضای نعمت، شکر آن می باشد که باید عمل حسنه را بدنبال آورد، اما با توجه به همین مقطع، دیگر نمی توانیم «سیئه» را به معنی مقابل «حسنه» بگیریم یعنی (مصیبتی که اقتضای عمل «سیئه» را دارد)، بلکه با توجه به آیات دیگری که نزول بلاء را به عملکرد آلوده مردم نسبت می دهد (مانند آیه ۹۴ و ۱۳۰ همین سوره)، «سیئه» در اینجا به معنی «مصیبتی است که بر اثر عملکرد آلوده مردم پدید آمده است»، می باشد که در عین حال موجب تضرع و تذکر و رجوع بسوی خدا می گردد.

می بینیم میان آیه اول و این آیه، تفاوت بسیاری در معنی و کاربرد واژه «سیئه» و «حسنه» پدید آمد. حال به آیه ای دیگر بنگریم:

«فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا...». (غافر / ۴۵) در این آیه از محفوظ ماندن «مؤمن آل فرعون» در برابر مکر فرعون سخن می گوید

حال آنکه واقع امر چنین بود که به بیان امام صادق علیه السلام «او را بطرز فجیعی تکه تکه نمودند و به شهادت رساندند»، با این توجه، واژه «وقی»، «سیئات»، «مکروا» بار معنایی خاصی پیدا می کند که مقصود از «وقی» صرفاً «حفظ اعتقاد و دین» مؤمن آل فرعون می باشد نه «حفظ جان او»، و مقصود از «سیئات»، «متزلزل شدن اعتقاد و آلوده شدن روح می باشد که بر اثر تهدید و شکنجه، انتظار می رفت پدید آید» می باشد، و مقصود از «مکروا» نیز، «تهدید و شکنجه ای است که با نقشه حساب شده ای طراحی شده بود».

حال آخرین آیه را مورد توجه قرار دهیم:

«... رَبَّنَا فَاعْفُوْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا...». (آل عمران / ۱۹۳) در این آیه «سیئات» در کنار «ذنوب» آمده است با این توجه که نسبت «غفران» به «ذنوب» داده شده است و برای «سیئات» تعبیر «کفر عنیا» آمده است، از این تفاوت تعبیرات متوجه می شویم که «سیئات» زشتیها و گناهانی هستند که در جان انسان رسوخ می نماید و جزء خصلتها و عاداتهای انسان در می آید که باید از عمق وجود انسان پاک گردد و بیرون ریخته شود (تعبیر «عن» برای کنده شدن و جدایی می آید و در نتیجه، «تکفیر» نیز از معنی «پوشاندن» به معنی «ازاله کردن و جدا نمودن» تغییر خواهد نمود).

با این توجه، در اینجا «ذنوب»، «گناهانی است که دارای اثرات و تبعاتی جسمی یا روحی بر فرد می باشد»، لیکن این اثرات در جان انسان آنقدر عمیق نیست که به «ازاله» نیاز افتد و هنوز ریشه ندوانیده است تا بصورت عادت و خصلت مستمر در آید که بیشتر، گناهانی نسبتاً بزرگ را شامل می شود که مقطعی، از انسان سرزده است و عوارض سختی را در پی داشته است که عموماً با ندامت و پشیمانی توأم است که یادآوری آن، اثر تلخی بر مذاق انسان گذاشته، نشاط روحی را سلب نموده، یأس و فشار

روحي را بدنبال مي آورد كه با پوشانده شدن از توجه انسان، نشاط روحي و شوق و شعف معنوي در فعاليتهاي فردي و اجتماعي پديد مي آيد نه اينكه گناه و اثرش در وجود انسان باشد، ليكن از انسان پوشيده گردد چنانكه بعضي، اينگونه معني نموده اند در حاليكه با تناقضاتي همراه است. (۱)

اين معني از «ذنب» با استفاده از معني «تكفير سيئات» و واژه «غفران»، به معني «سپر قرار دادن و محفوظ نگاه داشتن و پوشاندن» و آيه سوره زمر مي باشد كه از يأس و نااميدي پديد آمده از «ذنب» شديدا نهي مي نمايد هر چند كه دايره اثر ذنب گسترده و هول انگيز باشد:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا...». (زمر/ ۵۳) مي بينيم اين سياق و شاهد مذكور، مفهوم «غفران» را بمعني ظريفي حمل مي كند كه بدون اين توجه «پوشاندن گناه و آثار آن»، امر عجيبي جلوه مي كند كه، چرا بايد گناهان و اثرش پوشانده شود؟ پس چرا زایل نشود و از جان انسان بيرون ريخته نشود؟، مگر نه اينكه «الذَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» و يا همچون كودكي است كه از مادر تازه متولد شده است (۲)؛ و مگر نه اينكه بهشتيان كه مورد غفران الهي هستند هر چه

ص: ۳۱۰

۱- ۱. دليل روشن تناقض اين معني، آيه آخر سوره بقره است كه «غفران» را بعد از «عفو» مطرح مي نمايد كه «عفو» پاك كردن و زایل نمودن اثر گناه مي باشد پس ديگر گناهي نمي ماند تا پوشيده گردد، بلكه تلخي و مرارت گناه به ياد انسان هنوز باقي است كه آن را نيز از انسان مي پوشاند كه در پي آن رحمت و عنايت سرازير مي شود، گويي كه سد برداشته شد.

۲- ۲. ممكن است اشكال شود كه روايت «همچون» مي گويد نه «عينا» پس مقصود همان پوشانده شدن در وجود انسان مي باشد، ليكن اين اشكال وارد نيست چرا كه اين از جهت تنزيل امر معنوي به امري مادي است و وجه شبه «پاك بودن و زایل شدن» مي باشد كه در هر دو مشترك است و آلا «پوشاندن» نمي تواند وجه مشترك ميان آنها باشد و ثانيا، أدله ديگري كه مطرح شد آن را رد مي كند.

آلودگی و گند و کثافت بر روح و روانشان بجای مانده باشد شسته شده و زایل می گردد؟:

«وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ...» (حجر / ۴۷، اعراف / ۴۳) می بینیم بدون توجه به این جریان آیات و سیاق آن، معنی «غفران ذنوب» مبهم بوده و سؤال برانگیز می باشد و معنی لغوی، مشکل مذکور را حل نمی نماید، بلکه با آیات دیگر و احادیث وارد شده منافات پیدا می کند.

بگذریم، با این سیر و بحث در سیاق آیات و ارتباط آیات با یکدیگر در کنار توجه به معنی اصلی واژه، می بینیم که نکات ظریفی از پیام و مقاصد آیات بر ما مکشوف می گردد که اهمیت بسزای توجه به «فرهنگ اصطلاحات قرآن» را به عنوان اصلی اساسی در تدبر قرآن، مطرح می نماید؛ و اساساً مقدمه ورود به هر علمی، آشنایی با فرهنگ اصطلاحات آن علم می باشد و الا فراگیری آن علم به انحراف کشیده شده، نتایج مورد انتظار را بدست نخواهد داد.

اصل هشتم: عدم تعارض و تراحم

اشاره

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا». (نساء / ۸۲)

«کتاب الله ... و ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض و لا يختلف في الله ...». (نهج، خ ۱۳۳) (کتاب خدا ... و بعضی از آن به بعضی دیگر گویاست و بعضی از آن بر بعضی دیگر شهادت می دهد و در- امر یا سبیل - خدا اختلاف نمی نماید).

«تعارض»، «تنافی دو دلیل در مدلول و محتوی» می باشد و «تراحم»، «تنافی دو دلیل در امثال و عمل» است.

تعارض بر دو قسم است:

۱- تعارض ابتدایی و ظاهری (غیر مستقر) که میان آیات با یکدیگر، با حدیث و با حکم قطعی عقل و علم می باشد.

۲- تعارض حقیقی و باطنی (مستقر) که میان آیات با روایات، با حکم ظنی عقل و علم می تواند مطرح باشد.

الف: تعارض آیات با یکدیگر

اشاره

«تعارض حقیقی» میان آیات قرآن وجود ندارد چرا که سخن خداست و در سخن خدا، تعارض معنی ندارد، بلکه بعضی گویای بر بعضی دیگر است و بعضی دلیل و شاهد بر بعضی دیگر می باشد و این، خود، یک فرق جوهری و اساسی میان سخن خالق و مخلوق می باشد، مخلوقی که سخنش از منبع علم الهی، سرچشمه نگرفته و با او مرتبط نباشد و این، یکی از دلایل اعجاز و خدایی بودن قرآن می باشد که موضوع تحقیق همه اندیشمندان و متفکران می تواند قرار گیرد.

بنابراین، آنچه از تعارض در آیات بنظر قاصر ما می آید تعارضی ابتدایی و ظاهری است که یا اساساً، توهمی، بیش نبوده است و صرفاً، از کج فهمی و یا بدفهمی و عدم دقت ما ناشی می شود که در واقع، اشکال تعارض به دستگاه ادراکی ما برمی گردد نه به ظواهر آیات که از ذهنت غلط و یا عدم دقت و یا خدای نکرده از مفسد اخلاقی ما منشأ می گیرد.

و یا از ظواهر دو دسته آیات ناشی می شود که میان آنها جمع عرفی با توجه به خصوصیات قرآن وجود دارد که دارای محکم و متشابه، مطلق و مقید، عام و خاص،

مجمل و مبین، ناسخ و منسوخ، حاکم و محکوم، وارد و مورود و غیره می باشد و باید «محکم» اصل قرار گیرد و ظواهر «متشابه» متناسب با معانی لغوی و کاربرد عرفی و وجوه مختلف کاربرد در قرآن و محتوای آیه محکم، معنی شود.

و در موارد دیگر نیز دلیل مقید، خاص، مبین، ناسخ، حاکم، وارد و غیره، «اصل» قرار می گیرد و آیات مقابل آنها، در پرتو اصلشان معنی می گردد که شمول دلیل مطلق و عام، محدود، و شمول محکوم، محدود یا توسعه، و ابهام مجمل، مرتفع، و زمان عمل به منسوخ، متتفی و زمان عمل به مورود، مقید به عدم تحقق موضوع دلیل وارد می گردد. (۱)

بگذریم، تفصیل مباحث را باید در کتب اصول فقه پیگیری نمود و هرگز نمی توان به اشاره و اجمالی بسنده کرد، لیکن جهت روشن نمودن ذهن عموم، چند مثال ذکر می نمایم:

مثالها

۱- آیه «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» در سوره قیامت، متشابه است که در پرتو آیه محکم «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» در سوره انعام معنی می شود که مقصود یا نظر به رحمت خداست و یا رؤیت قلبی نه بصری را نظر دارد.

۲- آیه مطلق یا عام «... وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». (نمل / ۹۳) در نظر ابتدائی جبر الهی و عدم اختیار انسان در امر هدایت و ضلالت را مطرح می کند که در پرتو آیه مقید (بقره / ۲۶) و نظائر آن معلوم می گردد که مقصود ضلالت از پس فسق،

ص: ۳۱۳

۱- ۱. این تعارضات ظاهری مربوط به آیاتی است که در کنار هم در یک سوره نیامده اند و آیه بعدی حکم قید و توضیحگر آیه قبل می باشد و در مجموع از یک ظهور برخوردارند و بدون توجه به ادامه آیات ظهوری منعقد نمی گردد.

ظلم و کفر است که با اختیار از انسان سرزده است:

«يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ». (بقره / ۲۶) «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». (انعام / ۱۴۴) این آیات در واقع از سنت قطعی خدا سخن می گوید که در برابر اعمال اختیاری انسان، مطرح می گردد (سنت عکس العمل).

۳- ظاهر آیه عام یا مطلق «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ». (بقره / ۲۲۸) شمول سه ماه عدّه طلاق را برای همه زندهای طلاق داده شده مطرح می نماید، لیکن در پرتو آیه احزاب و طلاق صرفاً زندهایی را شامل می شود که رابطه زناشویی با همسران خویش داشته اند و در سن حیض بسر می برند و باردار نیز نمی باشند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا».

(احزاب / ۴۹) «وَاللَّائِي يَشِينَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ، وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ...». (طلاق / ۴) * تذکر: در مورد آیات احکام فقهی باید توجه داشت که برای درک جزئیات و خصوصیات حکم و تمام مسائل آن باید به مرجع خویش رجوع کرد چرا که غیر مجتهد صلاحیت برداشت عملی از این گونه آیات را ندارد.

۴- ابهام و اجمال آیه «أَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُثَلَّى عَلَيْكُمْ». (حج / ۳۰) با آیات بیانگر موارد حرمت در سوره مائده، انعام، نحل و بقره / ۱۷۳، مرتفع می گردد:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ...». (مائده / ۳) «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا»

مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمِ خِنْزِيرٍ...». (انعام/ ۱۴۵) «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ...».

(نحل/ ۱۱۵) ۵- آیات موهم جواز ربا، شراب و قمار با توجه به آیات سوره بقره، نساء و مائده، از آیات منسوخ می باشد که زمان آنها سپری شده است که مربوط به مرحله خاصی از نهضت اسلامی است: (۱) «وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا لِيَرْبُؤَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُؤُوا عِنْدَ اللَّهِ...». (روم/ ۳۹)

ص: ۳۱۵

۱- ۱. آیا آیات منسوخ صرفاً اجرائی، مخصوص زمان خاصی از دوران نهضت پیامبر صلی الله علیه و آله بود یا اینکه در آینده اسلام نیز در شرایط خاصی می تواند مطرح شود؟، مشهور بلکه اکثر فقهاء امامیه و اهل سنت، فتوی به اختصاص داده اند این حکم در نظر و عمل با اشکالات بسیار جدی روبروست که عمیقاً باید توسط فقهاء و کارشناسان مورد بررسی مجدد واقع شود: الف: ابدی بودن قرآن جهت اعتقاد و عمل با نسخ یکباره بعضی از آیات احکام منافات دارد. ب: حدیث جاری بودن قرآن تصریح دارد که اگر آیه ای مختص به قومی باشد آن آیه مرده به حساب می آید پس با نسخ کلی آیات مورد بحث، جریان آنها در طول زمان منتفی است حال آنکه در احادیث متعدد خصوصاً حدیث امام باقر علیه السلام بشدت این مسئله رد شده است؛ و اصلاً در قرآن آمدن آنها در عین نسخ بسیار مسئله دار است خصوصاً موردی همچون حکم رجم در قرآن نیامده است حال آنکه آیه باصطلاح منسوخ جزء قرآن گشته است که طبیعی بود قضیه حداقل بر عکس باشد و این خود عنایت شدید خداوند را جهت توجه جدی به این آیات را نشان می دهد. ت: همان ضرورتی که باعث شد در برهه خاصی از صدر اسلام آیات باصطلاح منسوخ مطرح گردد همان ضرورت نسبت به بعضی از آنها همچون ربا و مشکل بانکداری اسلام در زمان کنونی در ایران اسلامی مطرح است که ناچار شده ایم با لطائف الحیل «ربا» را به شکلی دیگر در جریان بانکداری داخل نماییم. ث: در جوامع تازه مسلمان همچون جمهوریهای مسلمان شوروی یا غرب که امر بی حجابی، شرابخواری و غیره جزء عاداتهای ریشه دار آنان در آمده است اجرای آیه حجاب، حکم تعزیر شرابخوار و رجم زناکار و غیره در ابتدا عملی نمی باشد و نمی شود با عقب نشینی مکرر در اجرای احکام و با آیات عسر و حرج مسئله را منتفی کنیم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً...» (آل عمران / ۱۳۰) «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...» (بقره / ۲۷۵) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ».

(بقره / ۲۷۸) تشدید عذاب برای رباخوار در ادامه آیات، شدت حرمت آن را تأکید می کند؛ مثال شراب و قمار در بحث بعدی می آید؛ باید توجه داشت که نسخ احکام، مربوط به آیات بسیار محدودی است که تعدادشان به بیست مورد نمی رسد و موارد بسیاری که در کتب علوم قرآن و کتب ناسخ و منسوخ مطرح گشته است، ربطی به نسخ نداشته، بلکه هر یک از آنها در جایگاه خاصی مطرح می باشند که باید مورد تبعیت قرار گیرند.

ب: قرآن و احکام قطعی

اشاره

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ...» (فصلت / ۴۲)

در اینجا نیز هرگز قرآن با حدیثی با سند و محتوای قطعی، و با حکم قطعی عقل و علم تجربی تعارضی ندارد و مؤید آنها، و مؤید به آنها می باشد، (۱) حکم قطعی عرف، هم اگر همان حکم قطعی عقل فطریشان باشد، تعارضی نخواهد بود و الا حکم عرف ارزشی نداشته در حوزه عقاید و اصول دین، بکلی مردود بوده در حوزه فروع دین در عین مطرود بودن حکمشان باید با آنان، مدارا نمود تا اعتقاداتشان مستحکم گشته، التزام عملی به احکام الهی در آنان پدید آید.

ص: ۳۱۶

۱- ۱. باید توجه داشت همیشه احکام قطعی عقلی، علمی و حدیث قرینه خارجی و قید منفصل آیات می باشند از این رو در موارد بظاهر خلاف باید ظواهر آیات در پرتو این احکام قطعی معنی شود مثلاً- ظاهر آیه «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» (بقره / ۲۸۶) نمی تواند حکم قطعی عدم امکان عقلی تکلیف ما لا یطاق را که با آیات «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» نیز مؤید است نقض نماید.

مسئله اخير بکلی از بحث تعارض خارج بوده به بحث تزامم مربوط می شود.

مثالها

۱- قرآن هرگز با حدیث متواتر و قطعی ثقلین تعارضی نداشته، خود دعوت کننده به عترت و مؤید محتوای آن می باشد:

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». (واقعه / ۷۸) «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

(احزاب / ۳۳) ۲- قرآن با حکم عقل به قبح ظلم و حسن عدل موافق بوده بلکه مؤکد آن می باشد و قاعده بنیادی محالیت اجتماع و ارتفاع نقیضین و غیره اساس بیانات قرآن خصوصاً استدلالات و پرسشهای گزنده و بیدار کننده قرآن می باشد:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ». (یونس / ۴۴) «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ...». (نحل / ۹۰) «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ... هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَزُوقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...».

(فاطر / ۳) ۳- حرکت کرات که امری قطعی است قرآن مؤید، بلکه مؤکد آن است و هم چنین مسئله جاذبه عمومی و غیره:

«لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ». (یس / ۴۰) «وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ». (یس / ۳۸) «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ... سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي

لِأَجْلِ مُسَمَّى ...». (رعد / ۲) ۴- قرآن امر وقوع قیامت را که مخالف افکار عمومی و بسیار جنجال برانگیز بود بدون کوچکترین انعطافی با قاطعیت مطرح می نماید حال آنکه شدیدترین هجومها، به امر قیامت بوده است:

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ». (نبا / ۵- ۱) «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبْتِغِيكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِّمَّكُمْ لِنُفِثَ لَكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؟! أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ». (سبأ / ۸- ۷) ۵- قرآن در برابر عاداتهای ریشه دار مزمن با مدارا، سعی در ریشه کن نمودن آن می نماید، لیکن بهر حال هرگز تسلیم اعتقادات و نظرات فاسد جامعه نمی گردد و هرگز ولو ضمنی و موقت از جانب خویش مورد تأیید قرار نمی دهد بلکه با توجه به ذهنیت مردم، گاه به مقایسه و ارزشیابی آن می پردازد؛ به سیر تحریم شراب در قرآن توجه نماییم:

الف: «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سِكْرًا وَرِزْقًا حَسِينًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». (نحل / ۶۷) ب: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ!». (نساء / ۴۲) ت: «يَسْتُلُونَكَ مِنَ الخَمْرِ وَالمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالأَخِرَةِ ...» (بقره / ۲۲۰- ۲۱۹) ث: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الخَمْرُ وَالمَيْسِرُ وَالأَنْصَابُ وَالأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ

عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (مائده / ۹۰) با این توجه، هر کجا فهم آیه ای با حکمی قطعی از جانب عقل یا علم یا حدیث مورد تعارض واقع گشت باید نسبت به فهم خویش مشکوک شده، دوباره به تدبیر پردازیم و از اهل قرآن نیز در حل مشکل کمک گیریم و در صورتیکه شبهه تعارض از ظواهر قرآن ناشی شده باشد، باید آن ظواهر به معنای مناسب «لغت، عرف، عقل و قرآن» حمل شود، تا تعارض، مرتفع گردد مانند تعارض ابتدایی آیه «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَيِّئًا مَّا عَلَيَّ إِِبْرَاهِيمَ» (انبیاء / ۶۹) با قانون علیت، که آیه، مخالف قانون علیت نیست بلکه از علل مافوق علل طبیعی، و عله العلل آنها (خداوند) سخن می گوید.

ت: قرآن و احکام ظنی

اشاره

در تعارض میان حکم ظنی علم و عقل و ظواهر آیات، تقدم و ترجیح با ظواهر آیات می باشد- مادامی که دلیل لفظی دیگری از آیات یا احادیث در تأیید حکم عقل و علم در کار نباشد- و یا لااقل جای احتیاط بسیار شدید می باشد که بهر حال حکم عقل و علم مقدم نخواهد گردید.

در تعارض میان آیات با احادیث معتبر غیر قطعی - چنانکه گذشت- اگر با آیات متضاد نبوده، جمع عرفی داشته باشد، همچون آیات با یکدیگر، تعارضی ابتدایی و غیر مستقر می باشد و در واقع تعارضی در کار نیست، لیکن اگر مخالف و متضاد باشند، بلاشک آیه بر حدیث مقدم می باشد و چنین حدیثی بفرموده معصوم علیه السلام باطل حق نماست و باید به دیوارش کوبید مادام که امکان توجیه حدیث بر طبق آیه قرآن در میان نباشد.

در مواردی که آیات نسبت به محتوای حدیث ساکت بوده، از حالت جمع عرفی و تضاد خارج باشد، مانعی از أخذ به محتوای حدیث، در کنار قرآن نمی باشد، مانند

مثالها

۱- تعارض نظریه داروین با جریان خلقت انسان در قرآن، که ظاهر قرآن، مقدم می باشد که با احادیث نهج البلاغه و غیره مؤید است، و یا لاقلاً باید بسیار احتیاط نمود تا دلیل قطعی بدست آید.

۲- تعارض میان بهشتی بودن یا جنی بودن همسران هابیل و قابیل در احادیث با ظواهر آیات اول نساء و غیره که دخالت عناصر غیر بشری را در تکثیر نسل حضرت آدم علیه السلام نفی می نماید که در این موارد ظواهر آیات بر ظواهر حدیث مقدم می باشد و در این مثال حدیثی نیز موافق ظواهر قرآن وجود دارد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...» (نساء / ۱) در اینگونه موارد در صورت قوت سند و محتوای حدیث و امکان توجیه ظواهر آیات، اگر حدیث را قید آیه نگیریم لاقلاً باید احتیاط نمود تا دلیل قوی تری بر توجیه ظاهر آیه یا تثبیت آن بیابیم.

ث: قاعده جری و تطبیق

در موارد بسیاری از آیات، احادیثی آمده است که آیه را بر موارد خاصی تطبیق می نماید و آیه را با توجه به آن مورد خاص، معنی می کند.

در نظر ابتدایی، گمان می رود که حدیث، شمول آیه را محدود نموده است و به غیر از مورد حدیث نمی توان آیه را گسترش داد.

این گمان غلط، بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت را به محدودیت و جمود در

برداشت آیه کشانده است و حتی زمینه تخطئه یکدیگر را در فهم آیات فراهم آورده است حال آنکه این تطبیقات از باب ذکر مصادیق آیه می باشد و هرگز به این موارد، محدود نمی گردد، همچنانکه احادیث، «صراط مستقیم» را به قرآن، حضرت علی علیه السلام، بندگی خدا، صراط اطاعت از معصوم علیه السلام، صراط کشیده شده بر جهنم و غیره، معنی می کند؛ این تفسیرهای گوناگون از آیه، خود شهادت می دهد که اینها تفسیر آیه بحساب نمی آید، بلکه از مصادیق آیه می باشند که در اصطلاح به «جری و تطبیق» موسوم است که تعبیر «جری» از احادیث اخذ شده است؛ اصطلاح دیگر «جری»، «تأویل» می باشد که آن نیز در احادیث آمده است. (۱)

ج: قاعده عدم تخصیص مورد

در موارد بسیاری دیگر، احادیثی بعنوان شأن نزول آیات مطرح می گردد که گمان می رود آیات، ناظر به حوادث خاص مذکور می باشد حال آنکه اولاً: اکثر شأن نزولها سند صحیح نداشته، محتوایشان نیز بروشنی بر نزول آیه در آن مورد مذکور دلالت نمی کند، بلکه در صورت صحت حدیث از باب «جری و تطبیق» می باشد که به غلط، بعنوان شأن نزول مطرح گشته است.

ثانیا: بسیاری از آنها محتوایشان با سیاق آیات هماهنگ نیست، بلکه چه بسا متضاد می باشد که اعتبارشان را مردود می نماید؛ در این زمینه جهت امور سیاسی و اغراض دیگری، روایات جعلی بسیاری در میان احادیث معتبر، داخل شده است.

ثالثا: در صورت هماهنگی آیه با شأن نزول ادعایی، هرگز آیه دلالتش بر آن

ص: ۳۲۱

۱-۱. در بخش کلیدهای علمی مبحث تاریخ اسلام توضیح بیشتری مطرح گشت، و در بحث شیوه ها نیز مباحثی می آید.

محدود نمی گردد، بلکه مواردی را نیز که در آینده رخ خواهد داد، شامل می شود که در اصطلاح اصولی گفته می شود «مورد، مخصص نیست».

در این گونه موارد فرقی نمی کند که لفظ آیه عمومیت داشته باشد یا آنکه به مورد خاصی اشاره کند.

مثلاً آیه «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ «آل عمران / ۱۷۳» در مورد جنگ احد است که مقصود از «ناس»، شخص «نعیم بن مسعود» جاسوس قریش، می باشد و یا سوره تبت که صریحاً در مورد ابی لهب و همسرش می باشد؛ نه عموم آیه اول نه خصوص آیات سوره تبت، محدود به مورد خویش نمی باشند، بلکه بر حوادث مشابه در طول زمانهای آینده، جریان دارند.

۲- تراحم

اشاره

تراحم در آیات بر دو قسم است:

الف: تراحم میان آیات ب: تراحم میان آیه و واقعیت خارجی

الف: تراحم میان آیات

اشاره

تراحم میان دو حکم، یا از تعارض ظاهری میان آنان ناشی می شود و یا اینکه در عمل با هم متزاحم می باشند در صورت اول، دو حکم مترتب بر یکدیگر می باشند و نظر به مراحل و شرایط مختلف دعوت دارد که در یک مرحله مثلاً، قاطعیت در اعتقاد مطرح است و در عمل و برخورد با مشرکین باید عفو و اغماض، اصل قرار گیرد که سوره کافرون و آیه اعراف و آیاتی مشابه نظر به این مرحله دارد:

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ». (کافرون / ۶)

ص: ۳۲۲

«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ». (اعراف / ۱۹۹)

«اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ». (انعام / ۱۰۶)

در این مرحله، هدف صرفاً پیام‌رسانی و اتمام حجت می‌باشد و از هر گونه درگیری باید پرهیز نمود و در صورت تهاجم حتی الامکان نباید مقابله به مثل نمود، چرا که نه توان مقابله بدون توقف ابلاغ رسالت، وجود دارد و نه می‌تواند تأثیر بسزای حلم و بردباری را داشته باشد؛ در آیه ای دیگر اجازه دفاع داده می‌شود:

«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ». (حج / ۳۹)

در مراحل دیگر، مقابله با مشرکین در صورت تعرض مطرح می‌گردد؛ پس از چندی برخورد با مشرکین اطراف مدینه فرمان داده می‌شود؛ در مرحله نهایی، کشتن تمام مشرکین، پس از التیماً چهار ماهه داده می‌شود:

«قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا...». (بقره / ۱۹۰)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً...». (توبه / ۱۲۳)

«فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحْزِي الْكَافِرِينَ». (توبه / ۲)

«فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...». (توبه / ۴)

می‌بینیم که این آیات در طول یکدیگر مطرح می‌باشند نه در عرض یکدیگر، چنانکه بعضی گمان نموده‌اند و آنها را بواسطه آیه نهایی، منسوخ اعلام کرده‌اند؛ هر کدام از این مراحل با شرایطی همراه هستند که در صورت فقدان آن شرایط، حکم آنها منتفی گشته، احکام مرحله دیگر مطرح می‌شود؛ همانگونه که حکم وضوء، مشروط به وجدان شرعی یا عرفی آب می‌باشد که در صورت فقدان شرعی یا عرفی آب، حکم

تیمم جانشین حکم وضوء خواهد شد. (۱)

تزامم دو حکم در عمل، مانند التزامم آیه «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ» و آیه «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» می باشد در صورتیکه در وقت نماز، انسان انجام امری را متعهد شده باشد یا آنکه دو امر به انسان روی آورد که هر دو دارای ملاک عمل و حکم به عمل می باشند، مانند تحصیل علم و احسان به پدر و مادر یا انفاق و عبادت در وقت خاص که قابل جمع در عمل نباشند، در این موارد معیارهای متعددی مطرح است:

الف- بدلیت:

اگر حکمی بدل داشت حکم دیگر در عمل مقدم است مانند التزامم میان سیراب نمودن فرد در حال تلف و وضو گرفتن، به جهت عدم کفایت آب برای هر دو؛ در این صورت، آب به تشنه داده می شود و بجای وضو تیمم گرفته می شود.

ب- اهمیت داشتن:

اهمیت در نزد شرع یا عرف عقلاء، معیار دیگری است تا که اهم بر مهم ترجیح داده شود مانند بخطر افتادن حفظ کیان اسلام در صورت اقدام برای گرفتن حق خویش که نمونه بارزش حق خلافت علی علیه السلام بود که بجهت اهمیت حفظ کیان اسلام از اقدام عملی برای گرفتن حق خویش گذشت و صبر بسیار تلخی را بجان خویش خرید:

«... فرأيت أن الصبر أحجى فصبرت و في العين قذى و في الحلق شجى...» (نهج/ خ ۳)

ت- صعوبت عمل:

در صورت یکسانی اهمیت عمل، صعوبت عمل مطرح می گردد:

«أفضل الأعمال أحزمها». معصوم علیه السلام

ث- مخالفت نفس:

در صورت یکسانی صعوبت عمل و اهمیت آن، آنچه مخالف نفس است ارزشمندتر است:

ص: ۳۲۴

۱-۱. در این موارد ترتب، شرط این است که آیات بر یکدیگر ناظر باشند و الا ترتب بدون دلیل خواهد بود.

«... کان إذا بدهه أمران ينظر أَيْهما أقرب إلى الهوى فيخالفه ...» (نهج / ک ۲۸۹)

(او چنین عادت داشت که هر گاه دو امر ناگهانی به او روی می آورد، با دقت می نگریست که کدامیک از آن دو به هوای نفس نزدیکتر است تا در نتیجه، آن را مخالفت نماید).

این معیار، حتی آنجا که صعوبت عمل محبوبیت بیشتری دارد، مطرح می گردد، بشرط اینکه؛ اهمیت امر مقابل، بیشتر باشد؛ همچون گماردن حضرت علی علیه السلام به اداره مدینه در زمان جنگ تبوک که با میل قلبی حضرت امیر علیه السلام مخالف بود با آنکه سختی جنگ تبوک، بسیار زیاد بود، حضرت امیر علیه السلام بسیار تمایل داشت که در جنگ شرکت نماید.

ب: تراحم میان آیه با واقعیت خارجی

در تراحم میان حکم آیه و واقعیت خارجی، میزان اهمیت اجرای آیه، میزان مانعیت واقعیت خارجی، مقدار امکان جسمی و مالی مورد نیاز جهت رفع مانع و تحقق آیه، میزان توان فعلی و مسائلی دیگر را باید در نظر گرفت که پیگیری آنها از غرض این نوشته بدور می باشد از نمونه های این تراحم، امر به تزویج زینب بنت جحش از جانب خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله جهت سنت شکنی، و مخالفت شدید جو اجتماعی، با آن بود، همچنین مسئله بسیار مهم ازدواج حضرت داود علیه السلام با یکی از همسران شهداء جهت شکستن سنت غلط نفی تعدد زوجات، و به جهت اصلاح امر این خانواده های بزرگوار بود که با مخالفت شدید جو اجتماعی روبرو شد، که در جامعه خویش نیز این بن بست و معضل را مشاهده می کنیم. (۱)

ص: ۳۲۵

۱- ۱. آیه تبلیغ رسالت در سوره احزاب به اینگونه موارد نظر دارد: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ ...» (احزاب / ۳۹)

۱- تعارض:

الف- ابتدایی و غیر مستقر ب- مستقر (با ادله ظنی حدیث، عقل، علم و عرف) الف- ابتدایی و غیر مستقر:

۱- آیات با یکدیگر ۲- آیات با ادله قطعی و ظنی آیات با یکدیگر ۱- توهم تعارض ۲- دارای جمع عرفی آیات با ادله قطعی و ظنی:

۱- توهم تعارض ۲- دارای جمع عرفی موارد جمع عرفی:

۱- محکم و متشابه ۲- ناسخ و منسوخ ۳- عام و خاص ۴- مطلق و مقید ۵- مجمل و مبین ۶- ...

ص: ۳۲۶

۲- معیار ترجیح در تعارض:

۱- تعارض ابتدایی آیات:

با یکدیگر دارای جمع عرفی: تقدم محکم بر متشابه، ناسخ بر منسوخ و غیره با ادله قطعی: تقييد آیه به ادله قطعی با ادله ظنی: تقييد آیه به حدیث، تقدم آیه بر عقل و عرف و علم ۲- تعارض مستقر: تقدم آیه بر آنها خصوصاً عقل، عرف و علم، یا احتیاط در حدیث و تقدم آیه بر باقی

۳- تراحم:

الف- میان اجرای دو آیه

ب- میان اجرای آیه با واقعیت خارجی

۴- معیار ترجیح در تراحم:

الف- تراحم آیات با یکدیگر:

۱- تقدم غیر بدل بر صاحب بدل ۲- تقدم اهم بر مهم ۳- تقدم دشوارتر بر دشوار ۴- تقدم مخالف نفس بر موافق نفس ب- تراحم آیه با واقعیت:

۱- اجرای آیه در صورت عدم عسر و حرج ۲- مرحله بندی اجرای آیه در صورت عسر و حرج

ص: ۳۲۷

تدبر در قرآن، نیازمند کلیدها و شیوه های خاص خویش می باشد که باید آنها را تحصیل نمود و به آنها آگاهی یافت، اینکه این کلیدها کدامند و شیوه ها چه هستند و از چه منبع یا منابعی بدست می آیند، باید مورد توجه و تحقیق جدی متدبر قرآن قرار گیرد.

عدم جدی گرفتن این کلیدها و شیوه ها و یا عدم تحقیق جدی در بررسی کلیدها و شیوه های معتبر، بلبشوی عظیمی را در فهم قرآن در طول تاریخ اسلام پدید آورده است و عملاً آثاری که مورد انتظار از فهم و تدبر در قرآن بود حاصل نگشته است، بلکه انحرافات و انشعابات فراوانی را در میان مسلمین بوجود آورده است:

جماعتی منبع فهم قرآن را صرفاً نقلیاتی می دانند که از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و حتی تابعین مطرح گشته است، و گروهی دیگر عقل را نیز ضمیمه کرده اند که دامنه اش، حتی خوش آیندها و سلیقه های شخصی را نیز در بر می گیرد.

در این میان، عده ای دیگر ظواهر قرآن را به کناری نهاده، رو به باطن قرآن آوردند و رأی و نظرهای بدون استناد صحیح فراوانی را عرضه کردند و فتنه فهم غلط از قرآن را هر چه بیشتر دامن زدند و عده ای هم بودند که علوم تجربی را معیار قرار داده در سوق دادن آیات بسوی آن علوم، تلاشها بخرج دادند.

در این اوضاع بحرانی، گروهی دیگر قد علم کرده، هر چه خلاف ظواهر قرآن است، انکار نمودند و به تکفیر دیگران پرداختند؛ طائفه ای نیز در برابر همه اینها قد علم کرده،

ص: ۳۲۸

۱-۱. مقصود از این اصل، بیان کلیدها و شیوه ها نیست، بلکه توجه به آنها مورد نظر است؛ در مورد اصل بعد نیز توجه به فراگیری و آگاهی به آفات تدبر است نه اینکه آن آفتها در این بحث به تفصیل مطرح گردد.

تدبر در قرآن را ممنوع اعلام کرده، آن را صرفاً به معصومین اختصاص دادند و بناچار همچون «ظاهریه» و اصحاب حدیث، به هر آنچه که در کتب اربعه و یا بالاتر در کتب شیعه به ائمه علیهم السلام منتسب است، وسیله فهم قرآن قلمداد نمودند و عقل را محکوم کرده، اجتهاد را منتفی دانستند؛ و در این اواخر نیز گروهی تازه بدوران رسیده، کلید فهم قرآن را صرفاً عربی دست و پا شکسته و شرکت در جریان اعتراض به طاغوت تصور نمودند و از این راه بر خویش، هر نوع تحلیل و تفسیری را در زمینه قرآن، جائز دانستند و بلکه خود را تنها جریان صاحب صلاحیت در فهم قرآن اعلام نمودند و دیگران را به ارتجاعی بودن و جمود داشتن متهم کردند و تحصیل کلیدهای علمی قرآن را شوخی تلقی کرده به استهزاء پرداختند و کلیدهای روحی را نیز در زندان رفتن و مخالف رژیم بودن خلاصه نمودند، در این جریان، کار بجایی رسید که فهم صاحب المیزان از قرآن، تخطئه می شد لیکن فرد ملحد بی دین، با جرأت، بخود اجازه تفسیر قرآن و نهج البلاغه را می داد و در این زمینه، شیوه استدلال نیز بسته به میل و رغبت افراد، تفاوت می نمود! در طول این جریانات، گروهی نیز بودند که فهم ادبی را کلید اساسی فهم قرآن تلقی می نمودند.

در برابر این اوضاع بلبشو، شیعیانی آگاه و بصیر به ذیل اهل بیت علیهم السلام متوسل شدند تا به کلیدها و شیوه های تدبر، آگاهی یابند و از خطر تفسیر برای در امان بمانند، اینان بر اساس آموزش اهل بیت علیهم السلام قرآن را منبع اساسی تدبر با توجه به احادیث معتبر دانستند و حکم قطعی عقل و فهم عرفی از ظواهر را در کنار قرآن و احادیث، محترم شمردند و جریانانی سالم را پدید آوردند که ثمره اش، اجتهاد مستمر بطور کلی و ظهور تفسیرهایی همچون المیزان در حوزه همه معارف و احکام قرآن، بنحو مشخص بود که باید از برکات و دست آوردهای این اجتهاد مستمر و بالخصوص تفسیر المیزان در فهم قرآن و کلیدها و ابزار ضروری آن و شیوه های فهمش، بهره مند گشت.

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟!». (محمد/ ۲۴)

شناخت آفتها و موانع تدبر (۱)، نقش مهمی در بکارگیری روشها و کلیدهای مناسب فهم قرآن خواهد داشت.

بررسی تاریخ تفسیر و جریانات فکری مختلف در آن، ما را با مجاری انحراف و بدعت آشنا کرده، با پختگی و استواری در حوزه فهم قرآن، قدم خواهیم زد؛ این نکته مهم را در بیان معصومین علیهم السلام ملاحظه می کنیم:

«إِعلموا علما یقینا أنکم ... لن تمسّیکوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا العذی نبذہ و لن تتلوا الكتاب حقّ تلاوته حتی تعرفوا العذی حرّفہ فإذا عرفتم ذلك عرفتم البدع و التکلف و رأیتم الفریه علی اللّٰه و التحریف، و رأیتم کیف یهوی من یهوی و لا یجهلنکم العذین لا- یعلمون». امام حسن علیه السلام (بحار، ج ۷۸، ص ۱۰۵) (به علم یقینی بدانید که قطعاً شما ... هرگز عهد و میثاق کتاب را با قدرت به دست نخواهید گرفت تا آنکه بشناسید کسی را که میثاق- کتاب- را به کناری انداخته است و هرگز کتاب را به حقیقت تلاوت نخواهید نمود تا آنکه بشناسید کسی را که قرآن را تحریف می نماید پس هرگاه آن را شناختید، بدعتها و تکلف- در فهم قرآن- را خواهید شناخت و افتراء بر خدا و تحریف را- با چشم بصیرت- خواهید دید، و خواهید دید چگونه سقوط می کند آنکه- باید- سقوط کند و مبادا شما را کسانی که علم ندارند به جهالت افکنند).

ص: ۳۳۰

نظیر همین بیان را از امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه مشاهده می کنیم:

«و اعلموا أنّکم لن تعرفوا الرّشد حتّی تعرفوا المذی ترکه و لن تأخذوا بميثاق الكتاب حتّی تعرفوا الذی نقضه و لن تمسّکوا به حتّی تعرفوا الذی نبذ». (خ ۱۴۷) می بینیم که آفت شناسی را حضرت در تمام حوزه های دین به ضرورت مطرح می نماید که بعنوان مقدمه ای جدی و ضروری باید به آن عنایت شود؛ در ادامه، هر دو حدیث، راه چاره خروج از بدعتها و تحریفها را مطرح می نماید که رجوع به اهل بیت علیهم السلام می باشند:

«فالتمسوا ذلك من عند أهله فإنّهم عیش العلم و موت الجهل هم الذین یخبرکم حکمهم عن علمهم و صمتهم عن منطقهم و ظاهرهم عن باطنهم، لا یخالفون الدین و لا یختلفون فیه فهو بینهم شاهد صادق و صامت ناطق!».

(خ ۱۴۷) (پس آن را از نزد اهله در خواست نمایید چرا که - موجب - رونق علم و مرگ جهل می باشند، آنان کسانی هستند که حکمشان از علمشان و سکوتشان از منطقشان و ظاهرشان از باطنشان خبر می دهد، - هرگز - با دین حق مخالفت نمی کنند و - هرگز - در امر دین اختلاف - نظر - پیدا نمی کنند پس او - قرآن - در میانشان شاهی صادق و صامتی ناطق می باشد!).

مقایسه دیدگاههای اهل بیت، نسبت به صفات خدا، جبر و اختیار و غیره در حوزه معارف، و دیگر مسائل در حوزه احکام فردی و اجتماعی و اخلاق، با اندیشه ها و نظرات دیگران نشان دهنده ثبات فکری اهل بیت علیهم السلام و تزلزل فکری و تغییر دائمی آن در نظرگاه دیگران می باشد؛ توجه به تغییر و تحولات بینش اعتقادی اهل سنت از تجسیم و تشبیه تا اشعری گری تا زمان حاضر و همچنین نظرهای بسیار نوسان دار معتزله در این باب، و توجه به ثبات فکری معرفتی در نهج البلاغه، مطلب را بخوبی جلوه گر

می نماید که بتدریج علمای اهل سنت نظرشان به بینش نهج البلاغه نزدیک می شود و هر چه بیشتر، برداشت های سلف خویش را تخطئه نموده، به کناری می نهند.

این آفتها، هم در حوزه کلیدهای علمی و شیوه ها و هم در حوزه کلیدهای روحی مطرح می باشند و عوامل نفسانی و خارجی، هر دو، در این انحراف دخالت دارند که تبیین آنها رساله جداگانه ای را می طلبد (۱) لیکن همینجا اشاره کنیم که مانع عمده و محوری، آلودگی دل می باشد که حجابهایی گوناگون را در برابر فهم قرآن پدید می آورد:

«بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». (مطففین / ۱۴) «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا...». (انعام / ۲۵، إسرائ / ۴۶) «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟! أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟! (محمد / ۲۴) این حجابها از «ظلم به نفس» پدید می آید (۲) که در واقع، حقیقت ستم به خویش و دیگران می باشد، «ظلم به نفس» نیز از «تجاوز به حدود الهی» (۳) ناشی می شود که عدم قناعت به حقوق خویش و زیاده طلبی را حکایت می کند؛ چرا که، هر کسی از انسانها با توجه به حد وجودی خویش و حدود خانوادگی و اجتماعی اش، از حقوقی بهره مند است و در مقابل نیز، حقوقی بر عهده دارد؛ زیاده طلبی از حق الهی خویش، مرزها را بهم ریخته، آشفتهگی و بحران و بی نظمی و فساد را در درون و برون انسان و در فرد و جامعه،

ص: ۳۳۲

- ۱-۱. برای توضیحات بیشتر، رک: «از ژرفای قرآن» ترجمه محمد مهدی فولادوند، و «قرآن شناسی»، ج ۲، الیاس کلانتری.
- ۲-۲. «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا». (کهف / ۵۷)
- ۳-۳. «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ». (بقره / ۲۲۹)؛ «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ». (طلاق / ۱).

پدید می آورد و تعادل سیستم درونی و اجتماعی را از میان می برد که معنایش، اختلال سیستم ادراکی روح و شکل گیری حجابها و زنگارها می باشد که مجاری فهم و درک قلبی را مسدود می نمایند:

«وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّهِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ فَاغْمَلْ إِنَّا نَاعْمَلُونَ». (فصلت / ۵).

این جریان زیاده طلبی از «هواپرستی و آرزوهای طول و دراز» منشأ می گیرد که پیروی از هوای نفس، مانع از حق می گردد و دومی، آخرت و عاقبت را از یاد انسان می برد و در ادامه، سخت دلی و قساوت پیشگی را پدید می آورد که محرومیت از هدایت قرآن، کمترین نتیجه آن، و فسق و فجور و پرده دری، بستر طبیعی آن خواهد بود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانُ: إِتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ فَيَصِّدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُولَ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ». (نهج، خ ۴۲) «وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ». (حدید / ۱۶) «وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا». (اسراء / ۴۵) این جریان هواپرستی و آرزوهای تخیلی بی حد و حساب، زیاده طلبی، تجاوز به حدود و ظلم و عدم تعادل، طبعاً عدم آدای حقوق بر عهده را در ضمن خویش بهمراه می آورد؛ از این رو، ظلم به خویش و دیگران، هم کفر به حق را بجای ایمان به حق نتیجه می دهد و هم کفر به نعمت، بجای شکر آن را باعث می شود و از این جاست که افزایش در هدایت و یا محرومیت از آن با غلظت و شدت بر اساس «شکر و کفر» مقرر می گردد:

«وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ». (بقره / ۲۵۴)

«وَإِنْ تَعِدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ». (ابراهیم / ۳۴) «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ».

(ابراهیم / ۷) (و- یاد آورید- زمانی را که پروردگارتان با غلظت و شدت قسم یاد نمود که بی شک اگر شکر نمایید، به یقین شما را فزونی خواهم بخشید و اگر کفر ورزید قطعاً عذاب و شکنجه من شدید است).

با این توجه است که قرآن برای مؤمن طالب حق و معترف به ذنوب و ظلمهای خویش، مایه بهبودی و بهره مندی است و برای حق پوشان و کافران به نعمت و متلبسین به ظلم، منشأ خسارت و تباهی است:

«وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا». (اسراء / ۸۲) «ایمان به قدر خویش و عشق به خدا و آخرت، طلب حق و شکر نعمت، و اعتراف به ذنوب و مرض خویش از پس آگاهی و هشدار» (۱) و «تضرع و دلشکستگی، و تذکر به حقائق و حقوق، و توبه و رجوع بسوی حق از پس بلاء و مصیبت» (۲) ظلمتها و حجابهای دل را دریده، قفلها را شکسته، چشم دل را بینای حقیقت و گوش جان را شنوا و پذیرای سخن حق می گرداند.

ص: ۳۳۴

۱- ۱. (توبه / ۱۲۲؛ اعراف / ۱۷۴؛ زخرف / ۲۸؛ انعام / ۵۱، ۹۲؛ ابراهیم / ۵۲ و ...).

۲- ۲. (انعام / ۴۲؛ اعراف / ۹۴، ۱۳۰ و ۱۶۸؛ روم / ۴۱؛ سجده / ۲۱؛ زخرف / ۴۸؛ احقاف / ۲۷ و ...).

همانگونه که بارها اشاره شد و در بخش شیوه‌ها نیز مطرح می‌گردد همه مردم به تدبیر در قرآن دعوت شده‌اند تا اینکه به حقانیتش پی برده، بدان ایمان آورند و با ایمان به حقائقش از برکات عظیم آن بهره‌مند گردند بنابراین متدبرین در قرآن دو دسته‌اند:

الف: محققینی که در جستجوی حقیقت باشند.

ب: مؤمنینی که به حقیقتش پی برده، در جستجوی بهره‌مندی و درمان خویش می‌باشند.

برای دسته دوم تمام اصولی که در این بخش مطرح می‌گردد دارا بودنش ضروری است.

برای دسته اول، همه اصولی که شرط ایمان و اعتقاد به دین را ندارند ضروری می‌باشد که غیر از اصل اول، باقی اصول را باید دارا باشند.

تذکر: گرچه اصول حاکم بر محتوای قرآن نیز به متدبر قرآن مرتبط است، لیکن از آنجا که اصول مذکور به خصوصیات محتوای قرآن نظر داشت به عنوان اصول حاکم بر محتوای قرآن مطرح گشت.

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ». (محمد / ۱۹)

اصول اعتقادات سالم همچون آینه ای شفاف است که ما را به حقیقت پیام و مقاصد قرآن راهنمایی می کند و برعکس، اصول اعتقادات فاسد همچون عینکی تیره و تار است که از درک حقیقت پیام و مقاصد آیات، انسان را محروم می گرداند.

نگاهی به برداشتهای جبر گرایانه «فخر رازی» اشعری مسلک از آیات، و برداشتهای تفویض گرایانه (آزادی مطلق) «زمخشری» معتزلی مسلک، ما را به خطر خیز بودن فقدان این اصل در امر تدبیر متوجه می نماید، و ضرورت تعیین اصولی اساسی و قطعی را در امر تدبیر، توسط مفسرین خاص قرآن (اهل بیت) مطرح می نماید که راهنمای ما در جریان سیر و تدبیر در آیات باشد.

از این اصل، نتایجی بر طبق اصول اعتقادی مبین از جانب معصوم علیه السلام بدست می آید:

۱- توحید در ذات و صفات و افعال

«ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ!». (زمر / ۶)

این اصل، فکر اشعری زائد بودن صفات بر ذات، و فکر معتزلی نیابت صفات از ذات و تفویض در افعال، و فکر اخباری تفویض اداره عالم به ائمه علیهم السلام را به کنار می زند و مجرای صحیح شفاعت اولیاء خدا و غیره را در پرتو خویش می نمایاند و حدود و ثغور آن را مشخص می نماید که دیگر، ایراد امثال شیخ محمد عبده بر امر شفاعت بی مورد بوده، خطایشان در فهم آیات روشن می گردد و توجیهاات ناروای امثال زمخشری در

آیات مشیت و اراده، باطل خواهد بود.

۲- عدم تشبیه و عدم تنزیه

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ». (توحید/ ۲ و ۱)

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». (شوری/ ۱۱)

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ». (۱) (حج/ ۷۴)

یگانگی مطلقه الهی، بساطت تام و عدم ترکیب و تجزیه ذهنی را مطرح می نماید از این رو، فکر جسمیت و تشبیه، اعتقادی فاسد بوده، که از منابعی غیر اسلامی توسط امثال «کعب الأخبارها» در اعتقاد اهل سنت وارد شده با برخورد با آیات متشابه بدون توجه به محکامات آیات، مورد قبول واقع گشته است؛ عامل دیگر، تعطیل عقل در فهم ظواهر آیات می باشد؛ پس با این اصل، تمام آیات موهوم جسمیت و رؤیت خدا در دنیا و آخرت با توجه به آیات محکم و حکم قطعی عقل و فهم عرفی چنین استعملاتی، معنایی مناسب سیاق آیات خواهند داشت.

ضرورت معرفت به خدا و صفات او و تویخ جهل به شؤون الهی در آیات، فکر تنزیه معتزلی را مردود می شمارد.

۳- توحید در افعال و اختیار انسان

«إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». (هود/ ۵۶)

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا». (انسان/ ۳)

ص: ۳۳۷

۱- ۱. نظیر فقره اول آیه (انعام/ ۹۱ و زمر/ ۶۷).

اراده خدا از طریق اراده انسان بر افعال او حکومت می کند و انسان در عین اختیار عمل از حوزه حکومت و اقتدار الهی نمی تواند پا فراتر گذارد، عدم درک این دو مسئله «جبر اشعری» را پدید آورده است که به وضوح با جعل تکالیف برای انسان و آیات ناظر به اختیار عمل انسان و غیره، منافات دارد و در عین حال، آزادی مطلق معتزلی را نیز باطل می نماید.

کسانی که قدرت هضم و جمع این گونه مطالب را ندارند نباید به کنکاش بیشتر پردازند و در مسائلی همچون جبر و اختیار و قضاء و قدر وارد شوند که خطر گمراهی از صراط مستقیم را در پی دارد؛ از این رو، معصوم علیه السلام به کسی که قدرت درک این گونه مسائل را ندارد می فرماید: اینگونه مسائل همچون دریایی عمیق است که نباید در آن داخل شوید:

«بحر عمیق فلا تلجه». علی علیه السلام فکر جبر در قضاء و قدر الهی بسیاری از مسلمین را از ایفای نقش الهی شان در جامعه در برابر فسادها و انحرافات مانع گشته است.

۴- صلاحیت و خبثت معیار پاداش و جزاء

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...». (اسراء / ۷)

مکلف و مختار بودن انسان، ضرورت ارزیابی اعمال و پاداش و جزای مناسب را مطرح می نماید در عین حال که باعث و بانی خوبیها خداست لیکن هرگز بدیها به خداوند منتسب نمی باشد؛ بنابراین سقوط در جهنم، به قهر الهی نبوده، به خبثت حاصل از اختیار عمل انسان و جن مرتبط است و همچنین، در قیامت شفاعت معصومین علیهم السلام بی جهت نبوده، ضرورت وجود ارتباطی مثبت با معصوم علیه السلام را در دنیا مطرح می نماید.

در پرتو این اصل، تمام آیات مربوطه، به گونه ای معنی خواهند شد که این اصل محفوظ

بماند و بهمین دلیل احادیث وارد شده نیز معنی صحیح خود را خواهند یافت، راهنمای اساسی در این بحث، آیه زیر خواهد بود:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ». (زلزال / ۸-۷)

۵- عصمت پیامبران و اهل بیت علیهم السلام

«... وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ». (نجم / ۵-۳)

«... فَإِنَّهُ يَسْمُكُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا». (جن / ۲۸)

پیامبران در اخذ و تلقی وحی و در ابلاغ و پیام رسانی و در اجراء و پیاده کردن فرامین الهی از خطاء و اشتباه و گناه و آلودگی مصون بوده، در عصمت الهی بسر می برند؛ از این رو، توهماتى خلاف این اصل، بواسطه روایات جعلی و یا ظواهر ابتدایی آیاتی همچون «الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمِّيَّتِهِ». (حج / ۵۲) در مرحله اخذ و ابلاغ، و آیات عتاب در مرحله اجراء همچون؛ «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ»، «عَبَسَ وَ تَوَلَّى...» (۱) و غیره، باید در پرتو این اصل، مورد عنایت قرار گیرد و آیاتی که در مورد عتاب و استغفار انبیاء آمده است باید به معنایی مناسب با شأن انبیاء الهی اخذ شود، و همیشه باید سطح نبوت و تلقی آنان را نسبت به ذنوب و خطاء از سطح و تلقی خویش جدا نماییم و با احتیاط و دقت زیاد با توجه به قرائن آیات و احادیث معتبر، آیات را معنی کنیم چرا که آنان را با خود نتوان قیاس نمود و ذنوب آنان را نتوان با ذنوب خویش یکی گرفت و به نحو یکسان تلقی کرد:

ص: ۳۳۹

«حسنات الأبرار سيئات المقربين». معصوم علیه السلام در عین این دقت و احتیاط، نباید فهم خویش را کور، کرد و با ذکر «و الله اعلم» خود را از پیام این آیات محروم نمود، که این افراط و تفریط در اینگونه آیات هر دو دسته را از مقصود و مراد آیات دور نموده است.

نسبت های آلوده (نعوذ بالله) قصد آلودگی، عدم توکل، کبر و غرور در برابر پدر و مادر و غیره به یوسف علیه السلام و نسبت (نعوذ بالله) زنا و آلودگی و قتل و کبوتر بازی و چشم چرانی و یا حتی شبهه آن در سطح خفیف تر، به حضرت داود علیه السلام، این افراط گناه آلود را در سطح گناه کبیره مطرح می نماید که باید از کج فهمی و نادانی به خدا پناه برد و از خدا ترسید و فهم خویش را شدیداً تخطئه نمود و به اهلش رجوع کرد تا مکشوف شود که اینها اکاذیبی بیش نبوده، آیات قرآن بالخصوص چنین برداشتهایی را محکوم می نماید و آنان را در کمال قداست و طهارت، مورد تمجید و ستایش قرار می دهد:

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ». (یوسف / ۲۲) «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ». (یوسف / ۲۴) «مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ...». (یوسف / ۳۸) «وَ اذْكُرْ عِبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ». (ص / ۱۷) «وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ». (ص / ۲۵) و از طرفی تفریط، باعث شده است که از پیام آیه سوره (ص) در مورد قضاوت حضرت علیه السلام و استغفارش محروم شویم و همچنین از اعتراف صریح موسی علیه السلام و یونس علیه السلام و آدم علیه السلام به «ظلم به نفس» بسادگی گذشته، نکات آیات را با حفظ شؤون عصمت آنان، مورد توجه قرار ندهیم، با وجودیکه مثلاً حضرت موسی علیه السلام حتی در برابر فرعون به ضلالت خویش صریحاً اعتراف می نماید که این اعتراف نشان می دهد کاری که حضرت انجام داده بود در سطح مقام او نبوده است، اما قتل قبطنی پس چه

معنی می دهد؟، آیا قتل عمد بیگناهی بود؟ که گناهی است کبیره که از مؤمن عادی سر نمی زند تا چه رسد به اولیاء تا چه رسد به انبیا آنها از اولوا العزم آنان، پس چه بود؟ قتل که با توجه به موازین شرعی، عمدی بود؟

نکته اینجاست که عمل حضرت در مقام دفاع از مظلوم و دفع ظالمی متجاوز بود که به قتل او ختم شد و حرجی بر حضرت نبود الا اینکه این عمل در مجموعه حرکت حضرت و طرح ها و برنامه هایش خلل و نقص وارد نمود که بناچار حضرت را وادار به فرار از مصر کرد که باعث شد ضعفی در هدایت و رهبری توده های بنی اسرائیلی پدید آید و از این جهت، کشتن آن فرد مهدورالدم در مقابل این نقصان نمی ارزید.

بگذریم، علاوه بر عصمت از پس رسالت، عصمت از کودکی تا نبوت نیز مطرح است که توجه به این نکته، ما را در فهم آیات مربوطه یاری می دهد که دیگر، روایتهای جعلی، نظیر دزدی حضرت یوسف علیه السلام را در کودکی نمی توانیم بپذیریم که با بیان قرآن نیز منافات دارد:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

(آل عمران / ۳۳) (بی شک خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را خالص گردانیده بر عالمین برتری بخشیده است).

«... قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ وَ مَن ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ لَا- يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». (بقره / ۱۲۴) این «اصطفاء» (از صافی گذراندن و خالص گردانیدن) بطور مطلق آمده است که همه مراحل زندگی را شامل می شود نفی مطلق دسترسی ظالم به عهد الهی، دلیل دیگری است چرا که هرگونه گناهی متعارف، از مصادیق ظلم می باشد پس غیر ظالم عصمت دارد؛ آیات در خصوص بعضی از انبیاء، در مورد عصمت کودکی آنان و تحت

تربیت الهی بودنشان از کودکی، نیز اصل فوق را تأکید می کند:

«وَأَلْفَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُصَنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي». (طه / ۳۹)

«وَ اضْطَنْعْتُكَ لِنَفْسِي». (طه / ۴۱)

«وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا». (مریم / ۱۵)

«وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا». (مریم / ۳۳)

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أُنَبِّئُهَا نَبَاتًا حَسَنًا...». (آل عمران / ۳۷)

مقصود از «ساخته شدن زیر نظر الهی» بروشنی عصمت را نظر دارد، و تعبیر سلامتی از هنگام تولد تا قیامت برای حضرت یحیی علیه السلام و عیسی علیه السلام نیز بروشنی عصمت را می رساند، تعبیر «پذیرش پروردگار و رویاندن او» در مورد حضرت مریم علیها السلام نیز این مسئله را بخوبی گویاست که عنایتهای غیبی از همان کودکی مشهود دیگران هم بود که حضرت زکریا علیه السلام را به شگفتی می کشاند:

«كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجِدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّنِي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...!». (آل عمران / ۳۷) در مورد سیر کودکی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن به اشاره، و نهج البلاغه و مفاتیح در زیارت حضرت، بصراحت به حفاظت الهی از بدو طفولیت حضرت صلی الله علیه و آله نظر دارند:

«فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ». (یونس / ۱۶) «وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْلِبُكَ فِي السَّاجِدِينَ».

(شعراء / ۲۱۹-۲۱۷) «و لقد قرن الله به - صلی الله علیه و آله - من لدن أن كان فطيما أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره».

(نهج / ۱۹۲) (و به حقیقت قسم! که خداوند از زمانی که او - پیامبر - از شیر گرفته شد، عظیم ترین

فرشته ای از فرشتگان خویش را همراه او نمود که او را در راه ارزشها و زیباییهای اخلاق عالم، شب و روز به پیش می برد.

«أشهد يا رسول الله أنك نورا في الأصلاب الشامخه و الأرحام المطهّره لم تنجسك الجاهليّيه بأنجاسها و لم تلبسك من مدلهّمات ثيابها...». (مفاتيح، زیارت رسول خدا) «و أودعته الأصلاب الطّاهره و نقلته منها إلى الأرحام المطهّره لطفًا منك له و تحنّنا منك عليه إذ و كلّت لصونه و حراسته و حفظه و حياطته من قدرتك عينا عاصمه حجت بها عنه مدانس العهر و معائب السّفاح». (زیارت رسول خدا از بعید) (او را در صلبهای طاهر بودیعت نهادی و از آنجا به رحمهای پاک شده منتقل نمودی بجهت لطفی از خود به او و دلسوزی و رحمتی از جانب خویش بر او، زیرا که برای صیانت و پاسداری و نگهداری و احاطه او از قدرت خویش چشمی - دیده بانی - محافظ و دستگیر گماردی که بواسطه آن - دیده محافظ - پلیدیهای منکر و آلودگی زنا را از او محجوب نمودی).

با این توجه تعبیرات «و وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى . (ضحی / ۷)»، «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ» (شوری / ۵۲) نظر به عدم اطلاع حضرت به معارف وحی قرآن و چه باید کرد زندگی اجتماعی خویش (۱) دارد، نه عدم عصمت حضرت، چرا که سید رسل چگونه حتی از حضرت یحیی علیه السلام که در طفولیت به نبوت رسید کمتر می باشد! حاشا و کلا که فکر آلوده ای است که از فرهنگ غیر اسلامی نشأت گرفته است.

ص: ۳۴۳

۱- ۱. هدایت و کنترل فرشته اعظم، حضرت را در کسب ارزشهای فطری الهی پیش می برد، لیکن از نظر معارف الهی قرآنی و آگاهی بر شریعت در بی خبری قرار داشت: «وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ». (یوسف / ۴).

عصمت اهل بیت علیهم السلام نیز همچون عصمت انبیاء، مورد تأکید قرآن قرار گرفته است:

«... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

(احزاب/) (جز این نیست که خداوند می خواند که از شما اهل بیت بالخصوص پلیدی را بزدايد و شما را به نحو خاصی تطهیر نماید).

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». (واقعه/ ۷۸) قیود آیه تطهیر بخوبی امتیاز فوق العاده و مخصوص اهل بیت علیهم السلام را می نمایاند که از دیگر مؤمنان، در سطح بالاتری قرار دارند که جز با عصمت نمی تواند توضیح یابد؛ مقایسه دو آیه مذکور نیز نشان می دهد آنان به حقیقت قرآن واقفند؛ حصر «انما»، اختصاص «اهل البیت»، تأکید «تطهیرا» اسناد افعال به خداوند، شمول آیه به پیامبر، عدم عصمت همسران پیامبر بدلیل سوره تحریم و تاریخ قطعی و اجماع همه فرق، و خروج آنان از منسوبین خاص پیامبر در آیه مباحله، عصمت فاطمه علیها السلام باجماع فرق، دلائل قاطع دخول ائمه علیهم السلام در مفهوم اهل بیت علیهم السلام و خروج همسران حضرت از دایره شمول آن، و دلائل قاطع بر عصمت اهل بیت علیهم السلام می باشد.

آیه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» با مقایسه آیه نمل «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» نیز، ولایت مطلقه امیر مؤمنان علیه السلام (۱) را مطرح می نمود که قبلاً گذشتیم؛ در قصه «طالوت و

ص: ۳۴۴

۱- ۱. ادعا شده است آیه در مورد «عبد الله بن سلام» و امثال او می باشد؛ اولاً: سیاق آیه نشان می دهد در مکه نازل شده است حال آنکه عبد الله در مدینه ایمان آورده، ثانیاً: آیه با توجه به سوره نمل ولایت تصرف در هستی را می رساند حال آنکه برای امثال عبد الله، نه خود و نه هیچ کس دیگر، چنین ادعایی را مطرح نکرده است، ثالثاً: همترازی (من عنده ...) با شهادت خدا، دلالت بر عصمت او دارد حال آنکه «عبد الله» اجماعاً فاقد این معناست.

جالوت» نیز بیان صریحی در عصمت اوصیاء علیهم السلام و انتصابی بودن آنان در کنار معیار علم و قدرت می باشد:

«أنا من عليّ و عليّ منّي!». (ص) (سنن ابن ماجه، ج ۱، بخش فضائل)

«مالله آیه اکبر منّي!». علی علیه السلام

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ...». (بقره/ ۲۴۷)

این اعتقاد به عصمت، در موارد جهل به احکام الهی و حیرت و عدم هضم معارف بلند قرآن، می تواند همچون دژی محکم پناهگاهمان باشد و الا شخص متدبر، نظرات ائمه علیهم السلام را در کنار امثال ابن عباس، عکرمه، قتاده و غیره، باید قرار دهد که حیرت و سرگشتگی را برای امت اسلام در فهم قرآن پدید آورده است و نتیجه نهایی، محرومیت از نگاه خاص ائمه علیهم السلام به قرآن شده است و حتی بالاتر بمقدار زیادی محرومیت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را موجب گشته است چرا که دروغ پردازیها بر پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حضرت و بعد از حضرت، خصوصا بدست معاویه گسترش یافت و چنین جعلیاتی در سطح وسیعی در میان کتب حدیث اهل سنت وارد گشت که شناخت صحیح از سقیم را بدون اتصال به اهل بیت علیهم السلام دشوار بلکه عاداتا غیر ممکن می نماید.

اصل دوّم: احاطه بر آیات و احادیث

وجود آیات متشابه در میان آیات محکم و وجود آیات عام دارای مخصّص، و مطلق دارای مقتید و منسوخ دارای ناسخ، مجمل دارای مبین و غیره در قرآن موجب گشته است که بدون احاطه بر قرآن و توجه به نظارت این آیات بر یکدیگر، نتوان بی دغدغه به تدبّر پرداخت؛ علاوه بر آن تخصیص و تقیید آیات به احادیث معتبر، خود

دلیل دیگری بر این دغدغه می باشد؛ از این رو، بسیاری این اعتقاد را پیدا کرده اند که تدبر در قرآن برای توده های مردمی امکان پذیر نیست و خطر خیز بوده بجای هدایت، ضلالت آنها را موجب می گردد و مجتهدین نیز باید در صورت احاطه بر آیات و احادیث به تدبر بپردازند.

این اشکال ولو موجه است، لیکن نتیجه گیری مذکور، به صریح آیات تشویق کننده توده ها از جمله کفار و مشرکین به تدبر در قرآن، فاسد بلکه انحطاط آور می باشد و هنوز که هنوز است ما باید تاوان سنگین انحطاط و عقب افتادگی و نابسامانی فردی و اجتماعی حاصل از چنین طرز تفکری را بپردازیم، عجا با وجود آنکه قرآن کریم با غلظت و شدت و قسم و تأکید، «عزت و شرافت ما» را در گرو تعقل در آیاتش معرفی می نماید، بعضی ها بدون توجه به آیات مذکور، دوباره طرز تفکر خویش را مطرح می نمایند!:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟!». (انبیاء / ۱۰)

لااقل توجه به انحطاط جامعه اسلامی باید ما را از طرز تفکر خویش جدا نموده، تجدید نظری را پدید آورد.

بله، عده بسیاری نیز از حیث نظری امر تدبر را با جدیت تأکید نموده اند و به تبلیغ آن همت گمارده اند خصوصا در قرن اخیر که روند «بازگشت به قرآن» شتاب بیشتری گرفته است؛ لیکن طرح عملی درستی برای تحقق انس توده ها با قرآن و تدبر در آن، ارائه نگردیده است بجز قدمهایی که بعضی از فضلاء و محققین اخیرا در این زمینه برداشته اند.

قدمهایی که باید در این زمینه برداشته شود:

قدم اول، در این راه، آموزش زمینه ها و کلیدهای عام و کلیدهای روحی و عملی تدبر به مردم می باشد.

قدم دوم، آموزش آفت های تدبیر در سطح توده های مردمی است که باید مستقلا مورد بحث قرار گیرد.

قدم سوم، آموزش اصول اساسی تدبیر به آنان است در حدی که نیازمند ابزار و کلیدهای تخصصی نباشد.

قدم چهارم، بهره مند نمودن آنان از ترجمه ای است دقیق و رسا از قرآن به همراه رعایت نکاتی که مشکل آیات متشابه و غیره را حل نماید که در اصل بعدی توضیح آن می آید.

قدم پنجم، آموزش و ارائه روش صحیح تدبیر است که بحث آن در فصل چهارم خواهد آمد.

با این جریان منظم و حساب شده می توان، حرکتی مردمی و فراگیر در امر انس و تدبیر و عمل به قرآن براه انداخت و به همراه آن به اصلاح مفاسد و زدودن و محو و طرد آثار هجوم فرهنگی و اخلاقی دنیا طلبان و جهانخواران، در فکر و روح خویش و جامعه مسلمین اقدام نمود:

«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ...

خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». (اعراف / ۱۷۱ - ۱۷۰)

اصل سوم: برخوردار از ترجمه ای دقیق و بلیغ

اشاره

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (ابراهیم / ۱۴)

و هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا آنکه برایشان تبیین نماید که در نتیجه خدا هر که را بخواهد گمراه می نماید و هر که را بخواهد هدایت می کند و او

تنها عزت بخش فرزانه می باشد).

ترجمه قرآن از دیرباز معرکه آرای فقهاء اسلام خصوصا اهل سنت بوده است، این بحث برای اولین بار از مسئله جواز قرائت حمد و سوره به غیر تلفظ عربی، در گرفته است بعضی از فقهای اهل سنت همچون ابو حنیفه بجواز قرائت فارسی و غیره آن در نماز فتوی داده اند! و بعضی دیگر با استدلال بر عدم امکان ترجمه قرآن، نماز بدون تلفظ قرآنی اش را باطل دانسته اند که نظر قاطبه فقهای شیعه چنین می باشد.

در قرون معاصر خصوصا سده اخیر بجهت احساس ضرورت جدی امر تبلیغ دین، ضرورت ترجمه قرآن توسط افرادی همچون شیخ مصطفی مراغی مطرح گشت که با مخالفت شدید بعضی از علمای ازهر روبرو شد (۱) که پس از جلسات و شور مکرر، رأی بر جواز ترجمه تفسیری قرآن داده شد با این استدلال که، هر کلامی دارای دو مدلول می باشد:

الف: مدلول اولی که با توجه به قواعد نحوی بدست می آید.

ب: مدلول ثانوی که با توجه به فصاحت و بلاغت کلام حاصل می شود.

مدلول اولی قابل ترجمه به زبان دیگری می باشد لیکن مدلول ثانوی امکان برگردان دقیق و همانند به زبان دیگر را ندارد، خصوصا زبان عربی که در میان زبانهای دیگر از جهت بلاغت و ایجاز کلام ممتاز می باشد؛ با این توجه دیگر قرآن کریم که بلاغتش خدایی است ابدا برگردانی نمی تواند داشته باشد، از این رو، ترجمه حروفی قرآن نه امکان دارد و نه شرعا می توان ادعایش را مطرح نمود پس باید قرآن را برای استفاده مردم زبانهای دیگر، به شکل ترجمه تفسیری یا تفسیر اجمالی قرآن در کنار

ص: ۳۴۸

۱- ۱. رک: «اللثالی الحسان فی علوم القرآن» موسی شاهین لاشینی، ص ۳۱۷ و «لغه القرآن الکریم» دکتر عبد الجلیل عبد الرحیم، بحث ترجمه قرآن.

متن اصلی قرآن مطرح نمود که دیگر در این ترجمه، التزام به ترجمه دقیق لفظ به لفظ و مطابق با متن آیات وجود ندارد و نباید وجود داشته باشد و در واقع معنی مستفاد از آیه به زبان دیگر منتقل می گردد نه برگردان دقیق متن آیات.

اینان در ترجمه حروفی شروطی را ذکر نموده اند:

۱- فهم دقیق دو زبان.

۲- آشنایی به اسلوب و خصوصیات زبان دیگر.

۳- آوردن صیغه اسماء و افعال بنحوی که بر اصل خویش منطبق گردد و جانشین آن شود.

۴- ترجمه، همه معانی اصلی و همه مقاصد را منتقل نماید.

۵- مفردات در ترجمه، بتامی با اصل خویش مساوی باشد.

۶- تمامی لغات در ضمائر مستتر، روابط ترکیبی و تألیف با اصل خویش مشابه باشد.

تحصیل اکثر شروط خصوصاً دو شرط اخیر بسیار دشوار بلکه تحصیل شرط اخیر غیر ممکن می باشد. (۱)

با این توضیحات است که ترجمه حروفی لفظ به لفظ را به کناری نهاده اند، در ترجمه های فارسی گویا نظر مرحوم الهی قمشه ای نیز چنین بوده است، از این رو ترجمه شان به تفسیر اجمالی بیشتر شبیه است تا ترجمه تحت اللفظی، در ترجمه آقای معزی ظاهراً اعتقاد بر ترجمه کلمه به کلمه است بدون آنکه نظم ترکیب عربی بهم خورد، چرا که این دسته از مترجمین نظم ترکیب عربی را یکی از شرایط مهم در اصالت ترجمه می شناسند حال آنکه این چنین نظمی برای اهل زبان دیگر نامأنوس

ص: ۳۴۹

۱- ۱. «التیان فی علوم القرآن» محمد علی الصابونی، ص ۲۱۲ و ۲۱۱.

می باشد و صعوبت در فهم را پدید می آورد و غرض از ترجمه حاصل نمی شود که گاه ثقل ترجمه کمتر از متن عربی آیه نمی باشد! دسته دیگر با توجه به مشکلات مذکور، معادلهای دقیق واژه ها را در قالب نظم فارسی ریخته اند و سعی کرده اند که بیش از معادلهای چیزی نیفزایند و تقدم و تأخرها را نیز با توجه به تفاوت دو زبان، رعایت نمایند، که ترجمه آقای پاینده، تفسیر پرتوی، تفسیر نوین و تفسیر نمونه از این دست می باشند جز آنکه دقت در ترجمه و عدم تسامح در معادلهای و رعایت نکات تقدم و تأخر در ترجمه پاینده و تفسیر نوین بیش از دیگران، اجرا شده است خصوصا پاینده که زحمت فراوانی را در ترجمه همه قرآن تحمل نموده است.

نظر مختار و طرح عملی

آنچه در این مسئله بر اثر تحقیق نظری و تجربه عملی به نظر می رسد طی نکاتی ذکر می شود:

۱- شکی نیست که قرآن از جهات مختلف خصوصا جهت فصاحت و بلاغتش معجزه است و این نکته قبل از هر چیز، بروشنی بدین معناست که قرآن، همانندی نخواهد داشت و هرگز قابل برگردان به هیچ لغتی حتی لغت مشابه عربی نمی باشد و این سخنی است که احدی را قدرت و جرأت بر تردید در آن نیست تا چه رسد که به بحث و تحقیق سپرده شود و آراء مختلف در آن ایراد گردد.

۲- اساسا هیچ سخنی را همانند واقعی نیست و نمی توان کاملا به زبانی دیگر و حتی به قالبی دیگر در همان زبان، برگردان نمود و در عین حال تمام خصوصیاتش منعکس گردد چرا که مترادف در لغت وجود ندارد و هر واژه ای بار معنایی خاصی را با خویش دارد و ترکیبات واژه ها نیز معنایی خاص را القاء می نمایند که در ترکیبی دیگر آن معنا

بدست نمی آید خصوصا در این برگردان ذهنیت افراد در فهم عبارت گوینده متفاوت است و درک کامل مراد گوینده از سخنش بتامی ممکن نیست و قالب الفاظ نیز در انتقال مقاصد از کاستیها و فزونیهای همراه است.

با این توجه، دیگر سخن از ترجمه قرآنی که کلام خداست و تمام حقایق عالم را با همین کلمات محدود مورد استعمال دیگران در قالب ابداعی خویش و گزینش الهی اش منعکس می کند، عبث می نماید و از خرد بدور می باشد.

۳- بحث عدم جواز ترجمه قرآن در نماز، ربطی به مسئله ترجمه قرآن در غیر نماز ندارد و میانشان فارق اساسی وجود دارد چرا که نماز با شکل خاص آن مهم ترین شاخصه و شعار اسلام می باشد و جلوه گاه وحدت امت اسلامی است و عامل اساسی امتیاز میان مسلمان و غیر مسلمان می باشد از این رو اذان و اقامه نیز باید به لفظ خویش باشد.

لیکن قرآن علاوه بر آنکه شاخصه اسلام می باشد باید مورد تدبر توده های مسلمان از هر زبان و قومیتی که باشند، قرار گیرد از این رو، در عین حفظ و قرائت الفاظ قرآن، برای فهم آن ناگزیر از ترجمه می باشیم و الا دستور تدبر در قرآن نسبت به اکثریت قاطع توده های مسلمان لغو خواهد بود تا چه رسد به غیر مسلمانان که آنان نیز دعوت به تدبر شده اند.

۴- عدم امکان ترجمه قرآن نمی تواند مستند ترجمه تفسیری باشد چرا که در این نوع ترجمه، ذهنیت افراد در القاء معانی، نقش گسترده ای دارد و توضیح و تشریحهای کمکی، کانالهای فرعی اضافی و گاه انحرافی را در امر تدبر توده ها پدید می آورد، حال آنکه باید از دخالت گسترده ذهنیت افراد در جهت دهی به تدبر توده ها، شدیداً جلوگیری نمود و واسطه میان مردم و قرآن را به حداقل تقلیل داد تا که توده ها با ضمیر پاک و خرد خدایی خویش با ترجمه ای بی پیرایه، دقیق و بلیغ به قرآن نزدیک شوند و

از برکاتش بهره مند گردند.

۵- مقصود از ترجمه ای دقیق و بلیغ، منعکس نمودن مقدار پیامی است که یک فرد عرب زبان با سرمایه حق طلبی بدون دارا بودن ابزار فنی، مستقیماً از قرآن دریافت می نماید و این حد از انعکاس پیام قرآن در وسع و طاقت بشری بوده، می توان با ترجمه ای دقیق و بی پیرایه و بلیغ و رسا، آن را به توده های دیگر زبانها عرضه نمود؛ در این ترجمه برخلاف نظر پیروان «الآزهر» صرفاً مدلول اولی منتقل نمی شود بلکه در حد توان اهل فن از بلاغت قرآن نیز می توان جلوه ای ولو محدود را منعکس نمود.

۶- ترجمه از تفسیر مشکل تر می باشد چرا که ترجمه دقیق و بلیغ نیازمند درک صحیحی از پیام آیه دارد که جز با تسلط بر تفسیر آیه حاصل نمی شود علاوه بر آن نیازمند ذوق سرشار هنری و بلاغی می باشد تا که لطافت های هنری و ادبی قرآن را چشیده در قالب الفاظ به مخاطب قرآن، عرضه شود.

علاوه بر ذوق سرشار در درک بلاغت قرآن، تسلط بر ادبیات عرب و اسلوبهای بیانی آن و نکته سنجی های لغوی در کشف خصوصیات لغت از بررسی آن در کتب لغت و کاربردهای قرآنی آن، بسیار ضروری می باشد.

در کنار این تسلط و ذوق و نکته سنجی در زبان قرآن، تسلط بر دستور زبان و فصاحت و بلاغت و فرهنگ اصطلاحات زبانی که قرآن بدان ترجمه می شود نکته مهم و اساسی دیگری است که باید بدان مسلح گردید.

بررسی ترجمه ها نشان می دهد در هر یک از حوزه های ذکر شده، کاستی ها و کمبودهای زیادی در آن ترجمه ها وجود دارد که در حد وسع و طاقت بشری است و بخوبی می توان آنها را مرتفع نمود. (۱)

ص: ۳۵۲

۱- ۱. در بحث شیوه ها بعنوان نمونه مقایسه هایی صورت گرفته است.

۷- با توجه به حساسیت ترجمه قرآن و صعوبت بسیار آن با التزام به دقت و رسایی، امر ترجمه از عهده یک فرد مفسر خارج بوده، همکاری گروهی کارشناس را به ریاست مترجم مفسر تأکید می کند و بسیار ضروری است، علاوه بر آنکه مفسر مترجم خود باید صاحب نظر در لغت و صرف و نحو باشد و در بلاغت باید از آشنایی و آگاهی وسیعی برخوردار باشد، حداقل از یک کارشناس در لغت و صرف و نحو و یک کارشناس در بلاغت و ظرافت‌های آن در زبان عربی باید بعنوان همکار و مشاور، سود جوید.

در حوزه زبانی که قرآن باید به آن ترجمه شود نیز مفسر باید از آگاهی مناسبی نسبت به قواعد صرف و نحو آن زبان و بلاغتش برخوردار، باشد و در کنار آن همچون زبان عربی باید حداقل از یک کارشناس در لغت و صرف و نحو آن زبان و کارشناس خوش ذوقی در حوزه بلاغت و فرهنگ اصطلاحات آن بعنوان همکار و مشاور استفاده نماید، این ترکیب حداقل پنج نفره با رأی و تصمیم نهایی مفسر مترجم می تواند به ترجمه ای از انعکاس آیات دست یابد که از دقت در تعبیر، شیوایی در بیان و رسایی در پیام و ظرافت در سخن برخوردار شود و ترجمه ای هر چه نزدیکتر به قرآن را فراهم آورد و از بسیاری کاستی های دیگر ترجمه ها برکنار باشد که متأسفانه به جهت عدم ورود و صلاحیت علمی مترجم در بعضی از این حوزه ها و یا حتی در تمامی آن، اکثر ترجمه ها وضع مصیبت بار و اسفناکی پیدا کرده اند که به مذاق هر مترجم، ترجمه ها هر یک به راه خویش می روند و کمتر، دریچه سالمی را که الفاظ قرآنی جهت تدبّر می گشایند، نشان می دهند.

۸- با توجه به اینکه امر تفسیر قرآن تاکنون بسیار مورد بی مهری واقع شده است و بسیاری از مسائل قرآنی، مورد بحث اجتهادی و عالمانه واقع نگشته است، دیدگاههای غلط و برداشتهای نادرست فراوانی از آیات در ذهن اهل علم وجود دارد که طبیعتاً این

ذهنیتهای آفت زده تأثیر سویی در ترجمه خواهد گذاشت از این رو:

اولاً: باید جریان بحثهای تفسیری را جزء درسهای اساسی حوزه ها قرار داد تا بر اثر بحث های گسترده و فراوان میان مجتهدان در تفسیر، دیدگاههای صحیح و افکار ناب قرآنی جلوه گر شود و برداشتهای متحجر و آلوده، منزوی گشته به دور افکنده شود.

ثانیاً: در راستای جریان تفسیر، باید نهضتی را جهت امر ترجمه قرآن توسط اهل فن و صاحبان صلاحیت براه انداخت که حداقل باید از بینش تفسیری مرحوم علامه بزرگوار سید محمد حسین طباطبایی صاحب المیزان برخوردار باشند چرا که امر ترجمه به جهت سنگلاخها و مشکلات فراوان بر سر راه، با تشکیل یک گروه با هر ذهنیتی، کارش بسامان نخواهد رسید و هنوز تجربه های فراوانی مورد نیاز است تا که بتوان به ترجمه ای دقیق و بلیغ و رسا و در عین حال بی پیرایه دست یافت و توده های مسلمان غیر عرب را بهره مند نمود.

۹- در امر ترجمه قرآن بجهت احتمالات لغوی، ترکیبی و تفسیری باید احتمال قوی هماهنگ با سیاق، بعنوان متن قرار گیرد و احتمالات قوی قابل قبول دیگر، بعنوان پاورقی ذکر گردد تا که تدبر در حوزه احتمالات مقبول جریان یابد، و یا حداقل با توجه دادن مخاطبین به وجود احتمالات مقبول دیگر در صورت فراوانی موارد، آنان را به تفسیر خاصی ارجاع دهند تا هر که طالب بهره بیشتری بود، محروم نگردد.

۱۰- علاوه بر دقت و رسایی در ترجمه باید مشکل وجود آیات متشابه، منسوخ و غیره در آن مرتفع گردد بدین منظور باید در موارد فوق با اشاره ای در پاورقی، ضمن بیان خصوصیات آیات فوق، مخاطبین را به آیات توضیحگر هدایت نمود تا که خطر کج فهمی در اینگونه آیات مرتفع گردد.

۱۱- در موارد آیات احکام و فروع الدین ضمن هدایت مخاطبین در پاورقی به

آیات توضیحگر، باید آنان را از جهت عمل به مدلول آیات فوق، به مراجع تقلیدشان ارجاع داد.

با طی جریانی اینچنین می توان امیدوار بود با توجه به مباحثی که در اصل پیشین ذکر شد توده های مسلمان به قرآن رو آورند و از برکات عظیمش در اصلاح امر دنیا و آخرتشان بهره مند گردند.

اصل چهارم: پاک طلبی و حقیقت جویی

(۱)

«... وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». (تغابن / ۱۱)

این اصل، در کنار اصول دیگر مهمترین اصل اساسی در شخص متدبر می باشد که در صورت فقدان آن با وجود اصول دیگر انسان از هدایت قرآن محروم می گردد این پاک طلبی و حقیقت جویی جلوه بارزش، عشق به خدا و عشق به آخرت می باشد؛ ولو شخص متدبر هنوز به اسلام نگردیده باشد شکل مبهم این عشق متعالی در وجودش موج می زند و این همان عاملی است که او را به جستجوگری حقیقت و شناخت تفصیلی آن می کشاند:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ...». (سبأ / ۴۶)

«وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا...». (اسراء / ۴۶ - ۴۵)

(هرگاه قرآن را می خوانی، میان تو و میان کسانی که به آخرت عشق نمی ورزند

ص: ۳۵۵

۱- ۱. در بحث کلیدهای روحی - عملی مفصلاً مسائلی گذشت، رجوع شود.

حجابی پوشیده قرار می دهیم! و بر دلهایشان پرده های غلیظی قرار می دهیم از اینکه قرآن را در عمق بفهمند و در گوشهایشان سنگینی ای - قرار می دهیم-).

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ ... وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ ...» (انعام / ۹۳)

(و این کتابی که آن را فرو فرستادیم بسیار با برکت است ... و کسانی که به آخرت عشق می ورزند به آن ایمان می آورند)

عشق به آخرت و طلب زندگی متعالی در شأن انسان، سرمایه بزرگی در رسید به ارزشهای الهی است که طبعاً با هواپرستی و پیروی از تمایلات نفسانی مغایرت دارد، فقدان این عشق و طلب، توجه گری، عدم پذیرش حق، تنفر از حق، انکار حق، خروج از صراط مستقیم و منحرف شدن، پیروی از شیطان، آلودگی تمام عیار و دست آخر، عذابی دردناک را بدنبال می آورد:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ». (نمل / ۴)

(بی شک کسانی که به آخرت عشق نمی ورزند برایشان اعمالشان را تزئین نمودیم پس در نتیجه آنان از یافتن راه حق در حیرت و سرگشتگی بسر می برند).

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ». (زمر / ۴۵)

(و هرگاه خدا بتنهایی یاد شود دلهای کسانی که به آخرت عشق نمی ورزند، مشمئز و متنفر می شود! و هرگاه کسانی که دون حق هستند یاد شوند ناگهان آنان با کمال شور و شعف خوشحالی می نمایند، - بیکدیگر بشارت می دهند-).

«إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ».

(نحل / ۲۲)

(معبودتان معبودی یکتاست، پس کسانی که به آخرت عشق نمی ورزند، دلهایشان

انکار کننده- حق- می باشد در حالیکه استکبار می ورزند).

«وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّوَابِ لَنَاجِبُونَ». (مؤمنون / ۷۴)

(و بی شک کسانی که به آخرت عشق نمی ورزند از صراط (مستقیم- خدا) به انحراف میل کننده هستند).

«... بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ». (سبأ / ۸)

(بلکه کسانی که به آخرت عشق نمی ورزند- هم اکنون- در عذاب و انحرافی بسیار دور بسر می برند).

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يَأْتِيهِمْ مِنَ الْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ!» (سبأ / ۲۱)

(و برای شیطان، علیه آنان هیچ سلطه ای نیست جز آنکه تا کسی را که به آخرت عشق می ورزد از کسی که نسبت به آن- آخرت- در شک و تردید بسر می برد، جدا نماییم- و مشخص کنیم-).

«... لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ...». (نحل / ۶۰)

(آنان را که به آخرت عشق نمی ورزند نمونه و صفت زشت و آلوده می باشد).

خلاصه سخن اینکه عدم حق جویی و عدم ایمان به جلوه های حق، انسان را از هدایت محروم می نماید و عذابی بسیار دردناک را پدید می آورد که از محرومیت تغذیه روحی ناشی می شود:

«الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (نمل / ۱۰۴)

«... وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا». (اسراء / ۱۰)

(و- این قرآن بشارت می دهد!- به اینکه کسانی که به آخرت عشق نمی ورزند برای آنان عذابی بسیار دردناک را مهیا نموده ایم).

و اینها همه از آلودگی نفس و تباهی آن منشأ می گیرد که دیگر از مطلوبهای متعالی

دست شسته و به پستی خو گرفته است: (۱) «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ». (قیامت / ۶-۵)

(بلکه حقیقت این است که انسان با سعی و تلاش می خواهد- قیامت را تکذیب کند- تا آنکه پرده دین را در پیش رویش- طول عمر خویش- بوسعت ببرد، در حالیکه- با تمسخر و دهن کجی- می پرسد روز قیامت کی است؟).

«الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». (انعام / ۲۰ و ۱۲)

(آنان که خود را تباه نمودند پس در نتیجه به هیچ حقیقتی ایمان نمی آورند).

اصل پنجم: پیگیری آیات در جریان زندگی

«من عمل بما يعلم رفعه الله إلى ما لا يعلم». معصوم علیه السلام «آیات القرآن خزائن العلم فكلما فتحت خزانه فینبغی لك ان تنظر ما فیها».

امام سجاد علیه السلام (بحار، ج ۹۲، ص ۳۱۶) قرآن دستور العمل زندگی فردی و اجتماعی است که باید همچون نسخه طبیب آن را دقیقاً بکار بست.

این بکار بستن دو نتیجه مهم را بار می آورد:

الف: مرتفع شدن مرض خویش و مشکلات اجتماعی ب: بهره مند شدن از درک و معرفتی بالاتر به حقایق قرآن و زندگی این دو نتیجه همان «شفاء و رحمتی» است که در سوره اسراء از آن سخن بمیان می آورد:

ص: ۳۵۸

۱- ۱. «... ما لکم إذا قیل لکم انفرؤا فی سبیل اللّٰه اناقلتم إلى الارض؟ أَرْضَیْتُمْ بِالْحَیَاةِ الدُّنْیَا مِنَ الْآخِرَةِ؟! فَمَا مَتَاعِ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِیلٌ». (توبه / ۳۸)

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...» (اسراء / ۸۲)

قرآن همچون خورشیدی است که اشعه خویش را بر فکر و روح و روابط اجتماعی- الهی ما می تاباند.

با جریان انس مستمر با قرآن و عمل به دستوراتش، در واقع ما خویش را در معرض تابش نور قرآن، قرار می دهیم، این عمل در کنار تابش مستقیم نور قرآن، حجابها و موانع فکری- روحی در برابر نفوذ قرآن را مرتفع نموده، پرده ها را از برابر چشم دلمان بتدریج برداشته، گوش دلمان را شنوا می گرداند که در نتیجه حقایقی را که قبل از این، یارای دیدنش و پیامهایی را که قدرت شنیدن آنها را نداشتیم، می بینیم و می شنویم:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِّلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَتَبْصُرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ». (نهج / خ ۲۲۲)

(براستی خداوند- که پاک و منزّه و متعالی است- ذکر خویش را مایه رفع حجاب دلها قرار داده است که به سبب آن- ذکر- دلها از پس سنگینی گوش می شنوند و به سبب آن- ذکر- از پس ضعف چشم و شب کوری می بینند).

از آنجا که قرآن در کنار حادثه ها و ناظر به آنها نازل شده است و از آنجا که اشارات قرآن را در دل حادثه ها می توان، بخوبی دریافت، باید با آیات مورد تدبیر در طول شبانه روز در شرایط مختلف فعالیت و استراحت بسر برد و فکر را بر آن متمرکز نمود.

انتخاب آیه ها جهت تدبیر، با نیازهای اساسی افراد و مشکلات فکری- روحی آنان، مرتبط می باشد؛ (۱) منی که با مشکلی فکری- روحی و یا عملی درگیر می باشم که حل آن به رفع نیازی اساسی از من و جامعه ام، منجر می شود، روبرو شدن با آیه ای که به

ص: ۳۵۹

۱- ۱. این انتخاب آیات برای کسانی که به نیازهای اساسی خویش واقف نیستند و از تسلط بر آیات برخوردار نمی باشند از طریق مشورت با اهل قرآن حاصل می شود.

موضوع اساسی من می پردازد، شوق و شمع و انگیزه فراوانی را در وجود من جهت درک پیام آیه و دستور العمل هایش پدید می آورد، این انگیزه، فکرم را بر آیه متمرکز می نماید؛ در این تمرکز، ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه هر دو شرکت دارند چرا که آیه در جهت پاسخ به نیازهای وجود من می باشد از این رو حتی در مواقع غفلت از آیه و عدم توجه ذهن، فکر بطور نامحسوس و ارتکازی درگیر با چگونگی درک پیام آیه و کشف نکات آن می باشد؛ این تمرکز بر آیه، باید با بکارگیری روش طرح سؤال از آیه همراه شود تا فکر در مجرای صحیحی جهت کندوکاو و کشف پیامهای پنهان آیه حرکت نماید؛ آن انگیزه و این تمرکز و بکارگیری روش صحیح، جریان تدبیر را در وجود انسان براه می اندازد در این جریان در لحظه ای خودآگاه یا ناخودآگاه، ناگهان برقی در فکر می جهد و نکته یا نکاتی را از حقایق آیه برملا می کند، این جریان کشف پیام آیه در لحظات آرامش فکر و فراغت از هوسها و کششهای دنیایی بیشتر جلوه گر می شود و این لزوماً با خلوت و تنهایی همراه نیست، بلکه در خلال فعالیتها و نشست و برخاستها و در کنار جمعها نیز مطرح است، آنجا که امور روزمره به دیده عبرت نگریسته شود و هر حرکت و سکونی برای انسان بمنزله پیام الهی تلقی گردد:

«... لا تجب ... حتى تقوم فيها و تقعد و تنام و تأكل و تصلی و أنت مستعمل فكرتك و حکمتك ...». لقمان عليه السلام (نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۸۴) با پاک طلبی و حق جویی و با حالت فوق در خلوت و جلوت، انسان در جریان تدبیر، بسر خواهد برد و در زمانهای مناسب به لطف و عنایت خدا از بهره و میوه آن بهره مند خواهد گشت:

«مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا ...». (ابراهیم / ۲۵)

(مثل سخن پاک و خوش عطر همچون درخت پاک و خوش عطری است که

ریشه اش ثابت، و شاخ و برگش در آسمان بسر می برد که میوه اش را در هر زمانی به اذن پروردگارش عطاء می کند).

با این توجه این نکته بدست می آید که ما با بکارگیری ابزار و وسایل و شیوه های صحیح تدبیر و با توجه به اصول تدبیر و آفتهای آن صرفاً نقش زمینه چینی را بر عهده داریم که این زمینه چینی در اوقات شب و روز در شرایط خاصی با لطف و عنایت حق همراه شده نتیجه می بخشد از این رو، همواره در کنار این زمینه چینی ها باید به عنایت خدا چشم دوخت و از او استمداد طلبید و از شتاب در نتیجه گیری از آیات، خودداری نمود:

«... وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا».

(طه/ ۱۱۴) (و به قرائت عجله مکن قبل از اینکه وحی آن بتمامی بسویت پایان پذیرد و بگو پروردگارا مرا از حیث علم بیفزای).

پس باید بطور طبیعی با آیات بسر برد و از تکلف و تحمیل بر آیه خودداری نمود، تا خود پیام خویش را بر ما عرضه نماید:

«و اجهد رأيك ... ثم لا تعزم حتى تثبت و تنظر و لا تجب في مشوره حتى تقوم فيها و تقعد و تنام و تأكل و تصلي و أنت مستعمل فكرتك و حكمتك ...».

لقمان عليه السلام (و نظرت را در نهایت و با سعی و تلاش بکار انداز ... سپس تصمیم خویش را قطعی مکن تا آنکه ثبات بخرج دهی و با دقت بنگری و در هیچ مشورتی پاسخ نده تا آنکه در آن بپاخیزی و بنشینی و بخوابی و بخوری و نماز بخوانی در حالیکه فکر و حکمت خود را بکار گیرنده ای).

آیات قرآن، جلوه های بسیاری از حقایق را در باطن خویش پنهان نموده است و هر کس به میزان صلاحیت علمی و معنوی به حقیقت یا حقایقی چند، از آیه یا آیات پی می برد و این معنی به کسی اختصاص ندارد، بلکه قرآن سفره گسترده کریمانه ای است که خداوند، همه را به تناول از آن دعوت نموده است، پس هر که آهنگ قرآن نماید و ابراز گرسنگی کند به میزان صلاحیت معنوی در کنار مقدار صلاحیت علمی از سفره قرآن تناول خواهد نمود از این رو، نباید خود را حقیر و فکر خویش را محدود نمود و در برابر فهم و برداشت افراد معنون و شخصیت‌های برجسته علماء و فقهاء از آیات، حالت تسلیم محض گرفت و از تدبر مستقیم در آیات با توجه به ابزار و اصول و شیوه های تدبر، خودداری نمود، و بزرگان نیز نباید به فهم خویش غرّه شده، فهم مؤمنین را در آیات کوچک شمارند بعد از اینکه در سطح علمی آنان قرار ندارند چرا که بیش از صلاحیت علمی، صلاحیت معنوی مورد نیاز است تا که از قرآن بهره مند شد:

«رحم الله امرأ سمع حکما فوعی...». (نهج، خ ۷۶) (خدای رحمت کند فردی را که حکمی را شنید پس بخوبی آن را دریافت نمود).

«رحم الله امرأ تفکر فاعتبر و اعتبر فأبصر...». (نهج، خ ۱۰۳) «و لا تستصغرنّ الزّجل الحقیق إذا أتاک برأی عظیم». معصوم علیه السلام (هرگز فرد حقیر - از حیث منزلت اجتماعی یا علمی - را کوچک مشمار وقتی که به تو - بسوی تو - رأی عظیمی را بیاورد).

ص: ۳۶۲

با این توجه نباید مقهور فکر بزرگان در طول تاریخ و یا در زمان خویش گشت، بلکه همیشه باید تحرک فکری و تحقیق و بررسی را عادت خویش قرار داد و از بدست آوردن نتایج جدید و گفته نشده در محدوده ضوابط صحیح علمی نه‌راسید.

و این همان اجتهاد مبارکی است که نه در سطح تخصصی، بلکه در سطح عمومی نیز باید در غیر حوزه احکام عملی - که به تخصص بالایی نیاز دارد - بدان پرداخت و مردم را به تفکر و تلاش عقلی تشویق نمود، و برای گسترش و تعمیق آن با وسعت نظر، جرأت شکل‌گیری و ابراز اشکالات و نظرات را به مردم اجازه دهیم هر چند که اشکالی بی ربط و نظری فاسد باشد که در این جریان عملی است که مردم شکل‌های تفکر صحیح و شیوه‌های آن را فرا خواهند گرفت.

خطر انحرافات فکری و بدعت‌های حاصل از جسارت‌های بی ضابطه را مشورت مستمر با اهل نظر و صاحبان صلاحیت علمی، مرتفع می‌نماید که در بحث بعد، توضیح می‌دهیم.

«خلاقیت و ابتکار» در کشف نکات بکر آیه، از «عادت به روش صحیح تدبیر، توجه به حیات بخش بودن و طراوت همیشگی آیات و پرباری و دقیق و ظریف بودن کشف پیام آیه» ناشی می‌شود که ما را از قناعت به برداشتهای سرد بی روح و مرده بیرون می‌آورد و جهت دستیابی به ظرافتها و حکمت‌های شور آفرین و سازنده آیه، به تلاش و کوشش و امید دارد و فکر را به بررسی راه‌های مختلف جهت نفوذ به باطن آیه از خلال الفاظ آن، می‌کشاند که با توجه به ابزار علمی، اصول اساسی و روش‌های تدبیر بهمراه توجه به واقعیت‌های زندگی می‌باشد؛ آنکه از تجربه عملی بیشتری در شناخت خویش و محیط اطراف خود برخوردار است، در این جریان ابتکار و کشف پیام‌های بکر آیات، پیشقدم تر خواهد بود چرا که اشارات و نظارت آیات را نسبت به اوضاع نفسانی و اجتماعی، بهتر درک می‌کند.

«... وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...». (شوری / ۳۸)

در کنار اصول اساسی مطرح شده و مسلح بودن به ابزار و شیوه های تدبیر، خصوصا در کنار اصل جسارت فکری و خلاقیت و ابتکار، «اصل مشورت» نقش مهمی را در سلامتی برداشت و پرورش قدرت تفکر و خلاقیت شخص متدبّر در قرآن ایفاء می کند و ضامن حفظ انسان از فرو غلطیدن در ورطه هولناک تفسیر برای و انحرافات و بدعتهای حرام، می باشد.

اساسا «مشورت» اصلی اساسی در تمام حوزه های نظری و اجرایی است و فقدان آن جمود و خشک رأیی و محرومیت از رشد و تعالی را موجب می شود و در پی آن استبداد و خود رأیی و هلاکت فرد و جامعه را نتیجه می دهد:

«ما تشاور قوم إلّا هدوا إلی رشدهم». امام حسن علیه السلام (بح، ج ۷۸، ص ۱۰۵) (هیچ قومی مشورت نمودند مگر آنکه به رشدشان هدایت گشتند).

«من استبدّ برأیه هلك و من شاور الرّجال شارکها فی عقولها...». (نهج، ک ۱۶۱) (هر که به نظر خویش متکی شود هلاک خواهد شد و هر که با افراد مشورت نماید در عقل و سنجش آنان شریک خواهد بود).

با کمال تأسف نه تنها این اصل در میان روابط اجتماعی مردم مسلمان جلوه ای ندارد، بلکه در میان صاحب نظران و علماء و مجتهدین در سطوح عالی حوزه های علمیه و دانشگاه نمودی جدی ندارد حال آنکه مشورت کردن از خصلتهای ریشه دار و از عاداتهای مستمر مؤمن عاقل بشمار می آید و بدون مشورت نمی توان به حل صحیح

مسائل و رفع مشکلات علمی و عملی، در همه اوقات نایل آمد، آنجا که پیامبر به مشورت و نظر خواهی از اصحاب خویش حتی خطاکاران آنان، مأمور می گردد! دیگر چه جای تردید برای دیگران باقی می ماند:

«... فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...» (آل عمران/ ۱۵۹) بسیاری از بن بستها و معضلاتی را که در سطح علمی خصوصا در سطح اجتهادی با مشورت می توان حل نمود، بعلت فقدان آن همچنان لاینحل مانده است و اگر گاهی بطور فردی معضلی، گشوده گردد وقت و عمر بسیاری را به خویش اختصاص می دهد و تازه براحتی نمی تواند جای خویش را در میان نظرات مختلف، باز کند و گاه مدتها مهجور می ماند تا اجازه جلوه گری پیدا کند.

صحت و سقم یک فکر و اندیشه، و قوت و ضعف آن بدون عرضه اندیشه خویش در برابر انتقادات و آراء و نظرات دیگران هرگز برملا نخواهد گشت و همیشه خطر انحراف در کمین متفکر مستبد، نشسته است.

از عوامل بسیار مهم انحطاط و عقب افتادگی جوامع اسلامی، «عدم جسارت فکری و خلاقیت و عدم مشورت» می باشد.

سنت «تفکر و مشورت» باید از «لوازم اساسی ایمان و تقوی» تلقی گردد تا که بتوان عزت و کرامت اسلامی زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را تجدید نمود و به آن دست آوردهای شگفت، دوباره دست یافت.

حریت تفکر، خلاقیت، و مشورت از عوامل اساسی پیشرفت حیرت انگیز علمی غرب در چند قرن اخیر می باشد و این خود مایه سرافکندگی ماست چرا که آنهمه تأکید بر مشورت حتی برای پیامبر مرتبط با وحی، و وجود سوره شوری در قرآن، باید ما را به التزام به این سنت مبارک می کشاند حال آنکه استبداد در رأی بیش از حد تصور در میان ما ریشه دوانیده و بر عکس سنت مشورت بیش از هر جای دیگر در میان غربیان و

منکران اسلام شکل گرفته است! و این همان هشدار است که امیر مؤمنان در بستر شهادت به وصیت مطرح می نمود:

«و الله الله في القرآن لا يسبقكم بالعمل به غيركم!». (نهج، نامه ۴۷) در واقع غربیان که در جمود و تحجر قرون وسطی بسر می بردند با مطالعه در راز پیشرفت اسلام به این دو عنصر اساسی «تفکر آزاد و مشورت»، در فرهنگ قرآن پی برده، آن را بکار گرفتند و ما با غفلت از آن، به جمود و تحجر مبتلا گشتیم! نکته مهمی که در امر مشورت باید بدان عنایت نمود، صلاحیت شخص مشاور و مستند رأی مشورتی او می باشد.

هم مشاور باید از صلاحیت علمی و اخلاقی لازم در موضوع مورد مشورت، برخوردار باشد و هم باید به مستند او توجه نمود که بر چه اساسی استوار است.

در بحث امور دینی و یا دنیوی که شرع مقدس را رأی و نظری می باشد باید مستند رأی مشاور، قرآن و سنت معصوم علیه السلام و حکم قطعی عقل و علم باشد و الا رأی او ارزش مشورتی نخواهد داشت.

و همیشه باید طالب مشورت به این نکته اساسی توجه نماید؛ حتی وجود مقدس امام معصوم علیه السلام اصرار داشتند که تعبدا سخن آنان را نپذیریم بلکه به مستند قرآنی سخن توجه نماییم سپس با بصیرت بر اساس دلیلی محکم بیان معصوم علیه السلام را قبول نماییم:

«إذا حدّثکم بشیء فاسئلونی من کتاب الله». امام باقر علیه السلام نکته دیگر آنکه، چون مشاورین ما نوعا معصوم نمی باشند با وجود مستند قرآنی - حدیثی رأی آنان، نباید به یک مشاور اکتفاء نمود بلکه بخصوص آنجا که امر مهمی در کار است با مشاورین با صلاحیت متعددی، باید مشورت نماییم تا که از شیر و خالص

رأیشان بهره مند گردیم.

این مشورت با مشاورین متعدد ما را به صلاحیت و برتری بعضی از آنان، متوجه می نماید که در مواضع حیرت آور و دشوار زندگی فکری و عملی می توانند محل وثوق و اعتماد انسان قرار گیرند و انسان را از ارشاد و رهنمود خویش بهره مند کنند عدم این پناهگاه مطمئن در زندگی چه بسیار صدمه ها که بار خواهد آورد:

«هلک من لیس له حکیم یرشده». معصوم علیه السلام مشورت با غیر معصوم علیه السلام و قرآن، بمعنی قبول بی چون و چرای نظر آنان نمی باشد بلکه باید نظرشان با توجه به مستند قرآنی و حدیثی، برای طالب مشورت مفهوم گردد و الا در غیر این صورت باید توقف نمود تا حقیقت امر برای انسان مکشوف گردد:

«أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...» (یوسف/ ۱۰۸) باید توجه داشت که مراجع تقلید در حوزه احکام فرعی شرعی، نیز مشاور انسان بشمار می آیند الا اینکه چون صلاحیت بصیرت به جزئیات رأی آنان برای مقلد وجود ندارد، بر مقلد واجب است که صرفاً در شناسایی فرد اعلم تحقیق و مشورت نماید و پس از احراز عرفی صلاحیت مجتهد اعلم، باید بی چون و چرا سخن او را بپذیرد و به گردن گیرد؛ همانگونه که نسبت به صاحبان تخصص در امور معیشتی و عرفی خویش، چنین عمل می نمایم.

رجوع به صاحب نظران جهت مشورت، گاه حضوری است و گاه از طریق مطالعه نظریات آنان که در تفاسیر و منابع دیگر مطرح می باشد، صورت می پذیرد.

از جمله موارد اساسی جهت مشورت با اهل قرآن، شناسایی نیازها و ضرورت‌های اساسی زندگی فردی و اجتماعی شخص متدبر و شناسایی آیات مربوط به این نیازها می باشد که باید مورد تدبّر قرار گیرد.

تدبر در آیات بدون توجه به نکته فوق و بر اساس ذوق و سلیقه های شخصی، جز

تحقیق علمی و سرگرمی لذتبخش فکری، حاصلی نخواهد داشت و فرد را در محرومیت از تغذیه فکری- روحی قرار خواهد داد؛ با وجود آنکه ذهن چنین افرادی از تحقیقات علمی بسیاری در حوزه مباحث مختلف قرآنی، آکنده است، بجای سازندگی، موجب امتلاء ذهنی و خستگی روحی گشته، خشنودی کاذب و کبر و غرور را پدید آورده است.

ص: ۳۶۸

فصل چهارم شیوه های تدبیر در قرآن و مراحل آن

اشاره

مقدمه

بخش اول: شیوه ترتیل و مراحل آن

الف: ترتیل در لفظ

ب: ترتیل در معنی

بخش دوم: شیوه استماع و انصات

بخش سوم: نمونه های تدبیر در قرآن

ص: ۳۶۹

۱- مفهوم تدبیر

«تدبیر» از ریشه «دبر»، به معنی اندیشیدن در پشت و ماوراء امور می باشد که «ژرف اندیشی» و «عاقبت اندیشی» را نظر دارد که نتیجه اش «کشف حقایقی است که در ابتدای امر و نظر سطحی، بچشم نمی آمد».

در «مفردات» می گوید: «التدبیر»: «التفكير في دبر الأمور» که معنی «تدبیر» چنین خواهد بود: «التفكير في دبر الأمور»: (اندیشیدن در پشت امور).

«مختار الصحاح» می گوید:

«التدبیر فی الأمر»: «النظر إلى ما تؤول إليه عاقبته»، و «التدبیر»: «التفكير فيه».

که «تدبیر»: «با دقت نگرستن به آنچه که عاقبت امر به آن باز می گردد»، و «تدبیر»:

«تفکر در عاقبت امر» می باشد.

«مصباح المنیر» می گوید:

الدبیر: خلاف القبل من کل شیء، و منه یقال لآخر الأمر دبر و أصله ما أدبر عنه الإنسان، و «تدبیرته تدبیراً»: «نظرت فی دبره و هو عاقبته و آخره» که «دبر» خلاف جلو از هر چیز می باشد و از این رو به آخر امر «دبر» گفته می شود و اصل آن، هر آنچه انسان از آن

اعراض نماید و به آن پشت کند و «تدبیرته تدبیرا»، «در پشت آن با دقت نگریم که عاقبت و آخر امر می باشد».

در «مجمع البیان»، «اساس البلاغه»، «غریب القرآن» سجستانی (م ۳۳۰ ه) و «معجم مقایس اللغه» معانی مشابهی آمده است.

در فرق «تدبر و تفکر» ابی هلال عسکری در «فروق اللغویه» می گوید: «تدبر»، «تصرف در قلب با نظر کردن در عواقب امور» می باشد، اما «تفکر»، «تصرف در قلب با نظر کردن در دلایل امور» می باشد که «مجمع البیان» نیز همین نکته را ذکر می نماید:

«التدبر تصرف القلب بالنظر إلى العواقب، و التفکر تصرف القلب بالنظر إلى الدلائل».

پس «تدبر» به معنی «تفکر و اندیشیدن در ورای ظواهر» می باشد تا چهره باطن امور، جلوه گر شده عاقبتش برملا گردد؛ «کاوش در باطن و توجه به نتایج و عواقب امر»، دو خصوصیت اساسی تدبر می باشد، امّا «تفکر» اعم از «بررسی ظواهر و باطن امور» و اعم از «بررسی علل و اسباب امور و نتایج و عاقبت آن» می باشد چرا که تفکر به راهیابی ها و کشف مجهولها، بطور مطلق نظر دارد. (۱)

تلاش برای کشف عاقبت امور، بناچار انسان را از سطح به عمق می کشاند؛ این نکته در آیات تدبر خصوصا آیه ۸۲ نساء مورد نظر می باشد چرا که پی بردن به الهی بودن قرآن، نیاز به تعمق و ژرف اندیشی دارد و الّا در نظر سطحی، آیات، مرکب از حروف و کلماتی است که عرب با آنها تکلم می نماید و تفاوتی در نظر سطحی و ابتدایی با کلام بشر ندارد، بیان نهج البلاغه نیز بر آن تأکید دارد که «خداوند اسلام را مغز قرار داد برای

ص: ۳۷۲

۱- ۱. آیه ۸ سوره روم به نتایج و اهداف خلقت نظر دارد: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى...». و آیه ۲۱۹ سوره بقره به اسباب و نتایج و ظاهر و باطن نظر دارد: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...».

آنکه تدبر نماید»، «مغز» ماورای قشر و پوسته می باشد که با «تدبر» برملا می گردد. (۱)

نکته دیگر آنکه «تدبر در قرآن» به «پیگیری سیر آیات، یکی پشت سر دیگری و دقت در باطن ارتباط آنها نیز نظر دارد، چرا که کشف انسجام و هماهنگی، و عدم وجود اختلاف، نیازمند پیگیری و بررسی آیات در یک سوره و آیات یک سوره با کل قرآن دارد تا معلوم گردد کتابی که در طول ۲۳ سال در فراز و نشیبهای زندگی پیامبر در شرایط بسیار متفاوت از یکدیگر، مطرح گشته است نمی تواند ساخته و پرداخته ذهن بشر بلکه هر موجود مادی باشد که پیوسته محکوم به تغییر و تحول و حرکت از نقص به سوی کمال نسبی خویش هستند.

پس در امر «تدبر در قرآن»، «کاوش و اندیشه در کشف مفاهیم و روابط ناپیدای موجود در هر یک از آیات و ارتباط آیات با یکدیگر و آن آیات با آیات دیگر سور قرآن» مد نظر می باشد.

۲- فرق تدبر و تفسیر

با دقت نظر در آیات معلوم می گردد که «تدبر» غیر از «تفسیر مصطلح» می باشد و میان آن دو تفاوتی بارزی وجود دارد:

الف: در «تدبر در قرآن» همه اقشار مردمی در هر رتبه از فهم و درک، و مراتب علمی و روحی که باشند، شرکت دارند و صرف بهره مندی از ترجمه، برای اصل تدبر کفایت می کند حال آنکه «تفسیر» به مجتهدین در فهم قرآن، اختصاص دارد که حداقل به «کلیدهای علمی تدبر» مجهز می باشند.

نکته فوق در آیات دعوت به تدبر، بروشنی دیده می شود که عموم مردم حتی

ص: ۳۷۳

۱-۱. در مقدمه این رساله در امر تدبر، مباحثی به اشاره گذشت.

منافقین و مشرکین را مورد خطاب قرار می دهد:

«أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأُولِينَ؟». (مؤمنون / ۶۸) «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟». (محمد / ۲۴) «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا».

(نساء / ۸۲) ب: در «تدبر»، فکر و دل هر دو شرکت دارند لیکن «تفسیر» جریانی است فکری که لزوماً، با جریان قلبی همراه نیست.

ت: در «تدبر» ژرفای آیات و نتایج و پی آمدها و لوازم آیات مورد بررسی واقع می شود حال آنکه در «تفسیر» این مسائل لزوماً پیگیری نمی شود.

ث: در امر «تدبر» شخص خود را مخاطب آیات می بیند و درمان درد فکری و قلبی خویش می جوید اما در امر «تفسیر» مفسر خود را مبلغ و بیانگر آیات می شناسد، اگر چه خود را مخاطب آیات، نبیند بنابراین هر «تدبری» می تواند تبلیغ را در پی داشته باشد، لیکن هر «تفسیری» با جریان تدبر همراه نمی باشد.

ج: «تدبر» یک جریانی روحی- فکری است که با قرائت آهنگین و یا استماع آیات، زمینه سازی شده با کاوش در آیات ادامه یافته، به استخراج داروی درد خویش و بکارگیری آن ختم می گردد که «قرائت» زمینه آن و «عمل» نتیجه آن می باشد (قرائت- فهم- عمل)؛ این مسأله با توجه به حدیث معصوم علیه السلام در توضیح معنی «حق تلاوت» بروشنی معلوم می گردد، حال آنکه در امر تفسیر «آن مقدمه و این نتیجه» الزامی نیست.

ح: در تدبر، کافر و مشرک نیز شرکت دارند حال آنکه «تفسیر» به مسلمان آنهم مجتهدین، اختصاص دارد.

خ: در بسیاری از موارد تدبر، رجوع به احادیث لزومی ندارد بلکه امکان ندارد چرا

که به تخصص نیاز دارد بلکه گاهی اصلاً معنی ندارد آنجا که متدبر در آیات، «شخص کافر و مشرک» باشد و می خواهد به حقیقت دست یابد، حال آنکه در «تفسیر»، رجوع به احادیث معصوم علیه السلام امری اساسی و ضروری است و بدون احادیث و تسلط بر آنها، نمی توان به تفسیر پرداخت.

بله، «تدبر در حد تخصصی» با «حقیقت تفسیر» وحدت دارد لیکن با «واقعیت تفسیر» (۱) لزوماً همسانی ندارد.

بنابراین «تدبر» با «حقیقت تفسیر» رابطه «عموم و خصوص مطلق» دارد اما با «تفسیر مصطلح» رابطه اش «عموم و خصوص من وجه» می باشد که نه هر «تدبری»، «تفسیر مصطلح» را در پی دارد و نه هر «تفسیر مصطلحی» با «تدبر» همراه است بلکه بعضی از «تفاسیر مصطلح»، «تدبر تخصصی» را در ضمن خویش به همراه دارد.

۳- تدبر، تلاوت راستین و ترتیل

«جریان تدبر»، همان «جریان تلاوت راستین قرآن»، می باشد که از «قرائت» شروع و با «فهم عمیق» ادامه یافته و به «عمل» ختم می گردد؛ این معنی، همانگونه که در مقدمه مباحث گذشت در تفسیر آیه «يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» وارد شده است:

«فی قوله تعالی: يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ: یرتلون آیاته و یتفهّمون معانیه و یعملون بأحكامه و یرجون وعده و یخشون عذابه و یتمّثلون قصصه و یعتبرون أمثاله و یأتون أوامره و یجتنبون نواهیه، و ما هو- و الله- بحفظ آیاته و سرد حروفه و تلاوه سوره و درس أعشاره و أحماسه، حفظوا حروفه و أضاعوا حدوده و إنّما هو تدبر آیاته، یقول الله تعالی: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...».

امام صادق علیه السلام (میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۴)

ص: ۳۷۵

۱-۱. مقصود تفاسیری است که در طول تاریخ اسلام، نوشته یا گفته شده است.

در این حدیث شریف و پر محتوی، «تلاوت بحق»، صرفاً «تدبیر در آیات» معنی شده است که «ترتیل آیات، فهم معانی، عمل به احکام، امید به وعده الهی، خشیت از عذاب، تجسم نمودن قصص، عبرت از نمونه حوادث، اجرای اوامر و دوری از محرمات» را شامل می شود با آنکه نه معنی لغوی «تلاوت» و نه معنی لغوی «تدبیر» چنین وسعت معنی را با خود دارد از این جا معلوم می گردد که مقصود «جریان تلاوت راستین قرآن» می باشد که با «جریان تدبیر در آیات» وحدت دارد که از قرائت شروع با فهم ادامه و به عمل ختم می شود.

با توجه به احادیث ترتیل و احادیث دیگر تلاوت راستین قرآن، معلوم می گردد که «تلاوت راستین» همان جریان «تلاوت به شیوه ترتیل» می باشد:

«عن الصادق فی قوله تعالی: ... يَتْلُوْنَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ ... قال: حَقَّ تِلَاوَتِهِ هُوَ الْوَقُوفُ عِنْدَ ذِكْرِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَسْتَلُّ فِي الْأُولَى وَ يَسْتَعِيذُ مِنَ الْآخِرَى». (ب ۲۷، ح ۷) (از امام صادق علیه السلام در سخن خدای تعالی: يَتْلُوْنَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، فرمود: حق تلاوت قرآن همان توقف نمودن در برابر یاد بهشت و آتش جهنم می باشد که در اولی - از خدا بهشت را - درخواست می کند و از دومی پناهندگی - به خدا - را طلب می نماید).

همین معنی در حدیث دیگر برای «ترتیل» مطرح شده است:

«... إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يَقْرَأُ هَذْرَمَةً وَ لَكِنْ يَرْتَلُّ تَرْتِيلاً وَ إِذَا مَرَّرَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَفَقَّ عِنْدَهَا وَ سَلَّ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ إِذَا مَرَّرَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَفَقَّ عِنْدَهَا وَ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ». (امام صادق علیه السلام ح ۴) (چرا که برآستی قرآن با شتاب، قرائت نمی گردد و لیکن به شیوه خاصی ترتیل می شود و هرگاه به آیه ای گذر نمودی، که در آن، یاد بهشت بود پس در برابرش

بایست و از خدا بهشت را درخواست نما و هرگاه به آیه ای گذر نمودی، که در آن، یاد آتش جهنم بود پس در برابرش بایست و از آتش جهنم به خدا پناه بر).

در حدیث فوق تعبیر «و اذا مررت ...» تفسیر «ترتیل» است که همان معنای «حق تلاوت» می باشد.

در خطبه متقین نیز این معنی آمده است:

و أما الليل فصافون أقدامهم تالين لأجزاء القرآن يرتلونها ترتيلا يحزنون به أنفسهم و يستثيرون به دواء دائهم فإذا مروا بآيه فيها تشويق ركنوا إليها طمعا و تطلعت نفوسهم إليها شوقا و ظنوا أنها نصب أعينهم و إذا مروا بآيه فيها تخويف أصغوا إليها مسامع قلوبهم و ظنوا أن زفير جهنم و شهيقها في اصول آذانهم ...». (نهج، خ ۱۹۳) (و اما در شب، پس قدمهايشان را به صف کشیده اند در حالیکه اجزاء قرآن را تلاوت می کنند آنها را به شیوه خاصی ترتیل می نمایند (بدینگونه که) با قرآن جانیشان را محزون می نمایند و با آن (ترتیل و تلاوت) داروی دردشان را با زیور و کردن آیات طلب می نمایند پس هرگاه به آیه ای گذر کنند که در آن «تشویق» است با چشم داشت، به آن میل می کنند و جانیشان از شوق، بسوی آن پر می کشد و باور دارند که آن در برابر دیدگانیشان قرار دارد، و هرگاه به آیه ای گذر نمودند که در آن «تخويف» است گوشهای دلشان را به آن متمایل می نمایند و باور دارند که صدای جهنم و نعره آن در عمق گوششان طنین انداز است ...).

در این حدیث پر بار نیز «ترتیل» به عنوان «شیوه تلاوت» مطرح گشته است که در ادامه به تشریح کیفیت ترتیل می پردازد که «تخزين نفس و كاوش و استخراج داروی خویش» می باشد سپس، جزئیات عمل، بیشتر توضیح داده می شود «فإذا مروا ...» که همان محتوای احادیث قبل می باشد.

نظیر این احادیث را سیوطی در «اتقان» برای توضیح «تدبر» آورده است. (۱)

احادیث مهم دیگری از تفسیر «ترتیل» نیز بر معنی مذکور، تأکید می کند که در پایان مباحث مقدمه آورده خواهد شد.

خلاصه کلام اینکه: «جریان تلاوت راستین قرآن» همان «جریان ترتیل قرآن» است که بر «جریان تدبر در قرآن» منطبق است که هر یک از عناوین «تلاوت، تدبر و ترتیل» به جهانی از جریان فهم و عمل به قرآن نظر دارند.

«تلاوت»، به «تبعیت از سیر فکری- روحی آیات و تبعیت در عمل» توجه دارد. (۲)

«تدبر»، به «غور و اندیشه در ورای ظواهر آیات و ارتباط آنها و لوازم و نتایج آنها» می پردازد.

و «ترتیل»، «تبعیت از چینش لفظی و معنوی آیات و ارائه شیوه ها و مراحل جریان تلاوت و تدبر» (۳) را بر عهده دارد.

۴- فرق «قرائت، تلاوت و ترتیل

برای انس با قرآن، پنج عنوان «قرائت»، «تلاوت»، «ترتیل»، «استماع و انصات» و «تدبر» در قرآن آمده است: (۴) «فَأَقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ». (مزمل / ۲۰)

«أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ». (عنکبوت / ۴۵)

ص: ۳۷۸

۱- ۱. ج ۱، ص ۲۹۵.

۲- ۲. معنی «تلاوت و ترتیل» در بحث بعدی مورد بررسی قرار می گیرد.

۳- ۳. معنی «تلاوت و ترتیل» در بحث بعدی مورد بررسی قرار می گیرد.

۴- ۴. بحث های لغوی این قسمت همه از کتاب گرانقدر «مفردات راغب» استفاده شده است چرا که «مفردات» در دقت معنی و جامعیت بررسی کاربرد واژه در قرآن، کم نظیر بلکه بی نظیر می باشد.

«وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا». (مزمّل / ۴) «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ». (محمد / ۲۴ و نساء / ۸۲) «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا ...». (اعراف / ۲۰۴) عنوان «تدبیر» مورد بررسی واقع گشت، حال عناوین دیگر را بررسی می کنیم: (۱) ۱- قرائت: از ریشه «قرء» بمعنی «جمع کردن و به هم پیوستن» می باشد و مقصود از آن در سخن، «جمع و پیوستن حروف و کلمات» می باشد که با بهم پیوستن حروف، کلمات با معنی و با پیوستن کلمات و حروف با هم، جملات مفید ساخته می شود.

بهمین جهت، «هر جمع و پیوندی»، «قرائت» نمی باشد و هم چنین تلفظ حرفی واحد را قرائت نمی گویند.

«مفردات» در معنی «قرائت» می گوید: «ضَمَّ الحروف و الکلمات بعضها إلى بعض فی الترتیل».

از این معنی دقیق بر می آید که «قرائت» در جریان ترتیل مطرح است و جزئی از آن بحساب می آید که عمدتاً به بخشی از «ترتیل در لفظ» نظر دارد و لزوماً «ترتیل در معنی» را مطرح نمی کند و از این جهت ساکت است.

تعبیر «قرآن» در اصل، وزن مصدری «قرء» می باشد که اسم علم برای کتاب خدا گشته است؛ گویا که این کتاب آسمانی، جامع و چکیده کتب آسمانی گذشته (۲) و جامع

ص: ۳۷۹

- ۱- ۱. بحث «استماع و انصات» در مقایسه با ترتیل و در بخش دوم بررسی شده است.
- ۲- ۲. در مورد تورات می فرماید: «... مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ». (اعراف / ۱۴۵): (از هر چیز یک موعظه و شرحی بر هر چیز برای موسی در الواح نوشتیم) که «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» بجای «کل شیء» بعضی از حقایق را می رساند. و در مورد انجیل و عیسی علیه السلام می فرماید: «... وَ لِأَحِبِّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ...» (آل عمران / ۵۰): انجیل مصدق تورات و بیانگر حلیت بعضی از تحریمهای بنی اسرائیل و بیانگر بعضی از موارد اختلاف می باشد: «وَ لِأَبْيَنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ». (زخرف / ۶۳)

و چکیده همه علوم الهی در امر ارشاد و هدایت بشر می باشد و یا اینکه قرائت کننده و توضیح دهنده «کتاب تکوین، آفاق و انفس»، می باشد، از این رو، خود به «کتاب تشریح» موسوم گشته است.

۲- «تلاوت»: از ریشه «تلی یتلو» به معنی «در پی آمدن، دنبال کردن» است به نحوی که ما بین تابع و متبوع، چیزی جز تبعیت نباشد، حال اگر «متابعت»، «امری مادی و یا پیروی در حکم» باشد، مصدرش، «تلّو و تلو» خواهد بود و اگر «متابعت» به واسطه «قرائت یا تدبر در معنی» باشد مصدرش تلاوه» می باشد.

مثال پیروی مادی و پیروی در حکم:

«وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا». (شمس / ۲) (قسم به ماه آنگاه که در پی خورشید رود و در حکم نورانیت، از آن تبعیت نماید).

مثال پیروی در حکم فقط:

«وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ...». (هود / ۱۷) (و شاهی از خاندان پیامبر او را الگو می گیرد و از او متابعت می نماید).

مثال پیروی در قرائت و تدبر معنی:

«... مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ».

(آل عمران / ۱۱۳) (بعضی از اهل کتاب، امتی پیا خاسته اند که آیات خدا را در اوقات شب در حالی که به سجده رفته اند با قرائت و تدبر در معنی، دنبال می کنند).

ص: ۳۸۰

مثال پیروی در قرائت و تدبر و عمل:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ...» (بقره / ۲۱) (کسانی که به آنان کتاب دادیم آن را به حق تلاوت می نمایند، چرا که آنان به آن ایمان دارند).

در این مورد، حدیث دیگری از پیامبر «حق تلاوت» (۱) را «پیروی راستین در عمل» معرفی می نماید:

«فی قوله تعالى: «... يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ...»: يَتَّبِعُونَ حَقَّ اتِّبَاعِهِ».

(در المنثور، ج ۱، ص ۱۱۱) می بینیم این آیه شریفه، نظر به تلاوت جامع در پیروی لفظی، معنوی و عملی دارد.

پس «تلاوت قرآن»، «متابعت از قرآن در قرائت و دنبال کردن معانی و پیروی در عمل» می باشد؛ بنابراین، «هر تلاوتی»، «قرائت» می باشد امّا «هر قرائتی» لزوماً «تلاوت» محسوب نمی شود؛ و اساساً «تلاوت» در مواردی بکار می رود که مطالب قرائت شده، وجوب پیروی را در پی آورد، از این رو گفته نمی شود: «تلاوت رقعتهک»:

«نامه ات را تلاوت کردم»، بلکه صحیح آن، «قرأت رقعتهک» می باشد؛ این معنی را بوضوح در آیات می بینیم:

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ».

(بقره / ۴۴)

ص: ۳۸۱

۱-۱. قرآن بر ما حقوقی دارد و متقابلاً ما نیز بر قرآن حقوقی داریم، حقوق قرآن کلیه مباحث این رساله می باشد امّا حق ما بر قرآن، هدایت و ارشاد و شفای امراض فکری و روحی ما در دنیا، و دفاع و شفاعت از ما در روز سهمگین قیامت می باشد؛ چرا که شفاعت قرآن، بی چون و چرا پذیرفته می شود و اگر از کسی شکایت کند آنکس بی چون و چرا محکوم می باشد؛ پس «شفاعت و شکایت قرآن»، پیشاپیش، از جانب خداوند عالم، مهر تأیید خورده است: (ب ۳، ح ۱۳)

(آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید حال آنکه شما کتاب را تلاوت می کنید! پس چرا تعقل نمی کنید- و هوای نفستان را مهار نمی زنید-).

در آیه شریفه با توبیخ، سؤال می کند، که: «تلاوت کتاب»، چرا «موجب عمل» نگشته است و چرا هوای نفس را مهار ننموده است؟

در قرآن کریم، آنجا که از «قرائت»، «تأنی و دقت» نیز مقصود باشد فعل قرائت با قید اضافی آورده می شود:

«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا». (اسراء / ۱۰۶) (و قرآنی عظیم را- نازل کردیم- که جدا جدایش نمودیم- قطعه قطعه نازل کردیم- به این مقصود که آن را بر مردم با تأنی و درنگ بخوانی و به این دلیل که به نحو خاصی آن را نازل کردیم).

۳- «ترتیل»: از ریشه «رتل» به معنی «جمع شدن و هماهنگی و نظام یافتن چیزی بر طریقی مستقیم» می باشد؛ از این رو به شخصی که دندانهایش از هماهنگی و ترکیب و نظام سالمی برخوردار باشد می گویند: «رجل رتل الأسنان».

این معنی باب مجرد را اگر به باب تفعیل بریم معنی «ترتیل» بدست خواهد آمد: (۱) «جمع کردن و هماهنگی و نظام بخشی چیزی بر طریقی مستقیم»، «طریق مستقیم» نسبت به هر چیزی، معنایی متناسب با آن را خواهد داشت.

همانگونه که دندانها با نظمی خاص و بر اساس بنیادی محکم و صحیح، به منظور خرد کردن و هضم مناسب غذا چیده شده است و ترتیب دندانها با توجه به این هدف

ص: ۳۸۲

۱- ۱. این قسمت با استفاده از معنی مطرح شده در مفردات می باشد که نقدی خواهد بود بر نظر «مفردات» که با وجود معنی دقیق واژه در باب مجرد در قسمت مزید، سطحی معنی شده است.

خاص، شکل گرفته است، آیات قرآن نیز از نظم و چینش خاصی برخوردار می باشد که با هدف درمان فکر و روح بشر و هدایت و ارشاد آنها به قله های کمال انسانیت، هماهنگ گردیده است، از این رو، «ترتیل قرآن»:

«نظم و چینش خاص آیات، هماهنگ با تأمین نیازهای فکری- روحی بشر، با اهداف درمان فکر و روح و ثبات بخشی به قلب مؤمنین و هدایت و ارشاد آنها به قله های کمال بشری»، خواهد بود.

این معنی از «ترتیل» به خداوند منسوب می باشد:

«كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً». (فرقان / ۳۲) (بدینسان قرآن را یکباره فرو نفرستادیم به این دلیل که از این راه، دل پر التهاب تو را ثبات بخشیم و- دلیل دیگر اینکه- آن را ما به نحو خاصی، چیده و نظام بخشیده ایم).

از آنجا که قرآن با روح بشر، سروکار دارد، این «چینش و انتظام» هم در بخش «الفاظ قرآن» و هم در حوزه «محتوا و معانی آیات» مطرح است که هم زیبایی ظاهر و هم عمق باطن را گویاست. (۱)

و در واقع، بخش الفاظ، انتظامش، مقدمه ای است برای ورود به حوزه معانی قرآن تا که با توجه به چینش و نظام خاص معانی آیات، به ژرف اندیشی و بررسی نتایج و آثار پیام قرآن پردازیم.

با این توضیحات، معنایی که «راغب» در «مفردات خویش» برای ترتیل آورده است نه با معنی باب مجرد آن هماهنگ است و نه با کاربرد واژه در قرآن، سازگاری دارد:

ص: ۳۸۳

«الرّتل: إتساق الشئى و انتظامه على استقامه، يقال رجل رتل الأسنان».

«الترتيل: إرسال الكلمه من الفم بسهولة و استقامه، قال تعالى «و رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا، وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا».

(ترتیل: فرستادن و خارج نمودن کلمه از دهان با سهولت و به شیوه صحیح می باشد. چرا که خدای تعالی می فرماید: وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ ...).

این معنی و این استشهاد، هر دو ناقص می باشد که در ادامه توضیح خواهیم داد.

معنی «مفردات» به بخشی از معنی ترتیل آنهم جزء مقدماتی آن نظر دارد، حال آنکه عمده، بخش معنی قرآن می باشد که به غفلت سپرده شده است.

این غفلت شگفت آور در اکثر تفاسیر و کتب لغت بچشم می خورد (۱) با وجود اینکه آیات و احادیث در مورد «ترتیل» بوضوح، اینگونه تلقی از «ترتیل» را مردود می شمارد.

۵- شواهد معنی ترتیل

الف: شواهد قرآنی

دلیل روشن و محکم برای جامعیت معنی ترتیل، آیه ۳۲ فرقان و ۴ مزمل می باشد که با احادیث فراوانی تأیید می گردد:

دلیل اول: در سوره فرقان / ۳۲ می فرماید:

«وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا».

ص: ۳۸۴

۱-۱. در بحث اقوال در معنی ترتیل، بعضی از نظرات مفسرین و کتب لغت، خواهد آمد.

(و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: چرا بر او قرآن به یکباره نازل نگردید، بدینسان قرآن را یکباره فرو نفرستادیم که از این راه دل پر التهاب تو را ثبات بخشیم و- دلیل دیگر اینکه- آن را ما به شیوه خاصی چیده و نظام بخشیده ایم).

در این آیه شریفه، در پاسخ به اعتراض کفار که چرا قرآن قطعه قطعه نازل می شود و به یکباره نمی آید دو علت را ذکر می نماید: (۱) قرآن برای تربیت و هدایت و رشد می باشد، از این رو باید بتدریج نازل شود تا از لحاظ فکری و روحی، آیات جذب شده، به اجرا در آید و در صحنه ها و شرایط گوناگون نهضت اسلامی، پیامبر و یارانش را روحیه بخشد چرا که قرآن رشته محکم پیوند و اتصال با منبع لایزال عزت و رحمت، خدای عالم می باشد:

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ».

(شعراء/ ۲۱۹ و ۲۱۸) (و بر خدای شکست ناپذیر با رحمت تکیه کن کسی که تو را هنگامی که بپا می خیزی می بیند و تغییر مکان تو را در میان سجده کنندگان نیز- مشاهده می نماید-).

جذب و اجرا، مستلزم تدریج و مکث و تأنی است و نمی شود این سفره بیکران الهی را یکباره، بلعید و هضم و جذب نمود، تقویت روحی نیز در لحظات و شرایط گوناگون، مطرح است پس نزول تدریجی، متناسب با جریان روحی- فکری حاکم بر مؤمنین و رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد؛ نکته جذب و اجرا در سوره اسرا/ ۱۰۶ به وضوح آمده است:

ص: ۳۸۵

۱- ۱. المیزان ذیل آیه می فرماید: سه دلیل برای نزول تدریجی مطرح شده است: دلیل سوم آیه بعد می باشد؛ برای تفصیل مباحث رجوع کنید به: تفسیر المیزان و نمونه، ذیل آیات مورد بحث.

«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا».

۲- قرآن به نحو خاصی مرتب و منظم شده است که این امر نیز مستلزم نزول تدریجی می باشد چرا که نظم و چینش مرتبط با هدف تربیت و اجرا، اقتضاء دارد که تا آیات قبلی به قدر کافی، جذب نشود، آیات بعدی در جایگاه صحیح خود، درک نخواهد شد؛ این ترتب و پیوند زنجیره ای در تعلیم و تربیت قرآنی، ناچار از زمان بندی نزول آیات می باشد که این خود، نگرش عمیق و گسترده قرآن را نسبت به جریان تحول و دگرگونی روحیه بشر، نشان می دهد که امر تربیت و سازندگی از پیچیدگی برخوردار است و عجله و شتاب بر نمی دارد؛ خصوصاً، آنجا که هدف تربیت، رسیدن به مقام والای «خلافت و ولایت الهی» است- خلیفه ای که مظهر جمال و جلال الهی در عرصه وجود می باشد- و پرورش نسلی اندیشمند و آگاه به تمام حوزه های انسانی، نسلی پاک و مقدس، نسلی پخته و مجرب و غیور و شجاع و مقام در برابر آلودگی اخلاقی و فساد اجتماعی.

مشکلات فکری و روحی و اجرایی این مسیر، آنقدر فراوان و گوناگون می باشد که جز با پایداری و صبر و حوصله عظیم و رنج فراوان در طول زمان، هرگز حاصل نخواهد شد؛ امری که اگر شرح صدر الهی نبود ستون فقرات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را با وجود خلق عظیم درهم شکسته بود؛ امر تربیتی که سهمگینی اش از خلال تعبیرات رسول خدا نمایان است. (۱)

حال سؤال می کنیم: «ترتیل» به معنای قرائت شمرده شمرده و منظم که در حوزه لفظ مطرح است چه ربطی به نزول تدریجی و تثبیت دل پیامبر دارد؟!

ص: ۳۸۶

۱- ۱ «شَبَّيْتَنِي سُوْرَةَ هُوْدٍ وَ اٰخَوَاتِهَا». (سوره هود و هم نظیرهایش مرا پیر کرد)، که اشاره به «فَاَسْبَغْتُم كَمَا اُمِرْتُمْ وَ مِنْ تَابِ مَعَكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا» (هود/ ۱۱۲) دارد.

این سؤال پاسخ خود را نمی یابد جز آنکه «ترتیل» معنای جامع خویش را بدست آورد.

دلیل دوم: در سوره مزمل، خداوند دستور برخورد ترتیلی با قرآن را به پیامبر عظیم الشان، صادر می نماید که باید در دل شب در کنار قیام به نماز و مناجات با خدا تحقق پذیرد.

در تبیین این سؤال که: «چرا باید قیام در شب صورت گیرد؟ و چرا باید پیامبر قرآن را به نحو ترتیل بخواند؟» سه دلیل را ذکر می نماید:

الف: ما بر دوش تو در آینده خیلی نزدیک، گفتار سنگینی را قرار خواهیم داد، رسالت سنگین بیرون کشیدن مردم از ظلمات جهل و کفر و نفاق و فساد.

ب: تأثیر شب در پیدایش و شکل گیری افکار و روحيات عمیق و مستحکم، بسیار شدید و مؤثر می باشد.

ت: شما در اجرای رسالت الهی در طول روز، برخوردهای وسیعی، خواهی داشت که سلامت برخورد در روز و اثر گذاری بر فکر و روح و عدم تأثر از فرهنگ و روحيات محیط فاسد، مستلزم قیام در شب و انس با قرآن به نحو ترتیل می باشد:

«يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ ... وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا».

«إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا».

«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا».

«إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا». (مزمل / ۷-۱) حال سؤال می کنیم: «ترتیل قرآن به معنی رایج چه ربطی به حمل بار سنگین رسالت الهی دارد؟!». (۱)

ص: ۳۸۷

۱-۱. اینکه خطاب آیه به پیامبر است و پیامبر جهت خویش، باید قرآن را «ترتیل» نماید خود شاهدی دیگر است بر اینکه «ترتیل» عمدتاً به حوزه معنی نظر دارد نه به حوزه لفظ.

در اینجا نیز بروشنی دیده می شود، آنچه که باعث حمل بار سنگین رسالت الهی است و آنچه که روحیه انسان را بالا می برد و در برابر تأثیرات محیط فاسد، بیمه می کند، قیام در شب در دو شکل نماز و انس با محتوای قرآن می باشد نه صرف رعایت قواعد تجوید و لحن که از این جنبه های لفظی، آن اهداف بلند حاصل نمی شود.

همانگونه که خداوند، قرآن را با نظم و چینش خاصی بر اساس اهداف «تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت و هدایت بسوی رشد» نازل فرموده است رعایت ترتیل برای ما چنین معنی خواهد داشت:

«پیروی از نظم و چینش الهی آیات و سیر در فضای فکری- روحی که آیات قرآن در آن جاری می باشند».

این سخن که «قرآن را آنگونه بخوانید که گویی هم اکنون بر شما نازل می شود»، ناظر به این مقام می باشد؛ به این بیان، اگر روایت خاص نباشد، برگرفته از بیانات متعددی است که در روایات آمده است:

«... قلت ... فما فضله عند الله؟، قال بقراءة القرآن كما أنزل ...». امام جواد علیه السلام (ب ۳۰، ح ۳) (گفتم پس برتری او نزد خدا به چیست؟ فرمود به قرائت قرآن آنگونه که نازل شده است).

«... ما زلت أكرر آیات القرآن حتى بلغت إلى حال كائني سمعتها مشافهة ممن أنزلها!»: امام صادق علیه السلام (بیح، ج ۸۴، ص ۲۴۷) (پیوسته آیات قرآن را تکرار می نمودم تا آنکه به حالتی رسیدم، گویا که من آن را شفاها از کسی که نازل فرموده است، شنیدم!).

در احادیث بی شماری که از منابع فریقین خصوصاً اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است بخوبی معنی «ترتیل» را بازگو می کنند خصوصاً احادیثی که در تفسیر آیه ترتیل آمده است:

عن عبد الله بن سليمان، سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»: قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: بينه تبياناً ولا تهذّه هذّ الشعر ولا تنثره نثر الرّمل ولا يقرأ به قلوبكم القاسيه ولا يکن هم أحدكم آخر السوره». (ب ۲۱، ح ۱) (از عبد الله بن سليمان می گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عزیز و جلیل «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» پرسیدم، فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیات قرآن را به روشنی تلفظ نما و همچون شعر خواندن، آن را بسرعت قرائت منما و همچون ریگ پراکنده مکن! و لیکن با آن دلهای سخت خویش را سخت بکوید و مبادا فکر و خیال احدی از شما- رسیدن به- انتهای سوره باشد).

فقره اول و دوم و سوم و پنجم «ترتیل در لفظ» را توضیح می دهد و فقره چهارم، «ترتیل در معنی» را می رساند که در نقلهایی دیگر، «إفزعوا قلوبكم القاسيه» (۱) و «إفزعوا قلوبكم» (۲) آمده است.

«فی قوله تعالی: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» قال: بينه تبياناً، ولا تنثره نثر الرّمل، ولا تهذّه هذّ الشعر، قفوا عند عجائبه و حرّکوا به القلوب ولا یكون هم أحدکم

ص: ۳۸۹

۱- ۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

۲- ۲. نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۵.

آخر السوره». (ص) (بح، ج ۹۲، ص ۲۱۵) (در سخن خدای تعالی: وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا) رسول خدا فرمود: ... در برابر شگفتیهایش بایستید و با آن دلها را به حرکت درآوردید در حالیکه فکر و خیال احدی از شما- رسیدن به- انتهای سوره نمی باشد).

* سه فقره اول و فقره آخر «ترتیل در لفظ» و فقره چهارم و پنجم بالخصوص، «ترتیل در معنی» را توضیح می دهد، در نسخه دیگری بجای «قفوا»، «قفوا» آمده است. (۱)

در حدیثی مشابه حدیث فوق بجای «حَرَکُوا»، «جَرَحُوا» آمده است، یعنی که «دلهای خویش را با قرآن بشکنید و مجروح نمایید»:

«... بینه تینا و لا- تهذه هذ الشعر، قفوا عند عجائبه و جرّحوا به القلوب و لا یکن همّ أحدکم آخر السوره». (ص) (کنز، خ ۴۱۱۷) «فی قوله تعالی: وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» قال: هو ان تتمکث فیه و تحسن به صوتک». (امام صادق علیه السلام (ب ۲۱، ح ۴) (... ترتیل این است که در آیات درنگ نمایی و با آن صوت خویش را زیبا گردانی).

* در مجمع البیان می گوید: گفته شده که «رتل» معنایش «ضعف» (ضعیف گردان) می باشد و «الرتل» معنایش «اللين» (نرمی) می باشد که به نظر «قطرب» مقصود «محزون کردن دل» می باشد: «رَتَّلِ الْقُرْآنَ» یعنی «إقرأه بصوت حزين» سپس در تأیید این نظر، سه حدیث فوق را ذکر می کند.

«إِنَّ الْقُرْآنَ لَا- یقرء هذر مه و لکن یرتل ترتیلا، فإذا مررت بآیه فیهذا ذکر الجنّه فقف عندها وسل الله (عزّ و جلّ) الجنّه و إذا مررت بآیه فیهذا ذکر النار فقف

ص: ۳۹۰

عندها و تعوذ بالله من النار». امام صادق علیه السلام (ب ۲۷، ح ۴) (قرآن با سرعت خوانده نمی شود و لیکن به نحو خاصی ترتیل می گردد پس هرگاه به آیه ای گذر نمودی ...).

* فقره اول حدیث، «ترتیل در لفظ و معنی» و فقره دوم صرفاً، «ترتیل در معنی» را می رساند.

در حدیث نهج البلاغه در وصف متقین در بحث «تدبر، تلاوت و ترتیل» گذشت که همه فقرات آن، «ترتیل در معنی» را می رساند.

۶- اقوال در معنی لغوی و اصطلاحی ترتیل

«تفسیر المیزان» در معنی «رَتَّلْنَاهُ تَرْتِیْلًا» می فرماید: «بعضی از آیات را در پی بعضی دیگر آوردیم بگونه ای که روابط از میان نرود و آثار آنها منقطع نگردد تا در نتیجه آن غرض و هدف تعلیم تباه نشود، بلکه قرآن دارای سور و آیاتی است که بعضی از آنها در پی بعضی دیگر نازل شده و مرتب و منظم گشته است».

می بینیم که نظم و ارتباط معنوی را نیز، «علامه» در آیه فوق، مطرح می نماید، لیکن با کمال تعجب در آیه سوره مزمل، «ترتیل» را به «تلاوت قرآن بواسطه تبیین حروف با حفظ توالی و ارتباط لفظی» معنی نموده اند!؛ (۱) «ترتیل القرآن: تلاوته بتبیین حروفه علی توالیها».

«تفسیر کشاف»: ترتیل را در آیه اول، بمعنی «تقدیر آیه ای بعد از آیه دیگر و تقدیر توفقی دیگر از پس توفقی» گرفته است و احتمال می دهد که به معنی «امر به ترتیل قرائت قرآن» باشد در آیه دوم می گوید: «ترتیل قرآن: قرائت قرآن، با سهولت

ص: ۳۹۱

و روانی و درنگ و مهلت، بواسطه تبیین حروف و اشباع حرکات می باشد تا آنکه آیات تلاوت شده، به دندان مرتب و منظم شده، شبیه گردد؛ وی سپس به قول عمر در نهی از قرائت تند تند و به قول عایشه، در مورد قرائت پیامبر استشهاد می کند که «اگر شنونده می خواست حروف آیات را در قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله بشمارد می توانست». (۱)

«سیوطی» در «اتقان»، (۲) «ترتیل» را در حوزه لفظ، معنی می کند با آنکه خود، روایات ترتیل در لفظ و معنی را در ابتدا ذکر می نماید، و از قول «زرکشی» در «البرهان» می گوید: «کمال ترتیل، تفخیم الفاظ و تبیین و جدا نمودن و عدم ادغام حروف در یکدیگر می باشد و گفته شده است که این اقل مراتب ترتیل می باشد و کمال ترتیل آن است که قرآن را بر جایگاههایش بخواند پس اگر آیه تهدیدی را خواند با آهنگ تهدید، آن را تلفظ نماید و یا اگر آیه تعظیمی را قرائت نمود با آهنگ تعظیم تلفظ نماید».

سیوطی در بحثهای بعدی خود «تدبیر، گریه هنگام قرائت، زیبایی صوت، قرائت با تفخیم و رفع صوت» را مطرح می نماید که نشان می دهد «ترتیل» را به معنی مذکور- در البرهان گرفته است حال آنکه چنانکه بیان شد همه این مسائل را ترتیل با خود بهمراه دارد.

«غزالی» در «احیاء علوم الدین»، (۳) «ترتیل» را کمک و یاور تفکر و مقدمه آن مطرح می نماید و به همان نظر سیوطی معنی می کند و «جهر در قرائت و تحسین صوت و گریه» را از معنی «ترتیل» جدا می نماید.

«فیض کاشانی» در مقدمه «صافی» و در «محجه البیضاء» با وجود ذکر روایات

ص: ۳۹۲

۱-۱. تفسیر المیزان و کشاف ذیل آیه سوره فرقان و مزمل.

۲-۲. اتقان، ج ۱، از صفحه ۲۹۴ به بعد.

۳-۳. ج ۱، باب دوم در آداب ظاهری تلاوت، ص ۲۴۷ به بعد.

ترتیل به همان معنی مذکور در احیاء علوم الدین می‌گیرد. (۱)

«مختار الصحاح» به «روانی در قرائت و تبیین حروف» معنی می‌کند و زمخشری در اساس البلاغه، «ترتیل» را به معنی «روانی در قرائت و نیکو نمودن تألیف حروف» می‌گیرد.

«مجمع البیان» در ذیل آیه، «ترتیل» را «ترتیب حروف با تثبت و درنگ آنگونه که در تلاوت سزاوار است» معنی می‌کند با وجود آنکه خود در تفسیر آیه، روایات ترتیل در لفظ و معنی را، در کنار هم ذکر می‌نماید.

صاحب «التحقیق فی کلمات القرآن» در واژه «رتل» می‌گوید: اصل در این واژه «زیبایی چینش و هماهنگی» می‌باشد و «ترتیل قرآن» را به معنی «تبیین حروف و زیبایی و روانی در قرائت» می‌گیرد و فرق «ترتیل» را با لغات مشابه آن «نسق، نضد، نظم و رصف»، در «حسن هماهنگی و نظم و ترتیب در بهترین شکل آن» می‌داند در حالیکه واژه‌های دیگر به «احسن هماهنگی و نظم» نظر ندارند و صرفاً در امر «نظم و چینش» با «ترتیل» اشتراک دارند.

تنها در میان تفاسیر، «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» خود (۲) پس از نقل اقوال در معنی «ترتیل»، مقصود از «ترتیل قرآن» را «حضور قلب و کمال معرفت» مطرح می‌کند و «ترتیل در لفظ» را حکایتگر «ترتیل در معنی» می‌داند و سرعت قرائت را دلیل عدم توجه به معانی، معرفی می‌کند؛ او می‌گوید: «بدانکه که خداوند همینکه رسول خدا را به نماز شب امر نمود، او را به ترتیل قرآن فرمان داد تا ذهن به تأمل در حقایق آیات و دقایق آن قدرت یابد پس در نتیجه، هنگام رسیدن به یاد خدا، عظمت و

ص: ۳۹۳

۱-۱. تفسیر صافی مقدمه ۱۱، ص ۶۰ به بعد، محجه البیضاء، ج ۲، باب آداب ظاهری تلاوت.

۲-۲. تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۱۷۴ و ۱۷۵ ذیل آیه ۴، سوره مزمل.

جلال او را با تمام وجود احساس نماید و هنگام رسیدن به وعده و وعید، امید و هراس حاصل گردد و در آن هنگام دل به نور معرفت خدا روشن می گردد؛ و سرعت گرفتن در قرائت بر عدم اطلاع بر معانی دلالت می کند چرا که نفس با یاد امور الهی و معنوی به وجد و سرور در می آید، و هر که بواسطه چیزی به وجد و سرور در آید دوست دارد آن چیز را یاد نماید و هر که چیزی را دوست داشت بسرعت بر او نمی گذرد، پس معلوم گشت که مقصود از «ترتیل»، «صرفاً حضور قلب و کمال معرفت»، می باشد.

۷- شیوه ترتیل و شیوه استماع و انصات

برای انس با قرآن و تدبر در آن، گاه گوش جان به آیات الهی می سپاریم و گاه خود به قرائت اقدام می نماییم، تدبر از طریق «سماع قرآن» به «شیوه استماع و انصات» و از طریق «قرائت قرآن» همان «شیوه ترتیل» خواهد بود.

این دو شیوه تدبر در حقیقت «دو شکل از یک شیوه کلی» می باشد که در هر مرحله از جریان تدبر شیوه ای خاص را مطرح می نماید که به این اعتبار «شیوه های تدبر» مطرح می گردد مثلاً در «شیوه ترتیل» هر یک از مراحل «ترتیل در لفظ»، «تلفظ حروف و زیبایی قرائت و تقطیع و ...» شیوه ای خاص را می طلبد که شرحش خواهد آمد و در مراحل «ترتیل در معنی» نیز هر یک از مراحل، شیوه خاص خود را خواهد داشت.

بنابراین «جریان تدبر» یک شیوه کلی با دو شکل «شیوه ترتیل و شیوه استماع و انصات» خواهد بود که نسبت به «قاری قرآن و مستمع آن» مطرح می شود.

شیوه استماع و انصات با شیوه ترتیل در مرحله «ترتیل در معنی» اشتراک دارد لیکن در مرحله «ترتیل در لفظ» با «استماع و انصات» از جریان قرائت قاری تبعیت می کند.

باید این نکته را تذکر داد که ما در هر شبانه روز، موظفیم لااقل یکبار با حفظ حداقل مقدار قرائت، خود به قرائت پردازیم و لو مراحل شیوه ترتیل را بتمامی، مراعات ننماییم، از این رو، «شیوه استماع و انصات» ما را از «شیوه ترتیل» در مرحله «ترتیل در لفظ» بی نیاز نخواهد نمود چنانکه توضیح آن خواهد آمد، و این نشان می دهد که شیوه غالب در تدبر همان «شیوه ترتیل» است و موارد بکارگیری «شیوه استماع و انصات» به نسبت، بسیار کمتر از «شیوه ترتیل» می باشد که در شرایط روحی یا خارجی خاصی مطرح می گردد (۱) در حالیکه نیاز روح انسان به قرائت قرآن، امری مستمر و همیشگی است. (۲)

از آیه «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِلاً» استفاده می شود که کمال انس با قرآن و تدبر در آن، به «شیوه ترتیل» می باشد چرا که خطاب به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله است که برای رزق روحی خویش باید قرآن را ترتیل نماید، و طبعاً حضرت، کمال شرایط و کمال شیوه انس و تدبر در قرآن را بکار می گرفت که در دستور فوق، منعکس گشته است:

«يدفع عن قارئ القرآن بلاء الدنيا و يدفع عن مستمع القرآن بلاء الآخرة».

(ص) (کنز، خ ۴۰۳۱) (از قاری قرآن- علاوه بر بلاء آخرت- بلاء دنیا دفع می گردد و از شنونده قرآن- صرفاً- بلاء آخرت دفع می شود).

«من استمع إلى آية من كتاب الله كتبت له حسنة مضاعفه و من تلا آية من كتاب الله كانت له نورا يوم القيامة». (ص) (کنز، خ ۲۳۱۶)

ص: ۳۹۵

۱-۱. در مقدمه این رساله توضیحات بیشتری داده شد، رجوع شود.

۲-۲. در این باره در مباحث مختلف خصوصاً «بحث طهارت و بحث تداوم و پیوستگی قرائت» توضیحاتی آمده است.

(هر که به آیه ای از کتاب خدا گوش فرا دهد برایش حسنه چند برابر ثبت می گردد و هر که آیه ای از کتاب خدا تلاوت نماید آن آیه، برای او، نوری در روز قیامت خواهد بود!).

۸- خلاصه مباحث شیوه ها

با توجه به مباحثی که گذشت سیر مباحث شیوه های تدبر چنین خواهد بود:

بخش اول: شیوه ترتیل و مراحل آن:

الف: ترتیل در لفظ:

۱- مخارج حروف ۲- آهنگ کلمات و موسیقی آن ۳- تقطیع آیات ۴- پرهیز از شتاب در قرائت ۵- تداوم و پیوستگی در قرائت ب: ترتیل در معنی:

۱- توجه به معانی و نظم و چینش آیات و طرح سؤال ۲- تأنی در آیات ۳- تدبر در آیات ۴- خود را مخاطب قرآن دیدن ۵- محزون کردن خویش ۶- کاوش در آیات برای درمان خویش ۷- الگوهای شیوه ترتیل

ص: ۳۹۶

بخش دوّم: شیوه استماع و انصات:

۱- استماع و انصات ۲- جریان معنوی تأثیر قرآن ۳- الگوهای استماع و انصات ۴- افراط و تفریط در شیوه استماع و انصات

بخش سوّم: نمونه های تدبیر در قرآن

ص: ۳۹۷

با بیان امام صادق علیه السلام معلوم گشت که «جریان تدبر در قرآن»، همان «جریان تلاوت راستین» می باشد که از «قرائت» شروع و با «تدبر و فهم آیات» ادامه پیدا کرده، به «عمل» ختم می گردد؛ بنابراین، «تدبر در آیات»، مرحله ای از مراحل «جریان تدبر در آیات» می باشد و با آن یکی نیست تا اشکال وحدت یکی از اجزاء با کل خویش مطرح گردد.

این سه نکته از تلاوت، علاوه بر بیان امام علیه السلام، در مفهوم لغوی تلاوت و در احادیث فراوان دیگر ملحوظ بود.

این جریان تلاوت راستین در قرائت و تدبر آیات تا عمل به آن، از مراحل برخوردار است و هر یک از این مراحل، شیوه یا شیوه هایی را نیازمند است تا بدرستی و به کمال طی شود و نتیجه مطلوب از انس با قرآن، حاصل آید.

«جریان ترتیل» هم به «مراحل» جریان تلاوت راستین، و هم به «شیوه ها» ی هر مرحله نظر دارد که ما تحت عنوان «شیوه ترتیل و مراحل آن» از آنها بحث نموده ایم.

الف- ترتیل در لفظ

اشاره

رعایت مخارج حروف و مراقبت از تلفظ همزه، مدّ صوت و ترجیع آن، حزن آمیز

بودن آهنگ قرائت کیفیت تقطیع، کیفیت استمرار قرائت و غیره در بخش «ترتیل در لفظ»، به «شیوه ها»، و عناوین مخارج حروف، آهنگ کلمات و موسیقی آیات، تقطیع آیات و غیره به «مراحل» نظر دارد که توأمان در احادیث ترتیل آمده است؛ «پرهیز از شتاب در قرائت» که بیشتر کیفیت قرائت را نظر دارد، جداگانه بعنوان یک مرحله از ترتیل در لفظ مطرح گشت تا بعنوان عاملی مهم، مدّ توجه واقع گردد، چنانکه در احادیث نیز جداگانه بر آن تأکید شده است.

در بخش «ترتیل در معنی» نیز عناوین اصلی به «مراحل» نظر دارد که در ضمن بیان هر مرحله، «شیوه اجرایی آن» نیز مطرح گشته است.

تذکر: مراحل «ترتیل در معنی»، لزوماً، پس از مراحل «ترتیل در لفظ» نمی آید بلکه نسبت به عالمان به ترجمه و اهل انس با قرآن، در ضمن آن مطرح می شود و پایپای جریان ترتیل در لفظ، جریان ترتیل در معنی پیش می رود؛ بلکه در شرایط حضور قلب و آمادی روحی، جریان ترتیل در لفظ در جریان ترتیل در معنی محو می گردد؛ همچنانکه در جریان سخن گفتن الفاظ محو گشته، روح به معانی توجه دارد.

۱- مخارج حروف

«أعرب القرآن فأنه عربی». امام صادق علیه السلام (ب ۲۱، ح ۲) (فصاحت و رسایی قرآن را آشکار کن چرا که آن فصیح و بلیغ می باشد).

«بینه تیانا...». (ح ۱) (- در معنی ترتیل - آیات قرآن را بروشنی تلفظ نما).

«تعلموا القرآن بعربیته و إیّاکم و النّبز فیه یعنی الهمز». (ص) (معانی الاخبار، ص ۳۴۵) (قرآن را با تلفظ عربی آن فرا گیرید و مراقب تلفظ همزه باشید).

ص: ۴۰۰

رعایت مخارج حروف، قدم اول در جریان ترتیل قرآن می باشد همانگونه که در تفسیر ترتیل از علی علیه السلام بر آن تأکید شده است:

«الترتیل أداء الحروف و حفظ الوقوف».

(ترتیل، رعایت مخارج حروف و حفظ وقفها می باشد).

این معنی چنانکه گذشت، اولین قدم در جریان ترتیل می باشد و در واقع جزء مقدمی آن بحساب می آید نه آنکه به «أداء حروف و حفظ وقوف» خلاصه گردد چنانکه غالب قراء و بسیاری از مفسرین، مطرح نموده اند.

نیازی به توضیح نیست که عدم رعایت مخارج حروف، موجب تغییر معنای کلمات و یا بی معنی شدن آن می گردد و این امر خود، موجب مستهجن شدن مفهوم آیات و گاه موجب کفر آمیز شدن معنی جملات می شود؛ چنانکه «الصّمد»، اگر «ص» بصورت «س» تلفظ گردد بمعنی کفر آمیز «کود و سرگین» و یا «غافل و مغرور» مشتبه می گردد.

هر یک از حروف، علاوه بر مخارج تلفظ، از صفاتی خاص خود، بطور انفرادی و یا در ترکیب با حروف دیگر و در حرکات مختلف، برخوردار می باشند که قسمت عمده آن، مربوط به کمال قرائت و زیبایی آن محسوب می شود که در بخش «تجوید» مورد توجه قرار می گیرد که از حد عموم، فراتر رفته، رعایتش به آگاهان این فن اختصاص می یابد بخش «حفظ وقوف» نیز امری فنی بوده که به علم «صرف و نحو و معانی بیان و لغت و گاه به تفسیر» نیازمند است که توضیحش می آید و در این زمینه، عموم باید از کارشناس آن پیروی کنند.

این سه بخش «مخارج حروف، تجوید و حفظ وقوف» در «علم قرائت» مورد بحث قرار می گیرد که بخش سوم متکی بر «ادبیات عرب و لغت و تفسیر» می باشد و مستقلاً نمی تواند بدون آن مبانی، در «علم قرائت»، مورد بحث قرار گیرد.

«لکلّ شیء حلیه و حلیه القرآن الصّوت الحسن». (ص) (ب ۲۴، ح ۳) (برای هر چیزی زیوری است و زیور قرآن صورت زیبا است).

«زینوا القرآن بأصواتکم». (ص) (بحار، ج ۹۲، ص ۹۰) (قرآن را با اصوات خویش زینت بخشید).

رعایت موسیقی قرآن، دومین قدم در جریان ترتیل قرآن می باشد که در معنی «ترتیل» وارد شده است:

«هو أن تتمکث فيه و تحسّن به صوتک». امام صادق علیه السلام (ب ۲۱، ح ۴) (آن- ترتیل- اینکه در آیات درنگ نمایی و به واسطه آن صوت خویش را زیبا گردانی).

ابعاد این مسأله طی مباحثی چند مورد بررسی قرار می گیرد:

۱- موسیقی قرآن و تأثیر شگرف آن

«إنّ له لحلاوه و إنّ علیہ لطلاوه و إنّ أعلاه لمثمر و إنّ اسفله لمغدق و إنّه ليعلو و لا یعلی». ولید بن مغیره (تفسیر المیزان، ذیل سوره مدثر) (به یقین قرآن را شیرینی است و بر او زیبایی و طراوتی است و بی شک بالای آن (شاخه هایش) ثمر بخش و پایین آن (ریشه و زمین آن) حاصل خیز و پر آب می باشد و به یقین آن علو و سر بلند است و تحت سلطه قرار نمی گیرد).

از آنجا که موسیقی و صوت زیبا، تأثیر شگرفی در تحول و دگرگونی روح انسان دارد، خداوند سبحان آیات کتابش را با موسیقی خارق العاده و اعجاز آمیزی در هم آمیخته است، این آهنگ کلمات و موسیقی ترکیبات قرآنی، آنچنان هماهنگ و

متناسب با معانی و مقاصد آیات، گره خورده است و آنچه‌ان فضایی از قدس و طهارت و شور و حرارت و جدیت، در روح انسانی می‌آفریند که بی‌اختیار، روح در قبضه قرآن قرار گرفته، مستانه به سیر و سلوک در فضای ملکوتی آیات به پرواز در می‌آید.

این تأثیر، آنچه‌ان معجزه آسا و گیراست که مخالفین، اتهامی جز سحر بر آن نیافتند:

«إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى». (مدثر / ۲۴) (این قرآن نیست جز سحری که مورد تبعیت واقع می‌شود).

این تأثیر عمیق و سد شکن آنچه‌ان کفار را به وحشت انداخته بود که تصمیم گرفتند در هنگام تلاوت قرآن بر مردم توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله هیاهو براه اندازند و سر و صدا کنند شاید که از نفوذ شدید قرآن در فکر و روح مردم جلوگیری کنند:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ».

(فصلت / ۲۶) (و کسانی که کفر ورزیدند گفتند به این قرآن گوش ندهید و در آن سخن بیهوده افکنید شاید شما غلبه کنید).

این تأثیر شگرف از تلفظ صحیح حروف و کلمات شروع شده، با رعایت آهنگ بیانی (۱) آیات ادامه یافته با رعایت موسیقی خاص ترکیبات و فراز و نشیب تعبیرات دقیق و آهنگین به‌مراه فضای حزن آمیز آن به اوج خود نزدیک می‌شود؛ در این مسیر، فصاحت کلمات و تعبیرات و بلاغت کلام و دقت اعجاز آمیز در گزینش کلمات و جایگاهشان در ترکیب و هماهنگی همه اینها با محتوا و مدلول آیات، طوفانی در روح تشنه به پا می‌کند و آنان را که به کسالت و دل‌مردگی افتاده اند با شلاق نوای

ص: ۴۰۳

۱- ۱. مقصود لحن سخن می‌باشد اینکه خبری است یا انشائی و در صورت دوم کدامیک از اقسام می‌باشند که هر یک آهنگ خاص را در سخن نیاز دارد.

سحر آمیزش به تکان و شور و حرارت می کشاند.

بی جهت نیست که تأکیدات فراوانی بر تلاوت آهنگین قرآن به الحان عربی وارد شده است:

«حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حَسَنًا، وَاللَّهُ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ». (ب ۲۴، ح ۷) (قرآن را با اصوات خویش زیبایی بخشید چرا که صوت زیبا، قرآن را زیبایی می افزاید، و خدا در خلقت خویش هر قدر بخواهد فزونی می بخشد).

«إِنَّ حَسْنَ الصَّوْتِ زِينَةٌ لِلْقُرْآنِ». (بحار، ج ۹۲، ص ۱۹۰) (بی شک زیبایی صوت، زینت قرآن است).

۲- عوامل صوت زیبا و ملکوتی قرآن

تلفظ عربی حروف و کلمات و آهنگ کلمات و ترکیبات آیات، دو عامل بروز صوت زیبای قرآن می باشند، حنجره قاری قرآن از یک طرف و خشیت و تقوای روحی و قداست و طهارت باطنی او از طرف دیگر دو عامل مهم در بروز موسیقی ملکوتی قرآن می باشند؛ آنچه تأثیر اساسی در تحول روح و روان دارد همین عامل چهارم (خشیت روحی) می باشد.

صوتی که از روحی متقی و خدا ترس و عاشق برمی خیزد؛ آنچنان نافذ و گیراست که هوش از انسان می رباید و سقاها را با مشک سنگین بر دوش، متوقف می نماید و آنچنان غرق در شنیدن می گرداند که سنگینی بار گران را از یاد می برند:

«كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ وَ كَانَ السَّيِّقَاؤُنَ يَمْرُونُ فِيَقْفُونَ بِيَابِهِ، يَسْتَمْعُونَ الْقُرْآنَ (قرائته)». امام صادق علیه السلام (ب ۲۴، ح ۴) گاه شدت تأثیر چنان بود که مستمع را مدهوش می ساخت:

ص: ۴۰۴

ذَكَرْتُ الصَّوْتِ عِنْدَهُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يَقْرَأُ فَرِيضًا مَرَّيْبَةً الْمَارَّ فَصَعِقَ مِنْ حَسَنِ صَوْتِهِ وَ
إِنَّ الْإِمَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حَسَنِهِ...».

(صوت قرآن را نزد امام یاد نمودم، پس فرمود: امام سجاد علیه السلام قرآن قرائت می فرمود پس چه بسیار رهگذر بر او گذر می نمود پس از شدت صوت زیبای حضرت، مدهوش می گشت و بی شک امام اگر چیزی از صوتش را آشکار نماید مردم از شدت صوت زیبایش طاقت بر شنیدن ندارند).

در ادامه حدیث، راوی با تعجب می پرسد: مگر رسول خدا با مردم نماز نمی خواند و صدایش را به قرآن بلند نمی کرد؟! حضرت فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم آن مقدار که طاقت شنیدن را داشتند، بار می نمود»:

«قُلْتُ وَ لِمَ يَكُن رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَصَلِّي بِالنَّاسِ وَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟! فَقَالَ:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يَحْمَلُ النَّاسَ مِنْ خَلْفِهِ مَا يَطِيقُونَ». امام موسی کاظم علیه السلام (ح ۲) در صدر اسلام نیز تأثیر قرائت و موسیقی قرآن، ارتباط شدیدی با شخصیت ملکوتی پیامبر عظیم الشان داشت، چرا که معصوم اساساً صوت ملکوتی داود علیه السلام را داراست و بدون روح قدسی و ملکوتی چنان تأثیر شگرف ممکن نخواهد بود؛ از این روست که وقتی از رسول خدا سؤال شد: «چه کسی از مردم قرآن را با صوت زیباتر می خواند؟» در جواب فرمودند:

«آنکه هرگاه قرائتش را بشنوی بینی که از عظمت مقام الهی در خوف و هراس بسر می برد»:

«سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : أَيُّ النَّاسِ أَحْسَنُ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ؟، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَنْ إِذَا سَمِعْتَ

قراءتہ رأیت أنه یخشی اللہ». (بحار، ج ۹۲، ص ۱۹۵) (۱) این تأثیر ملکوتی نه تنها در صوت معصوم که حتی در چهره اش جلوه گر است، تعبیری که زنان آلوده و بی شخصیت دربار فرعون، در مورد یوسف علیه السلام بکار برده اند جز با این حقیقت، قابل توجیه نیست.

آنچه که زنان را مدهوش و بلا اختیار نمود که حتی بریدن انگشتان دستهای خود را حس نکردند، نه صرف زیبایی ظاهری یوسف، بلکه آن زیبایی و قداست ملکوتی بود که با زیبایی ظاهری ترکیب گشته، نفوذ و تأثیرش به نهایت درجه خود رسیده بود، سخن آن زنان، خود شاهد گویایی بر این حقیقت بزرگ می باشد:

«حاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ». (یوسف / ۳۱) (دور است از ساحت مقدس خداوند، این موجود بشر نیست، این وجود مقدس جز فرشته ای بزرگوار چیز دیگری نیست).

تعبیر به «ملک کریم» خود، عظمت جلوه گر شده از روح ملکوتی یوسف علیه السلام را حکایت می کند؛ این معنی را در ائمه معصومین علیهم السلام نیز می بینیم آنجا که هیبت و عظمت امام سجاد علیه السلام صفوف فشرده جمعیت را در حج شکافته و چشمها را بر زمین دوخته است:

«یغضی حیاء و یغضی الناس من مهابة...!». فرزدق (حضرت از شرم، چشم فرو پوشیده است و مردم از هیبت او چشم فرو پوشیده گشته اند!).

ص: ۴۰۶

قرآن، کتاب جدیت (۱) است و شوخی بر نمی دارد و یادآور مسئولیت خطیر انسانی و هشدار دهنده عاقبت شوم زندگی بر اساس افکار غلط و روحیات فاسد، می باشد و پیوسته حقایق زندگی دنیا و آخرت را به ما گوشزد می نمایند از این رو فضای نزول قرآن با حزن آمیخته است و اساسا هر چه جدی است و عمیق و گویای حقیقت، در هاله ای از حزن قرار دارد و بر عکس، هر آنچه سطحی است و سرگرم کننده با سرور و شادمانی همراه می باشد؛ با این توجه است که قرآن پیوسته ما را هشدار می دهد و به جدیت و حزن می کشاند:

«إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَاقْرَأْ وَ بِالْحُزْنِ». امام صادق علیه السلام (ب ۲۲، ح ۱) (قرآن متلبس به حزن نازل گشته است پس آن را با لباس حزن بخوانید).

در این راستا در حدیث آمده است: «خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود که هرگاه در برابرم ایستادی پس همچون فرد ذلیل بی چیز بایست و هرگاه قرآن خواندی پس با صوت حزن آمیزی، آن را به من بشنوان»:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيَّ فَقِفْ مَوْقِفَ الذَّلِيلِ الْفَقِيرِ «و إِذَا قَرَأْتَ التَّوْرِيهَ ، فَاسْمَعْنِيهَا بِصَوْتِ حَزِينٍ» امام صادق علیهم السلام (ح ۲) این حالت را در سیره ائمه معصومین علیهم السلام نیز مشاهده می نمایم:

«عن حفص: ما رأيت أحدا أشدَّ خوفاً على نفسه من موسى بن جعفر عليهما السلام ولا أرجى للناس منه و كانت قراءته حزناً، فإذا قرأ كأنه يخاطب إنساناً». (ح ۳)

ص: ۴۰۷

(حفص بن غیاث می گوید: من از جهت خوف خدا بر نفس خود کسی را شدیدتر از موسی بن جعفر علیهما السلام ندیدم و نه فردی امید بخشنده تر از او را به مردم مشاهده نمودم (۱)) و قرائتش حزن آمیز بود، پس هرگاه قرآن می خواند گویا که انسانی را مورد خطاب قرار می داد).

«این حزن»، از «شناخت خود و ضعفها و نارساییهای خویش، مقام ذات ربوبی، یاد قیامت و مقام بازپرسی، بار سنگین امانت الهی و خطرات در کمین، کوتاهی عمر و طول راه (۲) و ...» سرچشمه می گیرد و حزنی است که با «جدیت و سعی و شتاب»، آمیخته است. (۳)

وقتی ما بیماریم و قرآن، طیب حاذق روحمان می باشد، طبیعی است که حال و هوای ما در برابر قرآن با ناله و زاری و اضطراب و بی قراری همراه گردد و با دو بال بیم و امید با حال حزین در فضای قرآن سیر نماییم.

بیم از اینکه، مبادا این طیب بزرگوار، ما را طرد نموده، نپذیرد (۴) و امید آنکه با توجهات این طیب، شفاء یافته به سلامتی قطعی دست یابیم.

این امید به نجات و سلامتی، هرگز از فضای حزن جدا نمی گردد و همواره، سرور چهره مؤمن با حزن قلبی آمیخته است، چرا که «شیطان» را دائم در کمین می بیند و «نفس اماره» را به سرکشی و طغیان، مهتا:

ص: ۴۰۸

۱- ۱. أَلْفَقِيهِ كَلَّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...»: (فقیه تمام عیار کسی است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند و از نسیم رحمت ناامید نگرداند و از مکر خدا ایمن نبخشد). (نهج، ک ۹۰)

۲- ۲. «آه من قلّه الزّاد و طول الطّريق و بعد السّفرة و عظیم الموردة». (ک ۷۷)

۳- ۳. «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسِيْعِي وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى؟» (آنکه با جدیت و شتاب و خوف و هراس بسویت می آید ...).

(عبس / ۱۰-۸)

۴- ۴. به جهت ظلم و شقاوت ما: «... وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا». (اسراء / ۸۲)

«المؤمن بشره في وجهه و حزنه في قلبه...». (نهج، ك ۳۳۳) «قلوبهم محزونه و شرورهم مأمونه...». (خ ۱۹۳)

۴- فرق موسیقی قرآن از موسیقی عناصر شهوتران

قرائت در فضای حزن برخاسته از دردمندی و احساس مسئولیت الهی، با رعایت اصول علم قرائت، مجرای شیوه قرائت قرآن را نشان می دهد که از موسیقی اهل فسق و فجور، بروشنی متمایز می گردد:

«إقرءوا القرآن بألحان العرب و أصواتها و إياكم و لحن أهل الفسق و الكبائر فإنه يجي من بعدى أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الزهائيه لا يجوز تراقيمهم، قلوبهم مقلوبه و قلوب من يعجبه شأنهم». امام صادق علیه السلام (ب ۲۴، ح ۱) (قرآن را به آهنگ و موسیقی عرب بخوانید و از موسیقی اهل فسق و گناهان کبیره برحذر باشید پس بی شک بعد از من اقوامی، می آیند که قرآن را در گلو می چرخانند همانند چرخاندن آواز شهوت انگیز و نوحه ها و آواز راهبان، که از حنجره شان فراتر نمی رود، دلهایشان وارونه است و دلهای کسانی که از کار اینان به شگفت در آیند).

قیودی که در این حدیث برای مرزبندی میان موسیقی قرآن و اهل تباهی آمده است دقیق و قابل تمییز در مقام اجرا می باشد:

الف: مانند موسیقی اهل گناه و آلودگی نباشد، خصوصیات این موسیقی: تحریک شهوات حیوانی، موجد رخوت و سستی در اوامر الهی، و کسالت و عدم نشاط در عبادات و معنویات می گردد و حالت حزن و جدیت را به غفلت و بی خبری مبدل می سازد.

ب: موسیقی قرآن، نظر به تحول روحیه در جهت هدایت و رشد ارزشهای انسانی

دارد و مسئولیت زاست، حال آنکه، موسیقی فاسد از مرز حنجره، قدم فراتر نگذاشته، تأثیری در تحول روحی مثبت ندارد، بلکه نشاط معنوی را زایل می نماید.

ت: آنکه موسیقی از حنجره اش بیرون می جهد اگر اهل تقوی و خشیت است و نشاط در عبادت دارد موسیقی اش ملکوتی است و اگر از تقوی و عبادت، بویی نبرده است و به فساد و تباهی آلوده است خود به فساد موسیقی اش شهادت می دهد.

ث: اگر مستمع متقی و اهل نشاط در عبادت از موسیقی به شگفت درآید و وجد و شور و حالی به او دست دهد نشان دهنده سلامت موسیقی و مجرای آن می باشد.

اما اگر وارونه قلبها و آنانکه از معنویت و ایمان بدورند و مشتاقانه بدان دل می سپرند، دلیل آلوده بودن آواز و آهنگ پخش شده می باشد.

ناگفته نماند اگر در حالتی هر دو گروه به موسیقی تمایل نشان دهند و به شور و نشاط در آیند نشان می دهد این موسیقی، زبان فطرت الهی می باشد که هر دو گروه را تحت تأثیر قرار داده است، و آن خود دلیلی دیگر بر سلامت آواز و آهنگ می باشد نه شاهی بر شبهه ناک بودن آن؛ همانگونه که قرآن حتی در دل سران شرک و کفر تأثیر می گذاشت و آنان را به شگفتی واداشته، شیفته شنیدن می نمود و با وجود قرار و مدار و تعهد بر عدم تکرار استماع، جاذبه شگفت قرآن، بی اختیار آنان را بسوی خویش می کشاند. (۱)

باید به این نکته توجه داشت که در شناخت و تمییز آواز و آهنگ منفی و مخرب، دو مرز نوعی و شخصی مطرح است؛ وقتی یک آواز یا آهنگ از نظر تشخیص نوع مردم متدین و متقی، مشتبه تلقی گردد، «جواز استماع» را در پی نخواهد داشت تا آنکه

ص: ۴۱۰

۱- ۱. جریان استماع ابوسفیان و عدّه ای دیگر: تفسیر المیزان، فی ظلال القرآن و ... ذیل آیات اوایل سوره فصلت.

از نظر شخص مستمع نیز وضعیت بررسی گردد اگر در مرز شخصی نیز تأثیر سوء و آلودگی احساس نشد، جواز استماع، مطرح می گردد؛ بنابراین در حرمت استماع، مرز نوعی کفایت می کند، لیکن در «جواز استماع»، احراز سلامتی در مرز شخصی، ضرورت دارد، همانگونه که گاه صدای عادی یک زن برای جوان محروم از ازدواج و در اوج غلیان نیاز جنسی، موجب تحریک شهوت می گردد که در این صورت، شنیدن صدای زن بر جوان حرام می باشد و لو اینکه زن، مرتکب گناهی نشده است؛ بله در چنین مواردی طهارت روحی خانم اقتضاء می کند که از شنوندن صدایش به چنین جوانی خودداری نماید. (۱) بلکه از آیه «فَلَا تَخْضَ عَنْ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» استفاده می شود که دلیل عدم خضوع در قول، حصول طمع در دل فرد مبتلا به شهوت می باشد پس در این صورت، حتی تکلم نیز حرام می گردد بشرط اینکه علم به تحریک و یا احتمال عقلایی به تحریک، در کار باشد. (۲)

عدم توجه به این مرز شخصی، بعد از مرز نوعی، بسیاری از متدینین را به آلودگی و تخریب نشاط ایمانی کشانده است.

برای آنکه، فرد و جامعه در دو مرز شخصی و نوعی موسیقی، تشخیص سالم داشته باشند باید با موسیقی قرآن از طفولیت مأنوس گردند و گوشت و خونشان از آن تغذیه نماید تا معیار سالمی در روح و روان افراد شکل گیرد، در کنار صوت قرآن، سرودهای روح افزا و انس و زمزمه ادعیه آهنگین و انس با نماز نقش مؤثری دارند.

نکته دیگر رعایت موازین و احکام شرعی در امر ارتباطات میان زن و مرد نامحرم می باشد که در شکل گیری این معیار صحیح، نقش بسزایی دارد، عدم اعتناء به این ضوابط، روح شهوت و آلودگی را در افراد می دمد و قدرت تشخیص روحی موسیقی را

ص: ۴۱۱

۱-۱. در فرض احتمال تحریک، و الا در فرض یقین به تحریک، باید از سخن گفتن خودداری نماید.

۲-۲. در این زمینه هر کس به مرجع خویش، رجوع نماید، لیکن احتیاط بسیار مستحسن می باشد.

از میان برمی دارد در این راستا، برداشتن موانع ازدواج و تسهیل آن، در حصول این طهارت و سلامت روحی فرد و جامعه بسیار اهمیت دارد که قرآن در سوره نور به همه اینها و غیر آن، بطور مفصل پرداخته است.

۵- گریه در کنار حزن

موسیقی قرآن در کنار حزن قرائت، از تقلب روحی و گریه جدا نمی باشد و این از مهم ترین شاخصه آن بشمار می آید:

«اقرأوا القرآن و ابکوا فإن لم تبکوا فتباکوا، لیس منا من لم یتغنّ بالقرآن».

(ص) (کنز، خ ۲۷۹۴) (قرآن را بخوانید و بگریید پس اگر گریان نمی شوید پس خود را به گریه زنید چرا که از ما نیست هر که قرآن را با موسیقی خاصش نخواند!).

این حدیث نبوی به خوبی، فضا و مجرای تغنی قرآن را می نمایاند فضایی که مملو از عرفان به خدا، دردمندی، حس مسئولیت و عشق و ایمان می باشد:

«ما من عین فاضت من قراءه القرآن إلّا قرت یوم القیمه». (ص) (کنز، خ ۲۸۲۴) (هیچ چشمی از قرائت قرآن اشکباران نگشت مگر آنکه در روز قیامت به اشک شوق روشن گردد).

۶- در گلو چرخاندن صوت (ترجیع صوت)

از نظر فقهاء آنچه حرمتش مسلم است، «صوت مَرّج طرب انگیز» است اما اینکه صرف ترجیع صوت، مورد نهی الهی باشد مورد اختلاف است؛ (۱) ظاهرا دلیل روشنی

ص: ۴۱۲

۱- ۱. بحث موسیقی و مرز حلیت و حرمت آن، تحقیق و بررسی فراوانی را می طلبد که متخصصان در فقه و موسیقی باید به آن بپردازند.

بر این معنا وجود ندارد، بلکه در حدیثی از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام آمده است:

«قلت لأبي جعفر عليه السلام: إذا قرأت القرآن فرفعت به صوتي جاءني الشيطان فقال: إنما ترائي بهذا أهلك و الناس، فقال: يا أبا محمّد اقرأ قراءه ما بين القراءتين تسمع أهلك و رجّع بالقرآن صوتك، فإنّ الله عزّ و جلّ يحبّ الصوت الحسن يرجع فيه ترجيعاً». (ب ۲۴، ح ۵) (به امام باقر علیه السلام گفتم هر وقت قرآن می خوانم پس صدایم را به قرائت بلند می کنم، شیطان به سراغم آمده می گوید: تو با این صدای بلند در برابر اهل خویش و مردم صرفاً خودنمایی می کنی، پس امام فرمود: ای ابا محمد قرائتی مابین دو قرائت آهسته و بلند را در پیش گیر که اهل خویش را بشنوانی و صدایت را به واسطه قرآن در گلویت بچرخان چرا که خدای عزیز و جلیل، صوت زیبایی را که در آن به نحو خاصی، صدا در گلو چرخانده شود، دوست دارد).

۷- زبان روح بشر

قرآن کریم، کتاب تفصیلی فطرت انسانی است که موسیقی آن، هماهنگ با محتوایش تنظیم گشته به زبان روح انسانی و فطرت الهی سخن می گوید و نیازهای او را پاسخ می دهد، از این رو هر کسی ولو بیگانه با مفاهیم قرآن، بواسطه موسیقی قرآن، غیر مستقیم از مفاهیم قرآن بهره مند می شود چرا که هر کسی با زبان فطرت آشناست.

این موسیقی به تعبیر «پیکت هال و پروفیسور آربری»: «آن سمفونی غیر قابل تقلیدی است که تنها اصواتش، انسان را به گریه و جذبه می کشاند». (۱)

ص: ۴۱۳

۱-۱. مقدمه تعبیر قرآن آربری، ترجمه محمد جواد سهلانی، ص ۴۸، دو فرد مذکور هر یک جداگانه قرآن را به انگلیسی ترجمه کرده اند، آربری در ترجمه اش سعی کرده است مقداری از موسیقی قرآن را جلوه گر سازد.

با این توجه، راز اصرار و تأکید بر قرائت قرآن و استمرار قرائت روشن می‌گردد که در این مرحله نیز روح و سرشت انسانی از رزق و بهره خویش از قرآن، بهره مند است.

باید تذکر داد که این، به معنی اکتفاء به قرائت و لو بدون فهم باشد، نیست، بلکه بیان حداقل مرتبه بهره مندی از قرآن می‌باشد که نباید در این مرتبه توقف نمود.

در پایان بحث متذکر می‌شویم که در روایات، معیار فضیلت و برتری مؤمن نزد خدا، «قرائت قرآن می‌باشد بدانگونه که نازل گشته است» و این معنی، لزوم بکارگیری شیوه قرائت را تأکید می‌کند که زمینه تدبیر را فراهم می‌نماید:

«ما استوی رجالان فی حسب و دین قطّ إلّا کان أفضلهما عند الله آدبهما، قلت:

قد علمت فضله عند الناس فی التّادی و المجلس فما فضله عند الله؟ قال علیه السلام :

بقراءة القرآن كما أنزل و دعائه من حیث لا یلحن فإنّ الدّعاء الملحون لا یصعد إلى الله». امام جواد علیه السلام (ب ۳۰، ح ۳) (دو فرد در شرف و دیانت هرگز یکسان نشدند مگر آنکه برتر آن دو نزد خدا با ادب ترین آن دو می‌باشد، گفتم: برتری او را نزد مردم در اجتماعات و جلسات دانستم پس برتری او نزد خدا به چیست؟ فرمود: به خواندن قرآن آنگونه که نازل گشته است، و به دعایش از این جهت که غلط ادا نمی‌کند چرا که دعاء غلط بسوی خدا بالا نمی‌رود).

۸- صوت زیبا و نفاق

اشاره

«ریاء» آفت صوت زیبا می‌باشد؛ اگر قرائت قرآن، از تدبیر و خشیت الهی و انقلاب روحی تهی گشت، کم‌کم این وسیله تحول روحیه، خود اصالت پیدا می‌کند و معیار ارزش قرار می‌گیرد؛ از این به بعد به موازات مقبولیت و مورد توجه واقع شدن نزد مردم، صوت زیبا وسیله خودنمایی و غرور می‌گردد و به صورت پلی برای رسیدن هر

چه بیشتر به شهوات اهل دنیا، در می آید؛ دنیا طلبی در باطن، و صلاح و مقبولیت ظاهری، تعارضی را در وجود قاری پدید می آورد که سرانجام به نفاق مستقر می انجامد و این ورطه ای است که قراء زیادی را در کام خویش فرو بلعیده است:

«أكثر منافق أمتي قراؤها!». (ص) (بحار، ج ۹۲، ص ۱۸۱) (اکثر منافقین امت من قاریان آن می باشند!).

و این از شگردهای مستمر و پنهان شیطان است که هر عبادت برجسته را اگر نتواند از انسان سلب نماید از حقیقتش تهی ساخته، صورت آن را بعنوان حقیقت آن، تزئین می نماید و بعنوان معیار ارزش معرفی می کند چنین است که انسان بتدریج فریفته ظاهر خویش گشته، امر بر خود او نیز مشتبه گشته در مسیر تباهی قرار می گیرد:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا!». (کهف / ۱۰۴) (بگو آیا شما را به سرمایه باخته ترین افراد در عمل خبر دهیم؟ کسانی که تلاش آنان در زندگی پست گم گشت در حالیکه آنان در محاسبه گمان می کنند که یقیناً آنان از حیث عملکرد، زیبا عمل می کنند!).

«من تعلم القرآن للدنیا و زینتها حرم الله علیه الجنة». (بحار، ج ۷۷، ص ۱۰۰) (هر که قرآن را بخاطر دنیا و زیور آن فرا گیرد خداوند بر او بهشت را حرام گرداند).

حرام شدن بهشت، قاریان ریا کار را همردیف مشرکین و اهل کتاب قرار داده است:

«إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ». (مائده / ۷۲) (به یقین هر که به خدا شرک ورزد پس قطعاً خدا بر او بهشت را حرام می گرداند و جایگاهش آتش دوزخ است و هیچ یاورانی برای ستمگران نمی باشد).

«من تعلم القرآن فلم يعمل به و آثر عليه حب الدنيا و زينتها استوجب سخط الله و كان في الدرجه مع اليهود و النصارى الذين يبنذون كتاب الله وراء ظهورهم، و من قرأ القرآن يريد به سمعه و التماس الدنيا لقي الله يوم القيمة و وجهه عظم ليس عليه لحم و زج القرآن في قفاه حتى يدخله النار و يهوى فيها مع من هوى...». (ص) (ب ۸، ح ۸) (هر که قرآن را یاد بگیرد پس به آن عمل نکند و عشق به دنیا و زیورش را بر قرآن ترجیح دهد، مستحق خشم خدا می گردد و در رتبه با یهود و نصاری خواهد بود آنانکه کتاب خدا را پشت سر انداختند.

و هر که قرآن را بخواند در حالیکه با آن شهرت طلبی و دنیا را می طلبد روز قیامت، خدا را دیدار می کند در حالیکه صورتش استخوانی است که بر آن هیچ گوشتی نیست و قرآن با نیزه بر پشت او می زند تا او را داخل آتش نماید و او در آتش سقوط می کند به همراه کسانی که سقوط کرده اند).

حرمت بهشت، لعنت و نفرین و محرومیت ابدی از رحمت خدا را با خود به همراه دارد:

«رب تال القرآن و القرآن يلعنه». (ص) (بح، ج ۹۲، ص ۱۸۴) (چه بسیار است تلاوت کننده قرآن در حالیکه قرآن او را نفرین می کند!).

«من دخل على إمام جائر فقرأ عليه القرآن يريد بذلك عرضا من عرض الدنيا، لعن القارئ بكل حرف عشر لعنات و لعن المستمع بكل حرف لعنه!». امام باقر علیه السلام (بح، ج ۹۲، ص ۱۸۴) (هر که بر امام ستمگر و منحرف وارد شود پس بر او قرآن بخواند در حالیکه با آن متاعی از متاع زودگذر دنیا را قصد نموده است، شخص قاری با هر حرف ده بار

نفرین می شود و شخص شنونده با هر حرف، یکبار مورد لعن قرار می گیرد!».

شدیدترین عذابها را نیز قاریان و علمای مجرم و تبه‌کار خواهند داشت!:

«إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحِيًّا مِنْ حَدِيدٍ تَطْحَنُ بِهَا رُؤُوسَ الْقُرَّاءِ وَالْعُلَمَاءِ الْمَجْرِمِينَ!».

(ص) (بح، ج ۹۲، ص ۱۸۴) (براستی در جهنم سنگ آسیایی از آهن قرار دارد که با آن سرهای قاریان و علمای مجرم آسیا می گردد!).

این شدت عذاب به جهت قداست و عظمت قرآن و حرمت علم، خصوصاً علم دین می باشد چرا که سوء استفاده از «قرآن و علم» در «قاموس الهی»، جرم بزرگی است که هرگز بخشوده نمی شود:

«وَلَا تَتَّبِعُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعِيدٌ تُبَوِّئُهَا وَتَذُوقُوا الشُّوْءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». (نحل / ۹۴) (و هرگز قسمها و تعهدات خویش را بعنوان دغلی و خیانت میان خویش بکار نگیرید پس در نتیجه قدمی از پس استواریش، بلغزد و در نتیجه عذاب شومی را بچشید بجهت اینکه (مردم را) از راه خدا بازداشتید، و منحصرأ برای شما عذابی عظیم خواهد بود!).

دفع و رفع ریا و نفاق

برای مصون ماندن از ریا و شکل گیری نفاق در سوره مزمل، بر حفظ دو رابطه با «خدا و خلق خدا» تأکید شده است که در پی امر به قرائت قرآن آمده است: (۱) «... فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا

ص: ۴۱۷

۱-۱. این دو رابطه علاوه بر رعایت جریان «ترتیل در معنی» می باشد که خواهد آمد.

حَسِينًا وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا، وَ اسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (مزمّل / ۲۰)
(پس از قرآن آنچه را که میسر است بخوانید و نماز را بیای دارید و زکات را بپردازید و به خدا قرض نیکویی دهید و آنچه را که برای جان خویش از خیر، پیش می فرستید آن را در نزد خدا بسیار ارزشمند و با پاداش عظیم تر (از غیر آن) می یابید، و از خدا طلب مغفرت و آمرزش گناهان خویش نمایید چرا که بی شک خداوند بسیار آمرزنده بسیار با رحمت می باشد).

ارتباط با خدای عالم که پناه و ملجأ نیازمندان می باشد، در دو شکل نماز و استغفار از آلودگیها و گناهان محقق می شود.

ارتباط با خلق خدا، جهت برطرف نمودن نیازهای مادی و معنوی آنان، در دو شکل زکات و قرض الحسنه صورت می گیرد؛ مقصود از «زکات»، «حقوق واجب» و مقصود از «قرض الحسنه»، «انفاق در راه خدا» می باشد که «قرض دادن» یکی از مصادیق آن بشمار می رود بشرط اینکه حال قرض گیرنده در پرداخت بدهی، رعایت گردد:

«وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

(بقره / ۲۸۰) (اگر قرض گیرنده در سختی بسر برد پس مهلتی باید تا زمان آسانی و وسعت فرا رسد و اینکه ببخشید برای شما بهتر است اگر می دانستید!).

علامت صحت و صدق ارتباط با خدا، تحقق ارتباط با خلق خدا می باشد: آنکه در رفع نیاز خلق خدا قدمی بر نمی دارد، و در سختی و تلخی زندگی آنان، خود را شریک نمی داند در ادعای «تدین» صداقت ندارد چرا که ممکن نیست ارتباط با خدا، تلاش برای رفع نیازهای مادی و معنوی خلق خدا را بدنبال نیاورد:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ». (ماعون) (آیا دیدی کسی را که روز گردن‌سپاری به خدا و روز جزاء را دروغ می‌پندارد پس آن همان کسی است که یتیم را با خشونت می‌راند و بر طعام درمانده تشویق نمی‌کند پس وای بر نمازگزاران آنانکه از نمازشان در اثر گناه، بی‌خبرند و آنانکه خود ریاء می‌کنند و از ماعون- هر آنچه رفع حاجت نماید- منع می‌نمایند).

می‌بینیم که از خصوصیات شخص ریاکار، «خشونت و بد اخلاقی و حرص و طمع» می‌باشد در حدیث آمده است که «دو خصلت بخل و سوء خلق، هرگز در وجود مؤمن جمع نمی‌شود» و آنکه با خدا مرتبط است، دو خصلت مذکور در وجود او به کرامت و حسن خلق مبدل گشته اند:

«... أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». (آل عمران/ ۱۳۴) (بهشت برای متقین آماده گشته است آنانکه در آسانی و سختی انفاق می‌کنند و- در برابر اهانت و درشتی- خشم خویش را فرو می‌نشانند و از خطای مردم در می‌گذرند و خدا محسنین را دوست دارد).

ریشه ریا و خودنمایی در سوره ماعون «فراموشی و تکذیب دین» معرفی شده است (۱) که با بخل و سوء خلق، تشدید می‌گردد، برای زدودن پرده بی‌خبری، رسیدگی

ص: ۴۱۹

۱- ۱. «تکذیب» مرتبه شدیدتر از «کفر» می‌باشد، و «کفر به دین» یعنی که می‌فهمد دین حق است لیکن به جهت هواپرستی نمی‌پذیرد، «تکذیب» یعنی با وجود آنکه می‌داند حق است نسبت دروغ می‌دهد و آن را باطل معرفی می‌نماید، در سوره انفال «کفر» موجب مؤاخذه و «تکذیب» موجب هلاکت می‌باشد: «... كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ...» «كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ...».

به حال دردمندان و بی‌نوایان در کنار یاد عظمت خدا و بازپرسی سخت روز قیامت ما را به حقارت زندگی دنیا و عاقبت شوم آن، و عظمت زندگی آخرت و سعادت ابدی آن متوجه می‌نماید، در اینجا است که دیگر «ریاء» زمینه اش را از دست می‌دهد، در حدیث نیز آمده است که در امور معنوی به اولیاء الهی نظر کنید و در امور مادی متوجه محرومین جامعه باشید، که نکته اول، غرور را از ما می‌گیرد و عقب ماندگیمان را به ما نشان می‌دهد و نکته دوم، ما را شاکر نعم الهی و متذکر آخرت می‌نماید؛ در حدیثی دیگر برای «رفع قساوت قلب و نرمش دل»، «اطعام مسکین و دست کشیدن بر سر یتیم» توصیه شده است:

«إِنَّ رَجُلًا شَكِيَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِذَا أُرِدْتَ أَنْ يَلِينَ قَلْبُكَ فَأَطْعِمِ الْمَسْكِينَ وَامْسَحْ رَأْسَ الْيَتِيمِ». (میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۴۷) خلاصه کلام اینکه: چهار فرمان «اقامه نماز، دادن زکات، انفاق و استغفار» مکمل امر قرائت قرآن و زداینده آثار سوء حاصل از صوت زیبا می‌باشند.

تأخر استغفار از اوامر دیگر، گویای این معنی است که توفیق تلاوت قرآن و اقامه نماز و انفاق واجب و مستحب، به عنایت الهی است و گرنه آنچه به ما منتسب است قصور بندگی و ذنوب و آلودگی روحی می‌باشد که باید پیوسته، رفع و زدودن آنها را از خدا طلب نماییم و در واقع «استغفار» مکمل «اقامه نماز و انفاق» در «رفع نفاق و غرور حاصل از عبادت» می‌باشد که برجسته ترین مشخصه اهل تقوی و بارزترین خصیصه است که حتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله بدان متصف است چرا که بیانگر ضعف و قصور و فقر و نیاز مطلق انسان و اعتراف به بندگی خویش در برابر خدای غنی حمید و غفور

رحیم می باشد و هرگز مؤمن از این خصلت جدا نمی گردد:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ». (آل عمران / ۱۳۵) (و کسانی که هرگاه عمل زشت و آلوده ای را مرتکب شوند یا به خویش ستم نمایند، خدا را یاد می نمایند و پاک شدن و پوشاندن گناهان خویش را درخواست می کنند- و چه کس جز خدا ذنوب را می پوشاند- و بر آنچه مرتکب شدند در حالیکه علم دارند، اصرار نمی ورزند).

۹- جهر و اخفات در قرائت

الف: جهر و اخفات در نماز و دعا

در قرآن کریم، در خصوص قرائت، دستوری بر قرائت آهسته یا بلند به صراحت نیامده است لیکن در مورد نماز و دعا که با قرآن اشتراکات فراوانی دارند، قیودی ذکر شده است:

«لَا تَجْهَرُ بِصَیِّ لَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا». (اسراء / ۱۱۰) (به سبب نماز صدایت را بلند مکن و آهسته منما و میان آن دو، راهی را بجوی) «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ». (اعراف / ۵۵) (پروردگارتان را با حالت ناله و زاری و در خفا بخوانید چرا که او متجاوزین را دوست ندارد!).

در نماز می بینیم که دستور به تعادل در قرائت آمده است: نه دائما بلند بخوان و نه پیوسته آهسته قرائت نما بلکه گاهی آهسته و گاهی بلند قرائت نما که نمازهای ظهر و عصر آهسته و باقی به جهر می باشد.

و یا اینکه نه آنقدر بلند که دیگری آزرده شود و نه آنقدر آهسته که خود نشنوی (که

در روایت آمده است) در این صورت، دستور صرفاً ناظر به نمازهای صبح و مغرب و عشاء و نمازهای نافله خواهد بود.

در مورد دعا دو قید «تضرع» و «خفیه» آمده است که اولی نظر به شکستگی دل و خشوع باطنی دارد که هر دو صورت آهسته و بلند را دربر می‌گیرد؛ قید دوم، نظر به مخفیانه بودن دارد که در میان جمع، ضرورتاً آهسته خواهد بود بگونه‌ای که دیگری نفهمد؛ و در خلوت، در صورت استتار، هر دو صورت آهسته و بلند را دربر می‌گیرد که سنت قطعی معصوم علیه السلام در این زمینه جاری بوده است و بسیاری از ادعیه عارفانه معصومین علیهم السلام در خلوت مناجات با صدای بلند بوده است که باعث شده است اصحاب با حضور در خلوتگاه آنان، آنها را فرا گیرند و به ما منتقل نمایند دعاهایی که در قنوت نماز و یا در سجده و یا در خلوت مناجات گزارش شده است.

تعبیر «معتدین» ممکن است نظر به عدم «تضرع و خفیه» باشد و علت دعای مقید را بیان کند یعنی؛ هر که خدا را با حالت تضرع و در خفا نخواند از ادب دعا خارج گشته و تجاوز از مقام بندگی نموده است که محرومیت محبت الهی را بدنبال دارد.

و ممکن است دلیل امر به دعا را توضیح دهد، یعنی؛ هر که دعا نکند، متجاوز از مقام بندگی می‌باشد، چه به تضرع باشد چه نباشد، چه در خفا صورت گیرد و چه آشکارا باشد.

معنی اول، «غالب موارد» را دربر می‌گیرد و نمی‌تواند کلیت داشته باشد چرا که ادعیه فراوانی از رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که در میان جمع و آشکارا مطرح شده است: همچون دعای عرفه امام حسین علیه السلام و غیره؛ بنابراین، این دستور نظر به اخلاص در بندگی دارد که علامتش ارتباط با خدا در خلوت می‌باشد و صدق دعای در جمع را نیز شهادت می‌دهد امّا آنکه در جمع «داعی» است و در خلوت «غافل و ناسی» به مرض خطرناک ریا و نفاق مبتلاست و از مقام بندگی متجاوز می‌باشد:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ، قَامُوا كَسَالَى يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا». (نساء / ۱۴۲) (به یقین منافقین به خدا نیرنگ می زنند در حالیکه او نیرنگ زنده به آنان است و هرگاه به نماز قیام می کنند، با کسالت اقدام می نمایند، به مردم خود را می نمایند (ریاء می کنند) و خدا را جز مدت اندکی یاد نمی کنند).

تعبیر «إِلَّا قَلِيلًا» همان تظاهر به بندگی در جمع می باشد که از حقیقت و پشتوانه دعای در خلوت، تهی است (۱) و یا اینکه به عدم استمرار ذکر خدا در خلوت و باطن خویش، نظر دارد که حالت «تذبذب» و تردید و عدم ثبات در ایمانشان را حکایت می کند:

«مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَاءٍ وَلَا إِلَى هُوَاءٍ...». (نساء / ۱۴۳) اما در معنی دوم، دعا بدون تضرع، معنی ندارد و از حقیقتش تهی است بنابراین یا «تضرع» در این آیه مقابل «خفیه» می باشد که دعای آشکار بهمراه دلشکستگی را می رساند که «خفیه» نیز به تقابل «تضرع در خفاء» را می فهماند، و یا صرفاً معنی خود را دارد که بناچار آیه، تأکید بر رعایت دو شرط تضرع و خفاء دارد؛ اما وجه اول تأکید بر تضرع دارد که در پنهان و آشکار باید مراعات گردد؛ این معنی متقابل، از بلاغت و ایجاز قرآن است که نمونه های فراوانی دارد:

«وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا». (اسراء / ۸۲) «... فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ...». (یونس / ۳۲)

ص: ۴۲۳

۱- ۱. مؤید این برداشت تفسیر علی علیه السلام از آیه است: «من ذکر الله عزّ وجلّ فی السیر فقد ذکر الله کثیراً، إنّ المنافقین کانوا یدکرون الله علانیه و لا یدکرونه فی السیر فقال الله عزّ وجلّ: یراؤون الناس و لا یدکرون الله إلا قلیلاً». (کافی، ج ۲، ص ۵۰۱)

در آیه اول «ظالم» در مقابل «مؤمن» آمده است در حالیکه مقابل آن «کافر» می باشد یعنی که مؤمن از عدالت جدا نیست و کافر از ظلم، (۱) در آیه دوم مقابل «حق»، «ضلال» آمده است، یعنی که «حق، هدایت را بدنبال دارد» و «باطل، ضلالت را».

با توجه به اطلاق تعلیل «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»، معنی دوم مناسب تر است و الا به علت موارد نقض، باید حداکثر به موارد غالب حمل شود که پشتوانه دعای در جمع می باشد. در آیه دیگر در همین سوره اعراف نیز این دو قید را می بینیم:

«وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ». (اعراف / ۲۰۵) (و پروردگارت را در درونت با حالت دلشکستگی و خوف و هراس و بدون آشکار کردن سخن در صبحگاه و شامگاه یاد نما از بی خبران مباش).

این آیه شریفه، برجسته ترین آیه در بیان ادب دعا می باشد که بلافاصله پشت سر ادب سماع قرآن، آمده است؛ در این آیه دعا با صدای بلند، نفی شده است اما دعا با صدای آرام و معمولی را نفی نمی کند و شاهدش بیان رسول خداست که هنگام دعا و ذکر اصحاب بصورت فریاد، می فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ اإِرْبِعُوا عَلَي أَنفُسِكُمْ، أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمًّا وَ لَا غَائِبًا، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا إِنَّهُ مَعَكُمْ!». (نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۱) (ای مردم، توقف کنید و به خود متوجه شوید، آگاه باشید که شما نه خدای کر و نه خدای غایب را نمی خوانید!، بلکه - شما خدای شنوا و قریبی را می خوانید که همراه شماست).

ص: ۴۲۴

۱- ۱. شاهد بر آن آیات دیگر است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ». (انعام / ۸۲) (وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ). (بقره / ۲۵۴)

علاوه بر آن، در آیه «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» مقید به دو وقت «صبحگاه و شامگاه» می باشد یعنی که در اوقات دیگر، مناسب حال طبیعی خویش (نه مصنوعی) دعا با صدای بلند و فریاد گونه مانعی ندارد، بلکه حتی گاه بلااختیار و از سر دردمندی و بیچارگی و اضطرار می باشد که انسان یارای حبس صوت خویش را ندارد، به این معنی، در قرآن شواهد بی شماری را می توان نشان داد، حضرت یونس علیه السلام را می بینیم که با حالت اضطرار در دل دریا، در شکم ماهی، با تضرع و با فریاد خدا را می خواند:

«... فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

(انبیاء / ۸۷) (پس با صدای بلند در ظلمات فریاد زد که هیچ معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی تو، بی شک من از ستمگران بودم).

«نداء» به معنی صوت رفیع و بلند به شکل فریاد می باشد:

«إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ...» (جمعه / ۹) با این توجه، قرآن در لحظات بحرانی شدید در زندگی انبیاء، دعای آنان را با تعبیر «نادی» ذکر می کند که مطلب گذشته را تأکید می کند:

«وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي...» (هود / ۴۵) «وَ نُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ...» (انبیاء / ۷۶) «وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (انبیاء / ۸۳) «وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (انبیاء / ۸۹)

ب: جهر و اخفات در قرائت قرآن

با توجه به آیه سماع قرآن و آیات فراوان دیگر که تلاوت قرآن بر مردم را مطرح می کند، معلوم می گردد که قرائت جهری نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحب می باشد و

گاه بالاتر، در مقام تبلیغ واجب می شود:

«وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (اعراف / ۲۰۴) «... يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...». (جمعه / ۲) احادیث معصومین نیز این معنی را تأکید می کند:

«قلت لأبي عبد الله، الرجل لا يرى أنه صنع شيئاً في الدعاء و في القرائه حتى يرفع صوته فقال عليه السلام لا بأس، إن علي بن الحسين عليهما السلام كان أحسن الناس صوتاً بالقرآن و كان يرفع صوته حتى يسمعه أهل الدار، و إن أبا جعفر كان أحسن صوتاً بالقرآن و كان إذا قام من الليل و قرأ، رفع صوته، فيمرّ به ماّر الطريق من السّقّائين و غيرهم فيقومون فيسمعون إلى قراءته». (ب ۲۳، ح ۲) (به امام صادق عليه السلام گفتم، شخصی تا صدایش را بلند نکند معتقد است که در دعاء و قرائت قرآن کاری انجام نداده است، فرمودند، اشکالی ندارد، چرا که امام سجاد عليه السلام در میان مردم، زیباترین صوت قرآن را دارا بود و پیوسته صدایش را بلند می کرد تا قرآن را اهل خانه بشنوند، و امام باقر عليه السلام نیز زیباترین مردم از نظر صوت قرآن بود و عادت داشت هر وقت که در شب به نماز قیام می نمود و قرآن می خواند صدایش را بلند می کرد پس رهگذران از سقّاهای دیگران از کنار او می گذشتند پس می ایستادند و به قرائت او گوش فرا می دادند).

در این حدیث، امر دعا و قرآن، یکسان تلقی شده است و بر استحباب قرائت جهری، دلالت می کند.

ت: جهر و اخفات و حال مؤمن:

اشاره

جهر و اخفات اساساً به حال روحی مؤمن بستگی دارد، آنکه در طول روز به سخن، سرگرم بوده، کمتر به اندیشه و تأمل نشسته است، ضرورت دارد در سه وقت خاص قبل

ص: ۴۲۶

از غروب و طلوع خورشید و ثلث آخر شب، با خدای خویش خلوت نموده، به نجوا نشیند که اثر عمیقی در روح و روان انسان دارد، (۱) این نجوا اغلب با زمزمه و خفاء تناسب بیشتری دارد و از ریاء دورتر و به اخلاص نزدیک تر است و آثار و برکات آن نیز در قیاس با قرائت و دعای آشکار، بسیار عظیم تر می باشد:

«لا- یکتب الملک إلّا ما سمع و قال الله عزّ و جلّ: «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً» فلا يعلم ثواب الذّکر فی نفس الرّجل غیر الله عزّ و جلّ لعظمته». امام علیه السلام (کافی، ج ۲، ص ۵۰۲) (فرشته جز آنچه را که بشنود، نمی نویسد در حالیکه خدای عزیز و جلیل می فرماید:

«پروردگارت را در درونت با حالت دلشکستگی و با خوف و هراس یاد نما» پس مقدار پاداش ذکر خدا را در نفس شخص بخاطر عظمت آن، غیر خدای عزیز و جلیل نمی داند).

تعبیر «لا یکتب الملک إلّا ما سمع» گویای آن است که فرشته هر آنچه را که در نفس، جریان داشته باشد صدایش را می شنود و لو بی صدا باشد! «قال الله عزّ و جلّ: من ذکرنی سرّاً ذکرته علانیه». امام صادق علیه السلام (ص ۵۰۱) (خدای عزیز و جلیل می فرماید: هر که مرا پنهانی یاد نماید من او را در آشکار یاد خواهم نمود).

توجه به جریان روحی، گاه ضروری می نماید که انسان به جای قرائت حتی به صورت زمزمه ای، به استماع پردازد، این حالت گاه بقدری قوت می گیرد که فقط استماع است که گره از روح گشوده و رزق روح را تأمین می کند، در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می بینیم که گاه به ابن مسعود یا یکی دیگر توصیه می فرمودند: او قرائت

ص: ۴۲۷

کند تا حضرتش گوش فرا دهند، در این استماع حضرت آنچنان منقلب می شد که از شدت تقلب و دگرگونی روحی، قاری قرائتش را به پایان می برد، جریان قرائت سوره نساء تا آیه ۴۱ توسط ابن مسعود از این موارد است، (۱) در این جریان وقتی ابن مسعود از درخواست حضرت، تعجب کرده می گوید: «قرآن بر شما نازل گشته، چگونه من بر شما بخوانم؟» حضرت می فرماید: «دوست دارم که از دیگری بشنوم»؛ این بیان نشان می دهد که حتی گاه پیامبر نیز از لحاظ روحی، در شرایطی است که نیازمند گوش سپردن به قرائت دیگری است.

آنکه جریان روحی اش را با قرائت و دعا در درون خود و به خفاء طی کرده است در ادامه، در این جریان برای تعمیق و تأثیر بیشتر، روح و روان او نیازمند قرائت و ذکر آشکار می باشد که در اینجا خروج صوت حزین از حنجره بر جان قاری و مستمع، هر دو اثر می گذارد و بیشتر منقلب می نماید در این حال، باران اشک سرازیر گشته، سرزمین وجود انسان را آبیاری و بذره‌های وجود را بارور می گرداند.

بر این اساس جهر و اخفات امری نسبی بوده هر یک در جایگاه خاصی مطرح می باشد که چهار حالت دارد:

۱- ترجیح قرائت و ذکر جهری:

در شرایطی که بر دیگران یا خویش مؤثر باشد و ریاء و خودنمایی حاصل نگردد در شرایط حتی احتمال ریاء مانعی نخواهد بود چرا که عموماً این احتمالات و سوسه شیطان می باشد که نباید به آن اعتناء نمود:

«قلت لأبي جعفر عليه السلام: إذا قرأت القرآن فرفعت به صوتي جاءني الشيطان فقال: إنما ترأني بهذا أهلك والناس، فقال: يا أبا محمد اقرأ قراءه ما بين القرائين، تسمع أهلك و رجع بالقرآن صوتك، فإن الله عز وجل، يحب»

ص: ۴۲۸

۲- لزوم قرائت و ذکر جهری:

در شرایطی که ضرورت تبلیغ دیگران مطرح می باشد به شرط آنکه رياء شکل نگیرد چرا که مؤمن، اصلاح دیگران را به قیمت تباهی خویش هرگز نمی پذیرد (در اینجا نیز احتمال رياء اهمیتی ندارد):

«و لکنی لا أرى اصلاحکم بإفساد نفسی». (نهج، خ ۶۹)

۳- ترجیح قرائت و ذکر اخفائی:

در شرایطی که تبلیغ دیگران، مطرح نیست و حالت انسان نسبت به جهر یا اخفات یکسان می باشد که در این صورت تأثیر اخفاتی در وجود انسان بیشتر است:

«قال الله عزّ و جلّ لعیسی علیه السلام: یا عیسی، اذکرنی فی نفسک اذکرك فی نفسی و اذکرنی فی ملائک اذکرك فی ملاء خیر من ملاء الأدمیین، یا عیسی أئن لی قلبک و أكثر ذکری فی الخلوات...». امام صادق علیه السلام (کافی، ج ۲، ص ۵۰۲) (خداوند عزیز و جلیل به عیسی علیه السلام فرمود: ای عیسی مرا در درون خود، یاد نما، تو را در وجود خویش یاد خواهم نمود و مرا در آشکار خود یاد نما، تو را در میان جمعیتی بهتر از جمعیت آدمیان یاد خواهم کرد، ای عیسی برایم قلب خویش را نرم کن و یاد من را در خلوتها فراوان نما).

«من قرأ «إنا أنزلناه...» یجهر بها صوته کان کالشّاهر سیفه فی سبیل الله، و من قرأها سرّاً کان کالمتشخّط بدمه فی سبیل الله...»: امام باقر علیه السلام (ب ۲۳، ح ۱) (هر که سوره قدر را بخواند در حالیکه صدایش را به آن بلند نماید مانند کسی است که شمشیرش را در راه خدا بیرون کشیده است، و هر که آن را پنهانی بخواند مانند کسی است که در راه خدا، به خون خویش غلطیده است!).

این مسأله، همچون «صدقه دادن» می باشد که در شرایط تشویق و آموزش دیگران،

صدقه جهری ارجحیت دارد اما آنجا که این ضرورت در کار نیست صدقه سری بسیار تأکید شده است:

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».
(بقره / ۲۷۱) (اگر صدقات را آشکار نمایید پس آن نیکوست و اگر آن را مخفی بدارید و به فقراء دهید پس آن برای شما بهتر است و خدا از شما بعضی از آلودگیهایتان را پاک می نماید!).

«صدقه السر تطفی غضب الرب». (ص) (صدقه پنهانی خشم پروردگار را فرو می نشاند).

۴- لزوم قرائت و ذکر اخفاتی:

در شرایطی که «جهر» آثار روانی منفی داشته باشد و یا موجب ریا گردد «اخفات» ضرورت می یابد:

«یا أبا ذر إخفض صوتك عند الجنائز وعند القتال وعند القرآن». از وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر (ب ۲۳، ح ۳)
(ای ابوذر صدایت را نزد جنازه ها و هنگام درگیری جنگ و نزد قرآن پایین آور).

تعبیر «عند القرآن» ممکن است که مقصود هنگام قرائت قرآن، توسط دیگری باشد که از بحث ما خارج خواهد بود؛ رعایت اخفات در برخورد با «جنازه ها»، جهت بهره مندی از تفکر حاصل از سکوت می باشد (۱) و «هنگام درگیری» موجب ثبات روحیه و قوت قلب و قوت اندیشه و چاره جویی خواهد بود.

ص: ۴۳۰

۱- ۱. «دلیل التّفکر الصّمت». معصوم علیه السلام (اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل)

«كان النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْطَعُ قِرَاءَتَهُ آيَةَ آيَةٍ». ام سلمه (ب ۲۱، ح ۵) (پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته قرائت خود را به صورت آیه آیه تقطیع می نمود).

سومین قدم در ترتیل قرآن، تقطیع آیات است که سیره پیامبر خصوصاً در سوره حمد هنگام نماز می باشد.

۱- ضرورت تقطیع

قرآن کریم سفره گسترده الهی است که باید به قدر ظرفیت از این سفره الهی سهمی گرفت و این سهم طی لقمه هایی حاصل می شود که با تأنی و تک تک اخذ و هضم و جذب گردد.

این مسأله ایجاب می کند که آیات قرآن را به قدر نفس و به اندازه کشش ذهن و فهم خویش تقطیع نماییم تا مطالب در ذهن و فکر، حضور یابند و دل از آن بهره مند گردد بهمین جهت در حدیث آمده است که «مکروه است انسان سوره توحید را با یک نفس بخواند:

«يَكْرَهُ أَنْ يَقْرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» فِي نَفْسٍ وَاحِدَةٍ». امام صادق علیه السلام (ب ۲۳، ح ۳) در روایات ترتیل، مکث و تأنی در آیات تأکید شده است که لازمه اش تقطیع می باشد:

«قفوا عند عجائبه...». امام صادق علیه السلام (بحار، ج ۹۲، ص ۲۱۵) (در برابر شگفتیهایش بایستید).

«معیار تقطیع»، مقدار قدرت دریافت و فهم در هر نفس از قرائت می باشد که یک یا چند جمله تام از یک آیه را دربر می گیرد که این مطلب لزوما مساوی با یک آیه نیست، چه بسا یک آیه، دارای چندین جمله مفید مرتبط بهم می باشد که برای فهم و حضور در فکر و دل، ضرورت دارد که به چند قطعه مناسب تقسیم گردد؛ این تقسیم، ارتباط مستقیمی با فهم اجمالی ترجمه و گاه فهم اجمالی تفسیر آیه دارد.

این فهم معنی آیه، نیازمند به آگاهی بر صرف و نحو دارد، علاوه بر آن، نیازمند به درک فصاحت و بلاغت آیه دارد که توجه به آن تقطیع مناسب را به دنبال می آورد چرا که صرف دانستن صرف و نحو بر خلاف تصور عموم، برای تقطیع کفایت نمی کند و این مطلبی است که حتی در علائم وقف گذاری قرآنهاى موجود به آن توجه نشده است؛ بعنوان مثال؛ سوره حمد را در نظر گیریم؛ آیه دوّم تا چهارم از نظر ترکیب نحوی، یک جمله محسوب می شوند چرا که از نظر نحوی آیه ۳ و ۴ عطف بیان یا بدل می باشند که تابع لفظ جلاله «الله» و یا «رب العالمین» هستند پس باید به عنوان یک جمله مفید، در انتهای آیه ۴ وقف نمود که در علائم گذاری وقف در قرآنها نیز چنین است.

لیکن توجه به نکات معانی بیان آیات این مطلب را نفی می کند، آهنگ انتهای آیات نیز خود شاهد دیگری است که اینها سه آیه هستند و حداقل پنج مطلب مستقل در عین ربط را می رسانند و تدبر در آیات، اقتضای تقطیع به سه قسمت را دارد؛ سیره پیامبر نیز دلیل دیگری است بر این معنی، چرا که حضرت، سور قرآن خصوصا سوره حمد را آیه به آیه قرائت می فرمودند؛ همینگونه است آیات ۶ و ۷ که در قرآنها مجموعا یک جمله مفید تلقی شده است که حداقل (بنابر معانی بیان) چهار جمله مفید می باشد.

با توجه به مطالب مذکور، علائم قراردادی در رسم الخطهای قرآن به عنوان وقفهای

لازم (م) مطلق (ط)، جائز (ج)، مجوز (ز)، مرخص (ص) و وقف ممنوع (لا)، خصوصا در سه علامت اخیر لزوم تبعیت ندارد، مگر آنکه با ملاکهای مذکور، هماهنگ باشد.

اگر به نکات بلاغی آیات، عنایت نشود بسیاری از لطافتها و ظرائف در آیات از دست می رود؛ حتی در آنجا که از نظر نحوی، فاعل یک فعل که رکن اصلی جمله است در آیه بعد آمده است و در ظاهر دو آیه را باید به عنوان یک جمله مفید اخذ کرد، لطف تعبیر و ظرافت آیه، اقتضای تفکیک را دارد، دو آیه بودن آن، نیز شاهی بر این تفکیک است:

«فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ». (نور/ ۳۶)

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ...». (نور/ ۳۷)

در آیه اول «یسبح» نیازمند فاعل می باشد که از نظر نحو «رجال» فاعل آن می باشد لیکن اگر فاعل را ضمیر مستتر در فعل، اخذ کنیم که ابهام دارد و در کلمه «الآصال» وقف نماییم؛ این ابهام، ما را به سؤال می کشاند: چه کسانی صبح و شامگاه خداوند را به پاکی و نزاهت در آن بیوت یاد می کنند؟

با این سؤال آیه ۳۷ جواب از این سؤال مقدر خواهد بود.

به آیه ۳۶ بنگریم: ابتدایش با جار و مجرور «فِي بُيُوتٍ» آغاز گشته است که ما بعدش صفت «بیوت» می باشد پس از نظر نحوی، عاملش را باید در آیه قبل جستجو نمود، پس خود ناقص می باشد که باید صفت (نور) در فقره «نُورٌ عَلَى نُورٍ» بگیریم در حالیکه اگر «فِي بُيُوتٍ...» را استیناف بیانی بگیریم لطف خاص آیه جلوه گر می شود:

«نور الهی در کجا قرار دارد؟؛ در خانه هایی که خدا اجازه داده است...».

می بینیم که لطف تعبیرها در این گونه برخوردها، بیشتر جلوه گر می شود.

اصولاً- برداشت معمول و متداول و یکنواخت نحوی از سطح یکنواخت و عادی روحیه‌ها و گفتارهای روزمره، ناشی شده است؛ حال آنکه قرآن کریم با تحلیل روانی عمیق مخاطب خویش، از انواع شیوه‌های ظریف هنری بهره برده، تا تأثیر خویش را در عمق نفوس، تحقق بخشد. (۱)

و اساساً در تعبیرات قرآنی، هنرنمایی در زیبایی تعبیر، و تازگی و طراوت در ارائه مطالب، شاهکاری است که اهل ذوق سلیم و لطافت طبع، بدان پی برده، به وجد و سرور در می‌آیند.

یکی از شیوه‌های فراوان بکار گرفته شده، «القاء مطالب با روش ایجاد سؤال» می‌باشد تا فکر را گزیده به جریان اندازد؛ این نحوه برخورد، تأثیرش بسیار عمیق و پر دامنه می‌باشد که حتی عوام بی فکر را به تفکر جدی می‌کشاند و ذهنهای خسته و وازده و تنبل را به سعی و تلاش و جدیت وادار می‌کند. (۲)

پس در امر تقطیع، نکته سنجی و ظرافت و لطافت روحی لازم است تا که تالّو آیات جلوه گر شود:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْئَالُهَا؟». (محمد / ۲۴)

ص: ۴۳۴

۱- ۱. «وَلَقَدْ صَيَّرْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا». (کهف / ۵۴) «و بحقیقت قسم ما در این قرآن برای مردم از هر مثلی به شیوه‌های گوناگون آوردیم (تا متحول گردند و لیکن) انسان در ستیزه جویی از هر چیزی فزونتر است». نظیر این تعبیرها: (اسراء / ۸۹ و ۴۱، زمر / ۲۸ و ۲۷، طه / ۱۱۳، انعام / ۶۵ و ...)

۲- ۲. «و تَلَمَّكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»: (حشر / ۲۱) (و آن مثلها را برای مردم می‌زنیم شاید که ایشان تفکر نمایند)، نظیر این اهداف (احقاف / ۲۷، اعراف / ۵۸، ابراهیم / ۲۵). در آیات «ضرب مثل و تصریف»، هدف از ارائه مطالب به شیوه‌های گوناگون «تفکر، تذکر، فقه، رجوع، تقوی و شکر» می‌باشد.

اشاره

«و لا تهذّه هذّ الشّعْر و لا تنثره نثر الرّمْل ...». (ب ۲۱، ح ۱) (قرآن را بسرعت همچون شعر خواندن، قرائت منما و همچون ریگ پراکنده مکن!).

«انّ القرآن لا یقرأ هذر مه و لکن یرتل ترتیلا ...». (ب ۲۷، ح ۳) (به یقین قرآن بسرعت قرائت نمی گردد و لیکن به شیوه ترتیل خاصی تلاوت می شود).

پرهیز از شتاب در قرائت، قدم چهارمی است که در حین ترتیل باید برداشته شود.

۱- ضرورت درنگ در قرائت

قرآن کتابی معمولی و سطحی نیست که بتوان تند تند قرائتش نمود و معانی اش را دریافت.

آیات، نه همچون شعر است که محتوایش در حین سرعت در قرائت دریافت گردد و چیزی بجا نماند و نه همانند کلمات قصاری است که بی ربط در کنار هم قرار گرفته باشد و هر یک مدلولی مستقل و بریده از دیگری را داشته باشد، از این رو، در امر ترتیل، هشدار داده شده است که نه مثل شعر تند تند بخوان و نه مثل ریگ آیات را متفرق و پراکنده ساز و فکرت هم رسیدن به انتهای سوره نباشد.

آخر قرآنی که در عین لطافت و زیبایی و جذابیت ظاهر از باطنی عمیق برخوردار است و اقیانوسی را ماند پهناور که عمق آن دور از دسترس است و شگفتیهایش پایانی ندارد، چگونه در قدح محدود بشری، جای خواهد گرفت و یکباره آنهم با قرائت شتاب آلود دریافت خواهد گردید؟!:

«وإن القرآن ظاهره أنيق و باطنه عميق و لا تفنى عجائبه و لا تنقضى غرائبه».

(نهج / خ ۱۸) (براستی قرآن ظاهرش بسیار شگفت و زیبا و باطن آن بسیار عمیق می باشد و شگفتیهایش تمام نمی شود و ناشناخته هایش پایانی ندارد).

«... و بحرالا یدرک قعره ...» (خ ۱۹۸) (و قرآن دریایی است که عمق آن درک نمی شود).

این است که بهره مندی از قرآن، فکری می خواهد متدبّر و غوّاص و روحی تشنه و جستجوگر تا که به درّهایی از این اقیانوس، دست یابد.

۲- مقدار سرعت و تأنی

سرعت قرائت، با توجه به تفاوت افراد در قدرت اندیشه و توان دریافت، متفاوت است، لیکن حدّ متوسط آن، ختم قرآن در فرصت یک ماه می باشد مگر در ماه رمضان که به برکت فضای مساعد و معنویت آن، قابلیت جذب و دریافت آیات، فوق العاده افزایش یافته. سرعت قرائت بیشتر می شود:

«قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أقرأ القرآن في ليلة؟ فقال لا يعجبني أن تقرأه في أقل من شهر!». (ب ۲۷، ح ۱) (به امام صادق گفتم: آیا قرآن را در یک شب بخوانم؟ پس فرمود برایم خوش آیند نیست که آن را در کمتر از یک ماه قرائت نمایی!).

در حدیثی مشابه «ان يقرء القرآن» آمده است (۱) که نشان می دهد مطلب، عمومی است و صرفاً به مخاطب حدیث محدود نمی گردد؛ در حدیثی دیگر به اشاره بر این

ص: ۴۳۶

۱- ۱. (ح ۹).

«سأل أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام: جعلت فداك أقرأ القرآن في ليله؟ فقال لا، ففي ليلتين؟ فقال لا، حتى بلغ ست ليال فأشار بيده فقال ها، ثم قال يا أبا محمد إن من كان قبلكم من أصحاب محمد كان يقرأ القرآن في شهر و أقل، إن القرآن لا يقرأ هذرمه و لكن يرتل ترتيلا، و إذا مررت بآيه فيها ذكر الجنة و سئلت الله الجنة و إذا مررت بآيه فيها ذكر النار و قفت عندها و تعوذت بالله من النار». (1) (ح 3) (ابو بصير از امام صادق پرسید: فدایت گردم آیا قرآن را در یک شب بخوانم؟ پس فرمود: نه، پس در دو شب؟ پس فرمود: نه، تا آنکه به شش شب رساند، پس حضرت با دست خود اشاره کرد پس فرمود: بله سپس فرمود: ای ابا محمد: راستی قبل از شما از یاران محمد صلی الله علیه و آله، قرآن را پیوسته در یک ماه و کمتر می خواندند، چرا که قرآن با سرعت خوانده نمی شود و لیکن به ترتیل خاصی تلاوت می گردد و هرگاه به آیه ای گذر کردی که یاد بهشت در آن بود نزدش می ایستی و از خدا بهشت را درخواست می کنی و هرگاه به آیه ای گذر کردی که یاد جهنم در آن بود نزدش می ایستی و از آتش به خدا پناه میبری).

با توجه به قیودی که امام علیه السلام ذکر می نماید کمتر از یک ماه امکان عملی ندارد به نحو ترتیل و سیر در فضای آیات، قرآن را ختم نمود؛ نحوه پاسخ حضرت به ابو بصیر نشان می دهد برای ابو بصیر نیز به سختی امکان داشت که در کمتر از یک ماه قرآن را توأم با ادب تلاوتش، ختم نماید؛ این مطلب با توجه به سیره امام رضا علیه السلام وضوح بیشتر می یابد:

ص: ۴۳۷

۱-۱. بخش پایانی حدیث به جهت نقص با حدیث ۴ تلفیق گشته است که در واقع یک حدیث می باشند که دو گونه نقل شده است.

ابراهیم بن عباس می گوید: من امام رضا علیه السلام را ندیدم از چیزی مورد سؤال واقع شود جز آنکه به آن علم داشت و آگاهتر از او را ندیدم به آنچه که از زمان ابتدا تا عصر خود، اتفاق افتاده بود و پیوسته مأمون او را با پرسش از هر چیزی امتحان می نمود و حضرت به آن جواب می داد؛ حضرت همه سخنان و پاسخها و مثالهایش برگرفته از قرآن بود و پیوسته در هر سه روز قرآن را ختم می نمود و می گفت:

«لو اردت ان أختمه فی أقرب من ثلاث لختمت و لکنی ما مررت بآیه إلما فکرت فیها و فی آی شیء أنزلت و فی آی وقت فلذلک صرت أختم فی کلّ ثلاثه». (ح ۶) (اگر بخواهیم در کمتر از سه روز قرآن را ختم کنم، می توانم و لیکن هرگز به آیه ای گذر نکردم مگر آنکه در آن تفکر نمودم؛ در اینکه در مورد چه چیزی و در چه وقت نازل شده است، پس بدانجهت عادت دارم در سه روز ختم نمایم).

قرائت قرآن با تفکر در محتوی، روابط، شأن و زمان نزول آیه در طول یکماه برای حتی مفسر متبحر امکان ختم ندارد تا چه رسد به غیر مفسر قرآن، که در عرض سه یا شش روز بخواهد آن را به انجام رساند! این معنی در مقایسه با توان دریافت و قدرت اندیشه مؤمنین، بسیار سنگین و غیر قابل اجراست، آخر چگونه می شود که در عرض سه روز در اقیانوس بیکرانه و بی انتهای قرآن، بتوان غواصی کرد و درّ و گوهرهای بی شمارش آن را استخراج نمود؟

این تنها وجود معصوم است که می تواند چنین کار اعجاز گونه ای را انجام دهد، مگر نه اینکه اینان دست پروریده خدای عالمند و مردم دست پروریده آنان:

«فإنّا صنّاع ربّنا و النّاس بعد صنّاع لنا...». (نهج، نامه ۲۸) این امر در شرایطی است که حضرت مراجعات فراوانی در طول روز و شب برایشان پیش می آمد: با وجود مشاغل فراوان و مستحبات دیگر، چنین سرعت قرائتی با آن

خصوصیات بسیار حیرت انگیز می باشد.

در این مقایسه، بیشتر، حجم و کمیت، مورد نظر قرار گرفته است و الا سطح دریافت معصوم کجا و درک ما کجا که اصلاً در وهم نگنجد و به مقایسه در نیاید:

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه ناتوان چه خیزد!

«لا يقاس بآل محمد صلى الله عليه وآله من هذه الأمة أحد ولا يسوي بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا». (نهج، خ ۲) در حدیثی از پیامبر نیز بر قرائت یک ماه نظر دارد:

«قال النبي عليه السلام: إقرأ القرآن في كل شهر، قال، قلت: إنني أجد قوه قال إقرأه في عشرين ليله قال وقلت إنني أجد قوه، قال: فإقرأه في عشر ليال، قال: إنني أجد قوه، قال: فإقرأه في سبع ولا تزيد على ذلك». (کنز، خ ۲۸۱۱) (پیامبر فرمود: قرآن را در هر یک ماه بخوان، گفتم من توان بیشتری می یابم، فرمود: در بیست شب بخوان، گفتم من توان بیشتری می یابم، فرمود: در ده شب بخوان، گفتم، من توان بیشتری می یابم، فرمود: پس آن را در هفت شب بخوان و چیزی را بر آن مقدار نیفزا).

در این حدیث نیز تفاوت مقدار به تفاوت توان قرائت نظر دارد که با توجه به نحوه پاسخ گویی حضرت، نشان می دهد که کمتر از یک ماه، امری مشکل می باشد و در صورت تحقق، امکان تدبیر از دست می رود و صرفاً قرائت الفاظ، میسر خواهد گشت و توجه، حداکثر به ترجمه آیات محدود خواهد گشت، نهی از قرائت در کمتر از هفت روز، نشان می دهد قاری دیگر از قرائتش هیچ بهره ای نخواهد داشت ولو بهره از ترجمه بعضی از آیات باشد:

«لا يفقه من قرأ القرآن في أقل من ثلاث». (ص) (کنز، خ ۲۸۲۸) (هیچ فهمی نخواهد داشت کسی که قرآن را در کمتر از سه روز قرائت نماید).

این حدیث، با توجه به اینکه جواز ختم قرآن در سه روز اختصاص به ماه رمضان دارد، نشان می دهد در آن شرایط بسیار مساعد بیرونی و درونی، با این سرعت بهره ای بدست نخواهد آمد و هرگز امکان رعایت اقل شرایط بهره مندی وجود نخواهد داشت؛ از این رو کمتر از یک ماه رعایت اقل شرایط قرائت بسیار مشکل و ناممکن بنظر می رسد مگر اینکه عمده فعالیت شبانه روزی، تلاوت قرآن باشد که بیشتر در ماه مبارک رمضان حاصل می شود:

«... فقال ابو بصیر: أقرأ القرآن فی رمضان فی ليله؟ فقال علیه السلام: لا، ففی لیلین؟»

فقال علیه السلام: لا ففی ثلاث؟ فقال علیه السلام: ها و أوماً بیده، نعم، شهر رمضان لا یشبهه شیء من الشهور، له حق و حرمة، أكثر من الصّیلموه ما استطعت». امام صادق علیه السلام (ب ۲۷، ح ۳) «... پس ابو بصیر گفت آیا قرآن را در ماه رمضان در یک شب بخوانم؟ پس فرمود: نه، پس در دو شب پس فرمود: نه، پس در سه شب؟ پس فرمود: ها و با دست خویش اشاره کرد: بله، چرا که ماه رمضان، هیچ ماهی از ماههای سال به او شباهت ندارد، برای او حق و حرمتی عظیم است، از نماز هر چه می توانی بیفزای).

ماه رمضان، بهار قرآن، ماه ضیافت الهی، ماه امساک و اسلام و طهور و تمحیص و قیام (۱) است ماهی که فریضه اش برابر هفتاد فریضه و تلاوت یک آیه اش برابر ختم قرآن در ایام دیگر (۲) و یک شب قدرش از شب های هزار ماه در اوقات دیگر در خیر و برکت، برتر می باشد. (۳)

ص: ۴۴۰

۱- ۱. «شهره شهر رمضان، شهر الصیام شهر الإسلام، شهر الطهور، شهر التّمحیص و شهر القیام». (صحیفه دعای افتتاح ماه رمضان).

۲- ۲. (ج ۷، احکام ماه رمضان، ب ۱۸، ح ۲۰، خطبه معروف رسول خدا).

۳- ۳. «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ». (قدر / ۳)

۱- اصل تدریج و پیوستگی در جریان رشد

با توجه به اینکه قرآن کریم، رزق روحی مؤمن می باشد ناچار باید این تغذیه، مستمر و دائمی باشد و در هر شبانه روز، سهمی برای روح خویش در نظر بگیریم، همانگونه که خداوند عالم، نماز را در پنج وقت شبانه روز واجب فرموده است که به هیچ وجهی و در هیچ شرائطی قابل فسخ نمی باشد:

«إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا». (نساء/ ۱۰۳) جریان تحول و رشد روح انسانی، امری پیوسته و تدریجی است که دو عامل اساسی در تداوم و پیوستگی قرائت قرآن می باشد:

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا دَاوَمَ الْعَبْدُ عَلَيْهِ وَان قَلَّ». باقر علیه السلام (اصول کافی، ج ۲، ص ۸۲) (محبوبترین اعمال بسوی خدای عزیز و جلیل عملی است که بنده بر آن استمرار داشته باشد اگر چه اندک باشد).

در سوره مزمل برای هسته های مؤمن به انقلاب اسلامی پیامبر صلی الله علیه و آله بنابر اصل تدریج در رشد، فرمان قرائت مستمر، بقدر توان، صادر می شود: «فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ».

این قرائت مستمر لزوماً رعایت کامل شیوه ترتیل را دربر ندارد، چرا که در بعضی از روزها، مشکلات و شرایط گوناگون اجازه نمی دهد که مؤمنین با فراغت ذهن و توجه به شیوه ترتیل، قرآن را تلاوت نمایند، پس ناگزیر با توجه به ضعف طبیعی هسته های انقلاب و مشکلات متعدد زندگی، دستور تلاوت به نحو ترتیل در هر شب لغو گشت و بجای آن استمرار در قرائت و لو با عدم رعایت تمام خصوصیات ترتیل مطرح شد:

«إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ، فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ...». (مزمل / ۲۰) (پروردگارت می داند که تو کمی از دو ثلث شب و نصف و ثلث آن را برمی خیزی و نیز عده ای از کسانی که با تو هستند و چرا که خدا شب و روز را اندازه گذاری می کند، دانست که شما هرگز نمی توانید آن را بتمامی اجرا کنید، پس بر شما توبه آورد پس آنچه را که از قرآن- برای شما- میسر است، بخوانید...).

این آیه شریفه دو دستور در ابتدای سوره را تخفیف داده است (۱):

ص: ۴۴۲

۱-۱. دو دستور خطاب به پیامبر می باشد، لیکن از آیه سوره معلوم می شود که مؤمنین را نیز دربر می گیرد؛ تخفیف در حکم به مؤمنین نظر دارد و پیامبر را شامل نمی شود؛ وجودی که چشمش را خواب می رباید لیکن قلبش را هرگز «تنام عینای و لا ینام قلبی»، وی توان احصاء زمان و جزییات فرمان را دارد.

الف: وجوب قیام در هر شب: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا...».

ب: تلاوت قرآن به نحو ترتیل در هر شب: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا».

وجوب قیام به استحباب مبدل گشته است که دیگر، الزامش امری شخصی و به اختیار خود می باشد که با توجه به نیاز خویش و آمادگی و توان لازم تنظیم می گردد.

«ترتیل قرآن» نیز مبدل به «قرائت قرآن» بمقدار میسور گشته است که این میسور بودن هر وقتی از شبانه روز را شامل می گردد و دیگر به شب مقید نیست.

این تخفیف در برنامه «ترتیل قرآن» ممکن است توهم لغو آن در بعضی از روزها را به پیش کشد، از این رو در ادامه آیه بر قرائت مستمر، دوباره تأکید می کند:

«عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ، يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ...». (مزمل / ۲۰) (او می داند که از شما بعضی بیمار خواهد شد و عده ای دیگر در زمین راه می سپرند چرا که از فضل و نعم خدا (روزی خویش را) می جویند و عده ای دیگر در راه خدا می جنگند پس از آن هر چه میسر است بخوانید...).

این تکرار دستور قرائت آنهم با مطرح کردن مشکلات اساسی زندگی همچون بیماری، سفر برای تأمین نیازهای زندگی و جهاد در راه خدا، اهمیت دستور را نشان می دهد که قرآن همانند نماز، سزاوار نیست لغو شود؛ و باید انس با قرآن همه روزه باشد.

تعبیر «فاء نتیجه» در هر دو آیه نشان می دهد که اصلاً به خاطر وجود همین مشکلات و مسائل ضروری و گوناگون زندگی است که خداوند دستور به ارتباط مستمر با قرآن می دهد، یعنی؛ آنچه برای ما بهانه فرار از قرائت مستمر می باشد همان بهانه، از نظر الهی دلیل لزوم استمرار قرائت تلقی می گردد! (۱)

ص: ۴۴۳

در حدیثی از امام رضا علیه السلام «مقدار میسور» به قرائتی که در آن، خشوع و فروتنی قلب و صفای باطن باشد، تفسیر شده است:

«ما تیسیر منه لكم فيه خشوع القلب و صفاء السیر». (مجمع البیان، ذیل آیه) این معنی، قرائت ارزشمند نزد خداوند را مطرح می نماید و لیکن بدان معنی نیست که پس هر گاه خشوع دل و صفای باطن حاصل نشد و انسان در حالت نامناسبی بسر برد در آن روز، دیگر، قرائت قرآن منتفی است، چرا که در هر شرایط و احوالی از حداقل مقدار قرائت نمی توان دست کشید که «ده آیه» می باشد همچون نماز که «خشوع قلب» شرط صحت نماز نزد پروردگار می باشد اما وقتی حاصل نشد از اصل نماز در وقت مقرر نمی توان منصرف شد؛ دلیل بر این مطلب، روایات فراوانی است که بطور مطلق تأکید بر استمرار قرائت در هر روز را مطرح می نمایند که در بحث مقدار قرائت خواهد آمد.

بله، از حدیث امام رضا علیه السلام استفاده می شود قرائت با مقدار کم - با حفظ حداقل قرائت - به همراه خشوع قلب و صفای باطن بر قرائت فراوان بدون خشوع ترجیح داشته و بر آن مقدم است و بلکه رعایت آن ضروری است.

لازم به تذکر است: ضرورت و وجوبی که در آیه از آن سخن می گوئیم ضرورتی است که در سیر و سلوک الی الله مطرح می باشد و ما خود، باید بر خود تکلیف نماییم که باصطلاح بعضی از محققین، در حوزه «فقه اوسط (علم سیر و سلوک و اخلاق)» از آن سخن به میان می آید نه در «فقه اصغر (علم فقه و احکام)» که استحباب قرائت قرآن را مطرح می نماید. (۱)

ص: ۴۴۴

۱-۱. این سخن با فرض دلالت آیه بر عدم وجوب می باشد لیکن ظاهر امر و سیاق آیه خصوصا با تکرار دستور به همراه فاء نتیجه و سپس آمدن امر به نماز و زکوه در پی آن، وجوب قرائت را نظر دارد که قدر متیقن آن با توجه به حدیث «ده آیه در روز» می باشد.

الف: استجاب دعا

انس دائمی با قرآن برای قاری، شرافتی را فراهم می آورد که به حرمت این همنشینی و رفاقت، نیازهای معیشتی و معادی او برطرف می شود، قبل از اینکه، شخص به دعا پردازد:

«قال الله تبارک و تعالی: من شغل بقراءة القرآن عن دعائی و مسئلتی أعطیته أفضل ثواب الشاکرین». (ص) (ب ۱۱، ح ۲۰) (هر که بجای دعا و درخواست از من به قرائت قرآن مشغول شود به او بالاترین پاداش شاکرین را عطاء خواهم نمود).

نظیر این معنی در مورد ذکر خدا نیز آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: من شغل بذكری عن مسئلتی أعطیته أفضل ما أعطی من سألنی». امام صادق علیه السلام (کافی، ج ۲، ص ۵۰۱) (هر که بجای درخواست از من به ذکر من مشغول شود به او بالاترین مقدار را عطاء خواهم نمود که به هر که از من درخواست نماید عطاء می کنم).

و در واقع، قرآن عین ذکر و مصداق اتم و اکمل آن می باشد:

«إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ». (تکویر / ۲۷)

ب: نظم روحی

اساساً عبادات مستمر در اوقات معین از جمله نماز و قرائت قرآن، نفس را به نظم می کشاند و بتدریج به زیر قید و کنترل عقل رحمانی در می آورد، از این رو اگر چه در بعضی از روزها بظاهر از قرائت قرآن، بهره ای نبریم و حال توجه نداشته باشیم، لیکن

ص: ۴۴۵

کمترین اثرش، به نظم در آمدن نفس می باشد.

ما نفس خویش را برای تزکیه و سازندگی باید بتدریج با تمرین و ریاضت آماده کنیم؛ (۱) منظم شدن، قدم اول حصول تقوی و کسب معارف می باشد که در وصیت حضرت علی علیه السلام قبل از شهادت بتأکید آمده است:

«أوصیکما و جمیع ولدی و من بلغه کتابی بتقوی اللّٰه و نظم أمرکم و صلاح ذات بینکم...». (نهج، نامه ۴۷) (شما دو نفر و همه فرزندان و هر که را که نامه ام به او رسد به تقوای الهی و نظم امور و اصلاح میان خویش سفارش می کنم).

«نظم»، «مقدمه تقوی» و «اصلاح مابین» از «لوازم تقوی» می باشد.

کار نفس ما بر اثر کثرت بی نظمی و لا-قیدی، به هرج و مرج کشیده شده است و زمینه هرگونه خلاف و گناه و آلودگی نفس پدید آمده است، پس باید او را به قید و بند و کنترل کشاند، این کنترل باید از امور آسان، شروع شود تا که نفس نرمد و زیر بار رود و به تدریج توان نفس افزایش یافته، قیودات و تکالیف بیشتری را با میل و رغبت پذیرا گردد. (۲)

قرائت مستمر با مقدار حداقل ده آیه اولین عملی است که باید در کنار واجبات شرعی بر نفس، بار نمود حال اگر نشاطی بود تا هر مقدار میسور باشد در روز قرائت گردد لیکن هرگز نباید مقدار اقل را از دست داد ولو با بی حالی و خستگی مفرط و عدم تمرکز همراه باشد؛ باید به نفس خویش، بفهمانیم که در هر شرایطی باید این امر انجام شود!، با این روش کم کم بهانه های نفس از دستش گرفته شده، آماده می شود و با این

ص: ۴۴۶

۱-۱. «إنما هی أروضها بالتقوی لتأتی آمنه یوم الخوف الأكبر». (نهج، نامه ۴۵)

۲-۲. «لأروضنّ نفسی ریاضه تهشّ معها إلی القرص اذا قدرت علیه مطعوما». (نامه ۴۵)

آمادگی قرآن بر نفس اثر کرده، در آن نفوذ می کند.

بر اثر نظم، کسالتها و بی حالیها کنترل شده، حال توجه در نفس پدید آمده، امکانات و توان بالقوه نفس، در امر سازندگی، کم کم بروز می کند.

دومین عمل بسیار مؤثر و سازنده در کنار قرائت قرآن، تداوم طهارت شرعی می باشد که زمینه بسیار مساعدی برای بهره مندی از عبادات فراهم می آورد.

در احادیث بر لزوم استمرار عمل، حداقل تا یکسال تأکید شده است:

«إياك ان تفرض على نفسك فريضة فتفارقها إثنى عشر هلالاً». امام صادق علیه السلام (کافی، ج ۲، ص ۸۳) (مبادا که بر نفس خویش واجبی را قطعی کنی پس در طول دوازده ماه از آن جدا گردی).

در حدیثی دیگر بعنوان شرط بهره مندی از شب قدر مطرح گشته است:

«إذا كان الرجل على عمل فليدم عليه سنة ثم يتحوّل عنه إن شاء إلى غيره، و ذلك أنّ ليله القدر، يكون فيها في عامه ذلك، ما شاء الله ان يكون». امام صادق علیه السلام (ص ۸۲) (هرگاه فردی بر عملی باشد پس باید یک سال بر آن مداومت نماید سپس اگر خواست به عملی دیگر منتقل شود، و دلیل آن این است که در شب قدر در آن سال، خداوند آنچه را که - از برکات - می خواهد - برای آن فرد - حادث می شود).

در حدیثی دیگر بر کم مستمر در برابر زیاد منقطع و ملال آور، توصیه شده است:

«قليل مدوم عليه خير من كثير مملول منه». (نهج، ک ۴۴۴) (کم مستمر بهتر از زیادی است که از آن ملالت پدید آید).

و این معنی سیره سالکان می باشد:

رهر و آن نیست گهی تند، گهی کند رود***رهر و آنست که آهسته و پیوسته رود

کمترین مقداری که در روایات مطرح شده است، «ده آیه در روز» می باشد که موجب خروج از غفلت و بی خبری می گردد و به تدریج هوشیاری و توجه و دقت را در امر خود و دیگران، جایگزین می نماید:

«من قرأ عشر آیات فی لیلہ لم یکتب من الغافلین». (ص) (ب ۱۷، ح ۲) (هر که در هر شب ده آیه بخواند از جمله بی خبران نوشته نخواهد شد).

قبلا از سوره اعراف گذشت که یاد خدا و انس با او در خلوت خویش، انسان را از غفلت بیرون می کشد:

«وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ ... وَ لَا تُکُنْ مِنَ الْغَافِلِینَ».

در این حدیث شریف همین تأثیر را برای روزی ده آیه بیان می فرماید.

در ادامه این حدیث و در احادیثی دیگر بر «قرائت پنجاه آیه» تأکید شده است:

«و من قرأ خمسين آیه کتب من الذاکرین». (ح ۲) (و هر که پنجاه آیه بخواند از جمله ذاکرین نوشته خواهد شد).

«القرآن عهد الله إلى خلقه فقد ينبغى للمرء المسلم أن ينظر في عهده، و أن يقرأ منه في كل يوم خمسين آیه». امام صادق علیه السلام (ب ۱۵، ح ۱) (قرآن عهد خدا بسوی خلق خدا می باشد پس یقیناً برای شخص مسلمان سزاوار است که با دقت در عهد خویش بنگرد و از آن در هر روز پنجاه آیه بخواند).

«ينبغي للرجل إذا أصبح أن يقرأ بعد التعقيب خمسين آیه». امام رضا علیه السلام (ح ۱۳) (برای مرد سزاوار است هرگاه صبح نمود، بعد از تعقیبات نماز، پنجاه آیه بخواند).

در حدیثی دیگر، قرائت یک سوره، قبل از خواب شبانه، تأکید شده است:

«ما يمنع التاجر منكم المشغول في سوقه إذا رجع إلى منزله أن لا- ينام حتى يقرأ سورة من القرآن، فيكتب له مكان كل آية يقرأها عشر حسنات و تمحي عنه عشر سيئات». امام صادق عليه السلام (ب ۱۷، ح ۱) (چه چیزی تاجر از شما را که در بازارش مشغول به کار است مانع می شود که وقتی به منزلش برمی گردد، نخواست تا اینکه سوره ای از قرآن را بخواند پس برایش عوض هر آیه ای که می خواند ده حسنه نوشته شود و از او ده سیئه محو گردد).

وقتی امام به یک بازاری، اعتراض می کند چرا هر شب یک سوره نمی خواند پس حال اهل علم چگونه است؟! می بینیم حدیث قبلی، پنجاه آیه را بعد از نماز صبح مطرح می نماید و این حدیث سوره ای را قبل از خواب شبانه، که قابل جمع می باشد که مقصود هر دو عمل می باشد و یا اینکه بر طبق حدیث اول یک سوره یا پنجاه آیه در طول روز مورد نظر است که حداکثر باید قبل از خواب شبانه قرائت گردد.

مقدار قرائت مستمر روزانه با شأن و مقام قاری در ارتباط می باشد که ده آیه او را از غفلت بیرون می برد و پنجاه آیه در جمله ذاکرین قرار می دهد و بیشتر از آن، از این قرار می باشد:

«و من قرأ مائة آیه کتب من القانتین، و من قرأ مائتی آیه کتب من الخاشعین و من قرأ ثلاث مائة آیه کتب من الفائزین و من قرأ خمس مائة آیه کتب من المجتهدین و من قرأ ألف آیه کتب له قنطار و القنطار خمسة عشر ألف (خمسون) مثقال من ذهب، المثقال أربعة و عشرون قیراطاً أصغرها مثل جبل أحد و أكبرها ما بین السماء و الارض!». (ص) (ح ۲) (و هر که صد آیه بخواند از جمله «قانتین» نوشته می شود، و هر که دویست آیه بخواند از «خاشعین» نوشته می شود، و هر که سیصد آیه بخواند از «فائزین» نوشته می شود و هر که پانصد آیه بخواند از «مجتهدین» نوشته می شود و هر که هزار آیه

بخواند برایش قنطاری نوشته می شود و هر قنطار پانزده- پنجاه- هزار مثقال از طلاست و هر مثقال بیست و چهار قیراط است که کوچکترین آن همچون کوه احد و بزرگترین آن- باندازه- ما بین آسمان و زمین می باشد!.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام از خصوصیات شیعه علی علیه السلام «کثرت نماز و کثرت تلاوت قرآن» می باشد:

«إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيِّ النَّاحِلُونَ، الشَّاحِبُونَ، الدَّابِلُونَ، ذَابِلَةٌ شَفَاهِمُ مِنَ الصَّيَامِ، كَثِيرَةٌ صَلَوَتُهُمْ، كَثِيرَةٌ تَلَاوَتُهُمْ لِلْقُرْآنِ، يَفْرَحُ النَّاسُ وَ يَحْزَنُونَ». (ب ۱۱، ح ۱۴) (شیعه علی علیه السلام صرفاً کسانی هستند که ضعیف اندام، رنگ پریده، خشکیده لب می باشند لبهایشان از روزه خشکیده، نمازشان بسیار، تلاوتشان از قرآن فراوان می باشد مردم شادی می کنند و آنان در حزن و اندوه عاقبت خویش به سر می برند).

۵- پیوستگی در قرائت

در فضیلت قرائت تأکید شده است که قرآن بطور منظم دوره شود؛ از سوره حمد آغاز نموده، بطور پیوسته هر روز ادامه داده تا به سوره ناس رسیده، قرآن ختم گردد:

«قِيلَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ أَيُّ الرِّجَالِ خَيْرٌ؟ قَالَ: الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ، قِيلَ: وَ مَا الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ؟ قَالَ: أَلْفَاتِحُ الْخَاتِمِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ يَخْتَمُهُ فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ». امام صادق علیه السلام (ح ۹) (به امام صادق گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کدام یک از مردان در خیر برترند؟ فرمود: شخص فرود آینده کوچ کننده، گفته شد: و فرود آینده کوچ کننده چیست؟ فرمود: آغازگر پایان برنده، کسی که قرآن را می خواند و ختم می کند پس برایش نزد خدا دعای مستجابی است!).

نامیدن قاری قرآن به «فرود آینده کوچ کننده» از این روست که گویا آیات قرآن به

منزله راه خدا می باشند که شخص قاری در هر منزلی فرود آمده پس از کسب توشه و استراحت به طرف منزلگاه بعدی برآید می افتد تا اینکه به منزلگاه نهایی رسد؛ این چنین فردی وقتی با جریان قرآن همراه شود به مقامی می رسد که دعایش نزد خدا مقبول می باشد.

در حدیثی دیگر از امام سجّاد علیه السلام نیز همین معنی آمده است:

«أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ، قُلْتُ: وَ مَا الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ؟، قَالَ:

فَتَحَ الْقُرْآنَ وَ خَتَمَهُ، كَلَّمَا جَاءَ بِأَوَّلِهِ إِرْتَحِلَ فِي آخِرِهِ». (ح ۲) (کدامیک از اعمال فضیلت بیشتری دارد؟، فرمود: فرود آینده کوچ کننده، گفتم: و فرود آینده کوچ کننده چیست؟ فرمود: آغاز نمودن و پایان بردن قرآن، هر وقت ابتدایش را آورد در آخرش کوچ نماید- بسوی انتهایش حرکت نماید-).

با توجه به اینکه بطور معمول، ختم قرآن در کمتر از شش روز اجازه داده نشده است معلوم می شود این شروع و ختم در یک قرائت حاصل نشده، بلکه منزل به منزل طی می شود.

این دو روایت نشان می دهند که قرآن سوره هایش همچون منزلگاههای یک سفر، از نظم و ترتیب خاصی برخوردار می باشد و شروع و ختم قرآن، حساب دقیقی دارد که خدای عالم، آن را تنظیم نموده است و الا تأکید بر رعایت سیر منظم قرائت از ابتدا تا انتهای قرآن، معنا نداشت چرا که، اگر نظم سور به دست اصحاب، شکل گرفته بود، ما خود نیز حق داشتیم قرآن را به هر نظمی که خود تشخیص می دهیم، بخوانیم تا قرآن ختم گردد در حالیکه در این دو حدیث برای سیر قرائت بر اساس قرآن موجود، فضیلت بسیار برجسته ای نقل نموده که سخن ما را شهادت می دهد.

۱- توجه به معانی و نظم و چینش آیات و طرح سؤال

اشاره

همانگونه که در بحث اصول اساسی تدبیر گذشت، چینش سور و آیات آنها، امری خدایی است پس علاوه بر متن هر آیه، باید به ارتباط آیات در هر سوره و ارتباط آنها با آیات سور دیگر و ارتباط آن سوره با سور قبل و بعد خویش نیز، توجه نمود. تدبیر در آیات در سه حوزه «ترجمه، تفسیر و تأویل»، در دو سطح «عمومی (۱) و تخصصی» و با دو شکل «موضوعی و سوره ای» خواهد بود.

«ترجمه» و مراحل آن

«ترجمه» (۲) و مراحل آن

«ترجمه» برگردان دقیق و بلیغ آیه، در حدّ وسع بشری می باشد تا که توده های

ص: ۴۵۳

-
- ۱- ۱. ترجمه نمودن در سطح تخصصی مطرح است لیکن تدبیر بر روی ترجمه قرآن، عمومی است.
 - ۲- ۲. در بحث اصول اساسی تدبیر از ضرورت ترجمه دقیق و بلیغ، خصوصیات و اصول بسیار کلی آن، گفتگو شد، در اینجا به مراحل و روش عملی آن، اشاره می شود لیکن بهر حال برای شروع ترجمه، «اصول اساسی ترجمه» باید مشخص و منقح گردد که تدوین تفصیلی آن، نیازمند تحقیق و کارشناسی فراوانی در خصوص ترجمه قرآن می باشد.

مردمی با عقل فطری و فهم عرفی خویش از ظواهر آیات، به تدبیر نشینند.

در ترجمه مراحل مشخص زیر باید طی شود:

۱- «معنی دقیق کلمات» که با توجه به، «معنی ریشه لغوی».

«معنی شکل صرفی کلمه» و «معنی لغت در فرهنگ قرآن».

بدست خواهد آمد.

«ریشه لغت» از بررسی و مقایسه شکل‌های لغت، و «معنی آن» از بررسی و مقایسه کاربردهای مختلف آن در زبان عربی بدست می‌آید که در فرهنگ‌های معتبر لغت، مندرج است.

شناخت «شکل صرفی لغت» از کتب معمول صرف، و «معنی آن» از کتب معتبر صرف و اشتقاق خصوصاً «شرح نظام» و «شرح رضی» بدست خواهد آمد.

«معنی لغت در فرهنگ قرآن» با بررسی کاربرد اشکال مختلف لغت در سیاق‌های مختلف قرآنی، حاصل می‌شود که نمونه‌ای از آن در اصل «فرهنگ اصطلاحات قرآن» مورد بررسی قرار گرفت.

مقایسه حاصل سه مرحله مذکور، معنی دقیق کلمه را در سیاق آیه مورد ترجمه نتیجه خواهد داد.

۲- «ترکیب آیه» که با توجه به، «ترکیب نحوی» و «ترکیب بلاغی آیه» بدست خواهد آمد، در این بحث به ضرورت باید به ارتباط نحوی و بلاغی آیات با یکدیگر نیز توجه نمود که در نحوه ترجمه و ربط و عدم ربط آنها با یکدیگر نقش مهمی

ص: ۴۵۴

دارد؛ مثلاً، توجه به «استیناف بیانی» در مقابل «استیناف نحوی»، نکته بسیار مهمی در فهم آیات می باشد.

«ترکیب نحوی» با توجه به قواعد نحوی بهمراه رجوع به کتب اعراب قرآن همچون «املاء» و «البیان» و تفاسیری همچون «مجمع البیان» و «البحر المحیط» بدست می آید.

«ترکیب بلاغی» با توجه به معانی بیان و رجوع به کتب بلاغت همچون «دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه»، «مطول و مختصر» و تفاسیری همچون «کشاف»، بهمراه بکارگیری ذوق سلیم و لطافت روحی و توجه به سبک بیانی قرآن، بدست می آید.

در ترکیب بلاغی به تقدم و تأخر کلمات، حذف و ایجاز، حالت و لحن کلام و نکات دیگر توجه می شود.

۳- «معادل یابی کلمه» در زبانی که قرآن به آن ترجمه می شود که با تسلط بر زبان مذکور و قواعد صرفی آن و رجوع به فرهنگهای معتبر تطبیقی عربی و زبان مذکور و فرهنگ اصطلاحات آن زبان بدست می آید.

۴- «معادل یابی ترکیبات» که با تسلط بر قواعد نحوی زبان مذکور، رجوع به فرهنگ اصطلاحات و قواعد بلاغی آن زبان بدست می آید، لیکن نیازمند دقت و کارشناسی فراوانی دارد، چرا که، بسیاری از ترکیبات خاص عربی، در زبان فارسی و غیر آن، ترکیب مطابقی ندارند و واژه ها نیز به وسعت زبان عربی نیستند تا که با اختیار واژه ای کار معادل یابی به پایان رسد پس بناچار باید چند واژه را جهت ترجمه یک کلمه عربی، با هم تلفیق نمود که خود آغاز کار بسیار دقیق و دشوار دیگری است.

در طی این مراحل، تسلط بر تفسیر آیه، احادیث ذیل آن، مشورت با کارشناسان در لغت و صرف و نحو و بلاغت در دو زبان، بسیار ضروری است تا که ترجمه ای دقیق و بلیغ و رسمی در حد وسع بشری بدست آید که حداقل ترکیبی ۵ نفره از یک مفسر

تا حصول چنین ترجمه‌ای، در صورت فقدان کارشناسان، با رعایت دقیق دو مرحله نخست و رعایت نسبی دو مرحله اخیر، بهمراه توجه به ترجمه‌های نسبتاً معتبر «پاینده، الهی قمشه ای و تفسیر نمونه»، می‌توان به ترجمه‌ای دقیق‌تر از قرآن دست یافت چرا که هر کدام از ترجمه‌های مذکور با ضعفهایی در بعضی از مراحل چهارگانه، همراه هستند که گاه دریچه‌ای اضافی و گاه حتی انحرافی را در پیش روی تدبر انسان می‌گشایند که از عدم دقت در ریشه‌یابی لغت، ترکیب غلط آیه، عدم توجه به نکات بلاغی آیه، تسامح در معادل‌یابی و عدم حتی آشنایی به قواعد زبان فارسی و غیره، ناشی می‌شود: (۱) بعنوان مثال به ترجمه آیه ۵ سوره قیامت در هر سه ترجمه توجه نماییم:

«بل یرید الإنسان لیفجر أمامه».

(- پندار او نادرست است- بلکه انسان خواهد در آینده نیز بدکاری کند). (پاینده).

(- انسان شك در معاد ندارد- بلکه او می‌خواهد- آزاد باشد و- مادام العمر گناه کند). (نمونه).

(بلکه انسان می‌خواهد آنچه از وعده بهشت و دوزخ که خدا فرموده، همه را تکذیب کند یا از عمرش هر چه در پیش است به فجور و هوای نفس پردازد). (قمشه ای به تصحیح استاد بهبودی).

در همه ترجمه‌ها معنی ریشه‌ای «یرید» مورد توجه قرار نگرفته است که به معنی «التردد فی طلب الشیء برفق» (رفت و آمد و جستجو در طلب چیزی، بهمراه رفق و مدارا) می‌باشد، که در باب افعال بمعنی «سعی و تلاش مکرر در طلب چیزی بهمراه نرمش و

ص: ۴۵۶

۱- ۱. طی یک ترم تحصیلی در «دانشکده تربیت معلم قرآن» موارد بسیاری از سه ترجمه فوق مورد بررسی قرار گرفت که با کمال تعجب موارد ضعف بسیاری برملا گشت که ذکر آنها از حوصله این نوشته خارج است.

مدارا» خواهد بود، در ترجمه پاینده، استمرار فعل «یرید» نیز لحاظ نشده است.

با توجه به خصوصیت واژه «یرید» و سیاق آیه، مقصود از نرمش و مدارا، «نرمش شیطنت آمیز» می باشد که تخیل در آیه قبل و سؤال شیطنت آمیز بهمراه تمسخر در آیه بعد که با دهن کجی همراه است (تلفظ کلمه اُیّان) و تعبیر «بل» بر این معنی شهادت می دهند، با توجه به آن «تخیل» و این سؤال، نکته اختیار واژه «یرید» بجای «یطلب» که مطلق «فحص و جستجو» را نظر دارد و بجای «یشاء» که «تحقق مطلوب» را اشاره دارد، روشن می گردد.

«بل» به قرینه «بلی» در آیه قبل صرفاً با بیان منشأ اشکال و واقع امر به ردّ اشکالات می پردازد که: اصلاً اشکالی در کار نیست و ایرادات همه بهانه است؛ این نکته بروشنی در هیچ یک از ترجمه ها لااقل در داخل پراگماتیک گنجانده نشده است. (۱)

فعل «یرید» مفعول به اش محذوف است و «لیفجر» مفعول له فعل «یرید» می باشد در حالیکه «پاینده»، «لیفجر» را مفعول به، گرفته است غافل از آنکه «یرید» با حرف جر «ب» متعدی می شود نه با حرف «ل» و یک مفعول بی واسطه نیز می گیرد؛ مانند:

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ». (بقره / ۱۸۵) «قمشه ای» نیز با تردید، یکبار «مفعول به» فعل را «تکذیب نمودن وعده بهشت و دوزخ» گرفته است و بار دیگر همچون پاینده «لیفجر» را بجای «مفعول به» محذوف، معنی کرده است که بهرحال در این ترجمه نیز «مفعول له» وجود ندارد! «نمونه» نیز «مفعول به محذوف و مفعول له» را جمعاً بعنوان «مفعول به» اخذ نموده است! (با آوردن حرف عطف «واو») و محذوف را نیز «آزاد بودن» اخذ نموده

ص: ۴۵۷

۱-۱. در ترجمه «نمونه» بهانه بودن اشکال منعکس شده است لیکن تعبیر دلالت کننده بر «منشأ اشکال» نیامده است.

است در حالیکه بقرینه سیاق، محذوف یا «تکذیب قیامت» می باشد که آزادی نتیجه آن می باشد (در تعلیل «لیفجر» مفهوم آزادی نهفته است) و یا تکذیب مطلق حقایق مقصود می باشد (حذف مفعول اغلب به قرینه سیاق افاده عموم می کند) که در اینجا نیز آزادی نتیجه آن خواهد بود.

فعل «لیفجر» در هر سه ترجمه نیز با تسامح، ترجمه شده است و به ریشه لغوی آن عنایت نشده است که «دریدن و شکافتن در وسعت» می باشد؛ مانند: «فَأَنْفَجَرْتُ مِنْهُ اثْنًا عَشْرَةَ عَيْنًا» (بقره / ۶۰) که دهان باز کردن وسیع چشمه ها را بیان می کند و در حوزه دینی به معنی «دریدن وسیع پرده دین» می باشد.

تعبیر «بدکاری کند»، در ترجمه «پاینده»، معادل «یعمل السوء» می تواند باشد نه معادل «لیفجر».

تعبیر «گناه کند» نیز در ترجمه «نمونه» معادل «یأثم» یا «یذنب» می باشد نه معادل «لیفجر».

تعبیر «به فجور و هوای نفس پردازد» ترجمه تفسیری آزاد است که معادل «یعمل بالفجور و الهوی» می تواند باشد، نه معادل «لیفجر».

فاعل «یرید» در ترجمه «نمونه» ضمیر آمده است حال آنکه باید اسم ظاهر بیاید.

در ترجمه «قمشه ای» تعبیر «آنچه از وعده بهشت و دوزخ که خدا فرموده» زیادی است و بجای «مفعول به» محذوف که مفرد است، عبارت طولانی مذکور را جانشین نموده است که نشان می دهد اساساً، مرحوم الهی قمشه ای به ترجمه دقیق، اعتقادی نداشته است و مصرّ به ترجمه تفسیری بوده است.

با بررسیهای فوق ترجمه آیه شریفه چنین خواهد بود:

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا أَمَامَهُ». (قیامت / ۵) (- انسان در معاد شکی ندارد- بلکه- واقعیت چنین است که- انسان پیوسته با سعی

و تلاش و با نرمش - شیطنت - می خواهد که قیامت - یا همه حقایق - را تکذیب کند (۱) تا اینکه پیوسته پرده دین را در پیش رویش - در طول عمرش - بوسعت بدرد).

با این نمونه ملاحظه می شود که چقدر ترجمه ها نارسایی دارند و چقدر امر ترجمه دقیق و حساس می باشد و چه رنجهای فراوانی را باید تحمل کرد تا که آیه ای را بتوان حتی المقدور دقیق و بلیغ ترجمه نمود تا راه تدبیر توده ها در مجرای صحیحی که از پرتو آیات اخذ شده است، هموار گردد؛ لیکن تاکنون چنین امر حساس و عظیم صورت نگرفته است و راه همچنان برای توده ها سنگلاخی و پر خطر می باشد.

مسئولیت گشودن این راه بر عهده همه علمای توانمندی است که بالقوه امکانات لازم را جهت این امر دارا هستند.

تفسیر و عناوین مورد بحث در آن

«تفسیر»، «پرده برداری از آیات» می باشد که در سطحی عمومی و اجتهادی، عناوین زیر مورد بررسی قرار می گیرد:

۱- عنوان سوره ۲- موضوع آیات و سوره ۳- هدف آیات و سوره ۴- مخاطب آیات ۵- روابط درونی هر آیه و نکات آن

ص: ۴۵۹

۱- ۱. اینکه مقدر حکم مذکور را دارد پس باید در ترجمه جزء متن قرار گیرد و اینکه قرآن بجای «ذکر» در «تقدیر» قرار داده است اقتضا دارد در داخل پراتز قرار گیرد؛ بالاخره در موارد حذف و ایجاز قرآن چه باید کرد؟ نگارنده فعلا نظری ندارد چرا که مطلب بسیار حساس است و نیازمند بحثی عمیق می باشد.

۶- روابط آیات با یکدیگر و نکات آن ۷- روابط آیات سوره با آیات سور دیگر ۸- مکی و مدنی بودن ۹- شأن نزول آیات ۱- «عنوان سوره» به اعتقاد ما خدایی است پس گزینش آن از میان عناوین دیگر که گاه مناسب تر بنظر می رسند، باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد و ارتباط آن با موضوع، هدف و مخاطب آیات یا سوره مشخص گردد.

۲ و ۳- «موضوع و هدف آیات و سوره»، محور بحثهای سوره یا بخشی از آن را تشکیل می دهد که در صورت وجود بحثهای متعدد در سوره، باید آیات سوره به مجموعه های مناسب تقسیم شود و موضوع و اهداف هر یک از مجموعه ها و ارتباط آنها با یکدیگر و محور اصلی همه مجموعه مشخص گردد؛ چرا که، انسجام خدایی آیات سور، چنین اقتضایی دارد.

موضوع و هدف آیات و سوره با توجه به عنوان سوره، شروع و ختم هر یک از مجموعه ها و سیر آنها و شروع و ختم و سیر کلی آیات در طول سوره بدست می آید؛ چرا که در اغلب سور قرآن، اجمال مطالب، در ابتدا و خلاصه گیری مباحث، در انتهای سوره می باشد.

توجه به مقاطع آیه یا آیات که به بیان صفت یا صفاتی از خدا و یا بیانی کلی ختم می شود در شناخت موضوع آیات و بخصوص اهداف آیات، بسیار مؤثر است در این زمینه، وضوح مخاطب آیات به کشف موضوع و هدف آیات کمک می کند بعنوان مثال در قصه «عزیر» نبی و حضرت ابراهیم علیه السلام در سوره بقره، بنظر ابتدایی، مطلوب دو پیامبر و موضوع درخواست آنها یکسان می باشد که در دو شکل بیان گشته است و این ظن و گمان را شروع هر یک از مجموعه ها تقویت می کند:

«... قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعِيدَ مَوْتِهَا...» (بقره/ ۲۵۹) «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَيِّتَ...» (بقره/ ۲۶۰) در حالیکه دقت در شروع بحث و تفاوت ظریف تعبیرات و توجه به تفاوت شأن و مقام دو پیامبر و توجه به مقاطع دو بحث، نشان می دهد که موضوع و هدف دو آیه از یکدیگر بسیار متفاوت است همانگونه که مخاطبین از یکدیگر تفاوت دارند چرا که در مقطع آیه اول به صورت متکلم، سخن از علم و آگاهی به قدرت مطلقه الهی است حال آنکه در مقطع آیه دوم به نحو خطاب، علم و آگاهی بر عزت و حکمت الهی را گوشزد می نماید که این خود تفاوت موضوع، هدف و سیر بحث را نشان می دهد:

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

«... وَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

در تدبر در آیات، وجود این مقاطع همچون «مناره ها و علامتهایی» است که در مسیر کاوش و تدبر و نتیجه گیریهای شخص متدبر قرار داده شده است تا او را به سلامت، سوی مقصد هدایت نماید؛ غفلت از این نکته مهم، بسیاری از مفسرین را به سطحی نگری و یا انحراف در نتیجه گیری کشانده است.

۴- «مخاطب آیات» نیز از توجه به عنوان، موضوع، اهداف و سیر مباحث آیات بدست می آید که در اینجا توجه به «مکی و مدنی بودن سوره» و «شأن نزول» مطرح شده در تفاسیر علاوه بر «محتوای آیات» می تواند مؤثر باشد لیکن چنانکه بارها اشاره شد این دو مسئله بجهت مخدوش بودن سند اغلب آنها و عدم هماهنگی با سیاق آیات باید پس از تأمل در محتوای آیات، مورد توجه قرار گیرد مبادا که ذهبت غلطی را در فهم آیات ایجاد نمایند.

بطور کلی متدبر قرآن، مخاطب مستقیم همه آیات در همه سور می باشد لیکن در این بحث، مقصود شناخت شأن خاصی از مخاطب قرآن بطور کلی است که در هر یک

از مجموعه آیات و یا سور مورد خطاب بالفعل قرآن قرار گرفته است.

و دیگر اینکه در این بحث، شناخت مخاطب خاص زمان نزول نیز مطرح است؛ در مقابل مخاطب زمان نزول، مخاطب زمان تفسیر قرآن می باشد که شناسایی آن و تطبیق آیات ناظر بر آنان در حوزه تأویل قرار دارد که توضیحش می آید.

۵ و ۶ و ۷- «روابط درونی هر یک از آیات، ارتباط آیات با یکدیگر، سپس با آیات سور دیگر» نکته دیگری است که بترتیب باید به آنها توجه نمود چرا که گاه دو آیه مشابه در دو سوره بواسطه تفاوت سیاقی شان، دو مدلول متفاوتی را در عین اشتراک کلی، مطرح می نمایند؛ از این رو، قبل از تدبر در محتوای آیات و ارتباط آنها با یکدیگر در سوره، نباید به آیات مشابه در سور دیگر پرداخت؛ این معنی در حوزه معنای واژه ها و اصطلاحات قرآن، مطرح می باشد که نمونه ای از آن در اصل «فرهنگ اصطلاحات قرآن» به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت و نشان داده شد که چگونه سیاقهای مختلف و روابط درونی مختلف آیات در معنی حتی واژه های مشابه تأثیر جدی می گذارد، و این نکته بسیار مهمی در مقایسه آیات با یکدیگر می باشد که در بسیاری از تفاسیر بدان عنایت جدی نشده است.

مشورت با کارشناسانی همچون «مفردات» راغب و کتب وجوه قرآن و رجوع به احادیث، در نحوه تطبیق آیات بر یکدیگر می تواند بسیار مؤثر باشد.

غفلت از نکته فوق خطر «ضرب تحمیلی آیات بر یکدیگر» را پدید می آورد که موجب تفسیر غلط گشته، ادامه آن حتی ممکن است موجب کفر و بی دینی گردد!:

«ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض إلاً كفر». امام صادق علیه السلام (بحار، ج ۹۲، ص ۳۹) در تأکید بر خطرات ربط غلط میان آیات، امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ۱۳ سوره مائده می فرماید:

«قال الله سبحانه: «وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ

و ذلك أنهم ضربوا بعض القرآن ببعض و احتجوا بالمنسوخ و هم يظنون أنه الناسخ، و احتجوا بأول الآية و تركوا السبب في تأويلها و لم ينظروا إلى ما يفتح الكلام و إلى ما يختمه و لم يعرفوا موارد و مصادر إذ لم يأخذوا عن أهله فضلوا و أضلوا». (الميزان، ج ۳، ص ۸۲) (خداوند که پاک و منزه است می فرماید: «و- یهود- فراموش نمودند بهره ای از آنچه بدان متذکر شدند و پیوسته بر خیانتکاری- خیانتی- از آنان مطلع می شوی»، و دلیل آن این است که آنان بعضی از قرآن را به بعضی دیگر زدند- تحمیل نمودند- و به منسوخ استدلال نمودند در حالیکه گمان می کردند آن ناسخ می باشد و به متشابه استدلال نمودند در حالیکه آنان بنظرشان می رسید که آن محکم است و به خاص استدلال می نمودند در حالیکه فرض می کردند که آن عام است و به اول آیه استدلال نمودند و سبب در تأویل آن را واگذاشتند و به آنچه که سخن به آن آغاز می شود و به آنچه که پایان می پذیرد، با دقت ننگریستند و- در نتیجه- موارد و مصادر آن را نشناختند چرا که از اهل آن- قرآن- آن را نگرفتند پس گمراه شدند و گمراه نمودند (...). (۱)

۸ و ۹- «مکی و مدنی بودن» به همراه «شان نزول» قبل از توجه به احادیث و تاریخ، با تدبر در سیاق آیات بدست می آید؛ از این رو، باید پس از تدبر در روابط آیات مطرح گردد؛ اضطراب در نقل شأن نزولها و مکی و مدنی بودن دلیل دیگر تأخر می باشد. (۲)

ص: ۴۶۳

۱- ۱. برای توضیح بیشتر ر ک: تفسیر المیزان، ذیل آیه ۷، سوره آل عمران، ج ۳، ص ۸۱ به بعد.
۲- ۲. ممکن است، ایراد شود که پس باید بحث از «عنوان، موضوع، هدف و مخاطب» نیز متأخر از «تدبر در محتوی و روابط آیات»، مطرح گردد، این اشکال تا حدودی بجاست لیکن از آنجا که با نظر اجمالی نه چندان عمقی در ابتدا می توان اجمالا چهار بحث فوق را دنبال نمود در ابتدا مطرح گشت این سخن در مورد مکی و مدنی و شأن نزول نیز می توانست مطرح شود که به جهت اختلاف نظرهای فراوان در آن، صلاح دیده شد در پایان تدبر در آیات مورد بررسی قرار گیرد.

مرحله اول، تدبر در حوزه آیات با رعایت سیر مذکور در بحث قبل، خواهد بود.

مرحله دوم، جمع بندی میان آیات یک سوره و آن آیات با سوره دیگر خواهد بود.

مرحله سوم، رجوع به احکام قطعی «عقل، علم و حدیث» می باشد که پس از «تدبر در آیات» و «جمع بندی اولیه در آیات»، انجام گرفته، جمع بندی دومی صورت می گیرد.

مرحله چهارم، رجوع به احادیث غیر قطعی می باشد که در ارتباط با آیات مطرح شده اند.

در این رجوع و آن تدبر، «اصول استنباط» کارایی بسیاری خواهد داشت و «شأن نزول» و «مکی مدنی بودن آیات» در روایات باید مورد توجه قرار گیرد.

مرحله پنجم، مقایسه احادیث با نتیجه گیری ثانویه می باشد که نتیجه سومی را بدست می دهد.

مرحله ششم، مقایسه نتیجه سوم با احکام ظنی عقل و علم می باشد که تقدم با نتیجه حاصل شده است.

مرحله هفتم، به تفاسیر معتبر به عنوان مشورت رجوع خواهد شد تا صحت و سقم برداشتها مورد بررسی مجدد قرار گیرد و نتیجه نهایی با توجه به مستند «قرآنی، روایی، عقلی، علمی و فهم عرفی از ظواهر آیات» بدست آید.

رجوع به تفاسیر در نهایت امر، جهت پرهیز از تأثیر ذهنت مفسرین در جریان تدبر می باشد.

«تأویل» تطبیق آیات بر شرایط فردی- اجتماعی خویش و استخراج پیام و دستور العمل قرآن برای هر یک از نیازها و مشکلات فردی و اجتماعی می باشد که در بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله منعکس گشته است:

«یا علی أنت تقاتل الناس على التأویل كما أقاتلهم على التنزیل». (۲) (ص) (نقل به مضمون) (ای علی تو با مردم بر سر تأویل قرآن خواهی جنگید همانگونه که من بر تنزیل آن می جنگم).

این معنی از «تأویل» در برابر «تنزیل» نظر به مصداقهای جدید آیات دارد که از معنی «تأویل» در کاربرد قرآنی محدودتر است چرا که «تأویل» در آیات، علاوه بر مصداق اجتماعی جدید، نظر به حقیقت ملکوتی قرآن دارد که در روز قیامت جلوه گر می شود:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ...». (اعراف / ۵۳) (آیا جز تأویل آن- قرآن- را انتظار می کشند؟ روزی که تأویل آن بیاید).

«يَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ...». (یونس / ۳۹) (بلکه- حق این است که- آنچه را که بعلم آن احاطه نداشتند، دروغ جلوه دادند در حالیکه تأویل آن هنوز بسراغشان نیامده است).

ص: ۴۶۵

-
- ۱-۱. در بحث کلیدهای علمی، مبحث «تاریخ اسلام» و در بحث «علم به زمان و ملکه استنباط» مطالبی گذشت، رجوع شود.
 - ۲-۲. این حدیث مشهور است لیکن به سند آن دست نیافتیم، بنظر جزء ۴۰۰ وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می باشد.

تطبیق بر مصادیق جدید از عهده هر کس بر نمی آید و این حوزه به راسخان در علم و پیروان صدیق آنان اختصاص دارد.

فقه و بینش به‌مراه ایمان و تقوی در کنار صبر و مقاومت در حوادث زندگی و فهم اجتماعی-سیاسی از شرایط زمان خویش، توان تطبیق را فراهم می آورد همانگونه که یوسف عالم به تأویل، چنین بود:

«وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ...» (یوسف / ۵) (و بدانگونه، پروردگارت تو را با جامعیت برمی گزیند و از تأویل احادیث به تو می آموزد).

این اجتنائی که توفیق تأویل حوادث را نتیجه می دهد همان مقام احسان می باشد که حضرت از آن سخن می گوید:

«... إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف / ۹۰) چرا که وقتی زندانیان از حضرت یوسف علیه السلام تقاضای خبر دادن از تأویل خوابشان می نمایند صفت احسان او را متذکر می شوند:

«... بُئِنَّا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف / ۳۶) ذکر تعلیل زندانیان در قرآن و سکوت قرآن در برابر آن، نشان می دهد درک زندانیان نسبت به رابطه میان احسان و خبر از تأویل خواب و واقعیت خارجی آن، درک درستی بوده است.

آیه دیگر در همین سوره این معنی را تأکید می کند:

«كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ... وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (یوسف / ۲۲-۲۱) (بدانگونه به یوسف در زمین مکنت داریم و بجهت اینکه او را از تأویل حوادث آموزش دهیم ... و همینکه به نهایت و شدت بلوغ جسمی و روحی اش رسید ما به او

حکمی - حکمتی - و علمی بخشیدیم و بدانگونه محسنین را پاداش می دهیم).

پس «اجتباء» علم به تأویل را نتیجه می دهد که آن جامعیت و ثبات در حکمت و علم است که در وجود راسخان در علم می باشد؛ رسوخ در علم نیز، از مقام احسان بدست می آید و این مقام نیز، خود، حاصل تقوای مستمر و پیشه نمودن صبر و شکیبایی در جریان حوادث زندگی و ناگواریهای آن می باشد که بوضوح در شخصیت یوسف علیه السلام مشاهده می کنیم؛ این صبر و تقوی در سه حوزه صبر در مصیبت و صبر در طاعت و صبر از معصیت قرار دارد که قسمت اخیر برجسته ترین جلوه از شخصیت یوسف علیه السلام می باشد.

در تأویل حوادث چهار حوزه مطرح است:

۱- تعبیر خواب و تطبیق بر واقعیت زندگی ۲- تفسیر حقیقت و باطن حوادث ۳- پیشگویی از تحقق حوادث ۴- تطبیق آیات بر مصادیق جدید حوزه اول و سوم را از حضرت یوسف علیه السلام در برخورد با غلامان زندانی و فرعون، در سوره یوسف، مشاهده می کنیم.

حوزه دوم، در عملکرد و سخن خضر علیه السلام در سوره کهف مطرح می شود.

و حوزه چهارم، در قرآن منسوب به راسخان در علم می باشد.

لیکن، بهر حال آنکه از حوزه دوم و سوم مطلع است به حوزه اول و چهارم نیز دسترسی دارد چرا که دو حوزه اخیر نیازمند علم به باطن می باشد که در حوزه دوم و سوم مطرح است.

باید توجه داشت علم به تأویل قرآن و حوادث، شرط لازم رسوخ در علم می باشد لیکن شرط کافی آن، نیست؛ چرا که، برجسته ترین صفت راسخان در علم در قرآن،

تواضع و فروتنی و اعتراف به عجز و ضعف خویش می باشد که این حالت آنان را در مقام اضطراب و طلب فزونی علم قرار داده است:

«قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». (طه/ ۱۱۴) «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا...؟؟».

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً...». (آل عمران/ ۸-۷) «رسوخ در علم» بعلاوه «در مقام اضطراب خود را دیدن»، شرط لازم و کافی علم به تأویل قرآن می باشد که در حد بالای آن معصومین علیهم السلام قرار دارند و دیگران به طفیل پیروی از مقام عصمت و طهارت بمیزان صلاحیت از بعضی از مراتب آن برخوردار می شوند.

در اینجا به این نکته باید اشاره نمود که با توجه به تفاوت «تنزیل و تأویل» معلوم می شود «تفسیر»، کشف مدلول و مصداق کلی آیات می باشد که در کنار تعیین مصداق زمان نزول مطرح می گردد؛ و در مقابل «تأویل»، نظر به کشف مصادیق جدید آیات دارد که باید مسبوق به علم تفسیر باشد.

«ظهر و بطن» قرآن نیز همان «تنزیل و تأویل» و یا عبارت دیگر «تفسیر و تأویل» می باشد که در احادیث آمده است:

«سألت أبا جعفر عليه السلام عن ظهر القرآن و بطنه فقال: ظهره الذين نزل فيهم القرآن و بطنه الذين عملوا بأعمالهم، يجري فيهم ما نزل في أولئك». (الميزان، ج ۳، ص ۷۳) (از امام باقر از ظهر قرآن و بطن آن پرسیدم پس فرمود: ظهر آن کسانی هستند که قرآن در مورد آنان نازل شده است و بطن آن کسانی هستند که به اعمال آنان، عمل می کنند؛ در مورد ایشان جاری می شود آنچه در مورد آنان نازل شده است).

در حدیث دیگری، فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام معنی حدیثی را سؤال می کند که

می گوید: «هیچ آیه ای نیست که دارای ظهر و بطن می باشد و ...»، وی می پرسد: مقصود از ظهر و بطن چیست؟ امام در جواب آن را به «تنزیل و تأویل» تفسیر می نماید:

«سألت أبا جعفر عليه السلام عن هذه الزوايه: «ما في القرآن آيه إلما و لها ظهر و بطن و ما فيه حرف إلأ و له حدّ و لكل حدّ مطّلع»، ما یعنی بقوله: ظهر و بطن؟

قال عليه السلام: ظهره تنزیله و بطنه تأویله منه ما مضى و منه ما لم یکن بعد، یجری کما یجری الشّمس و القمر، کلّما جاء منه شیء وقع، قال الله: «و ما یعلّم تأویله إلأ الله و الرّاسخون فی العلم، «نحن نعلمه». (ص ۷۲) خلاصه کلام اینکه، در «تفسیر»، شرایط و شأن کلی مخاطب آیات مطرح می گردد و در حوزه «تأویل»، آن شرایط و شأن کلی بر مخاطب معاصر تطبیق می گردد که شأنی بسیار حساس و بسیار دقیق می باشد.

طرح سؤال در سه حوزه

اشاره

روش توجه به معانی و نظم و چینش آیات، طرح سؤال در سه حوزه «ترجمه، تفسیر و تأویل» می باشد.

طرح سؤال، نقشی اساسی در تمرکز فکر و جهت دهی آن در امر تدبیر و انگیزه ای قوی برای پیگیری آیات می باشد؛ و اساساً، ذهنی که سؤالات مشخصی ندارد تا که نیازهای فکری و روحی اش پاسخ بگیرد، انگیزه ای برای تدبیر در آیات نخواهد داشت این سؤالات با توجه به جزئیات مراحل و عناوین سه حوزه مذکور مطرح می گردد:

در حوزه «ترجمه»، از معنی دقیق ریشه کلمه، از شکل صرفی آن، از کاربرد واژه در قرآن از ترکیب نحوی و بلاغی آیه، از معادل لغوی آیات و از معادل اصطلاحی ترکیبات در زبان دیگر سؤال مطرح می گردد.

پس از ترجمه، در حوزه «تفسیر»، از علت عنوان سوره، و ارتباط آن با متن سوره،

از موضوع، اهداف و مخاطب سوره در زمان نزول و از صفات کلی مخاطب در آیات و از علت گزینش کلمات با توجه به امکان جایگزینی کلمات مشابه و یا شکل‌های صرفی دیگر بجای آن و از جایگاه کلمات و ارتباط درونی آنها و سپس از ارتباط آیات با یکدیگر و آن آیات با آیات سوره دیگر، سؤال مطرح می‌گردد.

در حوزه تأویل نیز با دقت در مخاطب و شرایط نزول آیه و با توجه به صفات کلی مخاطب در آیات، از مخاطب آیات در زمان حاضر و شرایط آن سؤال می‌شود که پاسخ جزئی و مشخص به آن از عهده هر کس بر نمی‌آید.

بطور کلی در حوزه «ترجمه و تفسیر و تأویل» صرف نظر از معادل یابی کلمات و ترکیبات، سؤالها چنین مرتب می‌گردد:

۱- معنی دقیق کلمه:

که در آن سه سؤال اساسی مطرح می‌شود:

موارد کاربرد لغوی و ریشه کلمه چیست؟

شکل صرفی و معنی آن کدامست؟

در قرآن چگونه بکار رفته است؟

۲- گزینش کلمه:

که همه اش، سؤالات مقایسه‌ای مطرح می‌شود که تعداد آنها بستگی به خصوصیت کلمه دارد:

چرا این واژه از میان کلمات مشابه انتخاب شده است؟

چرا این کلمه به شکل فعلی یا اسمی آمده است؟

چرا این فعل یا اسم، بصورت مفرد یا مثنی یا جمع آمده است؟

چرا این اسم در این شکل خاص آمده است؟ و به اشکال دیگر نیامده است؟

چرا زمان فعل، ماضی یا مضارع یا امر می‌باشد؟

چرا این فعل، لازم یا متعدی و معلوم یا مجهول آمده است؟

چرا صیغه فعل، غایب یا حاضر یا متکلم می‌باشد؟

چرا فعل بصورت مجرد یا مزید آمده است؟

چرا اسم اشاره یا ضمیر و یا موصول بجای اسم ظاهر آمده است؟ و یا برعکس؟

۳- جایگاه کلمه در جمله:

چرا این واژه مقدم یا مؤخر آمده است؟

چرا نظم کلمات طبیعی است؟

۴- ارتباط کلمات در هر جمله:

ترکیب یا ترکیبات نحوی در این ارتباطات چیست؟

چرا جمله اسمیه یا فعلیه است؟

چرا جمله با تأکید و یا عدم تأکید آمده است؟

چرا نظم جمله چنین آمده است؟ (با توجه به امکان ترکیبات دیگر) چرا مبتدا یا خبر، فعل یا مفعول به یا غیره حذف شده است؟

چرا جمله انشایی یا خبری آمده است؟

چرا جمله استفهامی است؟ معنی استفهام؟

چرا شکل نفی جمله چنین است؟

معنی حروف در این جمله چیست؟

نقش ترکیبات مختلف نحوی در معنی جمله چیست؟

۵- ارتباط جملات هر آیه با هم و ارتباط آیات با یکدیگر (سؤالات ادبی):

رابطه این جملات با هم چیست؟ رابطه شان نحوی است یا بیانی (جواب از سؤال مقدر)؟

در این روابط موجود، چند احتمال ترکیبی مطرح است؟

نقش ترکیبات مختلف جملات در آیه چیست؟

چرا آیات به چنین مقطعی ختم شده است؟

قالب بیانی آیه چگونه است؟ (تشبیه، استعاره، کنایه، تمثیل یا عدم آنها) ارتباط آیات با یکدیگر چگونه است؟ (مستقل یا وابسته) در صورت ارتباط، رابطه شان نحوی است یا بیانی؟
رابطه نظم آهنگین آیات با نظم معنوی آنها چگونه است؟

۶- سؤالات اساسی در حوزه ارتباط آیات یک سوره:

عنوان سوره چه ارتباطی با متن سوره دارد؟

موضوع یا موضوعات آیات و سوره چیست؟

موضوع محوری کدام است؟

سوره به چند مجموعه تقسیم می شود؟

اهداف هر مجموعه و اهداف سوره چیست؟

ارتباط موضوعات با اهداف چگونه است؟

مخاطب زمان نزول آیه چه کسانی هستند؟

مخاطب کلی سوره چه خصوصیتی دارد؟

سوره مکی است یا مدنی؟

شان نزول سوره چیست؟

هماهنگی شان نزول با سیاق آیات چگونه است؟

سوره یکپارچه است یا اینکه متفرق نازل شده است؟

۷- ارتباط آیات سوره با آیات سور دیگر:

آیات مناسب با بحث این سوره کدامند؟

رابطه آنها با آیات این سوره چگونه است؟

در صورت تعارض بدوی، معیار ترجیح کدام است؟

منشأ تفاوت تعبیر آیات دیگر با آیات سوره از چیست؟

جمع بندی پیام آیات در کل قرآن چگونه است؟

۸- ارتباط قرآن با احادیث:

احادیث مرتبط با آیات سوره کدامست؟

رابطه احادیث با جمع بندی از آیات چگونه است؟

در صورت تعارض، بدوی است یا مستقر؟

حکم احادیث قطعی است یا ظنی؟

معیارهای ترجیح کدامست؟

۹- ارتباط قرآن با حکم عقل و علم:

رابطه قرآن با حکم عقل و علم چگونه است؟

در صورت تعارض، بدوی است یا مستقر؟

حکم عقل و علم، قطعی است یا ظنی؟

معیارهای ترجیح کدامست؟

۱۰- ارتباط آیات با زمان حاضر (تأویل):

مخاطب این آیات در زمان حاضر کیست؟

روش برخورد با او چگونه باید باشد؟

مراحل برخورد با او چیست؟

چگونه می شود پیام آیه را در نفس و جامعه پیاده کرد؟

پیام این آیات در شرایط کنونی قابل اجراست یا نه؟

در صورت نفی چه باید کرد؟ زمینه ها و مقدمات اجراء کدامست؟

در سؤالاتی که پاسخ آن نیاز به ابزار علمی خاصی ندارد، عموم مردم می توانند به تدبیر در پاسخ آنها پردازند که نسبت به بضاعت هر کسی، توان پاسخ گویی و مقدار سؤالات پاسخ داده شده تفاوت خواهد نمود.

در پایان بحث شیوه های تدبر در بخش سوّم نمونه هایی از تدبر بطور عملی ارائه می گردد.

۲- ثانی در آیات

«... قفوا عند عجائبه ... و لا یکن همّ أحدکم آخر السوره». (ص) (کنز، خ ۴۱۱۷) (... در برابر شگفتیهایش بایستید ... و مبادا فکر یکی از شما- رسیدن به- آخر سوره باشد).

آیات القرآن خزائن، فکلّمنا فتحت خزانه فینبغی لک أن تنظر ما فیها». امام سجاد علیه السلام (ب ۱۵، ح ۲) (آیات قرآن، گنجینه هستند پس هرگاه گنجینه ای گشوده گشت پس بر تو سزاوار است با دقت بنگری که در آن چه چیزی نهفته است).

پس از طرح سؤالات در حوزه «ترجمه، تفسیر و تأویل» باید برای پاسخ یابی با استفاده از کلیدهای تدبر و با توجه به زمینه ها و اصول تدبر، درنگ نمود.

امر درنگ و توقّف در برابر آیات، نیازمند صبر و حوصله فراوانی است و نباید شتاب نمود و تا سؤالیهای مطرح شده، پاسخ مناسب و تام و تمامی پیدا نکند و ابعاد آیه برای انسان روشن نگردد نباید به جمع بندی و نتیجه گیری پرداخت و در عمل بکار گرفت و به دیگران نیز تبلیغ نمود، چرا که مطالب و حقایق آیات دارای مراتب است و نیازمند زمینه های لازم و مبانی خاص علمی یا روحی می باشد که تا آن زمینه ها حاصل نشود مطلب به درستی دریافت نخواهد شد و در جای خویش قرار نخواهد گرفت، برای حصول این زمینه ها و رفع موانع در کنار بهره مندی از ابزار و آگاهیهای مقدماتی، باید خاشعانه به حق متوسل شد، و از او فزونی علم را درخواست نمود تا به عنایت حق پیام آیات بر ما مکشوف گردد:

«لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا».

(طه/ ۱۱۴) ادامه آیه مذکور با ارائه یک نمونه، از عواقب شتاب و عجله، به ما هشدار می دهد:

«لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا». (طه/ ۱۱۵) (بحقیقت قسم ما سوی آدم قبل از این عهدی افکندیم پس فراموش نمود (۱) و برایش عزمی نیافتیم).

عهد خدا چه بود که آدم علیه السلام فراموش نمود؟

از آیات سوره اعراف چنین برمی آید که آدم علیه السلام از دو نکته مهم غفلت نمود:

الف: نهی مطلق از نزدیک شدن به درخت ممنوع شده.

ب: دشمنی قطعی شیطان با بشریت.

«... وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ؟! وَ أَقْبَلُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عِيدٌ مُبِينٌ؟!» (اعراف/ ۲۲) (و پروردگارش آن دو را از دور ندا فرمود که مگر من شما دو نفر را از آن درخت- بطور مطلق- نهی نکردم؟! و مگر به شما دو نفر نگفتم که قطعاً شیطان نسبت به شما دو نفر دشمنی روشنگر است!؟).

آدم علیه السلام بواسطه شتاب و عدم تأنی در عهد خداوند و ابعاد عظیم هشدار او، آن را

ص: ۴۷۵

۱- ۱. مفعول فعل «نسی» نیامده است، «حذف» بدون ضرورت و یا جواز نحوی، دلالت بر عمومیت محذوف دارد: حضرت آدم علیه السلام خدا، قدر خویش، دشمنی شیطان، عهد و مقصد خویش را فراموش کرد؛ فراموشی یاد خدا، فراموشی خود، فراموشی عهد، یاد خدا مقصود صرفاً نام خدا بر سر زبان نیست، بلکه یاد او و اوامرش هنگام روبرو شدن با حلالها و حرامهای خداست: «... ذَكَرَ اللَّهُ عِنْدَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ». معصوم علیه السلام «... نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...». (حشر/ ۱۹)

درست درنیافت و در نتیجه در جایگاه خود، آن را بکار نگرفت و به سخن شیطان، اعتماد کرد و نتیجه اش، آویخته شدن به ریسمان فریب شیطان و هبوط از مکان قدس و طهارت و مقام قرب خداوندی، گشت.

بیان آیه، خود نشان می دهد آدم علیه السلام در تلقی وحی الهی شتاب نمود و هنوز ابعاد مسئله برایش روشن نشده، آن را پایان یافته تلقی کرد، از این رو در حین اجرای پیام می بینیم براحتی راه را برای نفوذ شیطان هموار نمود و به قسم او اعتماد کرد و به بیان امیر مؤمنان همچون زارعی گشت که در سرزمین دیگری کشت نموده است!:

«و مجتنبی الثمره لغير وقت إيناعها كالزراع بغير أرضه». (نهج، خ ۵) (آنکه میوه را در غیر وقت رسیدن می چیند مانند زارعی است که در سرزمین دیگری کشت نموده است!).

حال آنکه اگر در مدلول سخن خدا «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِوَجِكَ». (طه/ ۱۱۷، اعراف/ ۲۲) و «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» بدقت تأمل می نمود و شتاب نمی کرد، در می یافت که بیان و فرمان خدا، مطلق بوده، بهیچ وجه استثنایی برنمی دارد و در هیچ شرایطی نباید نادیده گرفته شود.

در اینجا نکته ای در خور تأمل است: اگر صبر و حوصله و تأنی به همراه تدبیر در امور و حوادث، سنت زندگی انسان گردد و اگر در کنار آن، پیام خداوند، به جدّ تلقی گردد و انسان بدان متعبد شود، از این دو معنی نتیجه می شود: هرگاه انسان در مواردی نسبت به واقعیت پیامی خام و بی تجربه بوده، نیازمند آموزش عملی و کسب تجربه باشد، در این موارد بدون داشتن تجربه می تواند بواسطه آن دو اصل، همچون فرد مجرّبی در حادثه ها موضع گرفته و فریب نخورد و بدرستی پیام را در عمل پیاده نماید. (۱)

ص: ۴۷۶

۱- ۱. البته کسب تجربیات و ابتلائات، خود عامل قوی دیگری جهت هشیاری و پختگی در فهم و اجراست

از این رو دیگر عدم تجربه، باعث نخواهد شد که باور کند هرگز کسی به دروغ به خدا قسم یاد نخواهد کرد. (۱)

البته عامل روانی شتاب که با سرشت انسان عجین گشته است (۲) می تواند مانع از تأنی و تدبر در پیامها و حوادث گردد، علاوه بر آن، عدم صبر و بردباری، و شتاب برای طی مراحل تا رسیدن به اهداف مقدس، خود می تواند سنگ راه گشته، به حرکت انسان صدمه زند.

نیاز به دست یافتن به ابدیت (شجره الخلد) که نیازی اصیل و انسانی است، و نیاز به بیرون آمدن از ضعف و ناتوانی و دست یافتن به حکومت و اقتداری فرسوده نشدنی (ملک لا یبلی)، که این نیز از نیازهای اساسی انسان است، مجموعه این دو نیاز اصیل، بعلاوه شتاب در رسیدن به آنها، در زمینه وسوسه خناسان (شیطان، مردم) و زرق و برق دنیا، در کنار عدم تدبر، سرنوشت لغزش و هبوط آدمی را فراهم می آورد:

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ، قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى، فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا ... وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى . (طه / ۱۲۱ - ۱۲۰) (پس شیطان بسوی او- به قصد نزدیک شدن به آدم- با تزیین و در خفا القاء کرد؛ گفت: ای آدم آیا تو را بر درخت ابدیت و حکومت و اقتداری که نمی پوسد،

ص: ۴۷۷

۱- ۱. در آیه سوره اعراف آمده است: شیطان برای آدم و حوا علیهما السلام با غلظت و شدت، قسم یاد کرد که من خیرخواه شما هستم: «وَقَسَّيْ مَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»، در احادیث آمده است: «آدم علیه السلام باور نمی کرد کسی جرأت کند نسبت به خداوند به دروغ، قسم یاد کند، از این رو فریب او را خورد».

۲- ۲. «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ!» (انبیاء / ۳۷) (انسان از شتاب آفریده شده است!). «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا». (اسراء / ۱۱) و انسان به جهت شر، همچون دعایش بجهت خیر، دعا می کند و انسان موجودی بسیار عجل می باشد.

پس آن دو- آدم و حوا- از آن خوردند در نتیجه- بلافاصله- عورتها- و زشتیهایشان- برای آن دو ظاهر گشت ... و- خلاصه کلام- آدم پروردگارش را عصیان نمود در نتیجه در مسیر تباهی قرار گرفت). (۱)

این عناصر پیوسته انسان را از جنت فطرت الهی خارج کرده با عصیان و سرکشی، او را در مسیر تباهی استعدادهای انسانی اش قرار داده، بر لبه پرتگاه هلاکت به ریسمان آرزوهای دروغین، آویزان می کنند! (۲) «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ ... وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَسَمَ لَهُمَا إِنَّي لَأَكْمَلُنَا مِنَّا لِمَنْ النَّاصِحِينَ، فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ! ...» (اعراف / ۲۱-۲۰) «أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ؟، أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ ...» (توبه / ۱۰۹) (پس آیا آنکه بنیادش را بر تقوای از خدا و رضایت- او- استوار نموده است بهتر است؟، یا آنکه بنیادش را بر لبه پرتگاه- مکان بی بنیاد و در حال سقوط- پایه گذاری کرده است، پس ناگهان در دره آتش جهنم سقوط می کند؟! ...).

بگذریم، سوره قیامت با بیان دیگری از شتاب در تلقی وحی، نهی می نماید:

ص: ۴۷۸

- ۱- ۱. عمل حضرت با عصمت او منافاتی ندارد برای توضیح مطلب، رک: تفسیر المیزان و نمونه، سوره بقره / ۳۸-۳۰.
- ۲- ۲. قصه آدم علیه السلام و حوا، و شیطان، ترسیمی است از جریان مستمر زندگی و حالات بشر در رویارویی با حوادث و کششهای درونی (حیوانی و الهی) و بیرونی (وحی الهی و وسوسه شیطان جنی و انسی). اِعمال اراده و تصمیم گیری انسانی در حوادث با توجه به کششهای مذکور، سرنوشت انسان را رقم می زند.

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ». (قیامت / ۱۹-۱۶)

(به جهت آن-قرآن-زبان را حرکت مده تا به آن-قرائت قرآن-شتاب نمایی، چرا که جمع آیات و تألیفش (۱) بر-عهده-ماست، پس هرگاه آن را تألیف کردیم پس از تألیف ما پیروی نما، سپس بیان و توضیح آن نیز بر-عهده-ماست).

۳- تدبر در آیات

اشاره

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ...». (ص / ۲۹) با توجه به سیر و نظم و چینش آیات و طرح سؤال، به‌مراه بکارگیری ابزار علمی و روحی تدبر، با عنایت به اصول اساسی تدبر و صبر و حصوله فراوان، باید فکر را بکار انداخت تا در پرتو آگاهی‌های خویش و مرور مکرر بر جریان آیات، در ابتدا پاسخ سؤالات ادبی ترجمه و تفسیر را روشن نمود سپس با این زمینه روشن به پاسخ یابی سؤالات محتوایی پرداخت، این پاسخ یابی علاوه بر صبر و شکیبایی، نیازمند سکوت و تمرکز و فراغت و خلوت می باشد:

«دلیل العقل التفکر و دلیل التفکر الصّیمة». معصوم علیه السلام (اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل) (راهنمای عقل و سنجش، اندیشیدن و نتیجه گیری است و راهنمای اندیشیدن و نتیجه گرفتن، سکوت می باشد).

«تفرغ للعلم إن كنت تريد فإتما العلم لمن تفرغ له». از وصایای خضر علیه السلام به

ص: ۴۷۹

۱- ۱. «قرأ» چنانکه گذشت، به معنی «جمع حروف و کلمات و تألیف آنها با هم» می باشد، در این آیه «قرآن» مصدر فعل اخذ شده است نه اسم علم برای کتاب خدا.

موسی علیه السلام (بحار، ج ۱، ص ۲۲۷) (برای دانش خود را فارغ گردان، اگر آن را می طلبی، چرا که علم و آگاهی صرفاً سهم کسی است که برای علم- خود را- فارغ نموده است).

شوق درمان دردهای فکری و روحی و اجتماعی، رنج خلوت و تنهایی تفکر را هموار می نماید بلکه انسان را به ایجاد محیطی فارغ از غوغای زندگی روزمره می کشاند که گاه این محیط به جهت محدودیت و اقتضای شرایط، در دل فضای غفلت و سرگرمی و غوغای دیگران، پیا می شود! لیکن بهر حال باید با توجه به امکانات، محیطی هر چه موافق تر و زمانی هر چه مناسبتر را برای امر تدبیر و تفکر در آیات برگزید.

شکل گیری جریان تدبیر و تفکر، در محیطهای شلوغ بدون پشتوانه قوی از تأملات در خلوتها، از عمق کمی برخوردار می باشد و عمدتاً در سطح مسائل، جریان دارد و عمق و ریشه ها و نتایج از مدّ توجه بیرون می ماند.

«تدبیر»، چنانکه در مقدمه گذشت، اندیشیدن در ورای ظواهر بود تا که چهره باطن امور جلوه گر شده، عاقبتش بر ملا گردد.

«کاویدن باطن» و «عاقبت اندیشی» دو خصوصیت اساسی تدبیر بحساب می آید.

تلاش برای کشف عاقبت امور، بناچار انسان را از سطح به عمق می کشاند و در نتیجه، از حصار و حدود مادیت بیرون آورده، انسان را با عوالم برتر و ملکوت اشیاء، آشنا می نماید.

آنچه آفت این آشنایی است، همان روزمرگی و حال نگری، بدون توجه به سیر امور از گذشته تا حال و آینده می باشد:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ». (روم/ ۷) (مردم، ظاهری از زندگی پست تر را می شناسند- آگاهی دارند- و آنان یکسره از

زندگی نهایی - و متعالی - بشدت بی خبرند).

نظر به جریان امور و عاقبت سیر آنها، بذر معرفت و ایمان مستقر و یقین استوار را در سرزمین انسانی پاشیده، آن را بارور می کند:

«الَّنظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ تَلْقِيحُ الْقُلُوبِ». معصوم علیه السلام (بحار، ج ۷۸، ص ۹۸) (تأمل و دقت در عاقبت امور، دلها را بارور می گرداند).

این جریان تدبر، همان سیری است که ابراهیم علیه السلام در رسیدن به کمال معرفت و وصول به حق و دستیابی به یقین، طی نمود، که با پاک طلبی فطری، نکته سنجی و نقادی عمیق، جرأت و شجاعت در پذیرش نتیجه تحقیق و بررسی، و ایستادگی بر سر دفاع از حق و حقیقت، همراه بود:

«وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ». (انعام / ۷۵) (و بدانگونه - حرکت برای نقادی افکار و عقاید خانواده و محیط - ما به ابراهیم علیه السلام حوزه های باطن (۱) آسمانها و زمین را می نمایم - به علل بیشماری - و برای اینکه از یقین کنندگان باشد).

آنچه ما را در حصار روزمرگی قرار می دهد، در پی هوسها دویدن و از امیال خویش پیروی نمودن می باشد.

آنکه قدر و ارزشی بیش از حیوان، برای خویش نمی شناسد و فروغ فطرت را زیر خروارها هوس ورزی، مدفون ساخته است، (۲) نمی تواند از این ظاهر بینی حیوانی و حال نگری و رؤیت منقطع حوادث از گذشته و آینده آن، خود را بیرون کشد و مسائل را

ص: ۴۸۱

-
- ۱ - ۱. «ملکوت» چهره باطن اشیاء و مرتبط با جهان غیب و اراده الهی است که تحت تدبیر ملک (فرشته) اداره می شود، در واقع، ملکوت اشیاء، نظر به حقیقت اشیاء دارد که همه بنده و بفرمان خدا می باشند.
 - ۲ - ۲. «إناره العقل مکسوف بطوع الهوی»، «کم من عقل أسیر تحت هوی أمير!».

در سطح گسترده اش نظاره کرده به اعماق امور متوجه شود.

از این روست که برای دیدن این حجابهای غفلت و شکستن این دیوار حال نگری، قرآن سخن نهیب می زند:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟، أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟!». (محمد / ۲۴) (پس چرا در این قرآن ژرف نمی اندیشند؟ مگر بر دل‌هایی قفل‌های آن مستقر گشته است؟!).

و در این نهیب ریشه‌ها و نتایج عدم تدبر را می نمایاند:

«أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؟ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا؟ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَشْعُرُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ؟!، إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا». (فرقان / ۴۳-۴۲) (آیا دیدی کسی را که معبودش را هوای خویش قرار داده است؟

پس آیا تو بر او گماشته هستی (تا هدایتش کنی)؟

آیا به محاسبه گمان می کنی که اکثر آنان- حق را- می شنوند یا- آن را- تعقل می کنند؟! آنان جز همانند چارپایان نمی باشند بلکه آنان از حیث راه گمراهند).

این نتیجه را با تلخی و به تأکید در آیه دیگری، روشن تر مطرح می نماید:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». (اعراف / ۱۷۹) (و قسم به حقیقت که با انتشار- مردم بر روی زمین- بسیاری از جن و انس را- عاقبت- برای جهنم خلق نمودیم،- چرا که- ایشان را دل‌هایی است که با آن،- حقایق

را- فهم نمی نمایند و ایشان را چشمهایی است که با آن- حقیقتی را- نمی بیند و ایشان را گوشهایی است که با آن- حقیقتی را- نمی شنوند، آنان همانند چارپایان هستند، بلکه گمراهترند، آنان همان بی خیران و سرگرم شدگان هستند).

مرور مکرر آیات

در جریان تدبیر، مرور مکرر آیات بهمراه تآنی و دقت نظر، در کشف نکات نهفته و روابط پنهان در آیات بسیار مؤثر می باشد، شروع این جریان و استمرارش با قرائت آهنگین و حزن آمیز بسیار قوت می گیرد، تأثر از موسیقی آیات در کنار درک مقدماتی از آن، قوای ادراکی و مشاعر را بسیار حساس نموده، ظواهر زیبای آیات بسیار پر رمز و راز و عمیق جلوه گری می کند و همچون گوهرهایی تابناک اندیشه های عوَّاص را سوی خود می کشد.

در احادیث متعددی این مرور مکرر آهنگین آیات از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین گزارش شده است: «ابو ذر می گوید یک شبی تا صبح، رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما به قیام، آیه ۱۱۸ مائده: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ...» را مکرر تلاوت می نمود:

«قام النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِآيَةِ حَتَّى أَصْبَحَ يَرُدُّهَا «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرُ لَهُمْ...». (در المنثور، ذیل آیه شریفه) زهری می گوید: «امام سجاد علیه السلام هر وقت آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را- در نماز- قرائت می نمود آنقدر آن را تکرار می فرمود که نزدیک بود بر سر آن جان دهد!»:

«كان علي بن الحسين عليهما السلام إذا قرأ «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» يكررها حتى يكاد أن يموت!». (نور الثقلين، ج ۱، ص ۱۹) داود بن فرقد نیز می گوید: امام صادق علیه السلام را شنیدم که بیش از حد شمارش، آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را قرائت می نمود:

«سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقرأ مالا أحصى «ملك يوم الدين». (ص ۱۹) در حدیثی دیگر آمده است «امام صادق علیه السلام پیوسته در نماز، قرآن تلاوت می نمود پس غشوه ای او را فرا گرفت سؤال شد: چه چیزی باعث شد که این حالت پدید آید؟»

به این مضمون فرمودند: «که پیوسته آیات قرآن را تکرار می نمودم تا به حالتی رسیدم، گویا که من آنها را حضوراً از کسی - خدایی - که آن را نازل کرده است، شنیدم!»:

«... ما زلت أكرر آیات القرآن حتى بلغت إلى حال كأنني سمعتها مشافهه ممن أنزلها!». (میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۸۵) تکرار آیات در شرایط مناسب روحی، بسیار در تعمیق تدبیر مؤثر می باشد؛ من خود بارها این معنی را تجربه کرده ام، در شرایط غربتی در بحبوه انقلاب، سوره یوسف را بیش از چهل بار، روزهای متوالی تلاوت می نمودم و در این مرور مکرر، جریان آیات را پی می گرفتم، در این جریان، تکرار بهمراه تدبیر در آن شرایط، علاوه بر تسلاهی روحی، بسیاری از سؤالات و گرههای موجود در این سوره، در مورد قصه حضرت و قیل و قال مفسرین، بحمد الهی برایم گشوده گشت، از آن تاریخ به بعد هر چه بیشتر در این سوره تعمق می نمودم نتایج آن جریان مبارک تدبیر، بیشتر می درخشید و استحکام و قوت خویش را نشان می داد:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...». (ص / ۲۹)

مراتب تدبیر

در بحث مقدمه کلیدهای تدبیر گذشت که به بیان امام حسین علیه السلام قرآن چهار مرتبه فهم و تدبیر را داراست:

۱- مرتبه «عبارات قرآن» که برای توده های مردمی از هر قشر و طبقه ای می باشد.

۲- مرتبه «اشارات قرآن» که برای خواص مردم از مجتهدان و مفسران قرآن می باشد.

ص: ۴۸۴

۳- مرتبه «لطائف قرآن» و نکته سنجی های دقیق و عمیق آن که مختص شاگردان معصومین علیهم السلام، علمای ربّانی، و اولیای الهی همچون «ابوذر و سلمان» در صدر اسلام و «مرحوم علامه طباطبائی و حضرت امام خمینی» در عصر حاضر می باشند.

۴- مرتبه حقایق و جان بی پرده قرآن که مختص معصومین علیهم السلام اعم از انبیاء و چهارده معصوم می باشد:

«کتاب الله عزّ و جلّ علی أربعة أشياء: علی العبارة و الإیشاره و اللطائف و الحقائق فالعبارة للعوام، و الإیشاره للخواصّ، و اللطائف للآولیاء، و الحقائق للأنبیاء». امام حسین علیه السلام (بح، ج ۹۲، ص ۲۰) «عبارات» سطح ترجمه قرآن را نظر دارد نه صرف قرائت الفاظ را که جنبه مقدماتی دارد چرا که بیان حدیث ابتداء توده های عرب زبان را مدّ نظر دارد، از این رو برای دیگر زبانها استفاده از ترجمه دقیق و بلیغ آیات، مبنای تدبر و تعمقشان قرار خواهد گرفت.

در این سطح، معانی حاصل از ترجمه با توجه به کیفیت بیان و سیر مفاهیم، با استفاده از جایگاه تعبیرات گوناگون در عرف بشری و با تکیه بر عقل انسانی مورد تدبر قرار می گیرد و از این راه، معانی جدید و عمیقی در حدّ قابلیت فکری روحی متدبر، نصیب او می گردد.

این مسئله بهره مندی مستقیم توده ها امر غریبی نیست چرا که قرآن کتاب تفصیلی فطرت انسانی است، از این رو، همه توده های مردمی پاک طلب می توانند از این خوان گسترده الهی بهره مند گردند.

در صدر اسلام، بهره مندی فراوان توده ها را از تلاوت پیامبر صلی الله علیه و آله، در احادیث بسیار مشاهده می کنیم که با شنیدن آیاتی چند و یا یک سوره کوچک متحول می گشت و به حقیقت پیام همه قرآن پی می برد و با دل و جان اسلام را می پذیرفت و احکامش را

به گردن می گرفت، در صحنه ای، مردی پس از شنیدن سوره زلزال ابراز می کند که دیگر بس است و براه می افتد، پیامبر صلی الله علیه و آله در این صحنه می فرماید: «فقه الرجل» این مرد فقیه شد و جان پیام را دریافت.

در جریان استماع تلاوت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط طائفه جن این نکته را در سوره جن و احقاف مشاهده می کنیم که چگونه با شنیدن آیاتی چند به اهداف رسالت قرآن و عمق پیام قرآن پی می برند سپس براه می افتند تا که قومشان را با آگاهی بخشی و بیم و هشدار، به این دین فطری الهی، دعوت نمایند:

«وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ، فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصَتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ، قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ. يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجْزِكُمْ مِّنْ عَذَابِ آلِيمٍ. وَ مَنْ لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ، أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». (احقاف / ۳۲-۲۹) (و- یادآور- زمانی را که بسویت عده ای از جن را برگرداندیم که قرآن را می شنوند، پس همینکه به- نزد- قرآن حاضر شدند، گفتند برای استماع سکوت کنید، پس همینکه پایان رسید با حالت انذار بسوی قومشان برگشتند.

گفتند: ای قوم ما، ما به یقین، کتابی را شنیدیم که بعد از موسی علیه السلام نازل شده است در حالیکه تصدیق کننده است آنچه را که در برابر خویش موجود است، به سوی حق و به سوی طریقی با استقامت هدایت می نماید.

ای قوم ما، دعوت کننده خدا را پاسخ مثبت دهید و به او ایمان آورید که از

گناهانتان را می آمرزد و شما را از عذابی بسیار دردناک پناه می دهد.

و هر که دعوت کننده خدا را پاسخ مثبت ندهد، پس هرگز در زمین، عاجز کننده نمی باشد و برای او از غیر او یاورانی نخواهد بود، آنان در گمراهی روشنگری بسر می برند).

می بینیم با یک جلسه استماع در شرایط مناسب چگونه این دسته جنی به حقایق عمیقی از قرآن پی بردند و به گونه ای دقیق پیام را اخذ نمودند که سه تعبیر آنان در هدف نزول قرآن، جزء آیات قرآن قرار گرفته است. (۱)

شواهد مراتب فهم و تدبر در قرآن

در قرآن کریم، دو مرتبه کلی از تدبر در قرآن را می توان، مشاهده نمود:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ». (ص / ۲۹) (کتابی که آن را بسویت نازل کردیم بسیار با برکت است برای اینکه در آیات آن ژرف بیندیشند و برای اینکه صاحبان خرد متذکر شوند).

* تعبیر «لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ» نظر به عموم مردم دارد، لیکن تعبیر «لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» بطور اختصاصی مرتبه اولوالألباب را نظر دارد که عنوان مشترک مرتبه «اشاره، لطیفه و حقیقت» می باشد، گویا که آنان از مرتبه تدبر عمومی گذشته به مرتبه تذکر به حقایق بدست آورده رسیده اند.

«هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ». (ابراهیم / ۵۲) (این - بیانات در مورد سرنوشت تبهاران در دنیا و آخرت - پیام رسایی برای همه

ص: ۴۸۷

۱- ۱. «يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ» (جن / ۲)، «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ». (احقاف / ۳۰)

مردم است- بجهت گوناگون- و بجهت اینکه بواسطه آن انذار داده شوند و برای اینکه بدانند که صرفاً او خدایی یکتاست و برای اینکه صاحبان خرد متذکر- حقایق- شوند).

* این آیه نیز بوضوح مرتبه توده های مردمی را از دیگر مراتب جدا می کند؛ مرتبه اول، نیازمند هشدار و آگاهی، و علم و معرفت به توحید می باشد، حال آنکه، صاحبان خرد از این مرحله عبور کرده، در مقام تذکر بسر می برند تعبیر تذکر از پس آگاهی، در آیات بی شماری صرفاً به «اولوا الألباب» نسبت داده شده است که همان اختصاص را می رساند که فراتر از سطح توده هاست.

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ». (آل عمران / ۱۳۸) (این- جریان سنتها و سرنوشت مکذبین- برای توده های مردم روشنگری است و هدایت و تحول قلبی برای پروا پیشگان می باشد).

* توده مردمی که در جهل به سر می برند، ابتداءً نیازمند تبیین و روشنگری، می باشند که در صورت رسیدن به مرحله تقوی از هدایت و تحول روحی خاصی برخوردار می شوند که مرتبه بالاتری است.

«وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ...». (عبس / ۴-۳) (و چه چیزی تو را دانا کرد، شاید که او تزکیه پذیرد یا (بالاتر) متذکر شود پس تذکر فراوان او را سود دهد).

تعبیر «یذکر»، با توجه به سوره اعلی «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ»، می تواند مرتبه بالاتر از «یزکی» را نظر داشته باشد. (۱)

ص: ۴۸۸

۱- ۱. البته گاه «ذکر» مقدمه تزکیه می شود، مانند آیه بعثت، «تلاوت» که نوعی ذکر است «تزکیه» را در پی دارد: «... يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...». (جمعه / ۲)

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا». (طه/ ۱۱۳) (و بدانگونه، آن را بصورت قرآنی فصیح و گویا نازل کردیم و در آن از هشدارها بتنوع آوردیم شاید که آنان- مردم- تقوا پیشه کنند یا اینکه آن- قرآن- برایشان ذکری را پدید آورد).

* این آیه شریفه، شاهد سخن ما در سرتاسر قرآن می باشد، «احداث ذکر»، مرتبه بالاتر از عموم را نظر دارد، (۱) در آیات فوق بعضی به صراحت و بعضی به اشاره، تفاوت مراتب فهم و تدبر را مطرح می نمودند که نمونه هایی از تدبر در سطح عمومی و سطوح بالاتر را با توجه به سؤالات حوزه ترجمه و تفسیر و تأویل، در پایان بحث شیوه ها، ان شاء الله خواهیم آورد.

۴- خود را مخاطب قرآن دیدن

اشاره

«أنت تقرأ القرآن ما نهاك فإذا لم ينهك فليست تقرأه!». (ص) (کنز العمال، خ ۱۶۲۵۲) (تو مادامی قرآن می خوانی که تو را نهی کند پس هرگاه تو را نهی نکرد پس تو آن را نمی خوانی!).

در جریان تدبر از پس کند و کاو و پی بردن به پیام قرآن، باید خود را مخاطب پیامها و انذار و بشارتهای آن ببینیم.

ص: ۴۸۹

۱- ۱. گاهی «ذکر» مقدمه «تقوی» و گاهی «تقوی»، مقدمه «ذکر» می باشد که بهرحال دو مرتبه را نشان می دهند: نمونه اول: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». (بقره/ ۶۳، اعراف/ ۱۷۱) نمونه دوم: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ». (انبیاء/ ۴۸).

قرآن نه کتابی است صرفاً برای مطالعه و نه فیلمی است جهت تماشا، بلکه همچون کارگردانی است که متناسب با واقعیت نفسانی و شرایط فکری روحی مخاطب، نقشی از او را در صحنه های خویش بنمایش می گذارد.

از این رو، ما بعنوان مخاطب قرآن باید خود را صاحب نقشی در صحنه های مطرح شده در قرآن ببینیم؛ در این صحنه باید ببینیم ما با توجه به شرایط فکری، روحی و اخلاقی که هم اکنون در آن بسر می بریم، چه نقشی را ایفاء می کردیم و چه موضعی را اتخاذ می نمودیم و در چه راهی قدم می گذاشتیم.

با این توجه، صحنه های قرآن، برایمان ملموس و عینی شده، هشدارها و بشارتهایش تا عمق جانمان، تأثیر می گذارد.

در این جاست که ما با آینه قرآن شخصیت خویش و نهایت کارهایمان را بعینه مشاهده کرده، از چهره خویش به هراس می افتیم و در این جاست که ناله مان به آسمان برمی خیزد و وحشت زده به متکلم قرآن پناهنده می شویم تا با کلامش ما را درمان نماید.

بعنوان مثال، جریان قصه موسی علیه السلام با فرعون، و موسی علیه السلام با بنی اسرائیل را مورد تدبر قرار می دهیم:

الف: موسی علیه السلام با فرعون:

شخصیت «فرعون» را می بینیم، عنصری که مردم به بردگی او تن داده، ذلیل او می باشند، جباری که قدرت نظامی - سیاسی وحشتناکی را پدید آورده، هر صدایی را در نطفه خفه می کند؛ با اطرافیانی که مأمور چاپلوسی و تعریف و تمجید از او می باشند؛ در کنار اینها، ثروت سرشار مصر، همه در اختیار او قرار دارد؛ در شرایطی که هیچ کس قدرت منازعه با او را ندارد و اصلاً فکر مقابله را بخود راه نمی دهد.

در برابر او موسی علیه السلام را می بینیم، به همراه برادرش، با قیافه دو چوپان ساده، با نمد چوپانی و کلاه روستایی (۱) و سر و وضع ژنده و عصای چوپانی در دست.

موسی علیه السلام شروع به صحبت می کند:

«فرعون آیا مایل هستی که از آلودگی پاک شوی؟!، و تو را بسوی پروردگارت هدایت کنم تا از مقام عظمتش، خشیت یابی؟»:

«هَيْلَ لَكَ إِلَى أَنْ تَزْكَى؟! وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى! (نازعات / ۱۹) در این درگیری، واقعا بینیم آیا اگر ما در شرایط فرعون بودیم و آن قدرت و امکانات را داشتیم، از موسی علیه السلام سخنی را می پذیرفتیم؟، یا اینکه - پناه بر خدا - کمتر از فرعون عمل نمی کردیم و دست کمی از او نداشتیم؟

آخر وقتی ما تحمل شنیدن یک انتقاد از فرزند خود و یا کم سن تر از خود را نداریم و اجازه انتقاد به آنان نمی دهیم، و حتی حاضر نیستیم از بزرگتر از خویش انتقادی بشنویم، با اینکه نه از قدرت فرعون برخورداریم و نه کمترین زرق و برقه‌های او را در اختیار داریم، پس چگونه می توانستیم در آن شرایط با تواضع و فروتنی تسلیم موسی علیه السلام شویم؟ و آیا جز جواب فرعون را به حضرت می دادیم؟:

«آیا ما به دو بشری همانند خود ایمان آوریم در حالیکه قوم آن دو صرفا برده ما هستند و اطاعت امر ما را می کنند؟!». (۲)

«مگر تو همان بچه ای نیستی که در میان خود تو را بعنوان فرزند بزرگ کردیم؟ (۳) (حالا برای ما مربی شده ای؟!!)»

ص: ۴۹۱

۱- ۱. حضرت امیر علیه السلام در خطبه قاصعه (خ ۱۹۲) صحنه برخورد حضرت را با فرعون چنین ترسیم می نماید.

۲- ۲. أُنُومِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ». (مؤمنون / ۴۷)

۳- ۳. «أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيداً». (شعراء / ۱۷)

«آیا من از این (آدمی) که پست و بی مقدار است و حرف زدن بلد نیست، بهتر نیستم؟!». (۱)

«(اگر راست می گوید) پس چرا بر او گردنبدهایی از طلا آویخته نشده است؟! یا (همچون پادشاهان) فرشتگان الهی بحالت منظم و صف کشیده به همراه او نیامده اند (اگر راست می گوید که از جانب خدای عالم آمده ام)؟» (۲)

ب: موسی علیه السلام با بنی اسرائیل:

فرعون غرق شده، بنی اسرائیل از دریا گذر کرده در سرزمین صحرای سینا بسر می برند، خوراکشان به اعجاز، پیوسته «من و سلوی» است، مرغ بریان با یک نوع حلواء.

کار تغذیه یکنواخت، به جایی می رسد که دیگر بنی اسرائیل طاقت نیاورده با اعتراض می گویند: «ما هرگز بر یک نوع غذا، صبر نخواهیم کرد، پس برای ما از خدایت بخواه که برایمان از آنچه که زمین می رویاند بیرون آورد، از سبزیجات آن، خیار آن، گندم و عدس و پیاز آن!»:

«... لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ، فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِيلِهَا...». (بقره / ۶۱)* تعبیر «لن ابداء»، و تعبیر «رَبِّكَ» بجای «رَبَّنَا» نشان دهنده نزول شخصیت آنان و ضعف و زبونی روحی و فساد اعتقادیشان می باشد که چقدر مادّیگرا شده اند، و برای ادامه انقلاب، با شرایط ریاضت اقتصادی، مخالف هستند و دیگر برایشان، آزادی،

ص: ۴۹۲

-
- ۱- ۱. «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ؟» (زخرف / ۵۲) (آیه بقرینه قبل، استفهام معنی شده است).
 - ۲- ۲. «فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ». (زخرف / ۵۳)

استقلال و نظام الهی، به قیمت تحمل فشار و سختی‌ها معنی ندارد، و حاضرند این شرافت و عزت را از دست دهند و یا کم رنگ شود ولی به رفاه مادی برسند.

تعبیر «ابدا» بی طاقنی شدید آنان را نشان می‌دهد، این قوم چنان به پستی گراییده‌اند و دل به دنیا سپرده‌اند که همه چیز را از یاد برده‌اند: نعمت عظیم هلاکت فرعون، رهبری الهی، آزادی و ... را به هیچ می‌گیرند و بر درخواستهای ذلیلانه خود پای می‌فشرند.

در این شرایط، دیگر از شلاق توبیخ و سرزنش موسی علیه السلام و موعظه اش کاری ساخته نیست:

«أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ؟! اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ...» (بقره / ۶۲) (آیا شما چیزی را که پست تر است عوض می‌گیرید در مقابل چیزی که ارزشمند است؟، در شهری - با ذلت - فرود آیید چرا که قطعاً برای شماست آنچه را که درخواست می‌نمایید...).

حال ما خود را در شرایط موسی علیه السلام و بنی اسرائیل قرار دهیم: آیا واقعا ما بر یک نوع غذا، طاقت می‌آوریم؟ و اعتراضی نمی‌نمودیم و به نهضت ادامه می‌دادیم و یاور موسی علیه السلام بودیم؟، و یا اینکه از جلوداران معترضین به موسی علیه السلام بحساب می‌آمدیم؟! مروری بر حرص و ولع هایمان در رسیدن به امکانات مادی در طول ۱۴ سال انقلاب، فروکش کردن عطش جبهه رفتن در اوقات ضروری، و از یاد بردن ایشار و انفاق اوایل انقلاب تا منجر شدن به امر دردآور قطعنامه که از زهر، کاری تر بر جان امام امت اثر کرد، و دیگر مسائل، ما را به خودمان می‌آورد و خطر قرار گرفتن در صف مقابل موسی علیه السلام را برایمان مطرح می‌نماید.

کافی است، دو مشکل اساسی فشار اقتصادی و بی سرپرست ماندن خانواده های

شهدا و عدم پیشقدم شدن برای حل این دو مشکل بزرگ انقلاب را که موجب کم شدن ازدواج و گسترش بی‌عفتی و مسائل شکننده روحی می‌شود، در نظر بگیریم، آنگاه بینیم که چقدر ما حاضریم مردانگی کرده، سرپرستی خانواده‌ای از شهداء را عهده دار شویم، و چقدر همسران متدین ما! حاضرند خودخواهی و عذر و بهانه‌های پوچ و بی‌ارزش را کنار گذاشته، بپذیرند که خانواده‌ای از شهدا، در کنارشان، زیر سایه همسرشان به زندگی خود ادامه دهند و نیازهای روانی، عاطفی و اخلاقی‌شان تأمین گردد.

ما یادمان رفته است که همسران این خانواده‌ها بودند که عزت و شرافت و عظمت اسلام را به ما و این مملکت، هدیه نمودند و مخلصانه، جانشان را بر سر این مقصود، ایثار کردند.

این مرور و توجه، وضع نابسامان روحی-فکری ما را نشان می‌دهد که از تصور آثار شومش باید وحشت ما را فرا گیرد و تا دیر نشده، چاره‌ای بیندیشیم.

بگذریم، با توجه به مطالب مذکور معلوم گشت، در هر تلاوت قرآن ما در ضمن تدبر پیام آیات و پس از آن، خود را مخاطب توبیخات و اعتراضات قرآن می‌یابیم تا به درد آمده، نالان و گریان از مصیبت روحی-فکریمان، در پی چاره درد از قرآن بر آییم.

در احادیث مکرری آمده است: «تو مادامی قرآن می‌خوانی که مورد نهی قرآن قرار داشته باشی، پس هرگاه دیدی که قرآن تو را نهی نمی‌کند (طرف خطاب قرآن نیستی) پس بدان که تو در واقع قرآن را نمی‌خوانی!»:

«انت تقرأ القرآن ما نهاك، فإذا لم ينهك فلست تقرأه!». (ص) (میزان الحکمه، ج ۸، ص ۹۰) «إقرأ القرآن ما نهاك فإن لم ينهك فلست تقرأه!» (کنز، خ ۲۷۷۶) (قرآن را بخوان مادامی که تو را نهی کند پس اگر تو را نهی ننمود پس- در واقع- تو آن را نمی‌خوانی!).

در امر مخاطبه، بجهت نابسامانیهای فراوان، ما قبل از اینکه خود را طرف بشارت بینیم، باید خود را طرف نهی قرآن دیده باشیم، از این روست که در احادیث بر مخاطب نهی قرآن بودن، اصرار می‌ورزد.

این چنین قرائتی، طبعاً با حزن و درد و گریه همراه بوده، تمام مشاعر وجودمان، از فکر و عقل گرفته تا قلب و روحمان، در سیطره مواعظ قرآن قرار گرفته، متحوّل گشته، مخلصانه روی به خدا خواهیم آورد:

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُّشَابِهاً مَثَانِي تَقْشَعْرُهُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ...». (زمر/ ۲۳) (خداوند زیباترین سخن تازه را بصورت کتابی شبیه بهم و مورد تمجید و ستایش بتدریج نازل کرده است، که از آن، پوست کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند به لرزه در می‌آید سپس دلها و پوستشان نرم گشته به سوی یاد خدا متمایل می‌گردند، آن هدایت خداست که با آن هر که را خواهد هدایت می‌نماید).

مراتب خطاب

مخاطب سخن خدا بودن دارای مراتبی است که با توجه به آیات سوره شوری و آیاتی دیگر و با توجه به واقعیت مجرب خویش، چنین بنظر می‌رسد که دو مرتبه کلی مشخص در امر خطاب وجود دارد:

۱- حضور غیر مستقیم و مستقیم: که حضور و سائط در کنار احساس ضعیفی از حضور خدا مطرح است.

۲- حضور مستقیم: که با وجود و سائط در بعضی از مراتب آن، حضور استقلالی و سائط یا وجود ندارد و یا در مرتبه بسیار ضعیفی قرار دارد.

مرتبۀ اوّل: قرآن بمنزله نامۀ ای است که خداوند از خلال نامۀ و بطریق الفاظ غیر ناطق ما را مورد خطاب قرار داده است، این مرتبۀ خطاب، نازل ترین مرتبۀ می باشد که عموم مؤمنین در این سطح از خطاب قرآن بهره مند می باشند که در این خطاب، از وراء حجاب و با درک حضوری بسیار ضعیف و غیر مستقیم از خداوند روبرو هستیم که در این صحنه، وسائط «لفظ و کتابت و غیر مستقیم بودن خطاب»، مطرح است و احساس حضور بیش از آنکه قلبی باشد، از طریق فکر و تعقل صورت می گیرد.

این حدّ خطاب خود دارای مراتبی است که نسبت به درجۀ روحی افراد تفاوت می کند که تحقیقش از بضاعت این حقیر فقیر بیرون است؛ مرتبۀ نازلۀ این حد از خطاب را در آیات حتی برای مشرکین مشاهده می کنیم:

«وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ...». (توبه / ۶) (و اگر یکی از مشرکین از تو درخواست پناهندگی نمود پس او را پناه ده تا آنکه سخن خدا را بشنوند).

«تعبیر «کلام الله»، بجای «کتاب الله» نشان می دهد احساس نامۀ بودن قرآن به همراه سخن خدا بودن خدا هر دو مطرح است، «نامۀ» حضور غیر مستقیم است و «کلام»، حضور مستقیم، لیکن در این مرتبۀ، بسیار ضعیف می باشد.

مرتبۀ دوّم: حضور مستقیم: این مرتبۀ از خطاب به شهادت سوره شوری آیه ۵۱، خود دارای سه مرتبۀ می باشد:

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ».

۱- مرتبۀ وساطت فرشته وحی، که همچون نامۀ رسان می باشد جز آنکه این نامۀ رسان لسانش، لسان خدا و سخنش، سخن مستقیم خداوند می باشد و هیچ تعینی از خویش جز عنوان «رسول بودن» ندارد.

این مرتبه وحی خدا از طریق وحی فرشته است که به اذن خدا صورت می گیرد که بنظر می آید سبکترین مرتبه تحمّل وحی مستقیم با توجه به ترتیب آیات، همین مرتبه باشد: (۱) «... أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ...». (شوری / ۵۱) - ۲ مرتبه «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» که این مرتبه نیز وحی با واسطه می باشد جز آنکه وحی کننده در این قسم، واسطه نمی باشد بلکه وحی از وراء آن نشأت می گیرد که این «وراء»، مکانی نیست بلکه عالم محیط بر مکان و زمان است؛ نمونه این مرتبه، سخن گفتن خداوند با حضرت موسی علیه السلام از ورای درخت در کوه طور می باشد:

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ...».

(قصص / ۳۰) و از همین باب است وحی ای که در خواب به انبیاء صورت می پذیرفت.

۳- مرتبه «وحیا» که وحی بدون واسطه فرشته و یا غیر فرشته می باشد که بالاترین درجه تکلم الهی است که نمونه اش را به کرات خصوصا در شب معراج برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سراغ داریم و سنگین ترین مرتبه وحی بود بطوری که غشوه ای حضرت را فرا می گرفت و در زمستان بسیار سرد، عرق شدیداً از سروریش جاری می گشت: (۲) «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، الغشيه التي كانت تصيب رسول الله صلى الله عليه وآله إذا نزل عليه الوحي؟»، قال، فقال: ذلك إذا لم يكن بينه وبين الله أحد، ذاك إذا تجلّى الله له، قال ثم قال: تلك النبوة يا زراره و أقبل يتخشع».

(الميزان، ج ۱۸، ص ۷۹)

ص: ۴۹۷

۱ - ۱. همین مرتبه نیز دارای مراتبی است، فرشته رؤیت شود یا صرفاً صدایش شنیده شود، گویا وحی به مادر موسی علیه السلام از قسم دوم بود.

۲ - ۲. برای توضیحات دیگر رجوع کنید، تفسیر المیزان، ج ۱۸ ذیل آیه شریفه.

(به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردهم - چه بود - غشوه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اصابت می نمود وقتی که وحی بر او نازل می گشت؟ پس فرمود، آن در وقتی بود که میان او و میان خداوند هیچ کسی - حائل - نبود، آن وقتی بود که خداوند بر او تجلی نمود، سپس در حالیکه با خشوع و شکستگی تمام روی نمود، فرمود: آن - امر عظیم - نبوت است ای زراره - و مسئله ساده ای نیست -!).

«قال بعض أصحابنا: أصلحك الله، كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: قال جبرئيل و هذا جبرئيل يأمرني ثم يكون في حال أخرى يغمي عليه، فقال أبو عبد الله عليه السلام إنه إذا كان الوحي من الله إليه ليس بينهما جبرئيل، أصابه ذلك لثقل الوحي من الله، و إذا كان بينهما جبرئيل لم يصبه ذلك، فقال: قال لي جبرئيل و هذا جبرئيل». امام صادق علیه السلام (ص ۷۹) بگذریم، سخن از این مراتب، ما را نسزد، که بی بضاعتیم و در أدنی مرتبه خطاب غیر مستقیم قرار داریم، و باید شرح و بسط و توضیح آن را از اهلش طلب نمود.

در بحث «مرور مکرر» به قرائت امام صادق علیه السلام در نماز اشاره شد که به درجه ای رسید که حالت غشوه، حضرت را فرا گرفت که ظاهراً مرتبه وحی مستقیم بلاواسطه را نظر دارد.

در حدیثی دیگر از قرائت موسی بن جعفر علیهما السلام گزارش شده است که «قرائتش حزن آمیز بود و هرگاه قرائت می نمود گویا که انسانی را مورد خطاب قرار می داد!»:

«... و كانت قراءته حزناً فإذا قرأ فكأنه يخاطب إنساناً». (ب ۲۲، ح ۳) که این حدیث نیز یکی از مقامات مرتبه حضور مستقیم را نظر دارد که از حد درک و فهم ما بیرون است.

با توجه به سنت امام صادق علیه السلام معلوم می گردد که «مرور مکرر آیات» در بالا رفتن حد حضور و تلقی مستقیم نقش بسیار مهمی را ایفاء می کند.

در احادیث ترتیل اشاره شد که یکی از خصوصیات ترتیل در معنی، عکس العمل نشان دادن در برابر آیات بشارت و انذار است که به همین امر مخاطبه نظر دارد:

«إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يَقْرَأُ هَذِرْمَةً وَلَا يَرْتَلُّ تَرْتِيلًا، فَإِذَا مَرَّرْتَ بِآيَةِ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَقِفْ عِنْدَهَا وَسَلِّ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَإِذَا مَرَّرْتَ بِآيَةِ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَقِفْ عِنْدَهَا وَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ». امام صادق علیه السلام (ب ۲۷، ح ۴) (براستی قرآن با سرعت خوانده نمی شود و لیکن به نحو خاصی ترتیل می گردد، پس هرگاه به آیه ای گذر نمودی که در آن یاد بهشت بود پس نزدش بایست و از خداوند بهشت را درخواست نما و هرگاه به آیه ای گذر کردی که در آن یاد جهنم بود پس نزدش بایست و به خداوند از آتش پناهنده شو).

در خطبه متقین بنحو بارزتر و عمیق تری از مخاطبه متقین، گزارش می دهد:

«فَهِمَّ وَالْجَنَّةَ كَمَنْ قَدَّرَ آهًا فِيهَا مَنَعْمُونَ، وَ هَمَّ وَالنَّارَ كَمَنْ قَدَّرَ آهًا فِيهَا مَعَذَّبُونَ!». (نهج، خ ۱۹۳) (پس آنان با بهشت همچون کسانی هستند که بواقع آن را دیده است در نتیجه آنان در آن منتعم می باشند، و آنان با آتش جهنم، همچون کسانی هستند که بواقع آن را دیده است در نتیجه در آن مورد عذاب قرار دارند!).

«فَإِذَا مَرَّوْا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيُنُهُمْ، وَ إِذَا مَرَّوْا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ...». (خ ۱۹۳) (پس هرگاه به آیه ای گذر کنند که در آن «تشویق» است، با چشم داشت به آن میل می کنند و جانشان از شوق بسوی آن پر می کشد، و باور دارند که آن در برابر دیدگان نشان قرار دارد و هرگاه به آیه ای گذر نمودند که در آن «تخویف» است،

گوشه‌های دلشان را به آن متمایل می‌نمایند، و باور دارند که صدای جهنم و نعره آن در عمق گوششان، طنین انداز است...).

۵- محزون کردن خویش:

(۱)

«...یحزنون به أنفسهم...» علی علیه السلام (نهج، خ ۱۹۳) (با آن-با تلاوت ترتیلی قرآن-جان خویش را محزون می‌نمایند...).

حزن و گریه و تقلب روحی، نتیجه طبیعی جریان صحیح انس با قرآن و تدبر در آن می‌باشد. از این رو، اگر شأن طبابت را برای قرآن شناسیم و یا اینکه خود را بیمار ندانیم حزن و اندوهی نخواهیم داشت و اگر آن دو باشد لیکن شیوه تدبر را ندانیم و جریان تدبر را شناسیم، با وجود حزن و اندوه و گریه، صرفاً از آهنگ آیات متأثر خواهیم شد و گریه ما عمقی نخواهد داشت.

عمق گریه، علاوه بر درک شأن طبابت انحصاری قرآن و شأن خویش، به درک پیام قرآن نیز مرتبط است. با این حال تأثیر ابتدایی از درک اجمالی بیماری خویش، خود حزن آور و منقلب کننده می‌باشد خصوصاً وقتی که قرائت قرآن با آهنگ مناسبی، صورت گیرد؛ بهمین جهت در احادیث آمده است که: «قرآن را بخوانید و بگریید، پس اگر گریان نمی‌شوید پس خود را به گریه زیند! چرا که از ما نیست هر که قرآن را با موسیقی خاصش نخواند»:

«اقرأوا القرآن و ابکوا فإن لم تبکوا فتباکوا، لیس منّا من لم یتغّ بالقرآن».

(ص) (کنز، خ ۲۸۹۴) تعمیق این حزن باید با آگاهی بر زمینه‌ها، کلیدها، اصول و آفات تدبر و بکارگیری شیوه صحیح تدبر، صورت گیرد.

ص: ۵۰۰

۱-۱. در بحث ترتیل در لفظ مباحثی تحت عنوان بستر موسیقی قرآن گذشت، رجوع شود.

۶- کاوش در آیات برای درمان خویش

«...و یستثیرون به دواء دأنهم...» علی علیه السلام (نهج، خ ۱۹۳) (و بواسطه تلاوت ترتیلی و محزون کردن خویش، داروی دردشان را در قرآن با زیر و رو کردن جستجو می کنند).

پس از توجه به جریان آیات و طرح سؤال و درنگ و فهم و تدبر پیام آیه و مخاطب آیات دیدن خود و تحزین نفس، نوبت کاوش برای استخراج داروی درد خویش از میان آیات مورد تدبر قرار گرفته، فرا می رسد چرا که قرآن در کنار بیان دردها، بلافاصله از درمان آن، سخن می گوید.

قبلا گذشت (۱) که طبابت افکار فاسد و ارواح آلوده بشری، شأن اساسی قرآن و معصوم علیه السلام می باشد؛ طبابتی که درمان بزرگترین دردهای بشری را بر عهده دارد:

«إِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ، وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ وَالتَّغْيِ وَالتَّضَلُّالُ.» علی علیه السلام (نهج، خ ۱۷۶) (براستی در آن بهبودی از بزرگترین امراض، وجود دارد، و آن کفر است و نفاق، و تباهی است و گمراهی).

درد و مرضهایی که حیرت حیوانی و قساوت صخره ای (۲) را به ارمغان آورده است:

ص: ۵۰۱

۱- ۱. در بحث زمینه های تدبر.

۲- ۲. هیچ بنده ای به مجازاتی عظیم تر از قساوت قلب مبتلا نگشته است: «ما ضرب عبد بعقوبه أعظم من قسوه القلب». امام باقر علیه السلام (بحار، ج ۷۸، ص ۱۶۸) از عوامل قساوت قلب: ۱- آرزوهای طولانی، ۲- ارتکاب گناه، ۳- گوش دادن به اباطیل، ۴- کثرت سخن در غیر ذکر خدا، ۵- ترک عبادت، ۶- ترک اجتماع مسلمین (نماز جمعه و غیره)، ۷- نظر به بخیل، ۸- سخن بیش از حد با زنان، ۹- هم نشینی با اغنیاء و خوش گذرانان و... ۱۰- جدال با احمق، ۱۱- بدنبال عیش و لذت، وقت سپردن، ۱۲- قصابی و کفن فروشی، ۱۳-... (میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۳۹ و...).

«... فهم فی ذلک كالأنعام السائمة و الصّخور القاسیه». (علی علیه السلام (نهج، خ ۱۰۸) آنکه از درد غفلت و سرگشتگی بخود آمده است و خود را محروم از روشنایی حکمت و خاموشی از جرقه های علوم انسانیت می بیند، چه عاشقانه و دردمند روی به معشوق می آورد و درمان می طلبد:

«یا من اسمہ دواء و ذکرہ شفاء و طاعته غنی إرحم من رأس ماله الرّجاء و سلاحه البكاء...». علی علیه السلام (دعای کمیل) (ای کسی که نامش دارو و یادش بهبودی و طاعتش بی نیازی است، رحمت نما کسی را که سرمایه اش امید و سلاحش گریه و ناله است...).

این طلب، عاشق را به خلوت شب، کشانده، به مناجات با معشوق و انس با قرآن می نشاند، چرا که معشوق از خلال قرآنش سخن می گوید و در آن به نهایت تجلی کرده و به درمان نشسته است:

«ألا من اشتاق إلى الله فليستمع كلام الله». (ص) (بهوش باشید هر که شوق بسوی خدا دارد پس باید به سخن خدا گوش فرا دهد).

«إذا أحبّ أحدكم أن یحدّث ربّه فلیقرء القرآن». (ص) (کنز، خ ۲۴۷۲) (هرگاه یکی از شما شوق داشت که با پروردگارش سخن تازه کند پس باید قرآن بخواند).

«فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یكونوا رأوه...». علی علیه السلام (نهج، خ ۱۴۷) (پس برایشان او - خداوند - که پاک و منزّه است در کتابش - به نهایت و عظمت - تجلی نموده است، بدون اینکه بتوانند او را ببینند).

سخن با معشوق و دیدار با او و دل سپردن به کلامش، زنگار از دل شسته، سنگینی گوش را به حق شنوی، و شب کوری را به بینایی مبدل می سازد:

«إنّ الله سبحانه جعل الذّکر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقره و تبصر به بعد

العشوه». علی علیه السلام (نهج، خ ۲۲۲) «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا جَلَاؤُهَا؟، قَالَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ» (۱) (ص) (کنز، خ ۲۴۴۱) (براستی این دلها، زنگار می گیرند همانگونه که آهن زنگ می زند، گفته شد: ای رسول خدا پس جلای آنها به چیست؟ فرمود: به تلاوت قرآن).

«جلاء هذه القلوب ذكر الله و تلاوه القرآن». معصوم علیه السلام (مایه جلا و صیقلی این دلها، یاد خدا و تلاوت قرآن است).

چرا باید تنها دل به قرآن سپرد؟

آخر، «معشوق دلها احدی را با چیزی همچون قرآن، موعظه نکرده است و جز قرآن چیز دیگری را جلاء دهنده دلها قرار نداده است».

«إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ ... وَ مَا لِلْقَلْبِ جَلَاءَ غَيْرَهُ».

(علی علیه السلام (نهج، خ ۱۷۶) آنچه موجب حیات دلهاست «موعظه»، آنچه غرور و سرکشی را می شکند «یاد مرگ و قیامت»، آنچه چشم را بینایی می بخشد «صحنه های دلخراش زندگی دنیا» و آنچه به احتیاط و هشیاری می کشاند «هجوم روزگار و سرنوشت شوم گذشتگان» (۲) می باشد؛ و آنچه موجب استمرار همه اینهاست، «طاعت حق و تقوا پیشگی از آلودگیها و محرمات الهی» است.

این همه و بسیاری دیگر در این مسیر، در نسخه طیب دلها گنجانده شده است.

ص: ۵۰۳

۱- ۱. در نسخه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید «و ذکر الموت» اضافه گشته است.

۲- ۲. «أَحَى قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أَمْتَهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قَوَّهَ بِالْيَقِينِ وَ نَوَّرَهُ بِالْحِكْمَةِ وَ ذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ وَ بَصَّرَهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا وَ حَذَّرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فَحِشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ، وَ أَعْرَضَ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِيْنَ وَ ...». نامه پر بار علی علیه السلام بفرزندش (نهج، نامه ۳۱)

قرآن با شناساندن حقیقت فقر انسانی، فنای دنیا، واقعیت مرگ، حسابگری قیامت، وسعت رحمت حق، نظارت و احاطه علمی با اقتدار همه جانبه الهی، خباثت شیطان و عداوت دائمی او، بیان حقیقت و باطن جرم و جنایت و گناه و پلیدی و ظلم و خیانت که زبانه های سرکش آتشند (۱) و ...، و بیان حقیقت طاعت و ایمان و احسان و طهارت که نسیم رحمت است و گل و بوستان الهی، (۲) و بیان این حقیقت که فساد و تباهی و جرم و جنایت، آثار ویرانگرش صرفاً متوجه خود مفسدین و جنایتکاران است نه دیگران، آنهم نه در قیامت، بلکه از لحظه نیت ارتکاب گناه و آلودگی که دم به دم و لحظه به لحظه در کام عذاب فرو می روند، (۳) قرآن با بیان همه اینها به شکلهای گوناگون، در قالب قصص انبیاء، تجربه زندگی و تاریخ و آینده بشر، با زبان رحمت و دلسوزی و گاه با شلاق انذار و اعلان خطر، دل‌های قساوت پیشه را نرم کرده به درمانش می پردازد.

در این مسیر، با ارائه طریق نجات و سلامتی، بیمار را از انتحار و خودکشی و یأس از رحمت خداوند، مانع می شود.

آخر وقتی انسان وضعیت بحرانی و وخیمش را از طریق قرآن متوجه می شود و عاقبت را نظر می کند، از وحشت و اضطراب نزدیک است که قالب تهی کند، این حالت فزونی می گیرد، وقتی که استحکام، و ریشه دوانی آلودگیها را در فکر و عقل و قلب و روحش، مشاهده نماید.

این حالت، عجز تام و استیصال زاید الوصفی را در پی می آورد، در این

ص: ۵۰۴

-
- ۱-۱. «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا». (نساء / ۱۰، «هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (اعراف / ۱۴۷) و آیات بشمار دیگر.
 - ۲-۲. «فَرْوُحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ». (واقعه / ۸۹)
 - ۳-۳. «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ». (توبه / ۴۹، عنكبوت / ۵۴) «وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ». (انعام / ۲۶)

حال و هواهاست که ندای ربّانی آن رؤوف رحیم، آن عزیز کریم، آن اهل تقوی و مغفرت، انسان را به خود می آورد و به او نوید رحمت می دهد و راه وصول به حق را می نمایاند و جبران مافات را تضمین می کند:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا». (زمر/ ۵۳) (بگو ای بندگان من، کسانی که بر جان خویش، زیاده روی نمودند، از رحمت خدا، مأیوس نشوید چرا که خداوند همه گناهان و آثارش را پاک می کند و می آمرزد).

اگر استغفار و اعتراف به آلودگی، به همراه حزن و اندوه، و گریه بر بیچارگی خود (۱) با توسل به حق، ضمیمه نشود، و با اطاعت و اجرای اوامر الهی در نیامیزد، انسان، توان شکستن سدها و برجیدن پایگاههای فساد و تباهی را در وجود خویش نداشته، یأس و ناامیدی بر او مستولی خواهد شد:

«... لولا ما أرجو من كرمك وسعه رحمتك و نهيك إتيي عن القنوط لقنطت عندما أتذكرها». امام سجاد علیه السلام (دعای ابو حمزه) در این مرحله یا راه انتحار را پیش می گیرد و یا خود را به تمامی در اختیار شیاطین قرار داده، سینه اش را بوسعت، پایگاه کفر و تباهی، می گرداند: (۲) «مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

(نحل/ ۱۰۶)

ص: ۵۵

۱- ۱. «تعرض لرقه القلب بكثره الذكر في الخلوات». باقر علیه السلام (بیج، ج ۷۸، ص ۱۶۴)، (برای رقت قلب به کثرت ذکر در خلوتها متعرض شوید). «عودوا قلوبكم الرقة، و أكثروا من التفكير و البكاء من خشية الله». (ص) (بیج، ج ۸۳، ص ۳۵۱): (دلهايتان را به رقت تمرین دهید، و تفکر و گریه از خشیت خدا را زیاد کنید).

۲- ۲. قصه «برصیصا» عابد بنی اسرائیلی گرفتار شیطان در سوره حشر، قصه سندی بن شاهک جلاد هارون در یأس از رحمت خدا و ...

اثر طاعت حاصل از انس با قرآن و اتصال و مناجات با حق «رقت قلب، صفای باطن و صلابت روحیه» می باشد که رقت و نرمش نسبت به مؤمنین، صفای از آلودگی و صلابت در حق و بی باکی در راه خدا از سرزنش ملامت گران، خواهد بود:

«إِنَّ لِلَّهِ آتِيَهُ فِي الْأَرْضِ، فَأَحْبَبَهَا إِلَى اللَّهِ، مَا صَفَا مِنْهَا وَرَقَّ وَ صَلَبَ وَ هِيَ الْقُلُوبُ، فَأَمَّا مَا رَقَّ مِنْهَا، فَالرَّقَّةُ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَ أَمَّا مَا صَلَبَ مِنْهَا فَقَوْلُ الرَّجُلِ فِي الْحَقِّ، لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، (۱) وَ أَمَّا مَا صَفَا فَمَا صَفَتْ مِنَ الذَّنُوبِ». علی علیه السلام (بح، ج ۷، ص ۶۰ و ۵۶) در اینجا باید این نکته را تذکر داد همانگونه که در مقدمه گذشت جریان تلاوت راستین قرآن که با جریان تدبر در قرآن وحدت دارد جریانی است که از قرائت آیات شروع شده با فهم حقایق آن ادامه یافته به تحقق عملی آن ختم می شود، از این رو جریان کاوش در قرآن جهت اخذ داروی درد خویش باید، بکار بستن نسخه قرآن را در پی داشته باشد:

«فی قوله تعالی ... يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ»: یرتلون آیاته و یتفهمون معانیه و یعملون بأحكامه و یرجون وعده و یخشون عذابه و یتمثلون قصصه و یعتبرون أمثاله و یأتون أوامره و یجتنبون نواهیه، و ما هو و الله بحفظ آیاته و سرد حروفه و تلاوه سوره و درس أعشاره و أحماسه، حفظوا حروفه و أضعوا حدوده و إنما هو تدبر آیاته، یقول الله تعالی: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ». امام صادق علیه السلام (میزان الحکمه، ج ۸، ص ۸۴) (در سخن خدای تعالی که می فرماید: «... يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ...»: یعنی که به شیوه ترتیل آیاتش را می خوانند و معانیش را فهم می کنند و به احکام آن عمل می نمایند و

ص: ۵۰۶

۱- ۱. در حدیثی دیگر «أصلبها فی ذات الله». (ص) (کنز، خ ۵ و ۱۲۲۴).

امید به وعده الهی دارند و از عذابش در خوف و هراس بسر می برند و قصص آن را مجسم می بینند و از مثل هایش عبرت می گیرند، اوامرش را اجرا می کنند و از محرماتش دوری می گزینند، و آن- بخدا قسم- صرفاً با حفظ آیات و چینش منظم حروف و تلاوت سوره ها و تحقیق یک دهم و یک پنجم قرآن، حاصل نمی شود- آنان حروفش را حفظ و حدودش را تباه کردند- و جز این نیست که آن- حق تلاوت- همان تدبیر در آیاتش می باشد، چرا که خداوند می فرماید: «آن کتابی بسیار با عظمت- که آن را بسویت فرو فرستادیم- بسیار پر خیر و برکت است تا که در آیاتش تدبیر نمایند و تا صاحبان خرد متذکر شوند».

این بکار بستن که همان تقوی نام دارد، آثار با برکتش در کلام علی علیه السلام منعکس است:

«أما بعد فإني أوصيكم بتقوى الله الذي ابتداء خلقكم وإليه يكون معادكم و به نجاح طلبتكم وإليه منتهى رغبتكم و نحوه قصد سيلكم وإليه مرمي مفرعكم، فإن تقوى الله دواء داء قلوبكم، و بصر عمى أفندتكم، و شفاء مرض أجسادكم، و صلاح فساد صدوركم، و طهور دنس أنفسكم، و جلاء عشا أبصاركم و أمن فزع جأشكم، و ضياء سواد ظلمتكم...». (نهج، خ ۱۹۸) (اما بعد، پس به یقین من شما را سفارش می کنم به تقوای الله که آفرینش شما را آغاز نموده است- ابتداء شما را آفریده است- و بسوی او بازگشت شما می باشد، و بواسطه او دست یابی به مطلوبتان حاصل است و بسوی اوست نهایت رغبت شما، به قصد اوست اعتدال راهتان و بسوی اوست هدف تیر دلهره ها و اضطرابتان.

پس براستی تقوای الهی، داروی درد قلوبتان، و بینایی کوری دلهای پراشتهایان، و بهبودی بیماری اجسامتان، و سازندگی تباهی سینه هایتان- آنچه از وسوسه ها و حقد و کینه و بخل و طمع و غیره در آن جای گرفته است- و پاکی چرک

و کثافت وجودتان، و زداینده شب کوری- ضعف چشم- دیدگان- دیدگان دل- و امنیت بخش دلهره ها و اضطراب قلوبتان و روشنی بخش سیاهی ظلمتتان، می باشد).

باید این نکته را بار دیگر تأکید کنیم آنانکه بر موضوعات قرآن احاطه ندارند و بر نیازهای فکری- روحی خویش واقف نمی باشند جهت اخذ داروی خویش از قرآن باید به اهل قرآن رجوع نمایند و به مشورت پردازند.

بدون این رجوع و مشورت، چه بسا بکارگیری داروی عوضی از قرآن، متدبر را به بیماری سختی کشاند و محرومیت از درمان را باعث گردد.

۷- الگوهای شیوه تریل

اشاره

حالت این بزرگواران را امیر مؤمنان به زیبایی به تصویر می کشد:

الف: اصحاب رسول خدا

«به خدا قسم، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم- پس احدی از شما را نمی بینم که به آنان شبیه باشد- بحقیقت قسم که به حالت ژولیده موی و غبار آلود صبح می نمودند- کنایه از زهد و بی نظری به دنیا- در حالیکه شب را به حال سجده و قیام سپری کرده بودند، با حالتی که گاه گونه بر زمین ساییده و گاه به سجده فرو می افتادند و از یاد روز قیامت گویی بر مجمری از آتش ایستاده اند! ما بین دو چشمشان از طول سجده، گویی به زانوان بز می ماند!، هرگاه خدا یاد شود، اشک از چشمانشان آنچنان سرازیر می گردد که سینه هایشان را تر می کند، و همچون لرزش درخت در روز طوفانی بجهت خوف از مجازات و امید به پاداش بر خود می لرزند!»:

ص: ۵۰۸

«لقد رأيت أصحاب محمد صلى الله عليه وآله، فما أرى أحدا يشبههم منكم، لقد كانوا يصبحون شعثا غربا و قد باتوا سجدا و قياما يراوحون بين جباههم و خدودهم و يقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم! كأن بين أعينهم ركب المعزى من طول سجودهم! إذا ذكر الله هملت أعينهم حتى تبل جيوبهم، و ما دوا كما يميد الشجر يوم الرّيح العاصف، خوفا من العقاب و رجاء من الثواب!».

(نهج، خ ۹۷)* این حالت برخورد با یاد خدا و قیامت از خلال قرآن همان تعبیر احادیث ترتیل را متذکر می شود:

«قفوا عند عجائبه و حرّكوا به (جرّحوا) القلوب...».

(در نزد شگفتیهایش بایستید و با آن- قرآن- دلهایتان را تکان دهید- مجروح و محزون نمایید-).

ب: متقین

«اما در شب، پس قدمها را به صف کشیده اند در حالیکه اجزاء قرآن را تلاوت کننده اند، آنها را به نحو خاصی با ترتیل می خوانند، به واسطه این ترتیل قرآن، جانیشان را به حزن می کشند و بواسطه آن داروی دردشان را بر می انگیزانند.

پس هرگاه به آیه ای گذر می کنند که در آن تشویق است بدان چشم امید می بندد و جانیشان از شوق به سوی آن پر می کشد و به یقین باور دارند که آیه در برابر دیدگانیشان نصب شده است.

و هرگاه به آیه ای گذر می کنند که هشدار و اندازی دربر دارد با گوش جانیشان، جهت استماع بدان میل می کنند و به یقین باور دارند که گویی نعره جهنم و طنین صدایش در عمق گوششان قرار دارد.

ص: ۵۰۹

پس اینان به رکوع خم شده، پیشانی و کفها و زانوان و اطراف پاها را به سجده بر زمین گسترده اند، در حالیکه با توجه به سوی خدا، آزادی گردنهایشان- از بند شهوات و گناه و عذاب آخرت- را طلب می نمایند.

اما در روز، پس اینان بردبارانی عالم، وسعت نظرانی با تقوایند.

خوف- از خدا و روز آخرت- همانند تراش تیر، آنان را تراشیده است! هر که بسویشان نظر می کند پس گمان می برد که اینان بیمارند در حالیکه این بزرگواران را مرضی نیست، و می گوید: «اینان نظام عقلانی شان قطعا بهم خورده است! حال آنکه اینان را امر عظیمی بخود مشغول داشته است...»:

«أما الليل فصافون أقدامهم، تالين لأجزاء القرآن يرتلونها ترتيلا يحزنون به أنفسهم و يستثيرون به دواء دائهم، فإذا مروا بآية فيها تشويق ركنوا إليها طمعا و تطلعت نفوسهم إليها شوقا و ظنوا أنها نصب أعينهم، و إذا مروا بآية فيها تخويف، أصغوا إليها مسامع قلوبهم و ظنوا أن زفير جهنم و شهيقها في أصول آذانهم، فهم حانون على أوساطهم مفترشون لجباههم و أكفهم و ركبهم و أطراف أقدامهم، يطلبون إلى الله تعالى في فكاك رقابهم؛ و أما النهار فحلما علماء أبرار أتقياء، قد براهم الخوف برى القداح، ينظر إليهم الناظر فيحسبهم مرضى و ما بالقوم من مرض و يقول: «لقد خولطوا و لقد خالطهم أمر عظيم...». (نهج، خ ۱۹۳)* این تصویر به زیبایی چهره متقین و حالاتشان را در برخورد ترتیلی با قرآن، نشان می دهد.

ت: قاری قرآن

« (دسته سوم از قاریان قرآن) شخصی است که قرآن را قرائت نموده پس داروی

ص: ۵۱۰

قرآن را بر مرض قلبش نهاده است پس بواسطه آن شب را بیدار به صبح رسانده، و روزش را به تشنگی سپری کرده است و با قرآن در مصلايش بپاخاسته و بواسطه آن از رختخوابش پهلو تهی نموده است.

پس بواسطه آنان، خداوند بلاء را برطرف می کند و بواسطه آنان خداوند از دشمنان انتقام می کشد، و بواسطه آنان خداوند باران نجات بخش را از آسمان فرو می فرستد.

پس به خدا قسم اینان در میان قاریان قرآن از کبریت سرخ کمیابترند!:

«... و رجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن على قلبه فأسهر به ليله و أظمأ به نهاره و قام به في مساجده و تجافى به عن فراشه، فبأولئك يدفع الله البلاء و بأولئك يديل الله من الأعداء، و بأولئك ينزل الله الغيث من السماء، فوالله لهؤلاء في قراءة القرآن أعز من الكبريت الأحمر».

امام باقر علیه السلام (ب ۸، ح ۳)* از سه تصویر مذکور، تصویر دوم، چهره اهل قرآن را بطور جامع و کلی در شبانه روز می نمایاند: خصوصیت «حلم و علم و برّ و تقوی»، وضعیت بینش و اخلاق، و رفتار اجتماعی آنان را بخوبی نشان می دهد.

معاشرت با مردم و برخورد با افکار و روحیات آنان نیازمند «حلم و علم» می باشد.

«حلم» در برابر لغزشها و خطاها و «علم» در برابر جهل و ناآگاهیها.

«حلم بدون علم» جسارت در لغزش و خطا را باعث می شود و «علم بدون حلم» دوری مردم و عداوت و دشمنی آنان را بدنبال می آورد.

اما در برابر وضعیت معیشتی و اقتصادی مردم «برّ و نیکی» و در برابر مفساد اجتماعی «تقوی» مورد نیاز می باشد «فقدان تقوی»، در زمینه برّ و احسان، غرور و تکبر را نتیجه می دهد، و «فقدان برّ» در زمینه «تقوی»، نفرت و گریز مردم از دین را پدید می آورد.

آنکه درد دین دارد و نجات مردم از ظلمت جهل و نفاق و شرک و کفر و تباهی را

می جوید باید متصف به این چهار صفت گردد.

در واقع «حلم و بردباری»، دلیل و علامت علم حقیقی، و «برّ و احسان» نشانه حصول تقوای واقعی، در وجود مؤمن می باشد که از انفاق از محبوبها بدست می آید و انسان را از محدودیتها و تنگ نظریها بیرون می آورد و به وسعت می رساند:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...» (آل عمران / ۹۲)

ص: ۵۱۲

اشاره

«إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (اعراف / ۲۰۴)

(هرگاه قرآن خوانده شود پس بدان گوش فرا دهید و ساکت باشید شاید که مورد رحمت قرار گیرید).

مقدمه:

شیوه «استماع و انصات»، شکل دیگری از جریان تدبر و شیوه آن می باشد که برای مستمع قرآن مطرح می شود که تفاوت آن با شیوه ترتیل صرفاً در حوزه ترتیل در لفظ می باشد که مستمع بجای قرائت قرآن به استماع و انصات قرائت می پردازد.

این «استماع و انصات» خصوصیات و نکاتی را دربر دارد که در چند بحث دنبال می کنیم:

۱) استماع و انصات

«استماع و انصات» قدم اول بهره مندی از برکات قرآن می باشد.

«استماع» به معنی «گوش فرادادن بهمراه میل قلبی» است که در مقابل «اصغاء»

ص: ۵۱۳

قرار دارد که «میل کردن به واسطه گوش فرادادن» می باشد؛ اما «سماع» به معنی مطلق شنیدن است بدون آنکه در آن، «میل قلبی و توجه باطنی»، مد نظر باشد.

«انصات» به معنی «سکوت بجهت استماع» می باشد.

«انصات» بقرینه همراهی با «استماع» در آیه شریفه نظر به سکوت ظاهری و باطنی (تمرکز فکر)، هر دو دارد با وجود امر به «استماع» که میل قلبی و توجه باطنی، به همراه سکوت ظاهری را می رساند امر به «انصات» کمال این معنی را می رساند:

«گوش فرادادن به همراه سکوت ظاهری و تمرکز بخشیدن به فکر، جهت دریافت عمیق پیام قرآن».

۲) جریان معنوی تأثیر قرآن

این نحوه برخورد در شنیدن قرائت قرآن، توجه و تدبر در پیام آیات را در پی دارد و سپس رقت قلب و انقلاب روحی و خوف و خشیت را در شکل گریه جلوه گر می سازد.

معرفت به مقام عظمت الهی و شأن قرآن و بیچارگی خود زمینه این تأثر و دگرگونی را فراهم می آورد:

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدًى لِّلَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ...» (زمر/ ۲۲) (خداوند زیباترین سخن تازه را به عنوان کتابی هماهنگ و شبیه بهم و مورد تحسین و اعجاب دیگران، فرو فرستاده است که از آن- پیام این کتاب- پوست کسانی که نسبت به پروردگارشان، معرفت و خوف دارند، به لرزه در می آید، سپس پوست و دلهایشان نرم گشته به ذکر خدا روی می آورند- میل می نمایند- آن- جریان- هدایت خداست که با آن هر که را بخواهد هدایت می نماید).

از آیه شریفه استفاده می شود، آنچه زمینه این جریان روحی مبارک است، خشیت از پروردگار می باشد.

«خشیت» خوف و اضطرابی است که توأم با بزرگداشت و تعظیم مقام حضور و مراقبت ربوبی می باشد؛ این «خشیت» زمینه اش، معرفت و علم به شئون الهی و حقیقت انسانی و علم به مسئولیت سنگین انسانی در برابر مقام بازپرسی الهی در روز جزاست:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». (فاطر / ۲۸) این علم، و خشیت حاصل از آن را نیز انس با قرآن، به انسان عطاء می نماید.

آنچه سرمایه انسانی است همین باور به نقص و ضعف و فقر خویش و غنا و کمال و قوت قرآن است که از خدای غنی حمید سرچشمه می گیرد.

این سرمایه زاد راه قاری و مستمع در دست یافتن به حقایق قرآن می باشد.

۳) الگوهای استماع و انصات

اشاره

قرآن کریم در تصویرهایی زنده، چهره این مستمعین را بنمایش می گذارد:

الف: قسیسین و راهبان طالب حقیقت

قسیسین و راهبان مسیحی طالب حقیقت که سالها دربدر و مشتاق در پی یافتن حقیقت، متحمل صدمات و رنج فراوانی گشته اند، «آنان نسبت به دنیا رهبانیت را برگزیده اند و در برابر حق استکباری ندارند و هرگاه آنچه را که به سوی رسول خدا نازل شده است، بشنوند، چشماییشان را می بینی از اشک لبریز گشته است بجهت معرفتی که از حق دارند، می گویند: پروردگارا ما ایمان آوردیم پس ما را در معیت شاهدین بر حق ثبت فرما».

ص: ۵۱۵

این مشتاقان در برابر ابهام بینندگان و سؤال آنان که از این صحنه به شکفت آمده اند، آنانی که از سوز و گداز رسیدن به معشوق و حیرتهای مستمر در این مسیر بوئی نبرده اند می گویند:

«و ما (عاشقان) را چه شده است که به خدا (معشوقمان) و آنچه از حقیقت بسراغ ما آمده است (پیام معشوق) ایمان نمی آوریم؟! (یعنی اگر عاشق با دیدن معشوق به سویش نشتابد جای سؤال دارد نه شتافتن به سویش) و (در پایان) چشم امید داریم که پروردگاران ما را در معیت قوم صالح (در رحمت بیکران خویش) داخل نماید»:

«... ذَلِكْ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ، وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ». (مائده / ۸۴-۸۲)

ب: علمای ادیان

«ای پیامبر در برابر مردمانی که با ابهام و شک و تردید به وحی می نگرند) بگو چه ایمان بیاورید و چه نیاورید، آنانکه قبل از (شنیدن) پیام خدا، از علم و معرفت برخوردار بودند، هرگاه آیات الهی بر آنان تلاوت می شود، به حالت سجده به چانه فرو می افتند و (با انقلاب روحی) می گویند: «پاک و منزّه است پروردگار ما بی شک وعده پروردگار ما محقق خواهد شد»، و آنان بر چانه ها (به زمین) فرو می افتند در حالیکه زار زار می گریند و (این اعتراف به حق و گریه) آنان را از حیث خشوع و فروتنی، فزونی می بخشد»:

«قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا، إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا، وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا». (اسراء / ۱۰۹-۱۰۷)

ص: ۵۱۶

ت: انبای الهی

« در این صحنه، کاروان رسالت بدوشان الهی ترسیم می شود) آنان کسانی هستند که خداوند در لباس نبوت برایشان نعمت بخشیده است، از فرزندان آدم علیه السلام و از کسانی که به همراه نوح علیه السلام (در کشتی) حمل نمودیم، و از فرزندان ابراهیم علیه السلام و یعقوب (بنده خدا) و از کسانی که هدایت نمودیم و به جامعیت برگزیدیم، (اینان) هرگاه آیات خدای رحمان برایشان تلاوت می شود به حالت سجده (تواضع و شکستگی) و گریه شدید به زمین فرو افتادند»:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا، إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا». (مریم / ۵۸) * تعبير «خَرُّوا» (فرو افتادند)، بجای «يَخْرُونَ» (فرو می افتند)، نشان می دهد، اینان همینکه شروع به تلاوت آیات می شود قبل از آنکه، ادامه یابد و پایان پذیرد، به حالت سجده و گریان به زمین فرو می افتند، از شدت انسی که با خدای رحمان دارند.

تعبیر «آیات الرَّحْمَنِ» نشان می دهد تمام آیات از رحمت و عذاب، همه و همه را سراسر جلوه رحمت بیکران الهی می بینند.

ث: مؤمنان حقیقی

« در این صحنه چهره مؤمنین حقیقی را ترسیم می کند) صرفاً و منحصرأ مؤمنین کسانی هستند که هرگاه خدا یاد شود دلهایشان با تمام وجود خائف و مضطرب می گردد (خوف و اضطرابی ملموس وجودشان را فرا می گیرد) و هرگاه بر آنان آیات او تلاوت شود ایشان را از حیث ایمان فزونی می بخشد در حالیکه بر پروردگارشان تکیه می کنند.

(آنان) کسانی هستند که نماز را بیای می دارند و از آنچه به آنان روزی بخشیدیم پیوسته انفاق می کنند آنان حقیقتاً همان مؤمنان حقیقی هستند که ایشان درجاتی (مقاماتی) نزد پروردگارشان دارا هستند و (ایشان را) از آتش عذاب مصوبیتی واسع و روزی بزرگوارانه ای می باشد):

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَرَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ».

(انفال / ۴-۲) چهره کلی و جامع این بزرگواران در پایان همین سوره، دوباره از دریچه ای دیگر ترسیم گشته است تا بخوبی از دیگران متمایز گردند:

«و کسانی که ایمان آوردند و (از عقاید و افراد فاسد) هجرت نمودند و در راه خدا (با همه اشکالش، لسانی، مالی و جانی) جهاد نمودند و کسانی که (مؤمنین بی پناه و مأوی را) آشیان دادند و (دین خدا را) یاری کردند آنان حقا همان مؤمنان حقیقی اند که ایشان را از آتش عذاب، مصوبیتی واسع و روزی بزرگوارانه ای است»:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ».

(انفال / ۷۴) * وحدت تعبیر در انتهای آیات، «أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا...»، وحدت توصیف شدگان را نشان می دهد.

عدم تکرار «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» در آیه دوم، گویا به این جهت است که درجه مؤمن نزد خداوند بمیزان انس با قرآن می باشد و چون در آیه آخر سوره، انس مؤمنان با قرآن، مطرح نگشت، از درجه و مقام آنان نزد خداوند، سخنی بمیان نیامد:

«إِنَّ دَرَجَاتَ الْجَنَّةِ عَلَىٰ قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ إِقْرَأْ وَارْقَأْ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى».

امام موسی بن جعفر علیهما السلام (ب ۱۱، ح ۳) (براستی درجات بهشت بر اندازه آیات قرآن مستقر است به- مؤمن- گفته می شود بخوان و بالا برو پس- قرآن را- می خواند سپس بالا می رود).

* این قرائت لسانی نیست، بلکه روحی است، هر که به حقائق آیات متلبس باشد می تواند قرائت نماید و الا- چنانکه در احادیث صوت زیبا گذشت اکثر منافقین در میان قاریان قرآن قرار دارند! و شدیدترین عذاب جهنم نیز متوجه قاریان منحرف می باشد! با مقایسه آیات سوره انفال با سوره حج این نکته بدست می آید که اهل قرآن در مقام شامخ «مخبتین» قرار دارند؛ آنانکه از خشوع و فروتنی زاید الوصفی برخوردار بوده در کمال اطمینان و آرامش قلبی بسر می برند و دیگر از آن تزلزلها و اضطرابهای اهل دنیا در وجودشان خبری نیست.

«آنانکه با یاد خدا دلهایشان به شور و اضطرابی عاشقانه افتاده، بر مصیبتها صابر، بر اقامه نماز مقدم و از آنچه که خداوند روزیشان بخشیده است در راه خدا انفاق می نمایند»:

«وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». (حج/ ۳۴-۳۵)

۴) افراط و تفریط در شیوه استماع و انصات

الف: افراط در شیوه استماع و انصات

با شواهد گذشته، روشن گشت که اثر روحی انس با قرآن، «نرم شدن قلب قساوت پیشه، اضطراب و رقت قلبی و گریان شدن» می باشد، بر خلاف این حالت، کسانی هستند که حالت غشوه به خود می گیرند، و تظاهر به اثر پذیری از قرائت یا شنیدن قرآن نمایند.

ص: ۵۱۹

این گونه اثر پذیری از قرآن، به بیان معصومین علیهم السلام، انحرافی است و از القاءات شیطان، منشأ می گیرد، از این رو، نباید به ظاهر آنان فریفته شد.

آنچه ما را از این فریب بیرون می کشد نظر به جوانب دیگر زندگی فرد مذکور می باشد.

آیا این کسی که غشوه به او دست داده است چه میزان اهل صبر و توکل و چه میزان اهل انفاق و احسان است؟ و چه میزان از افکار و عقاید و عناصر فاسد هجرت دارد؟ و چه میزان در راه خدا جهاد می کند؟

توجه به جهات مذکور که از آیات سوره انفال و حج و زمر بدست می آید ما را به حقیقت امر رهنمون می شود:

«عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام: قلت: إن قوما إذا ذكروا شيئا من القرآن أو حدثوا به صعق أحدهم حتى يری أن أحدهم لو قطعت يده و رجلاه لم يشعر بذلك، فقال عليه السلام: سبحان الله! ذاك من الشيطان، ما بهذا نعتوا، إنما هو اللين و الرقة و الدمعه و الوجل». (ب ۲۵، ح ۱) (از جابر از امام باقر علیه السلام است که به حضرت گفتم: براستی قومی هستند که هرگاه چیزی از قرآن را متذکر شوند یا به آنان گفته شود، یکی از آنان بیهوش می شود، بگونه ای که اگر دستها و پاهایش قطع شود آن را احساس نمی کند!، پس فرمود: پاک و منزّه است خدا!- از ایجاد این گونه تأثیرات بر روح قاری قرآن-، آن از شیطان ناشی می شود، هرگز به این صفت- اهل قرآن- توصیف نشدند، صرفا آن تأثر همان نرمش دل و رقت قلب و اشک چشم و احساس شور و اضطراب قلب می باشد).

* تعبیر «إنما هو اللين و ...» در بیان امام علیه السلام نظر به آیات سوره انفال، حج و زمر دارد که اهل قرآن را توصیف می فرماید که قبلا گذشت.

حالت مذکور از صوفیان منحرف و مدعیان دروغین دوستی اهل بیت عصمت و طهارت، گزارش می شود حال آنکه مقام عصمت آن را محکوم کرده است.

نوع این مردمان، فاقد درک و شعور به اصول اعتقادات و مبانی شرع بوده، عاری از صفات اهل قرآن می باشند که در بحث قبل و در بحث کلیدهای روحی- عملی به آنها اشاره شد.

این حالت عرفان دروغین، مایه عجب و غرور و تکبر خود آنان گشته، اغلب، آن را وسیله ای برای جذب افراد غافل و سوء استفاده از آنها در جهت مقاصد نفسانی و شیطانی خویش، قرار می دهند.

تعبیر «ذاک من الشیطان» ممکن است نظر به ارتباط اینگونه افراد با شیاطین جنی داشته باشد که اینگونه حالات از تسلط شیاطین بر نفوس این افراد، حاصل می شود، گویی که آمپول قوی بیهوشی به آنها تزریق شده است! سوره جن وجود این گونه ارتباطات را با تأکید از زبان جنیان مسلمان، گزارش می دهد:

«وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا، وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا». (جن / ۷-۶)
(و بی شک مردانی از انسانها هستند که به مردانی از جن پناهنده و متصل می شوند در نتیجه آنان ایشان- انسانها- را از حیث گمراهی می افزایند و براستی که آنان- انسانها- گمان کردند همانگونه که شما گمان دارید که هرگز خداوند کسی را در قیامت از قبر برانگیخته نخواهد نمود!).

از آیه شریفه استفاده می شود، عدم باور به قیامت، عامل مهمی در برقراری این ارتباط گمراه کننده می باشد، از این رو، از عواقب این رابطه شوم باکی بخود راه نمی دهند.

در سوره انعام از صحنه قیامت گزارش می دهد که جنیان نیروهای فراوانی از انسانها را در طول زندگی دنیا در اختیار خویش گرفتند! و آنان را گمراه نمودند:

«وَيَوْمَ يُحْشِرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ، وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...» (انعام/ ۱۲۸) (و روزی که او همه را بتمامی - در صحرای محشر- جمع می کند،- خطاب به جن، می گوید- ای جماعت جن براستی از انسانها نیروی فراوانی بدست آوردید، و دوستانشان از انس- با بیچارگی- گفتند: پروردگارا، بعضی از ما بواسطه بعضی دیگر تمتع جستیم!- آلت فساد و لذت یکدیگر قرار گرفتیم- و به نهایت مهلت خویش که برایمان تعیین نموده بودی، رسیدیم،- خداوند- فرمود: آتش جایگاه شماست که در آن ابدی هستید مگر آنچه را که خدا بخواهد...).

از آیه شریفه استفاده می شود، پناه بردن این اشخاص به جن، به معنی خروج از تحت ولایت و پناه الهی می باشد؛ پس چنین افرادی، نزدیک شدن به آنان خطرناک بوده، آثار شومی را موجب می شوند.

با توجه به توصیفات روشن قرآن و تأکید سخن معصوم علیه السلام، احادیثی که از صعقه و بیهوشی مستمعین قرائت معصوم علیه السلام (ب ۲۴، ح ۲) گزارش می دهد، باید یا به معنی «تأثری که با هشیاری و با رقت و نرمی دل و اشک چشم و شور و اضطراب قلبی همراه است»، گرفته شود و یا آنکه با توجه به غشوه و سکته همام در خطبه متقین در مواردی مطرح است که قاری و گوینده سخن شخص معصوم علیه السلام و یا تالی تلو معصوم علیه السلام باشد و مستمع فرد عابد با صلاحیتی همچون همام، نه صوفیان و منحرفینی که در خانقاهها بعضی از حرکات و آثار فاسد را بروز می دهند.

در بعضی از روایات قرائتی وجود دارد که سخن امام علیه السلام نظر به افعال بعضی از

صوفیه دارد.

از دو حادثه اخراج تیر از پای امیر مؤمنان علیه السلام در حین نماز، و دادن انگشتری به سائل فقیر در حال رکوع، استفاده می شود که معراج معصومین علیهم السلام در موارد عمومی از هشیاری نسبت به محیط اطراف، جدا نمی باشد و در عین اتصال با خدا از محیط اطراف بکلی منقطع نگشته اند حال آنکه صوفیان مذکور را بکرات حالاتی دست می دهد که بکلی از خود غافل می شوند و از آثار مذکور قرآنی نیز در وجود آنان خبری نمی باشد. (۱)

ب: تفریط در شیوه استماع و انصات

اشاره

در قرائت های عمومی و رایج مشاهده می شود، هرگاه قاری در یک نفس، قدری از آیات را با صوت زیبا قرائت می کند، در انتهای قرائت، صدای تحسین و تکبیرهای مستمعین بلند می شود.

این حرکت به دلائل متعددی خلاف ادب سماع قرآن بوده، انحرافی از شیوه انس و تدبر در قرآن بشمار می آید.

دلائل تفریط

۱- دستور قرآن، گوش فرادادن به آیات و سکوت در ظاهر و باطن می باشد به امید

ص: ۵۲۳

۱- ۱. خواهر یکی از شهداء در رادیو نقل می کرد که برادرش حین بیهوشی در جریان عمل جراحی با وجود بیهوش بودن قرآن می خواند! حتی در حال بیهوشی نیز جریان معنوی آیات بر وجود مؤمن جاری است. علامه بزرگوار طباطبائی صاحب تفسیر المیزان، با وجود حالت فراموشی پیدا کردن نسبت به اسم حتی نزدیکترین آشنایان و شناخت آنان، در اواخر عمر، در کمال حفظ و حضور در جریان آیات و معانی آنها بسر می برد!

آنکه از رحمت الهی برخوردار گردیم.

ممکن است گفته شود که تکبیرها در پایان هر قرائت شکل می گیرد نه در حین قرائت.

در پاسخ باید گفت که ظاهر بیان آیه سوره اعراف، سکوت و توجه باطنی در طول قرائت می باشد نه صرفاً در طی قرائت هر قطعه ای از آیات.

۲- فضای قرائت و مضامین آیات، حزن آمیز بوده، مستمع متوجه را در فضای معانی و حزن، سیر می دهد و انسان را به تدبیر می کشاند.

وقتی انسان در فضایی که قرآن ایجاد می کند وارد شد و همراه جریان آیات، با تفکر و تأمل و تأثر قلبی به پیش رفت، این تفکر در انتهای هر قرائت قاری به پایان نمی رسد، بلکه استمرار یافته تا پیام آیات به انتها رسیده، جذب گردد، و این معنی عموماً طی آیاتی چند، محقق می شود، بلکه اغلب حتی پس از ختم قرائت قاری نیز ادامه می یابد.

در این حالت، اگر مستمع در انتهای هر قرائت، تکبیر بگوید، رشته افکار خویش را بریده به جریان روحی خود، صدمه وارد می کند و با داخل نمودن عاملی خارجی، حال روحی اش را ضایع می گرداند.

با توجه به این نکته مهم، متوجه می شویم که چرا در آیه شریفه تأکید شدید بر گوش فرادادن و سکوت در ظاهر و تمرکز باطن را مطرح می نماید در غیر این صورت، نتیجه همان محرومیت از رحمت حاصل از پیام قرآن خواهد بود.

۳- آیات قرآن، با تبیین حقیقت دنیا و آخرت و واقعیت آلوده و نابسامان فکر و روحمان و با بیان عواقب شوم آن، خوف و اضطراب را در دل مستمع آیات می افکند و با شلاق اندازهای خویش، روح را کد و بی توجه را به حزن و انقلاب روحی می کشاند، در این حالت، جریان عاقبت اندیشی (تدبیر) همراه با خوف و اضطراب، وجود انسان را

قبضه می کند؛ در این حالت، انسان در تفکر خویش فرو رفته، در هم پیچیده می شود، و اصلا حال و هوای سخن گفتن نداشته، تشویق قاری، یا ابراز تعجب از صوتش، برای او بی معنی جلوه می کند و اصلا زمینه تحقق ندارد.

آخر من که به آلودگی و ضعف و فقرم، متوجه شدم و خود را غرق در ذنوب دیدم، زبانم، لال و الکن می گردد و گرفتگی و خوفی مجاله کننده مرا احاطه می کند و دیگر نمی خواهم با کسی سخن بگویم و در خود در بستر فکری حاصل از آیات، فرو می روم و به ناله و زاری و انابه و مناجات با حق مشغول می شوم؛ چنانکه در روایات آمده است:

«مؤمنی که به گناه و آلودگی خویش، متوجه می شود زبانش از خوف و هراس بند می آید!»:

«... أدعوك يا سيدي بلسان قد أخرسه ذنبه، أناجيك بقلب قد أوبقه جرمه، أدعوك يا ربّ راهبا راغباً راجياً خائفاً، إذا رأيت مولاي ذنوبي فزعت و...».

امام سجاد علیه السلام (مفاتیح دعای ابو حمزه) در این زمینه چگونه می توان به تکبیر گفتن و مسائل مشابه پرداخت مگر اینکه انسان بخواهد از جریان روحی اش فرار کرده، خود را به بی خیالی بزند و با تکبیر گفتن سرپوشی کاذب بر واقعیت خویش نهد؛ و یا اینکه در سطحی کودکانه قرار داشته که صرفاً از صوت زیبای قرآن به وجدی کودکانه در آید و به تحسین نشیند.

بله، در مواردی، صوت قرآن به همراه معانی بلند و اوج گرفته آیات گاه چنان طوفانی در مستمع خویش بوجود می آورد که او را منقلب نموده، بی اختیار و بطور طبیعی و برخاسته از عمق وجودش به تکبیر الهی وادار می شود که خود، حکایت از جذبۀ عرفانی آیات و لذت غیر قابل وصف مستمع، می نماید.

لیکن این معنی لزوماً نه در رأس هر قطعه از آیات پدید می آید و نه هر کسی در چنین جریانی قرار می گیرد.

پس بناچار، ما باید رنج سکوت و تمرکز را در حین قرائت قرآن به جان بخیریم، و لذت آنی صوتش را در درون خویش، پنهان نموده، آن را سرمایه ای برای اندیشیدن در آیات خدای رحمان قرار دهیم تا پس از تراکم ابر تأثرات و غمها، تبدیل به اشگی سیل آسا گشته، بر سرزمین تشنه وجودمان بیارد تا بذریعۀ ایمان و تقوی و احسان و اخبات و رضای الهی در وجودمان بروید:

«وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سَقِنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ، فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». (اعراف / ۵۷) «... وَ تَرَى الْمَآرِضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيحٍ، ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (حج / ۶-۵) «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْتَكَ تَرَى الْمَآرِضَ خَاشِعَةً، فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ، إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (فصلت / ۳۹) ۴- در تفسیر آیه «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ...»، در احادیث مکرر وارد شده است که مقصود از استماع و انصات در برابر قرائت قرآن، نماز و غیر نماز هر دو را شامل می شود، یعنی همان رفتار را که در طول قرائت امام جماعت. در حین قرائت حمد و سوره، داریم، همان برخورد را نیز باید در خارج از نماز در حین قرائت قرآن، داشته باشیم.

ممکن است گفته شود در ۲ حدیث آمده است که این «استماع و انصات» به نماز جماعت اختصاص دارد.

لیکن این سخن صحیح نیست چرا که:

اولاً: دو روایت سند ندارد.

ثانیا: هر دو روایت در «مجمع البیان» آمده است که یکی به نحو مجهول و دیگری

ص: ۵۲۶

بواسطه «زراره» از امام باقر علیه السلام نقل شده است که ظاهراً یک روایت می باشند؛ در حالیکه اولی به لسان روایت نیست و دومی حکم مأموم در حال قیام را نسبت به قرائت امام جماعت، بیان می کند و نسبت به خارج از نماز ساکت است:

«قيل: الوقت المأمور فيه بالانصات للقرآن و الإستماع له، في الصلوه خاصه خلف الإمام الذي يؤتم به، إذا سمعت قراءته.

و روی ذلك عن أبي جعفر عليه السلام: (ب ۲۶، ح ۱) (گفته شده است: وقتی که در آن امر به انصات قرآن و استماع به آن شده است، اختصاصاً در نماز پشت سر امامی می باشد که به او اقتداء می شود وقتی که قرائتش را بشنوی.

و مطلب فوق از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است).

«و عن زراره قال: قال أبو جعفر عليه السلام: و إذا قرئ القرآن في الفريضة خلف الإمام فاستمعوا له و أنصتوا لعلكم ترحمون». (ح ۵) (و از زراره از امام باقر علیه السلام روایت شده است: و هرگاه قرآن در نماز واجب پشت سر امام جماعت خوانده شود پس به آن گوش فرا دهید و ساکت باشید شاید که مورد رحمت واقع شوید).

ثالثاً: در نقلهایی دیگر از امام صادق همین زراره، و عبد الله بن ابی یعفر و غیره آمده است که این امر به نماز اختصاصی ندارد و خارج از نماز را نیز در بر می گیرد:

«عن زراره قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يجب الإنصات للقرآن في الصلوه و غيرها، و إذا قرئ عندك القرآن و جب عليك الإنصات و الإستماع».

(ج ۶) (از زراره نقل شده است که: امام صادق علیه السلام را شنیدم که پیوسته می فرمود: انصات برای قرآن در نماز و غیر نماز واجب است، و هرگاه در نزد تو قرآن، قرائت شود بر

توانصت و استماع واجب است).

«عن عبد الله بن أبي يعفور عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت له الرجل يقرأ، يجب على من سمعه الإنصات له و الإستماع؟»

قال عليه السلام: نعم، إذا قرئ عندك القرآن وجب عليك الإنصات و الإستماع». (ح ۴) (از عبد الله بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام نقل شده است: به حضرت گفتم، شخصی قرآن می خواند، آیا بر کسی که آن را می شنود انصات و استماع به آن، واجب می شود؟

فرمود: بله، هر وقت نزد تو قرآن خوانده شود بر تو انصات و استماع واجب است).

رابعا: در جریان نماز علی علیه السلام در مسجد کوفه، وقتی که «ابن کوا» خارجی معروف، به قصد محکوم کردن حضرت و اتهام شرک به حضرت، آیه خواند، حضرت با وجود آنکه در نماز بودند به محض شنیدن قرآن سکوت می نمایند و پس از تکرار آیات و سپس سکوت حضرت، دست آخر حضرت با تلاوت آیه آخر سوره روم، به نمازشان ادامه می دهند.

سکوت حضرت با وجود در حال نماز بودن و قصد سوء ابن کوا، مرتبه بالاتری از بحث ما را مطرح می کند که شنونده حتی اگر در حین نماز باشد، ادب ایمانی، اقتضاء می کند که سکوت نماید.

این معنی را ولو فقهاء فتوی ندهند، می تواند مؤیدی بر سخن ما باشد.

«عن أبي عبد الله عليه السلام: قال: قرأ ابن الكوا خلف أمير المؤمنين: لئن أشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین، فأنصت له أمير المؤمنين». (ح ۳) خامسا: تعبیر «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» و جمله شرطیه «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ...» اطلاق دارد و تعلیل مذکور نمی تواند به نماز اختصاص یابد چرا که در دایره بسیار محدودی آن هم در نماز جماعت در اوقات صبح و مغرب و عشاء مطرح خواهد بود که با سیاق آیات و

مقصود آن منافات دارد.

سادسا: تعبیر دو حدیث با مدلول احادیث دیگر منافاتی ندارد چرا که وجوب استماع در نماز و استحباب آن را در خارج نماز مطرح می نمایند و در این معنی احدی از فقهاء اختلاف ندارند.

استحباب استماع در خارج از نماز بمعنی وجوب اخلاقی است نه فقهی، و آن بدین معناست که خلاف ادب ایمانی است که هنگام قرائت قرآن، «استماع و انصات» صورت نگیرد، در غیر این صورت محرومیت از برکات قرآن را پدید خواهد آورد.

ص: ۵۲۹

اشاره

تدبر، در دو سطح عمومی و تخصصی مطرح بود، در هر یک از دو سطح، مسلمان و غیر مسلمان می توانستند شرکت کنند.

در سطح عمومی، برای غیر مسلمان کلید اساسی، عقل سالم و ترجمه دقیق و بلیغ می باشد و برای مسلمان، علاوه بر آن «اصول حاکم بر متدبر» غیر از احاطه بر آیات و روایات، ضروری است.

در سطح تخصصی، تمام کلیدهای تدبر و اصول اساسی تدبر برای دو گروه مطرح می باشد (۱) جز آنکه اصل صحت اعتقادات برای محقق غیر مسلمان، بعنوان راهنما، می تواند مطرح باشد.

جهت نمونه تدبر، بعنایت الهی، سوره حمد را با بکارگیری روش طرح سؤال، مورد تدبر قرار می دهیم بعضی از سئوالات در حد پاسخ گویی با امکانات عمومی است و

ص: ۵۳۱

۱- ۱. محقق غیر مسلمان در ابتدا، موظف به رعایت اصول کلی تحقیق که در همه علوم مشترک مطرح است، می باشد، گرچه او در ضمن تحقیق به اصول حاکم بر محتوای قرآن، پی می برد، اگر بدرستی شیوه تحقیق را طی کرده باشد.

بعضی دیگر، آشنایی با ابزار تخصصی را نیاز دارد، مقدار نیاز به این ابزار، بستگی به نوع سؤالات تفاوت می کند.

الف- نمونه های تدبر در مرتبه عبارات و اشارات قرآن

اشاره

ما در این نمونه ها، بدون تأکید بر سطح سؤال، آنها را پی می گیریم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ».

طرح بعضی از سؤالات در مورد سوره حمد

«معنی دقیق کلمه» علت گرینش و جایگاه آن، ارتباطات در جمله، آیه و آیات و سؤالات اساسی دیگر:

۱- معنای «الله، رحمن و رحیم» چیست؟

۲- چرا در میان اسماء الهی، این سه اسم با این ترتیب خاص آمده اند؟ و چرا این ذکر در صدر سوره ها تکرار شده است؟

۳- معنای «حمد، رب، عالمین و دین» چیست؟

۴- چرا حمد به الله نسبت داده شده است؟

۵- چرا در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گوینده سخن ملحوظ نیست؟

۶- رابطه میان «الله، رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ، الرَّحِيمِ و مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» چیست؟

۷- «نعبد، إهد، صراط، مستقیم، أنعمت عليهم، غیر، مغضوب، لا و ضالین» چه معنی می دهد؟

۸- چرا جمله «نعبد و نستعین» به صیغه فعلی آمده اند و همچون «الْحَمْدُ لِلَّهِ» شکل

۹- چرا در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» سخن از غیبت به خطاب، مبدل گشته است؟

۱۰- چرا بجای «أعبد»، «نعبد» آمده است؟

۱۱- استعانت از ابزار، با استعانت صرف به خداوند، چگونه سازگار است؟

۱۲- چرا هدایت در صراط مطرح است نه هدایت بسوی صراط؟

۱۳- چرا هدایت در صراط مطلوب است نه حفظ و نگهداری در صراط؟

۱۴- چرا بجای «صراط»، واژه های «طریق و یا سبیل»، نیامده است؟

۱۵- چرا برای «مغضوبین»، تعبیر «غیر» و برای «ضالین»، تعبیر «لا» جهت نفی آمده است؟

۱۶- چرا در «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نعمت به خدا منتسب است؟ و در «مغضوب» نسبت مجهول است؟ و در «ضالین» به خود آنان نسبت داده است؟

۱۷- عنوان سوره چیست؟ و چه رابطه ای با محتوای آن دارد؟

۱۸- موضوع و هدف سوره چیست؟ و مخاطب آن کیست؟

پاسخها:

سؤال ۱: معنای «الله، رحمن و رحیم» چیست؟ (۱) الف: «الله» اسم علم، اصلش «إله» یا «ولاه» یا «لیاه» است که بعنوان صفت مشبه، بکار رفته است.

بنابر اول: یا از فعل أله (عبادت کرد)، یا له می باشد که «إله» بمعنی «معبود» خواهد بود.

ص: ۵۳۳

۱- ۱. تحقیقات لغوی عمدتاً از کتاب گرانقدر «مفردات» راغب استفاده شده است.

و یا از فعل آله (متحیر گشت)، یأله می باشد که «إله» بمعنی «ذاتی است که عقول از درک کنه ذاتش در حیرت و سرگشتگی بسر می برند».

بنابر دوّم: از فعل وله (شیفته گشت)، یوله می باشد که «ولاه» بمعنی «ذاتی است که پدیده ها شیفته او می باشند».

بنابر سوّم: از فعل لاه (در حجاب قرار گرفت)، یلوه می باشد که «لیاه» بمعنی «ذاتی است که از رؤیت دیدگان در حجاب قرار دارد».

هر چهار معنی مؤیدات بسیاری از قرآن و روایات دارد که بجهت وضوح و اطاله کلام از ذکر آن خودداری می کنیم پس «الله»، «ذاتی است که معبود همه پدیده هاست و آنها شیفته و بی قرار و مشتاق بسوی اویند و از درک کنه ذات کبریايش در حیرت و از دیدار ذاتش در حجاب قرار دارند».

با این معنی دقیق، می بینیم چشم انداز و تصویر روشنی از اسم جلاله الهی، در برابر افکار و عقول جلوه گر می شود.

ب: «رحمن» صیغه مبالغه از ریشه «رحمت» می باشد، بمعنی کسی که رحمت فراوانی را ابراز می دارد.

این معنی در فرهنگ قرآن چهره روشنی می یابد: کسی که همه اشیاء و مخلوقات حتی کفار را زیر پوشش رحمت عام خویش قرار داده است:

«... وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ». (اعراف / ۱۵۶) (و رحمت من هر چیزی را فرا گرفته است پس آن را برای کسانی که پیوسته تقوی پیشه می کنند و زکات می دهند و برای کسانی که آنان به آیات ما ایمان دارند، - ثبت و - مقرر خواهیم نمود).

«... رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا...». (غافر / ۷)

ت: «رحیم» صفت مشبیه از ریشه «رحمت» می باشد کسی که رحمت ثابت و پایدار دارد.

در فرهنگ قرآن، این صفت الهی صرفاً مؤمنین را شامل می شود که شکر رحمت واسعه ناشی از رحمانیت الهی را بجای می آورند، نیمه دوم آیه قبل این نکته را بخوبی گویاست در سوره احزاب نیز این معنی تأکید می شود:

«... وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا». (احزاب / ۴۳) (و او صرفاً نسبت به مؤمنین رحیم است).

توجه به این نکات در این سه اسم الهی بسیاری از سؤالات دیگر را پاسخ می دهد.

سؤال ۲: چرا در میان اسماء الهی این سه اسم با این ترتیب خاص آمده اند؟ و چرا این ذکر در صدر سوره ها تکرار شده است؟

الف: اسم «الله» جامع جمیع صفات شئون الهی است؛ بهمین جهت برجسته ترین اسم برای معبود پدیده هاست که در فرهنگ قرآن و اسلام مطرح است و شأن خالقیت به این اسم جامع بر می گردد:

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ». (زمر / ۶۲) با این توجه، ما مخلوق الله و بنده او هستیم پس در حین شروع در هر کاری و طلب نیرو و انرژی برای حرکت در مسیر بندگی، مناسب است به این اسم و شأن جامع الهی متوسل شویم و بگوییم: «بِسْمِ اللَّهِ».

«الله» خالق هستی، همه مخلوقات را از رحمت واسعه اش بهره مند ساخته است پس سزاوار است به این شأن جامع نیز که فراگیر است اشاره کنیم و لطف و رحمت بی دریغش را مد نظر قرار دهیم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ» با توجه به عنایت خاص الهی نسبت به مؤمنان و شاكران سزاوار است به این شأن برجسته نیز که پاسخ تمام مطلوبها و نیازهای متعالی انسان مؤمن را دربر دارد اشاره

ص: ۵۳۵

کنیم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» این صفت «رحیمیت» در واقع هدف از خلقت هستی و رحمانیت الهی را نشان می دهد که غرض از خلقت، بهره مندی مخلوقات خصوصاً انسان و جن از عنایت خاص او می باشد و اگر مخلوقی بر خلاف این هدف الهی به غضب دچار گشت به سوء اختیار خویش بوده است، از این رو نتیجه رحمانیت با اینکه در مورد بعضی از مخلوقات، کفر به رحمت الهی است و مناسب بود ذکر غضب و عذاب نیز در پی رحیمیت او بیاید لیکن بجهت ناگزیری این نتیجه و عدم مطلوبیت، و فرعی بودن آن در نظام خلقت مطرح نگردید.

ب: با توضیح فوق، روشن می شود که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شعاری است که مجموعه مسائل مبدأ خلقت، مسیر خلقت و مقصد خلقت و تمام وظائف بندگی و کیفیت سیر در مسیر بندگی را مطرح می نماید، مبدأ خلقت از «اسم الله» و مسیر خلقت از «رحمانیت الهی» روشن می گردد که برجسته ترین جلوه رحمانیت نعمت «بعثت انبیاء» و سپس «خلقت انسان» و سپس «تعلیم تکلم و بخشیدن قدرت تکلم» به او می باشد:

«الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ...» (الرحمن / ۴-۱) پس «تمام وظائف بندگی» در نعمت نبوت نهفته است و «کیفیت سیر» نیز علاوه بر نعمت نبوت در استعانت به این اسماء نهفته است.

«رحیمیت» نیز عنایت خدا در زندگی دنیا و آخرت را نشان می دهد و در واقع رحیمیت دلیل و سند زندگی ابدی از پس مرگ، و دلیل معاد و قیامت است چرا که رحیم ابدی بدون مرحوم ابدی معنی ندارد، و فقدان رحیمیت ابدی نیز نقصی است که ذات مقدس کمال غنا و لطف و رحمت، از آن بری می باشد.

پس با توضیحات فوق روشن می گردد که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خلاصه تمام

قرآن است از این رو، این خلاصه در ابتدای هر سوره آمده است تا تفصیلی از این خلاصه در بعضی یا همه حوزه های آن مطرح گردد.

سؤال ۳: معنای «حمد، ربّ، عالمین و دین» چیست؟

«حمد» ستایشی است که نسبت به ارزش و زیبایی اختیاری، ابراز شود از این رو علت آمدن این واژه بجای «مدح» که به مطلق زیبایی نظر دارد، روشن می گردد.

«ربّ» در اصل از «تریت» است که آن «پرورش دادن چیزی تا کمال خویش» می باشد پس «ربّ» بمعنی پروردگار متربی تا کمال نهایی اش می باشد؛ در بعضی از استعمالات قرآن بمعنی صاحب اختیار و سید و آقا می باشد (۱) که در سوره حمد با توجه به ذکر «الله»، صرفاً شأن تریت را نظر دارد.

«عالمین» جمع «عالم» به معنی مجموعه ای از هر صنف یا نوع از موجودات می باشد پس «عالمین» مجموعه اصناف و انواع موجودات هستی را نظر دارد.

در قرآن کریم به معنی اصناف و مجموعه انسانها و جنیان نیز آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

(آل عمران / ۳۳) «... یا مَرِيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ».

(آل عمران / ۴۲) لیکن این معنی با سیاق آیات سوره حمد که شأن الله را در جهان هستی دنبال می کند مناسبتی ندارد.

این معنی فراگیر از «عالمین» در سوره اعراف و سور دیگر آمده است:

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». (اعراف / ۵۴)

ص: ۵۳۷

۱-۱. نمونه اش (یوسف / ۴۱، ۴۲ و ...)

«دین» از ریشه دان یدین، بمعنی «گردن‌سپاری و انقیاد در چهار چوب و ضوابطی خاص» می باشد. (۱)

از این رو، در استعمالات قرآنی، گاه بر جنبه گردن‌سپاری و انقیاد آن تأکید می شود و گاه بر ضابطه و قانونمندی در آن.

هر دو استعمال را یکجا آیه سوره توبه جمع نموده است:

«قَاتِلُوا الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ... وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ ...». (توبه / ۲۹) فعل «یدینون» بر گردن‌سپاری و کلمه «دین» بر شریعت و قانون الهی تأکید دارد.

در سوره یوسف به معنی «قانون مملکتی» نیز آمده است:

«مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ ...». (یوسف / ۷۶) «دین» را از آن رو به شریعت الهی یا به قانون مملکتی اطلاق می کنند که باید مورد اطاعت و انقیاد واقع گردد، «فرد متدین» نیز یعنی کسی که قانون خدا را پذیرفته و در برابر آن تعهد سپرده است و احکام و فرامین آن را به گردن گرفته است تا در خویش و جامعه پیاده کند.

به قرض هم «دین» می گویند، زیرا بر عهده انسان قرار گرفته است و انسان مسئول و متعهد ادای آن می باشد.

با توضیحات فوق روشن می گردد بر خلاف معنای مرسوم «يَوْمِ الدِّينِ» بمعنی روز جزاء، معنای آن «روز گردن‌سپاری و انقیاد تام در برابر حاکمیت الهی»، است که هول و هراسی عظیم را در وجود مخاطب خویش القاء می کند.

این معنی از «يَوْمِ الدِّينِ» و هول و هراس عظیم آن را سوره انفطار شاهد است:

«... يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ... وَ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ

ص: ۵۳۸

۱-۱. برای تفصیل بحث لغوی، رک: «التحقیق فی کلمات القرآن» مصطفوی.

الدِّينِ، يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ». (انفطار / ۱۹-۱۵) (در روز انقیاد و گردن‌سپاری به خدا، با بریان شدن داخل آن - جهنم - می شوند! ... و چه چیزی تو را آگاه نمود که روز انقیاد چیست؟، سپس چه چیزی تو را آگاه نمود که روز انقیاد چیست؟ (۱) روزی است که هیچ نفسی بر هیچ نفسی - حتی خودش - مالک چیزی نمی باشد و فرمان در آن روز مختص الله است).

می بینیم «مقهوریت نفوس» و «قاهریت مطلقه الهی» در معنی «يَوْمِ الدِّينِ» بخوبی منعکس است. با این توجه معنی «روز جزاء» نتیجه انقیاد و گردن‌سپاری هول انگیز در روز قیامت» می باشد نه معنی مطابقی آن.

در احادیث، آمده است که امام سجاد علیه السلام آنقدر آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را تکرار می نمودند که نزدیک بود جان خویش را بر سر آن گذارند! * آیه سوره انفطار هم قرائت «ملک يوم الدين» و هم قرائت «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را تأیید می نماید.

سؤال ۴: چرا «حمد» به «الله» نسبت داده شده است؟

«الله» زیباست؛ «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ»، و خالق هستی، و هر آنچه از اسم و صفت ارزشمند و زیباست از آن اوست: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ (۲) و مخلوق خالق زیبا، زیباست: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»: (۳) و هر آنچه زیبایی از مخلوق سر می زند از خدا سرچشمه می گیرد و از جانب اوست: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»: (۴) و حمد نیز نظر به زیبایی اختیاری خلقت دارد، چه طبیعت و چه انسان و فعل او؛ از این رو، هر حمد و ستایشی از هر ستایشگری نسبت به هر محمودی از آن خداست و در حقیقت به او بر

ص: ۵۳۹

۱-۱. تعبیر «ما ادریک» و مشابه آن در قرآن در مواردی می آید که درک و تصور مطلب از سطح عقول بشری فراتر است.

۲-۲. (اعراف / ۱۸۰)؛

۳-۳. (سجده / ۷)

۴-۴. (نساء / ۷۹).

می گردد؛ پس، «الْحَمْدُ لِلَّهِ».

سؤال ۵: چرا در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گوینده سخن ملحوظ نیست؟

ابتدا به هر عملی با یاد خدا و نشان از او و با طلب استعانت از خدا، شأن هر موجودی در جهان خلقت می باشد؛ مگر نه اینکه هر موجودی خالق خویش را می شناسد و فقر و جودیش را با غنای خالق مرتفع می سازد و به حمد و ستایش و تنزیه و تقدیس و نماز او می پردازد:

«كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ...». (نور / ۴۱) (هر یک از پدیده ها، به یقین نماز و تسبیحش را می داند!).

«إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...». (اسراء / ۴۴) (هیچ چیزی نیست مگر آنکه به همراه ستایش او، خدا را- از هر عیب و نقصی مبرا می شناسد- می داند- و لیکن شما تسبیح آنان را در نمی یابید).

«يَسْبِيحُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ». (الرحمن / ۲۹) (هر که در آسمانها و زمین است از او درخواست می کند، هر روزی، او در امری مهم است).

از این رو، با وجود آنکه گوینده ذکر بسمله (بسم الله...) و حمد، فرد یا گروهی در نماز یا غیر نماز می باشند گوینده این ذکر و حمد، نیامده است تا افاده عموم کند و شأن الهی را در جهان خلقت مطرح نماید و بشکل فعلی و یا شبه فعلی نیامد تا ازلیت و ابدیت این جریان ذکر و حمد و استعانت را تذکر دهد.

و دیگر اینکه ذکر و حمد از هر ذاکر و حامدی در حد فهم و شعور محدود اوست نه لایق ذات مقدس الهی، و بجای تسبیح و تحمید و تقدیس، تنقیص و محدودیت را با خود دارد.

از این رو، برای ذکر و حمدی در شأن مقام الوهیت و فراتر از تعینات و حدود

موجودات، بدون ذکر، ذاکر و حامد و بدون ذکر صیغه فعلی یا شبه فعلی آمده است: (۱) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

نکته دیگر در حذف متعلق بسم الله می تواند وسعت معنی محذوف باشد که ابتداء، اذکر، أستعین، أتوسم و ... را در بر می گیرد.

در سوره صافات آمده است که صرفاً عباد مخلص خدا، صلاحیت توصیف او را دارا هستند و خداوند از توصیف غیر آنان پاک و منزّه است:

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ». (صافات / ۱۶۰-۱۵۹) توصیف این بزرگواران چگونه است؟:

«لا أحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك!». رسول خدا صلی الله علیه و آله (- خدایا- توان آن را ندارم ستایش و ثنایی بر تو را بشماره در آورم، شما خود همانگونه اید که خود بر خویش ستایش نموده اید!).

تنها اینها هستند که تمامی، عجز مخلوق و عظمت و کبریایی خالق را در می یابند و او را از هر گونه عوارض مخلوق پیراسته، بدرستی توصیف می نمایند و در نهایت، «ما عرفناك حق معرفتك!» سؤال ۶: رابطه میان «اللَّهُ، رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» چیست؟

اللَّهُ، به هر چیزی خلقت مناسبش را عطا کرده است و تحت تربیت خود آنان را مرحله به مرحله به کمال نهایی شان هدایت می نماید:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى . (طه / ۵۰)

ص: ۵۴۱

۱- ۱. معمولاً متعلق «بسم الله ...» را فعل ابتداء یا اسم یا اذکر و ... و یا بصورت اسمی، ابتدائی یا توسمی، اخذ می نمایند، لیکن بر این محدودیت فاعل باید دلیل اقامه نمود حال آنکه با توضیحات فوق این ذکر اختصاصی به انسان ندارد و پدیده ها را نیز شامل می شود.

پس بدلیل خلقت و بدلیل ربوبیت، حمد و ستایش مختص اوست: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

این ربوبیت با دو شأن رحمت عام نسبت به همه موجودات و رحمت خاص نسبت به شاکران (و غضب نسبت به کافران) (۱) آنان را به زیبایی تربیت می نماید پس:

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ».

و این گونه تربیت، دلیل سومی بر اختصاص تام ستایش به اوست.

این ربوبیت الهی در محدوده جهان طبیعت و فرصت عمر محدود خلاصه نمی گردد و به جهان ابدی آخرت کشیده می شود تا شاکران (و کافران) (۲) بتمامی و به کمال، پاسخ انگیزه ها و اعمال خویش را بیابند پس «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ».

و این نکته دلیل چهارمی است که حمد و ستایش از آن اوست.

این جریان از ذکر خلقت زیبای الهی آغاز گشته با توجه به ربوبیت با سلاح رحمانیت (خصوصاً بعثت انبیاء) و رحیمیت ادامه می یابد و با تأکید بر مقصد نهایی و تحقق کمال ربوبیت و رحیمیت خاتمه می یابد که مبدأ و مسیر و مقصد، همه را دربر گرفته است.

سؤال ۷: «نعبد، إهد، صراط، مستقیم، أنعمت علیهم، غیر، ألمغضوب، علیهم، لا، و ضالین» چه معنی می دهد؟

الف: «نعبد» از ریشه عبد مّتخذ از اصطلاح طریق معبد (راه از سنگلاخ کوبیده شده و هموار) است که عبد وجودی است که سنگلاخهای وجودش کوبیده شده امر الهی براحتی بر وجودش جاری می شود و به اجرا در می آید، بعبارت دیگر «عبد» مظهر

ص: ۵۴۲

۱-۱. ربوبیت الهی با انذار و بشارت و با اعمال رحمت و غضب همراه است لیکن غضب چنانکه گذشت مطلوب الهی نیست و از روی ضرورت و به حکم عدالت و عزت و حکمت الهی، اعمال می شود که در شکل «بلاء و استدراج و هلاکت» در دنیا و «عذاب جهنم» در آخرت جلوه گر است.

۲-۲. ربوبیت الهی با انذار و بشارت و با اعمال رحمت و غضب همراه است لیکن غضب چنانکه گذشت مطلوب الهی نیست و از روی ضرورت و به حکم عدالت و عزت و حکمت الهی، اعمال می شود که در شکل «بلاء و استدراج و هلاکت» در دنیا و «عذاب جهنم» در آخرت جلوه گر است.

اطاعت و بندگی را نظر دارد که با عبادتها و اطاعت از او امر الهی، هر چه بیشتر موانع فکری، خلقی و روحی عابد مرتفع گشته، به رنگ و صبغه زیبای الهی مزین می گردد:

«صِبْغَةَ اللَّهِ، وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ». (بقره / ۱۳۸) (رنگ الهی را ملتزم شوید، و کیست که در رنگ، از خدا زیباتر است؟، و ما صرفاً او را عبادت کننده ایم) ب: «إهد» از ریشه هدایت می باشد، بقرینه سیاق که مطلوب هدایت یافتگان را بیان می کند، هدایت های بالاتر در حوزه ارائه طریق و ایصال الی المطلوب را نظر دارد که اولی فکری است و عمدتاً در حوزه وظیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و دومی روحی و عملی است که صرفاً در حوزه شأن الهی قرار دارد:

«وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». (شوری / ۵۲) «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...». (قصص / ۵۶) (و به یقین تو هر که را دوست بداری نمی توانی هدایت کنی و لیکن خدا هر که را بخواهد هدایت می نماید).

ت: «صراط» از ریشه «سراط» می باشد که بجهت قرب مخرج «ص» با «ط»، بتناسب «س» به «ص» مبدل گشته است.

«صراط» بمعنی راه آسان طلب و بسیار آسان می باشد، اصل آن از اصطلاح «سرت الطعم وزردته» می باشد یعنی که غذا را بلعیدم، پس راه خدا، صراط است چرا که رونده اش راه را می بلعد، راهی که راحت الحلقوم است و براحتی أخذ و جذب (وطی) می شود و یا برعکس «صراط» راهی است که رونده اش را می بلعد و در خود فرو می کشد.

پس راه خدا، خود از جاذبه و کشش فطری برخوردار است و به رونده اش شتاب می دهد، بر خلاف راه مغضوبین و ضالین که سنگلاخی است و رونده اش را به زحمت می اندازد.

ث: «مستقیم» بمعنی بسیار پایدار و طالب پایداری است که بمعنی «راست» نیز در مورد «راه» استعمال می شود پس در مقابل، راه مغضوبین، کج و معوج و در واقع بیراهه می باشد که رونده اش را به وارونگی و سقوط می کشاند:

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

(ملک/ ۲۲) (پس آیا کسی که نگونسار بر چهره- در سنگلاخ- راه می رود! هدایت یافته تر است؟، (۱) یا آنکه راست قامت بر راهی بسیار آسان و جذاب و بسیار پایدار قدم بر می دارد؟).

ج: «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» از ریشه انعام می باشد که به معنی رساندن احسان به ذوی العقول می باشد و نسبت به حیوانات بکار نمی رود، پس حکایت از ارزش و قدر و قیمت ذاتی و متعالی آن دارد که در شأن موجودات برتر از طبیعت حیوانی می باشد و راحتی و وسعت و نرمی و لطافت و عزت در زندگی مادی یا معنوی را پدید می آورد؛ چرا که اسماء این فعل، «نعمه، نعماء، نعیم و ناعمه» می باشد که در مقابل «نقمه» (امر زشت و منکر و سخت و عذاب آور) «ضرّ» (سختی و دشواری و بلا) و «شرّ»، «ضرّاء» (مبالغه ضرّ)، «جحیم» (آتش سوزان و شعله ور) و «خاشِئَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» (ذلیل عامل رنج کش) آمده است:

«وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». (بقره/ ۲۱۱) «فَرَبِّ كَلِمَةٍ سَلْبَتْ نِعْمَةٌ وَجَلَبَتْ نِقْمَةٌ...». (نہج، ک ۳۸۱) «إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ...». (اسراء/ ۸۳، فصلت/ ۵۱)

ص: ۵۴۴

۱- ۱. تقابل دو تصویر زیبا، بروشنی حالت رونده ها و خصوصیات «صراط مستقیم» و «بیراهه مغضوبین و ضالین» را نشان می دهد.

«وَلَئِنْ أَدْقْنَا نَعْمَاءَ بَعِيدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي...» (هود/ ۱۳) «إِنَّ الْمَأْتِرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (انفطار/ ۱۳) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ... وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» (غاشیه/ ۸، ۳ و ۲) «نعمت بخشیدن» گاه بعنوان امتحان مطرح می گردد و جنبه ارزشی ندارد، بلکه می تواند وسیله کسب ارزشها قرار گیرد که در (اسراء/ ۸۳ و فصلت/ ۵۱) آمده است:

«إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ...» و گاه به عنوان مدال افتخار و ارزش مطرح می شود که در این سوره حمد و سوره نساء/ ۶۹، مائده/ ۲۳، مریم/ ۵۸ و ... آمده است.

ح: «غیر»، برای غیریت و بیگانگی میان دو شیء می آید، پس آمدن «غیر» بر سر مغضوبین، بیگانگی تام و تمام میان «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» و «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» را نشان می دهد؛ تقابل میان این دو گروه، خود مؤید و قرینه بر این معنی می باشد.

خ: «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»، کسانی که غضب الهی بر جانشان مستقر شده است که به شهادت موارد کاربرد آن در قرآن، کسانی را نظر دارد که یکسره از رحمت الهی محروم می باشند و به عذاب ابدی گرفتار، و دیگر امیدی به بازگشت آنان نیست و به تعبیر قرآن، مردگان در قبر می باشند که حتی پیامبر خدا نیز نمی تواند آنها را هدایت نماید، چرا که از مسیر حق بسیار دور افتاده اند:

«فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى...» (روم/ ۵۲) «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ» (فاطر/ ۲۲) «إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ...» (انعام/ ۳۶) «... أَوْلَٰئِكَ سَرُّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ» (مائده/ ۶۰) ذ: «ضالین» منحرفان از مسیر حق می باشند که نتیجه آن، گم کردن راه حق و گم شدن در بیابان ظلمات می باشد، از این رو، اشتقاق فعلی این واژه با حرف «عن» که برای در گذشتن و تجاوز از حد بکار می رود، استعمال می شود:

ص: ۵۴۵

«... إِنَّ الَّذِينَ يَصْتَلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ...». (ص / ۲۶) سؤال ۸: چرا جمله «نعبد و نستعين» به صيغه فعلی آمده اند و همچون «الْحَمْدُ لِلَّهِ» شکل اسمی ندارند؟

«نعبد» و «نستعين» فرد با اعتقاد سالم به شأن الهی را نشان می دهد که به شأن بندگی خدا و استعانت از او، متلبس گشته است، این فرد چون راه بندگی را در پیش گرفته است و تا قله بندگی راه فراوانی را در پیش دارد لذا تعبیر اسمی «نحن عبادك» بکار نرفت چرا که معنی ثبات و استقرار را می رساند که هنوز حاصل نشده است حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله که در نماز مدال افتخار «عبد خدا» بودن برایش مطرح است او نیز این تعبیر را به شکل مضارع باید در نماز بیان کند که نشان می دهد، قله بندگی تام و تمام عیار، نهایت نداشته، جریان بندگی و عبادت خدا دائمی است و این خود، رد افکار کسانی است که خود را با ادعای وصال به حق، بی نیاز از عبادت و التزام به احکام شریعت می دانند؛ آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر قرار دارد و به نهایت سیرش نرسیده است دیگر چه جای ادعا برای دیگران، باقی می ماند.

شکل مضارع «نستعين» نیز استمرار جریان اضطراب و عجز از بندگی و عبادت آنگونه که باید و شاید را می رساند که پیوسته باید از او استمداد طلبید و در جزء جزء اعمال و سیر خویش به عنایت و لطف او نظر داشت چرا که:

«ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...». (نساء / ۷۹) (هر آنچه از حسنه به تو اصابت کند پس از جانب خداست).
«لا حول و لا قوه إِلَّا بِاللَّهِ...».

(هیچ حائلی - از گناه - و هیچ نیرویی - بر طاعت و عبادت - جز بواسطه خدا، وجود ندارد).

سؤال ۹: چرا در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» سخن از غیبت به خطاب، مبدل گشته است؟

خطاب الهی و حضور در بارگاه مقدس او را شرافتی است که نامحرمان و جاهلان به شأن و مقام الهی را نشاید، آنکه فعل خدا را زیبا نیند و ربوبیت مطلقه و فراگیر الهی را نشناسد و رحمت عام و خاص الهی را نچشیده باشد و به روز انقیاد و فرمانبرداری تام قیامت، ایمان نداشته باشد، صلاحیت خطاب نمودن خدا را ندارد؛ از این رو، پس از این سیر معرفتی و ایمانی، لیاقت خطاب و حضور در بارگاه قدس حاصل می شود پس:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

مروری گذرا بر آیات قرآن نشان می دهد که خطابات الهی یا به مؤمنان است و یا به توده های مردم، و هرگز بطور مستقیم بدون واسطه «پیامبر یا مؤمنین» کفار را مورد خطاب قرار نمی دهد تنها یک خطاب به کفار در آیات آمده است که ناظر به صحنه قیامت و سرزنش شدید آنان می باشد که در آن صحنه هولناک این خطاب بسیار شکننده و خرد کننده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ». (تحریم / ۷) سؤال ۱۰: چرا بجای «أعبد»، «نعبد» آمده است؟

اعتراف به شؤون الهی، الزامات و تعهدات بندگی را بدنبال دارد و تک تک معترفین را مکلف به اجرای فرامین الهی می گرداند:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». (یس / ۶۰) این تعهدات با هر فردی، بطور شخصی و جدای از دیگران مطرح است و هر کسی شخصا تعهدات و تکالیفی را در برابر خدا بر عهده می گیرد؛ چرا که هر کس به تنهایی مسئول اعمال خویش می باشد و بار کسی را دیگری بر نخواهد داشت:

«لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى . (انعام / ۱۶۴، فاطر / ۱۸، زمر / ۷) «لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...». (انعام / ۹۴)

با این توجه مناسبت داشت که ابراز بندگی بنحو تک تک و جدا جدا مطرح گردد و گفته شود: إِيَّاكَ أَعْبُد، حال چرا بجای «أَعْبُد»، «نَعْبُد» آمده است؟

سوره انبیاء و مؤمنون این نکته را روشن می نمایند:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ». (انبیاء / ۹۲) «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ». (مؤمنون / ۵۲) مسئولیت فردی تک تک افراد، باید در ضمن امت واحده، بر عهده گرفته شود و آلا تقطع افراد بشکل احزاب و دستجات متفرق، نمی تواند بندگی و تقوای الهی را در پی آورد، امری که ادامه هر دو آیه از آن شکایت دارد، پس باید در تشکل ایمانی امت واحد اسلامی، خدا را بندگی نمود.

امت بدون امام، معنی ندارد و امت واحد نیز ضرورتاً، امامت واحد را مطرح می نماید.

پس در هر زمانی برای امت اسلامی، امامی واحد مطرح است، امامت واحد نیز بدون عصمت و تعیین از قبل، امکان تحقق ندارد، چرا که بر امامی غیر معصوم، بطور عادی امکان وحدت رأی وجود ندارد.

پس بناچار در هر زمانی، امت اسلامی زیر سایه امامی معصوم قرار دارد، که باید او را بشناسد و از او پیروی نماید چرا که شرط مسلمانی و شرط صحت بندگی و عبادتها می باشد و از این روست که رسول خدا فرموده اند:

«من مات و لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلیة» امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله (کافی، ج ۲، ص ۲۰) الزام به شناخت امام در شرایط وجود مدعیان دروغین در هر زمان، تعیین و انتصاب از قبل را با خود به همراه دارد و آلا امکان شناخت امام غیر معصوم و غیر معین و وحدت بر او عملاً در هر زمانی وجود ندارد.

در عصر غیبت، امامت واحد زیر پرچم امام عصر حضرت حجت علیه السلام باید تحقق یابد و الا امامتی جاهلی خواهد بود.

تأکید فراوان در برقراری نماز به شکل جماعت، خود ضرورت این وحدت امت، زیر سایه امام واحد را بخوبی نشان می دهد.

با این توضیحات روشن می گردد که اعتصام به ریسمان الهی بشرط وحدت و یکپارچگی می باشد و الا اعتصامی محقق نخواهد گشت:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» (آل عمران/ ۱۰۳) سؤال ۱۱: استعانت از ابزار با استعانت صرف به خداوند، چگونه سازگار است؟

آنچه از امکانات و ابزار و عوامل رشدی که در این جهان طبیعت، خداوند نهاده است باید بکار گرفته شود و این سنت قطعی و جاری خداست:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا». (ص) با این توجه، پس استعانت صرف از خدا چه معنی می دهد؟

با دقت در بیانات قرآن و حدیث روشن می گردد، معنی توحید در این زمینه این است که با وجود استفاده از ابزار، خدا را مسبب الأسباب بدانیم و تأثیر علل طبیعی و مادی را در گرو اذن خدا، بینیم از این رو بر خدا نه بر اسباب تکیه کنیم و با وجود استفاده از ابزار، صرفاً او را صاحب عنایت بدانیم:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ». (ذاریات/ ۵۸) «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ». (زمر/ ۶۲) در این زمینه، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرب شتر گم کرده، گویاست که «إعقل و توکل»؛ «عقال شتر را به زمین بکوب لیکن بر خدا تکیه کن (نه بر میخ کوبیده شده)»! سؤال ۱۲: چرا هدایت در صراط مطرح است نه هدایت بسوی صراط؟

هدایت، گاه بسوی صراط است و گاه در صراط می باشد که دو می استمرار هر چه

بیشتر عنایت و هدایت الهی را نظر دارد با توجه به پاسخ سؤال ۱۰ روشن گشت که بدلیل سوره یس و غیره کسی که در جریان بندگی خدا، قرار گرفت، در واقع در صراط مستقیم، قرار گرفته است، از این رو، دیگر معنا ندارد هدایت بسوی صراط را طلب نماید، بلکه نیازمند هدایت در صراط مستقیم می باشد:

«... أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». (یس / ۶۰) «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». سخن مکرر عیسی علیه السلام (آل عمران / ۵۱، مریم / ۳۶، زخرف / ۶۴ و ...)

سؤال ۱۳: چرا هدایت در صراط مطلوب است نه حفظ و نگهداری در صراط؟

طلب هدایت بجای طلب حفظ و نگهداری در صراط، اشاره به عدم توقف و سیر مستمر انسان دارد که امری جبری است و لذا ضرورت هدایت و راهنمایی در مسیر مطرح است نه حفظ و نگهداری انسان:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ». (انشقاق / ۶) (ای انسان به یقین تو بسوی پروردگارت با رنج و کوشش در حرکتی پس او را- لاجرم- دیدار کننده ای).

«لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ». (انشقاق / ۱۹) (بی شک مرحله ای را از پی جدا شدن از مرحله ای طی خواهید نمود).

این سیر جبری، جهت آن به اختیار انسان می باشد که یا به سوء اختیارش به طرف دوزخ رود یا به عنایت خدا به جنت و رضوان الهی رسد.

تا مادامی که هوای نفس انسانی در کار است و تا مادامی که شیطان، بکار شیطنت و اغواگری می پردازد خطر سقوط و بیرون افتادن از صراط، انسان را تهدید می کند، بنابراین، ضرورت طلب دائمی هدایت در صراط، برای انسان مطرح خواهد بود، سرنوشت نهایی «شیطان، بلعم باعورا» و دیگرانی که در صراط مستقیم بودند سپس

ساقط شدند و به منجلاّب بیچارگی و عذاب ابدی هبوط کردند، این اضطرار به عنایت دائمی خداوند، در جریان حرکت در صراط را بازگو می کند، تا زمانی که مرگ، این رفیق شفیق، در رسد و جریان هدایت یافتگی ما را قطعی نماید که در اینجاست که انسان از خطر جسته و به فوز و فلاح رسیده است:

«فَرَّتْ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ». عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَفَمَا نَحْنُ بِمَمْتِنٍ إِلَّا مَا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (صافات/ ۵۸-۶۰) (پس آیا ما جز مرگ اولمان میرنده ایم؟ و ما هرگز معذب نخواهیم بود، بی شک این پیروزی عظیم می باشد).

سؤال ۱۴: چرا بجای «صراط»، واژه های «طریق و یا سبیل»، نیامده است؟

«طریق» راهی است که باید آن را با تلاش و کوشش، کوبید و هموار نمود، چرا که از ریشه «طرق» بمعنی سخت کوبیدن می باشد حال آنکه راه خدا حقیقتش راهی است بسیار سهل و پر جاذبه که به رونده اش هر چه بیشتر شتاب می دهد، چرا که این راه، راه فطرت و سرشت الهی است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ...». (روم/ ۳۰) تَلَقَّىٰ سَخْتَىٰ رَاه، از نفس اماره انسان ناشی می شود که نمی خواهد بزیر اطاعت خدا و فرامین او در آید.

«سبیل» به معنی راه آسان است، لیکن با توجه به کاربردهای آن در قرآن بر خلاف صراط، به شکل جمع نیز بکار رفته است که نشان می دهد راهها بسوی خدا وجود دارد، لیکن همه آنها در صراط قرار دارند که همچون شاهراهی است که رونده اش را در خود فرو می کشد و به سیرش شتاب می دهد.

راههای متعدد در مسیر خدا با توجه به شرایط مختلف فکری- روحی، خانوادگی و

اجتماعی افراد مطرح است که هر کس از وضعیت خاصی، حرکت بسوی خدا را آغاز می نماید و تکالیفی خاص خویش، علاوه بر تکالیف مشترک مسلمانی را بر عهده دارد؛ پس سیل به خصوصیات و خاستگاه فردی و اجتماعی مؤمنین نظر دارد، حال آنکه در صراط وجه اشتراک کلی مؤمنین و وحدت مسیر آنها مدّ نظر می باشد؛ از آنجا که محتوای سوره، بیان رؤس کلی و فهرست مسائل اساسی قرآن می باشد از این رو، مناسبت داشت که تعبیر «صراط» بکار گرفته شود.

علاوه بر آن، در صورت عدم ذکر «صراط مستقیم»، نکته جاذبه راه، راست و با استقامت بودن راه که سالکش را به استقامت می کشاند و از کجی و انحراف، مانع می شود و او را پبای و می دارد، از دست می رفت.

سؤال ۱۵: چرا برای «مغضوبین» تعبیر «غیر» و برای «ضالین»، تعبیر «لا»، جهت نفی آمده است/ در سؤال ۷ پاسخ آن گذشت.

سؤال ۱۶: چرا در «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، نعمت به خدا منتسب است؟ و در «مغضوب»، نسبت مجهول است؟ و در «ضالین»، به خود آنان نسبت داده است؟

در مورد نعمت داده شدگان، و غضب شدگان، پاداش قطعی عملشان مطرح است که به خدا منتسب می باشد، لیکن با این توجه که هدایت یافتگی مؤمنین به عنایت مستمر خدا صورت گرفته است از رو، نسبت نعمت صریحا به خداوند داده شده است، در حالیکه مغضوبین، بسبب فساد و تبهکاری خویش، مستوجب غضب الهی گشته اند از این رو، صریحا به خداوند منتسب نشده است، علت دیگر، بیان عدم مطلوبیت غضب در جهان خلقت از جانب خدا می باشد که بحکم عدالت و حکمت الهی باید صورت پذیرد، از این رو در صدر سوره نیز از ذکر آن خودداری شد.

دلیل دیگر، مقام و جایگاه این سوره می باشد که سخن از حمد و ستایش خداوند و

سخن از رحمت و عنایت او می باشد لذا غضب به خداوند منتسب نگشت.

در اسناد ضلالت به خود گمراه شدگان، نظر به عملکرد آنان دارد نه پاداششان، چرا که هنوز استقرارشان در مسیر ضلالت قطعی نشده است و امید به هدایت آنان می رود و اینان همان «کوران و کرانی» می باشند که قرآن در تقسیم بندی روحی مردم مطرح می نماید:

«فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الضُّمَمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَ مَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ». (روم / ۵۳ و ۵۲) تقابل میان «مردگان، کران و کوران» نشان دهنده امکان هدایت دو دسته اخیر می باشد که با توجه به سوره حمد همان «ضالین» می باشند، لیکن «مردگان» کسانی هستند که آگاهانه و به عمد راه کفر و تباهی را اختیار کرده اند:

«وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْفَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ». (نمل / ۱۴) «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصِيرِهِ غِشَاوَةً...». (جاثیه / ۲۳) سؤال ۱۷: عنوان سوره چیست و چه رابطه ای با محتوای آن دارد؟

عناوین سوره «سبعاً من المثانی»، «حمد»، «فاتحه الكتاب»، «أم القرآن» می باشد.

تعبیر اول، که بمعنی «یک هفتای با عظمت فراتر از وصف بشری از قرآن مورد تمجید» است که در سوره حجر همتر از همه قرآن مطرح شده است چرا که چکیده و خلاصه تمام مباحث قرآن می باشد:

«وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ». (حجر / ۸۷) سوره «حمد» است چرا که تمام ادله اختصاص حمد به خدا را به همراه بیان جامع

تمام شؤون الهی از مبدأ تا معاد را با خود دارد و علاوه بر آن کیفیت حمد لسانی و حمد عملی را به ما می آموزد.

«فاتحه الكتاب» است چرا که همچون فهرست و مقدمه ای جامع، در مورد محتویات قرآن می باشند؛ این عنوان در احادیث مکرراً بکار رفته است که دلیل بر خدایی بودن چینش سور نیز می باشد.

«أمّ القرآن» است چرا که با توجه به محتوای سوره و با توجه به آیه محکم و متشابه (که محکّمات را أمّ الكتاب می نامد) این سوره جزء آیات محکم می باشد و هیچ آیه متشابهی در این سوره وجود ندارد و دیگر اینکه، مرجع کلی تمامی قرآن می باشد.

سؤال ۱۸: موضوع و هدف سوره چیست؟ و مخاطب آن کیست؟:

«موضوع سوره» با توجه به عنوان حمد و سیاق آن «بیان شأن کلی خالق و مخلوق، نسبت به یکدیگر می باشد».

هدف سوره، آموزش کیفیت حمد و ستایش و بندگی خدا، از جهت فکری و عملی می باشد «مخاطب سوره» از معرفتهایی برخوردار است، این معرفتها نسبت به خالقیت الهی، ربوبیت او در هستی و درک و چشیدن رحمت بیکران و عنایت خاص خداوندی و باور به قیامت، در کنار درک شأنیت انحصاری ستایشها مخصوص خداوند است.

درک خالقیت خداوند امری فطری است که حتی مشرکین نیز به آن اعتقاد داشتند:

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ». (عنكبوت/ ۶۳) «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». (لقمان/ ۲۵) لیکن همانگونه که در آیات، مشاهده می کنیم، درک انحصار ستایشها و کرنشها

برای خداوند خالق هستی، برایشان مفهوم نبود، ریشه این مسئله، «عدم علم و علم تعقل» می باشد که مقاطع آیات به آن اشاره دارند.

پس، مخاطب این سوره از «علم و عقل» برخوردار است و اهل اندیشه و تفکر می باشد که مبدأ و مسیر و مقصد هستی را می شناسد این شأن در اواخر سوره آل عمران، به «أولوا الألباب» نسبت داده شده است:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ... رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». (آل عمران / ۱۹۱ - ۱۹۰) پس معلوم می شود، مخاطب این سوره «اولوا الألباب» (۱) هستند که اهل فکر و ذکر و تعقل و علم و آگاهی می باشند پس باید خود را به سطح اولوا الألباب رسانند تا صلاحیت خطاب این سوره را بدست آوریم.

نمونه هایی دیگر:

الف: وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...». (آل عمران / ۱۰۳)

در آیه شریفه «من» در «منکم» را بعضی از مفسرین بمعنی تبعیض و بعضی دیگر به معنی بیان جنس گرفته اند که در صورت اول مسئولیت دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر بر عهده گروهی خاص، خواهد بود در معنی دوم، مسئولیت این امر خطیر بر عهده تک تک مسلمین می باشد و اختصاصی به گروه خاصی نخواهد داشت.

ص: ۵۵۵

۱- ۱. در بحث کلیدهای روحی و عملی مفصلاً صفات «اولوا الألباب» بعنوان مفسر قرآن، مطرح گشت، رجوع شود.

توجه به آیات قرآن و احادیث در این زمینه، به وضوح نشان می دهد که امر «دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر»، در شأن و وظیفه هر مؤمنی می باشد و سخن به عدم تفاوت در نتیجه بحث بنا بر هر یک از دو ترکیب، صحیح بنظر نمی رسد چرا که هر مؤمنی مجموعه ارتباطاتی را با محیط خانوادگی و اجتماعی خویش دارد و در این مجموع ارتباطات همواره احتمال وقوع خطاها و کجرویها وجود دارد که مسئولیت تذکر به آنها بر عهده کسانی است که در صحنه حضور دارند و از آن مطلع می باشند که گاه صرفاً خود انسان ناظر کجروی و گناه و آلودگی می باشد، خصوصاً در مواردی که در داخل خانواده ها و در دایره محدودی برملا می شود؛ پس در همه صحنه های اجتماعی و خانوادگی هر کسی به میزان درک و شعور و معرفت ایمانی خویش مسئولیت دعوت به خیر و تذکر و توصیه به حق و توصیه به صبر و امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده دارد.

ادله بیانیه بودن «من» از این قرار است:

۱- آیه ۱۱۰ همین سوره آل عمران که پس از ۶ آیه از آیه مورد بحث ما مطرح است، خصلت «امر به معروف و نهی از منکر» را به همه مؤمنین نسبت می دهد:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...».

(شما بهترین امتی هستید که از قبرستان بشریت و از دل ظلمات بنفع مردم، بیرون کشیده شده اید که پیوسته امر به معروف و نهی از منکر می نمایید و به خدا ایمان دارید).

می بینیم شأن مستمر امر به معروف، را آیه شریفه به همه امت نسبت می دهد و مخاطبین این آیه همان مخاطبین آیه مورد بحث ما می باشند.

۲- سوره عصر شهادت می دهد که هر انسانی در خسارت غوطه ور است مگر کسانی

که ایمان آورند و اعمال صالح انجام دهند و یکدیگر را به حق و صبر و شکیبایی توصیه کنند.

این «توصیه به حق و صبر» همان شأن «دعوت به خیر و امر به معروف» می باشد که هر که از این معنی بر کنار باشد در خسارت سرمایه های انسانی- الهی اش گرفتار است؛ پس این توصیه بر عهده همه می باشد.

۳- در احادیث وارده در اهمیت این واجب، مؤمنی را که امر به معروف و نهی از منکر نمی کند ضعیف الایمان و مورد بغض خداوند معرفی می کند که این امر، حکایت از شمول این واجب بر همگان دارد:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيُبْغِضَ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ، فَقِيلَ: وَ مَا الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟»

قال: أَلَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ...». (ص) (وسائل، ج ۱۱، ص ۳۹۷) ۴- تشبیه رسول خدا که جامعه را به کشتی در دل دریا، مثل می زند نشان می دهد جلوگیری از تخریب در هر گوشه این کشتی، متوجه همه افراد، خصوصا کسانی است که به مورد نزدیک تر و آگاهتر و از قدرت بیشتری برخوردارند بهر حال، این مسئله امری عمومی بوده در شأن تک تک مؤمنین می باشد ولو اینکه اقدام عملی بر رفع مشکل در هر صحنه ای، با حضور عده ای با کفایت، کفایت می کند لیکن بهر حال این وظیفه برای هر کسی در طول زندگی، بکرات ضرورتش مطرح می گردد خصوصا آنجا که صرفا او ناظر صحنه بوده باشد.

۵- ادله ضرورت تعلم احکام و ضوابط دین (۱) و ادله تکلیف در حد وسع و بمیزان امکان فهم و شعور و دارائیهای خدادادی، (۲) تحقق شرط علمی دعوت به خیر و امر به

ص: ۵۵۷

۱- ۱. «طلب العلم فریضه علی کلّ مسلم» امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰).

۲- ۲. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»: (طلاق / ۷)

معروف و نهی از منکر را تأکید می کنند.

پس وقتی آگاهی ضرورت داشت، در پی آن، نشر آگاهی و در ادامه آن، تحقق عملی و رفع موانع آن، واجب می گردد، پس همه مکلف به کسب آگاهی در حوزه دین می باشند و هر کس به میزان توان وجودی و آگاهی در مسیر دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، باید قدم بردارد.

ب: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي، إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ».

(یوسف / ۵۳-۵۲) گوینده سخن در آیات فوق کیست؟

مشهور مفسرین آن را به یوسف علیه السلام نسبت داده اند و این از شگفتیهای تفسیر است.

دلایل عمده بر این نظر سخنان عمیق و موخیزانه ای است که در آیات فوق مشاهده می شود که از آن زن هوسران مشرک، این سخنان نمی تواند سرزند.

با تدبر در جریان سیر آیات و واقعیت‌های روانی انسان، معلوم می گردد گوینده نه یوسف علیه السلام، بلکه همسر عزیز مصر می باشد:

۱- آیه فوق ادامه جریان محاکمه در حضور پادشاه مصر است که در آن صحنه اصلاً یوسف علیه السلام حضور ندارد تا گوینده آن سخنان باشد، بلکه حضرت در زندان ماند تا پرونده ها بررسی شده، در فضای روشنی با عزت تمام با پادشاه روبرو شود.

۲- تعبیر «ذلک» بدون شاهدی از سیاق آیه به یوسف علیه السلام نسبت داده شده است در حالیکه میان سخن یوسف علیه السلام در زندان و این سخن، جریان تشکیل دادگاه فاصله انداخته است.

۳- برگشت «ذلک» به سخن حضرت جهت اثبات اینکه پادشاه یا همسر این زن بداند که من در غیاب او به او خیانت نکردم، بسیار عجیب است، چرا که در آیات قبل از

جریان زندان، بروشنی معلوم می گردد که همه اطرافیان و حتی زنان سرشناس شهر، به بی گناهی و پاکی یوسف علیه السلام واقف گشتند و مسئله شبهه ای نداشت تا حضرت، اثبات عدم خیانت نماید:

«حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ». (یوسف / ۳۱) «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ...». (یوسف / ۲۹)
(یوسف از این مسئله اعراض کن و خانم شما نیز از گناهت استغفار کن!).

اما خیانت به پادشاه در غیاب او هم بی معنی است چرا که مسئله ناموسی به پادشاه ربطی ندارد تا در فرض وقوع، خیانت به او محسوب شود، دیگر اینکه از ابراز علاقه زنان سرشناس شهر و اعتراف صریح همسر عزیز در برابر زنان و کوچک تلقی کردن گناه زن از جانب شوهرش و اعلان صریح زن مبنی بر ادامه اصرار خویش در تسلیم نمودن یوسف علیه السلام، همه و همه نشان می دهد که وقوع حادثه در فضای آلوده دربار و اعیان شهر، حتی عیب کوچکی تلقی نمی شد تا چه رسد که خیانت به پادشاه، در غیاب او به حساب آید، و اصلاً در غیاب پادشاه، سخن بی معنایی است مگر پادشاه همسر آن خانم بود که خیانت در غیاب او مطرح باشد، علاوه بر آن، از سخنان زنان هوسران و سرشناس شهر بر می آید که طلب کام گیری همسر عزیز از غیر شوهرش، عیبی نداشت بلکه عیب اینجا بود که آن فرد، غلام باشد! که از حیث اجتماعی موجودی بی اعتبار و بی شخصیت و ذلیل تلقی می شد و دون شأن آن خانم بود که به یک فردی از این طبقه ابراز علاقه کند!:

«وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». (یوسف / ۳۰) (و عده ای از زنان در شهر گفتند که همسر عزیز با غلامش نسبت به نفس او مراوده دارد که عشق غلام به صمیم قلبش رسیده است بی شک ما او را در گمراهی

۴- استبعاد کلمات توحیدی از همسر عزیز مصر، خود، موجب شگفتی است چرا که آنجا که «سحره» با یک برخورد کوتاه با حضرت موسی علیه السلام متحول می شوند و به اوج ایمان دست پیدا می کنند، و آنجا که کنیزکی بی حیاء در زندان امام هادی علیه السلام ظرف دو روز متحول می شود، چگونه زنی که بسیار هشیار و زیرک و روانشناس می باشد (۱) پس از سالها ارتباط از نزدیک با حضرت و مشاهده عجایب معنوی و روح ملکوتی حضرت، آنهم با گذشت حدود ۱۴ سال از زندان یوسف علیه السلام و دیدن استقامت حضرت در عدم پاسخگویی به مطلوب آن زن، متحول نشود و آن سخنان را که بارها و بارها در رفتار و کردار و سخنان یوسف دیده است، باز نگوید!

«ثُمَّ يَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنُنَهُ حَتَّىٰ حِينٍ». (یوسف / ۳۵) (سپس بعد از آنکه معجزات فراوانی را- از حضرت- مشاهده نمودند امر چنین ظاهر شد که باید او را تا مدتی زندانی کنند- تا غائله ابراز علاقه خانمها به او فروکش کند! یا آنکه یوسف علیه السلام تسلیم هوس همسر عزیز شود!-).

۵- عدم تبرئه نفس از جانب حضرت یوسف علیه السلام در یک چنین جایگاهی که همه فاسدند و غرق در تباهی، خود نسبت بسیار شگفتی است، معنا ندارد یوسف پاک و مقدس به عناصر آلوده بگوید من نفسم را تبرئه نمی کنم اصلا حضرت با اصرار از زندان خارج نشد تا پاکی و قداستش را به دستگاه آلوده پادشاه و شخص او بفهماند و آنان را محکوم نماید، اینجا جایی نیست که حضرت یوسف، از عجز بندگی در عدم ارتکاب

ص: ۵۶۰

۱- ۱. هشیاری زن از تغییر حالت سریع او در برابر شوهرش و اتهام به یوسف، جلوه گر است؛ کیفیت چیدن صحنه مشاهده یوسف علیه السلام توسط زنان شهر، زیرکی و روانشناسی او را حکایت دارد که از قبل با شناخت روحیه ها و با شناخت راه غافل گیری آنان، نتیجه را پیش بینی می نمود!

گناه، سخن گوید، (۱) در این شرایط اینگونه سخن گفتن از جانب یوسف پاک و مطهر، راه عذر و بهانه و کوچک شمردن گناه را برای عناصر آلوده فراهم می نماید: «وقتی که یوسف نیز در معرض خطر است پس طبیعی است که ما به گناه آلوده شویم!» حال آنکه اینجا جای استیضاح و شرمندگی نمودن و احساس شدید گناه را در وجود آنان پدیدار کردن، می باشد تا تحولی بنیادین در آنان شکل گیرد که می بینیم در مورد همسر عزیز شکل گرفت و متحول گشت.

۶- روایات در مورد همسر عزیز نشان می دهد که آن زن از پس آزادی حضرت از زندان، متحول شده است که با توجه به آیه مورد بحث، شروع تحول از همین صحنه دادگاه بوده است.

۷- ممکن است اشکال شود اگر سخن مذکور از همسر عزیز باشد پس چطور قبل از دادگاه اقدام به اعتراف نمود؟

جواب این اشکال را قرآن کریم در تحول روحی ملکه سبأ روشن می گرداند که با وجود دیدن نامه ملکوتی حضرت سلیمان مزین به ذکر بسم الله که ملکه را به تکریم وامی دارد و با وجود دیدن انتقال تختش از مسیر هزار کیلومتری و عجایب دیگر هنوز به حقانیت رسالت و دعوت حضرت اعتراف نمی نماید چرا که هنوز آثار شرک و بت پرستی در وجودش مانع از اعتراف می گردد تا آنکه با دیدن صحنه نهر شیشه ای بالأخره به اعتراف در می آید:

«وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ». (نمل / ۴۳)

ص: ۵۶۱

۱- ۱. مفسران مناجات حضرت را در خلوت شاهد بر صدر سخن فوق از حضرت گرفته اند: «... إِلَّا تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ». (یوسف / ۳۳) در حالیکه هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد؛ مقام خلوت و مناجات را با آن مقام اثبات بیگناهی و محکوم نمودن فساد طبقه حاکمه را یکی گرفتن، قیاسی است مع الفارق، بلکه قیاسی محرم است!

(و او- ملکه را از اعتراف- مانع شد آنچه که او از غیر خدا می پرستید، چرا که او از قومی حق پوش و کافر بود).

با این توجه، تشکیل دادگاه و اعتراف شدید زنان اشراف، به همراه عظمت‌های یوسف علیه السلام و استقامت شدید او، سد روحی همسر عزیز را در پذیرش حق، یکباره شکست و این چنین مخلصانه به صداقت یوسف علیه السلام اعتراف نمود.

تعبیر «لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ» به عدم خیانت به یوسف علیه السلام نسبت به کتمان حقایق، نظر دارد در حالیکه او در زندان بسر می برد.

ت: «أَلَا بَدِّكَرِ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ». (رعد/ ۲۸) (بهوش باشید که صرفاً با یاد خدا پیوسته دلها آرام می گیرند).

انحصار آرامش دل به یاد خدا، این سؤال را پیش می کشد: پس این آرامشی که اهل دنیا در رو آوردن به لذات و غرایز و جلوه های زینت دنیا، احساس می کنند، چیست؟ (۱) دقت در تعبیرات آیه و توجه به حقیقت لذتها در زندگی، تناقض ظاهری آیه با واقعتهای روانی را مرتفع می گرداند: آیه با تعبیر فعل مضارع، استمرار آرامش دل را به یاد خدا منحصر می نماید و آرامش لحظه ای را در کنار لذات دنیا نفی نمی نماید، دیگر اینکه احساس لذت از جلوه های شهوات و آلودگیها با تخیل استمرار و بقاء آنها همراه است وقتی که انسان به گذرا بودن و فنا پذیری آنها پی ببرد دیگر دل مضطرب با تکیه بر امر فانی و زودگذر هرگز آرامش پیدا نمی کند و اضطراب از او رخت بر نمی بندد، چرا که انسان در پی لذت و بهره وری ثابت و ابدی است و توجه به تغییر و تحولات دائمی امکانات، تمام تکیه گاههای انسان را در هم فرو می ریزد و آرامش او را سلب می نماید و حزن نسبت به گذشته و خوف و ناامنی را در وجودش نسبت به آینده مبهم، پدید

ص: ۵۶۲

۱-۱. تدبیر در این آیه به ابزار فنی نیازی ندارد، از این رو نکات فوق در حد برداشت عموم مردم می باشد.

می آورد تا آنکه به تکیه گاهی دست یابد که دیگر تغییر پذیر و فانی نباشد:

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ...». (فرقان / ۵۸) (و به خدای زنده تکیه کن که هرگز نمی میرد).

با توجه به این نکته می یابیم که آرامش مستمر و آرامش حقیقی جز با یاد خدا هرگز پدید نمی آید مگر در شرایط تخیل ابدی بودن لذتهای دنیایی که آنهم گذرا و موقتی می باشد.

ب: نمونه های تدبیر در مرتبه لطائف قرآن

مرتبه لطائف قرآن به اولیاء الهی اختصاص دارد، اینکه مرز میان مرتبه اشارات و لطائف قرآن چیست؟ در حدیث امام حسین علیه السلام بیان نشده است، جز آنکه «اشارات» به «خواص» نسبت داده شده است و «لطائف» به «اولیاء الهی» که اجمالا نشان می دهد مرتبه «اشارات» عمدتاً با عقل فطری و ابزار تخصصی بدست می آید لیکن مرتبه «لطائف» شأنی از ولایت الهی را می طلبد و نورانیتهای ربانی را نیاز دارد تا لطائف آیات، مکشوف گردد.

معیار ما برای این تفکیک، لطائف تفسیری بود که از ائمه معصومین و اولیاء الهی رسیده است لطائفی که نوع مفسران متخصص از درک آن عاجز مانده بودند که در نمونه های زیر روشن می گردد:

۱- «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ». (انفال / ۳۳)

در نهج البلاغه، حضرت علی علیه السلام در تفسیر آیه می فرماید:

«در زمین دو امان از عذاب خدا، قرار داشت در حالیکه (اکنون) یکی از آن دو برداشته شده است پس دیگری را اخذ کنید پس به آن محکم دست گیرید.»

ص: ۵۶۳

اما امانی که برداشته شد پس او رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- بود و اما امان باقی مانده پس استغفار می باشد چرا که خدای تعالی می فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (۱)

۲- «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ».

(آل عمران/ ۹۶) در تفسیر عیاشی آمده است که:

«منصور دوانیقی خواست که از اهل مکه، خانه هایشان را بخرد تا در مسجد الحرام وسعت ایجاد کند، آنان زیربار نرفتند، پس آنان را تشویق نمود، باز امتناع ورزیدند در نتیجه، با این شرایط اوضاع بر منصور تنگ شد، پس نزد امام صادق علیه السلام آمده، گفت:

«من از اینان چیزی از خانه ها و آستانه هایشان را درخواست کردم تا در مسجد الحرام وسعت ایجاد کنیم در حالیکه در این امر، مردم مانع شدند پس ناراحتی شدیدی مرا فرا گرفته است»، پس حضرت فرمود: «نباید آن مسئله تو را مغموم کند در حالیکه حجت و دلیل تو بر آنان در آن مسئله چیره است» پس منصور پرسید: «و به چه چیزی بر آنان دلیل آورم؟»، پس حضرت فرمود: «به کتاب خدا»، پس پرسید: «در چه موضعی از قرآن؟»، پس حضرت فرمود: «سخن خدا که «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ...» در حالیکه خداوند به تو خبر داده است که اول خانه ای که برای مردم قرار داده شده است همانی است که در مکه قرار دارد، پس اگر مردم قبل از خانه کعبه (آن زمینها را) در اختیار داشتند پس آستانه و صحن منزلشان به آنان اختصاص دارد و اگر خانه کعبه از قدیم در میان آنان بوده است پس صحن خانه کعبه به خود او اختصاص دارد!». (۲)

ص: ۵۶۴

۱- ۱. نهج، ک ۸۸.

۲- ۲. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۵۷.

در حدیثی دیگر، حادثه ای مشابه از امام موسی کاظم علیه السلام آمده است:

«همینکه «مهدی عباسی» در مسجد الحرام بنا احداث نمود، منزلی در چهار گوش مسجد باقی ماند پس آن را از صاحبانش درخواست نمود، آنان امتناع کردند، پس از فقهاء موضوع را پرسید، همه به او گفتند که سزاوار نیست که چیزی را به غضب در مسجد الحرام داخل کنی، پس علی بن یقظین به او گفت: ای امیر مؤمنان! من نامه ای به موسی بن جعفر علیهما السلام می نویسم تا تو را به حقیقت امر در این مسئله، خبر دهم پس به والی مدینه نوشت که از موسی بن جعفر علیهما السلام در مورد خانه ای بپرسد که می خواهیم آن را در مسجد الحرام داخل نماییم پس صاحبان آن بر این کار امتناع می ورزند پس راه خروج از این مشکل چگونه است؟

والی آن را به ابی الحسن علیه السلام گفت، پس ابی الحسن علیه السلام (امام موسی کاظم) فرمود:

«آیا باید جواب را در این مسئله داد؟» پس والی گفت: «دستور را چاره ای از جواب نیست»، پس حضرت به او فرمود: «بنویس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، اگر کعبه به مهمانی مردم فرود آمده است پس مردم به صحن کعبه اولویت دارند و اگر مردم همانانی هستند که به صحن کعبه فرود آمده اند پس کعبه به صحن خویش اولی است!».

ص: ۰

۳- «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا». (جن / ۱۸) در تفسیر عیاشی آمده است که: «معتصم از امام جواد علیه السلام در مورد سارق پرسید که از چه موضعی واجب است که قطع شود؟، پس حضرت فرمود: «قطع واجب است که از مفصل ریشه انگشتان باشد پس کف دست باقی بماند»، پس معتصم پرسید: «دلیل بر

ص: ۵۶۵

آن چیست؟»، حضرت فرمود: «سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که سجده بر هفت جزء (از اعضاء) می باشد: صورت و دو دست و دو زانو و دو پا، پس اگر دست از مفصل کف دست (میچ) یا مفصل بازو (مرفق) قطع شود برای دزد دستی نمانده است که بر آن سجده صورت گیرد در حالیکه خداوند فرموده است: «وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» (سجده گاهها متعلق به خداست) و مقصود به سجد گاهها، همین اعضای هفتگانه است که بر آنها سجده صورت می گیرد پس «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، و هر چه که برای خدا باشد پس نباید قطع شود!». (۱)

۴- «ثُمَّ لَسْتُمْ لَنْ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ». (تکاثر / ۸) در اصول کافی آمده است که ابی حمزه می گوید: «ما جماعتی نزد امام صادق علیه السلام بودیم پس ما را به طعامی دعوت نمود که برایمان به لذتبخشی و گوارایی آن، سابقه ای نبود و خرمایی را نیز بر ایمان آورد که از صفا و نیکویی اش، همه چهره ها به آن می نگریست پس کسی گفت: بی شک از این نعیمی که به آن نزد فرزند رسول خدا، متنعم شدید مورد پرسش قرار خواهید گرفت، پس امام صادق علیه السلام فرمود: به یقین خدای عزیز و جلیل، بزرگوارتر و بالاتر از این است که طعامی را بخوراند پس آن را به شما گوارا قرار دهد سپس از شما در مورد آن پرسش نماید، جز این نیست که از شما می پرسد از آنچه که بواسطه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بر شما ارزانی داشته است!». (۲)

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید «خداوند بزرگوارتر از آن است که از مؤمن در مورد اکل و شربش سؤال نماید». (۳)

ص: ۵۶۶

۱- ۱. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۵۸.

۲- ۲. ص ۳۵۴.

۳- ۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۴۶ برای توضیح این روایات رک: تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۴، بحث روایی.

در حدیثی مشابه از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: «هیچ نعیم حقیقی در دنیا وجود ندارد»، پس بعضی از فقهاء حاضر در مجلس گفتند: «پس سخن خدای تعالی «لَتَسِدَّ لَكُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (چیست)؟، این نعیم در دنیا جز آب سرد چیز دیگری نیست»، پس امام رضا علیه السلام در حالیکه صدایش را بلند نمود، فرمود: «و اینگونه آن را شماها تفسیر نمودید و آن را بر انواع مختلفی قرار دادید، پس بعضی گفتند: «آن آب سرد است» و غیر آنان گفتند: «آن طعام نیکوست»، و دیگران گفتند: «آن خواب نیکوست» در حالیکه پدرم از پدرش امام صادق علیه السلام مرا حدیث نمود که سخن شماها در نزد امام صادق علیه السلام در مورد سخن خدا «ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ...» مطرح شد پس حضرت غضب نموده فرمود: «خداوند هرگز از بندگانش در مورد آنچه که بر آنان تفضل نموده است سؤال نمی کند و بواسطه آن بر آنان منت نمی نهد چرا که منت گذاردن به نعمت داده شده از مخلوق قبیح است پس چگونه ممکن است که به خالق نسبت داده شود آنچه را که مخلوقین به آن خشنود نمی باشند، و لیکن «نعیم» حب ما اهل بیت و دوستی ماست که خداوند بعد از توحید و نبوت از بندگانش در مورد آن سؤال می نماید و بجهت اینکه اگر بنده به آن وفا کند او را به نعیم بهشتی که زوال ندارد خواهد کشاند». (۱)

۵- «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ ... مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ».

(سوره ناس) در حدیث «عنوان بصری» در جلد اول بحار، (۲) امام صادق علیه السلام حقیقت عبودیت را برای «عنوان» توضیح می دهد که با توجه به نکات مندرج در حدیث، تفسیری لطیف از سوره ناس می باشد:

ص: ۵۶۷

۱- ۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۴۶ برای توضیح این روایات رک: تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۴، بحث روایی.

۲- ۲. ص ۲۲۵.

«... به حضرت گفتم: «یا ابا عبد الله حقیقت عبودیت چیست؟».

فرمود: «سه چیز است:

(اول) اینکه بنده برای خویش در آنچه که خداوند به او بخشیده است، مالکیتی نبیند، چرا که بندگان را مالکیتی نمی باشد، مال را مال خدا می بینند، آن را هر جایی که خداوند به آن امر فرموده است قرار می دهند، و (دوم) اینکه بنده برای خویش تدبیری را (جدای از تدبیر مالک خویش) نیندیشد، و (سوم) اینکه تمام اشتغالش در آن چیزی باشد که خدا به آن امر فرموده و یا اینکه نهی نموده است.

پس هرگاه عبد برای خویش در آنچه که خدای تعالی به او بخشیده است، مالکیتی نبیند، انفاق کردن برای او آسان و راحت خواهد بود، در آنچه که خدای تعالی به او امر کرده است که در آن مورد انفاق نماید.

و هرگاه بنده تدبیر نفس خویش را بر مدبر خویش واگذار نماید، حوادث ناگوار دنیا بر او سبک و آسان خواهد گردید.

و هرگاه بنده به آنچه که خدای تعالی به آن امر فرموده و یا نهی نموده است، مشغول گردد، (دیگر) از این دو مسئله به سوی جر و بحث ریاکارانه و فخر و مباهات با مردم، فراغت پیدا نخواهد کرد.

پس هرگاه خداوند بنده را به این سه، کرامت بخشید بر او «دنیا، و ابلیس، و خلق»، حقیر و سبک خواهد شد، و دنیا را به عنوان مسابقه در کثرت اندوزی و فخر فروشی طلب نخواهد نمود و آنچه را که نزد مردم است بجهت عزت جویی و برتری طلبی، نخواهد خواست و ایامش را به بیهودگی رها نخواهد کرد، پس این اولین درجه تقواست، چرا که خدای تبارک و تعالی می فرماید:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». (قصص / ۱۳)

ص: ۵۶۸

(آن خانه آخرت است که آن را برای کسانی که برتری طلبی در زمین را اراده نمی کنند و نه فساد را، قرار می دهیم و عاقبت - زندگی - به متقین اختصاص دارد).

* سه مرحله عبودیت، نظر به سه مرحله ربوبیت (صاحب اختیاری)، ملکویت (سیاستمداری و تدبیر) و الوهیت (امر به عبادت نمودن) خداوندی دارد که «بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ وِ إِلَهِ النَّاسِ» به آنها اشاره می کند.

آثاری که در اواسط سخن، حضرت نتیجه می گیرند به لطافت علمشان می باشد که از ظاهر آیه بسادگی بدست نمی آید، لیکن با توجه به استدلالهای لطیف حضرت بروشنی از آیات نتیجه گرفته می شود.

اثر نهایی در سخن حضرت در خود سوره منعکس است که استعاذه به این سه شأن الهی، انسان را از شرّ وسوسه گران خناس جنی و انسی نجات می بخشد که در سخن حضرت، «دنیا» اضافه شده است و در واقع وسوسه گری دنیا بر اثر تحریکات شیطان جنی و انسی و نفس اماره پدید می آید و خود عامل مستقل بحساب نمی آید.

۶- «وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ...».

(اعراف/ ۱۵۴) در تفسیر برهان از حضرت ولیعصر (عج) در انتصابی بودن امامت، تفسیری لطیف ذیل آیه شریفه آمده است که از تلفیق آیات بقره/ ۵۵ و آیه فوق استفاده شده است:

«سعد بن عبد الله قمی می گوید به حضرت گفتم: پس ای مولای من به من خبر دهید از علتی که مردم را از برگزیدن امام برای خویش، منع می کند؟» حضرت فرمود: «امام مصلح یا مفسد؟»، گفتم: «مصلح» فرمود: «پس آیا امکان دارد که اختیار آنان بر شخص مفسد قرار گیرد بعد از آنکه کسی از آنچه که به ذهن دیگری از صلاح و فساد، خطور می کند، آگاهی ندارد؟»، گفتم: آری (امکان دارد)، فرمود: «آن همان علتی است که آن را به صورت استدلالی یقینی برایت ایراد می کنم:

«به من خبر ده از رسولانی که خداوند آنان را به خلوص و صفای باطن برگزیده است و بر آنان کتاب را نازل کرده است و با عصمت مؤید نموده است، چرا که آنان برترین و آگاه ترین امتها هستند، و راهیافته ترین از انبیاء به برگزیدن و اختیار نمودن کسی همچون موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام، آیا امکان دارد با وجود وفور عقلشان و کمال علمشان، وقتی تصمیم به برگزیدن کسی نمایند، اینکه اختیار این دو نبی بر منافق واقع شود در حالیکه آن دو گمان می کنند که او مؤمن است؟».

گفتم: نه!، پس حضرت فرمود: «این موسی کلیم خداست که با وجود وفور عقلش و کمال علمش و نزول وحی بر او، از بزرگان قومش و از چهره های بزرگ لشکرش برای میقات پروردگارش هفتاد مرد را از کسانی که شکی در ایمان و اخلاص آنان نبود، برگزید، پس اختیارش بر منافقین واقع گشت!، چرا که خداوند می فرماید:

«وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ...».

(اعراف / ۱۵۲) (و موسی - ع - از میان قومش هفتاد مرد را برای میقات ما برگزید پس همینکه زلزله صاعقه آنان را فرا گرفت (...).

«وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْكُمْ الصّٰعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ». (بقره / ۵۵) (و یاد آورید وقتی گفتید ای موسی، هرگز تو را تصدیق نخواهیم کرد تا آنکه خدا را آشکارا ببینیم پس صاعقه شما را فرا گرفت در حالیکه می نگرستید - منتظر بودید -).

«يَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتَابِ اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى اَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَقَالُوا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْهُمْ الصّٰعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ...». (نساء / ۱۵۳) (از تو اهل کتاب درخواست می کنند که بر آنان کتابی را بتدریج از آسمان فرود

آوری، پس بواقع از موسی بزرگتر از آن را درخواست نمودند پس گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده پس آنان را صاعقه بسبب ستمشان فرا گرفت». (۱)

پس، همینکه اختیار کسی را که خداوند او را به نبوت برگزیده است، واقع بر افسد نه اصلح، یافتیم در حالیکه او گمان دارد که آن فرد اصلح است نه افسد، فهمیدیم که حق اختیار امام برای اُحدی سزاوار نیست مگر بر کسی که آگاه است به آنچه که سینه‌ها آن را پنهان نموده اند و باطنها پوشیده داشته اند و درونها به آن منصرف خواهند شد، و- فهمیدیم- که ارزشی برای اختیار مهاجرین و انصار نیست بعد از آنکه اختیار انبیاء بر صاحبان فساد واقع گشت وقتی که اهل صلاح را اراده کرده بودند.

۷- «وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ» (شعراء / ۸۶)، «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ». (ابراهیم / ۴۱) از جمله برداشتهای لطیف، اثبات موحد بودن پدر حضرت ابراهیم علیه السلام به دلائل لطیفی توسط علامه بزرگوار طباطبائی می باشد که به عنایت الهی این معضل معرکه آرا را با دلائل روشن قرآنی گشودند، خلاصه استدلال آن بزرگوار از این قرار است:

الف: لفظ «أب» در عرف لغت و در فرهنگ قرآن هم بر پدر و هم بر عمو و هم بر پدر خوانده، اطلاق می شود، حال آنکه لفظ «والد» بر پدر حقیقی، اطلاق می شود.

ب: آزر که «أب» ابراهیم می باشد به صریح آیه ۸۶ سوره شعراء گمراه بود و به بیان صریح آیه ۱۱۴ سوره توبه «اب» ابراهیم مشرک بود و سپس دشمن خدا شد:

«... فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ...». (توبه / ۱۱۴) ت: به بیان صریح آیه ۱۱۳ سوره توبه، پیامبر و مؤمنین حق ندارند برای مشرکان، طلب مغفرت نمایند و لو آنکه از خویشان نزدیک باشند بعد از آنکه مشخص شود که

ص: ۵۷۱

آنان از اهل جهنم هستند:

«مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ». (توبه / ۱۱۳) ث: آیه ۱۱۴ سوره توبه نشان می دهد که طلب استغفار ابراهیم علیه السلام برای «اب» خویش محدود به مهلتی بود که «اب» او آن را به حضرت وعده داده بود تا که ایمان آورد لیکن وقتی برای حضرت شرک و دشمنی «اب» با خدا روشن گشت از او بیزاری جست:

«وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدِهِ وَعَدَاهُ وَإِنَّا فَلَمَّا...».

ح: آیه سوره شعراء طلب مغفرت حضرت را نسبت به «اب» خویش، وقتی که در خانه پدر و در جوانی بسر می برد مطرح می نماید، که با بیان سوره توبه پس از مدت کوتاهی، تبری حاصل شد.

ح: آیه سوره ابراهیم با کمال تعجب در سن پیری بعد از تولد اسماعیل علیه السلام و اسحاق و بعد از ساخته شدن خانه کعبه، از طلب مغفرت حضرت نسبت به پدر و مادر حقیقی اش (والدئ) خبر می دهد.

سن حضرت در این زمان با توجه به تولد حضرت اسماعیل در حدود ۱۰۰ سالگی و ساخته شدن خانه در حدود ۱۲۰ سالگی و تبدیل شدن اطراف کعبه به شهر، نزدیک ۱۳۰ سال می باشد که در آیات منعکس است:

«رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...» (بقره / ۱۲۶) «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا...» (ابراهیم / ۳۵) «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ... رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ...» (ابراهیم / ۴۱-۳۹) آیه سوره بقره نشان می دهد هنگام ساختن خانه، شهری در میان نبوده است.

ص: ۵۷۲

آیه سوره ابراهیم که مشتمل بر طلب مغفرت برای والدین خویش می باشد نشان می دهد که منطقه تبدیل به شهر شده است.

پس با توجه به ممنوعیت استغفار برای مشرکین و روشن شدن دشمنی «اب» ابراهیم در جوانی، این طلب استغفار حضرت در واپسین سالهای عمر خویش نسبت به «والدین» خویش نه «أب»، دلیل قطعی است که اولاً؛ آزر پدر حقیقی ابراهیم علیه السلام نبوده است، و ثانیاً، پدر و مادر حضرت موحد بوده اند که به تأیید آن احادیث بسیاری از اهل بیت علیهم السلام رسیده است که «آباء انبیاء مشرک نمی باشند». (۱)

ت: نمونه تدبر در مرتبه حقیقت قرآن

حقیقت قرآن به انبیاء و معصومین علیهم السلام اختصاص دارد که از مقوله لفظ و ظهور لفظی بیرون است و به باطن و حقیقت قرآن مستقیماً نظر دارد و از طریق الفاظ قرآن نمی توان آن حقایق را توضیح داد مگر همچون خوابی که به واقعی اشاره دارد که تفسیر آن خواب و تطبیقش بر واقعیت آن به توان بالای معنوی نیازمند است؛ بهرحال ما را به آن حوزه راهی نیست لیکن در احادیث گاه بیاناتی است که به اشاره و از دور، از حقایق قرآن قدری خبر می دهد که بعنوان نمونه یکی از آنها را که در تفسیر «ن وَالْقَلَمِ» وارد شده است ذکر می نمایم:

«در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام در تفسیر حروف مقطعه در قرآن آمده است که حضرت به سفیان ثوری فرمود: «و اما «ن» پس آن نهی در بهشت است، خداوند عزیز و جلیل فرمود: جامد شو، پس جامد شد، پس مداد گردید سپس به قلم گفت: «بنویس»، پس قلم سطر به سطر در لوح محفوظ آنچه را که واقع است و آنچه را که تا روز قیامت

ص: ۵۷۳

۱-۱. این ادله مستفاد از نکته سنجی های علامه ذیل آیات سوره بقره، ابراهیم و شعراء، می باشد.

واقع خواهد شد، نوشت، پس مداد، مدادی از نور است و قلم، قلمی از نور است و لوح، لوحی از نور است».

سفیان گفت: به حضرت گفتم: «ای فرزند رسول خدا، امر لوح و قلم و مداد را بیشتر توضیح دهید و به من از آنچه که خداوند به شما تعلیم داده است، بیاموزید»؛ پس حضرت فرمود: «ای پسر سعید اگر تو لایق جواب نبودی پاسخ تو را نمی دادم، پس «نون» فرشته ای است که به قلم (پیام را) می رساند که او (قلم) فرشته ای است و قلم (نیز، پیام را) به لوح می رساند و او (نیز) فرشته ای است، و لوح (نیز، پیام را) به اسرافیل می رساند، و اسرافیل (نیز، پیام را) به میکائیل می رساند و میکائیل (نیز، پیام را) به جبرئیل می رساند و جبرئیل (نیز، پیام را) به انبیاء و رسولان می رساند».

سفیان می گوید: سپس حضرت فرمود: «برخیز ای سفیان چرا که من (دیگر) بر تو ایمن نیستم!». (۱)

* تعبیر «ایمن نیستم» از حضرت نشان می دهد، حتی شنیدن گزارشی از حقیقت قرآن در توان افراد سطح بالا نیست تا چه رسد به توده های مردم که ممکن است به گوینده نسبت های ناروا، وارد نمایند.

«و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین»

ص: ۵۷۴

۱- کتب حدیث

اصول کافی، کلینی الرازی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، طبع پنجم، ۱۳۶۳ در دو مجلد.

بحار الانوار، مجلسی محمد باقر، المکتبه الاسلامیه، تهران، در ۱۱۰ مجلد.

سنن ابن ماجه، ابو عبد الله محمد بن یزید القزوی، در احیاء التراث العربی، طبع؟، ۱۳۹۵ هـ، در دو مجلد، بیروت.

صحیفه سجادیه، امام سجاد علیه السلام، منشورات مکتبه الاسلامیه الکبری و مؤسسه بعثت، طبع تهران.

علل الشرایع، أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی، احیاء التراث العربی، طبع دوم، ۱۳۸۵ هـ، بیروت، یک جلد.

کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، طبع؟، ۱۴۰۹ هـ، مؤسسه الرساله، بیروت.

مستدرک الوسائل فی مستنبط المسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، مؤسسه آل البيت،

طبع اول، ۱۴۰۸ هـ، در ۱۸ مجلد.

مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، طبع؟.

میزان الحکمه، محمدی ری شهری، مکتبه الاعلام الاسلامیه، طبع دوم، تهران ۱۳۶۷ هـ. ش، در ۱۰ مجلد.

نهج البلاغه، امام علی علیه السلام، صبحی صالح، نشر دار الهجره، طبع پنجم، قم.

تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، محمد بن حسین حرّ عاملی، در ۲۰ مجلد، احیاء التراث العربی، طبع پنجم، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.

۲- کتب تفسیر

انوار التنزیل و اسرار التاویل، ناصر الدین ابو سعید عبد الله بن عمر بن محمد بیضاوی، دار الکتب العلمیه، طبع اول، بیروت، در ۲ مجلد.

پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، افست از سهامی عام، طبع؟، ۱۴۰۰ هـ، تهران، در ۴ مجلد.

الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، طنطاوی جوهری، المکتبه الاسلامیه، طبع دوم، مصر، در ۱۳ مجلد.

تفسیر درّ المنثور فی تفسیر الماثور، عبد الرحمن جلال الدین سیوطی، دار الفکر، طبع دوم، ۱۴۰۹ هـ، در ۸ مجلد، بیروت.

تفسیر صافی (روایی)، محمد محسن فیض کاشانی، دار المرتضی، طبع اول، در ۵ مجلد، بیروت.

تفسیر القرآن و هو الهدی و الفرقان، سر سید احمد خان هندی، ترجمه: سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، طبع دوم، تهران، چاپ آفتاب، در سه مجلد تا سوره مائده.

فی ظلال القرآن، سید قطب، احیاء التراث العربی، طبع پنجم، بیروت، ۱۳۸۶ هـ، در ۸ مجلد.

ص: ۵۷۶

تفسیر القرآن الکریم، محی الدین ابن عربی، انتشارات ناصر خسرو، طبع دوم، تهران، در دو مجلد.

تفسیر القرآن الکریم، جزء ۳۰، شیخ محمد عبده، نشر ادب الحوزه، طبع سوم، قم، در یک مجلد.

تفسیر القرآن العظیم، ابو الفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی، دار الحدیث، قاهره ۱۴۰۸ هـ، در ۴ مجلد.

تفسیر کبیر، امام فخر رازی، انتشارات چاپخانه مدرسه امام امیر المؤمنین علیه السلام قم، طبع سوم، در ۱۶ مجلد.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ابو علی الفضل بن حسن طبرسی، دار احیاء التراث العربی، طبع؟، ۱۳۷۹ ق، بیروت، در ۵ مجلد.

تفسیر المنار، محمد رشید رضا، دار المعرفه، بیروت، در ۱۲ مجلد.

تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبائی، موسسه اعلمی، بیروت، طبع دوم، ۱۳۹۰ هـ.

تفسیر نمونه، جمعی از فضلاء، زیر نظر استاد مکارم شیرازی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، در ۲۷ مجلد، طبع؟، ۱۳۶۶ هـ. ش.

تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، طبع؟، در یک مجلد.

۳- کتب لغت و ادب

اساس البلاغه، محمود بن عمر الزمخشری، دار المعرفه، بیروت، طبع؟، ۱۳۹۹ هـ، در یک مجلد.

اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، سعید الخوری الشرتونی، کتابخانه آیه الله نجفی (ره)، ۱۴۰۳ هـ، در سه مجلد، طبع؟،

قم.

ص: ۵۷۷

املاء ما من به الرحمن من وجوه الاعراب و القراءات في جميع القرآن، ابو البقاء عبد الله بن حسين بن عبد الله عكبري، دار الكتاب العلميه، طبع؟، بيروت، يك مجلد.

الايضاح في علوم البلاغه، جلال الدين محمد بن عبد الرحمن معروف به خطيب قزويني، طبع افست مكتبه المثني ببغداد، در دو مجلد.

البيان في غريب اعراب القرآن، ابو البركات بن انباري، انتشارات هجرت، طبع؟، قم، ۱۴۰۳ هـ، در دو مجلد.

التحقيق في كلمات القرآن، حسن مصطفى، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، طبع؟، تهران، ۱۳۶۰ ش، در ۸ مجلد (ناقص).

جواهر البلاغه في المعاني و البيان و البديع، سيد احمد هاشمي، نشر احياء التراث العربي، طبع؟.

تاج اللغه و صحاح العربيه، اسماعيل بن حماد جوهری، دار العلم للملايين، طبع چهارم، ۱۴۰۷ هـ، بيروت، در ۷ مجلد.

مجمع البحرين، فخر الدين طريحي، المكتبه المرتضويه لاحياء آثار الجعفریه، طبع؟، تهران، در ۶ مجلد.

فرهنگ جامع، احمد سياح، نشر كتابفروشي اسلام، طبع؟، تهران، در دو مجلد.

فرهنگ فارسي عميد، حسن عميد، انتشارات امير كبير، طبع ۱۵، ۱۳۶۰ ش.

مختار الصحاح، محمد بن ابی بكر عبد القادر الرازي، دار القلم، طبع؟، بيروت.

المصباح المنير في غريب شرح الكبير، احمد بن محمد بن علي المقرئ الفيومي، افست از چاپ مصر، ۱۳۴۷ هـ، طبع؟.

مفردات، راغب اصفهاني، المكتبه المرتضويه، طهران.

غريب القرآن (نزهة القلوب في غريب القرآن)، امام ابو بكر سجستاني، دار الكتب العلميه، بيروت، طبع؟.

- الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، دار إحياء العلوم، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ.
- البرهان فی علوم القرآن، محمد بن عبد الله الزرکشی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸ هـ.
- التیان فی آداب حملة القرآن، ابو زکریا یحیی بن شرف النوری، دار النائر الاسلامیه، ۱۴۱۰ هـ.
- التیان فی علوم القرآن، محمد علی صابونی، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۵ هـ.
- تفسیر و تفاسیر جدید، بهاء الدین خرمشاهی، سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۶۴ هـ. ش، طبع اول، تهران.
- التفسیر و المفسرون، محمد حسین الذهبی، دار الکتب الحدیثه، ۱۳۹۶ هـ. ش، بیروت، طبع؟.
- تطهیر با جاری قرآن، علی صفایی، دار الهجرة، طبع اول، ۱۴۰۰ هـ. ق.
- تلاوه القرآن المجید، عبد الله سراج الدین، دار الکتب العربی، بیروت، طبع؟.
- التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، موسسه اسماعیلیان، طبع دوم، ۱۴۰۶ هـ، در سه مجلد.
- تناسق الدرر فی تناسب السور، جلال الدین سیوطی، تحقیق عبد الله محمد الدرویشی، عالم التراث، دمشق، ۱۴۰۴ هـ.
- پایه اساسی شناخت قرآن، عبد الفتاح طباره، مترجم: محمد رسول دریایی، انتشارات رسالت قلم، طهران، ۱۳۶۱ ش.
- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، سید محمد باقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، زمستان ۱۳۶۰ ش.

- حلیه القرآن، سید محسن موسوی، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، طبع هفتم، تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.
- حول القرآن الحکیم، سید محمد حسین شیرازی، دار العلوم، بیروت، ۱۴۱۰، طبع ۴.
- خصائص القرآن الکریم، فهد بن سلیمان الرومی، نشر ۱۴۰۹ ه. ق، طبع ۴.
- روش برداشت از قرآن، علی صفایی، انتشارات هجرت، قم، ۱۳۹۸ ه. ق.
- روش علمی در ترجمه و تفسیر، حسن مصطفوی، دار القرآن الکریم، طبع اول، قم ۱۴۰۹.
- سه مقاله در تاریخ تفسیر، سید محمد باقر حجتی، بنیاد قرآن، تهران، ۱۳۶۰.
- علم قرائت، امید الله کاشانی، انتشارات ناس، ۱۳۶۳ ه. ش، طبع اول، تهران.
- علوم قرآن، رجبعلی مظلومی، نشر کوکب، ۱۳۶۰ ه. ش، طبع اول، تهران.
- علوم القرآن، سید محمد باقر حکیم، مطبعه الاتحاد، تهران، ۱۴۰۳ ه. ق.
- فضائل القرآن، عماد الدین اسماعیل بن کثیر، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.
- فضائل القرآن الکریم، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، دار مکتبه الهلال، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.
- فی رحاب القرآن الکریم، محمد سالم مسلم، بیروت، دار الجيل، ۱۴۰۹ ه. ق.
- قانون تفسیر، سید علی کمالی دزفولی، کتابخانه صدر، ناشر طهران، ۱۳۹۶ ه.
- قرآن در اسلام، محمد حسین طباطبائی، قم انتشارات هجرت، ۱۳۶۰ طبع اول.
- قرآن شناسی، الیاس کلانتری، انتشارات اوج، تهران، طبع دوم، ۱۳۶۱.
- قرآن را چگونه بخوانیم، محمد ارغوان، مترجم: حامد فولادوند، مؤسسه مطبوعاتی عطائی ۱۳۶۲.
- کیف نفهم القرآن، محمد رضا الحسینی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۰ ه. ق.
- اللثالی الحسان فی علوم القرآن، موسی شاهین لاشین، مطبعه دار التألیف، مصر، ۱۳۸۸ ه. ق

لغه القرآن الكريم، عبد الجليل عبد الرحيم.

مبانی و روشهای تفسیری، عمید زنجانی، سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طبع دوم، ۱۳۶۸ هـ.

مدخل التفسیر، محمد فاضل لنکرانی، مطبعه الحیدری، طهران، ۱۳۹۸ هـ. ق.

المذاهب الاسلامیه فی تفسیر القرآن، اجیتس جولد تسهیر، مترجم: علی حسن عبد القادر، طبع مصر، قاهره ۱۳۶۳ هـ. ق، ۱۹۴۴ م، طبع اول.

مذاهب التفسیر الاسلامی، جولد تسهیر، مترجم: عبد الحلیم النجار، مکتبه الخانجی، ۱۳۷۴ هـ، طبع اول.

مناهج فی التفسیر، مصطفی الصاوی الجوینی، اسکندریه، منشأ المعارف، طبع اول.

مناهج المفسرین، عبد الحلیم محمود، دار الكتاب اللبناني، بیروت، ۱۹۷۸ م.

مباحث فی علوم القرآن، صبحی صالح، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۰ م.

مباحث فی علوم القرآن، مناع القطان، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۱ هـ. ق.

مع القرآن الکریم، شعبان محمد اسماعیل، دار الاتحاد العربی، بیروت.

مناهل العرفان فی علوم القرآن، زرقانی عبد العظیم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، طبع در دو مجلد.

المعجزه الکبری، محمد ابو زهره، دار الفكر العربی، بیروت، طبع؟.

المدخل الی القرآن الکریم، محمد عبد الله دراز، دار القرآن، ۱۳۹۱ هـ. ق، کویت.

النبا العظیم، محمد عبد الله دراز، کویت، دار القلم، ۱۹۲۰ هـ. ق.

۵- کتب فقهی و اصولی

اصول الفقه للمظفر، شیخ محمد مظفر، افست از طبع نجف، ۱۳۸۶ هـ، در دو مجلد، طبع دوم، انتشارات قلم.

تحریر الوسيله، امام خمینی (س)، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، در دو مجلد، ۱۵ خرداد ۱۳۶۳.

جامع الرواه وازاحه الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، محمد بن علی اردبیلی الغروی الحائری، دار الاضواء، ۱۴۰۳ هـ، در دو مجلد.

جامع المدارك فی شرح مختصر النافع، سید احمد خوانساری، مکتبه الصدوق، طبع اول، ۱۳۸۳ هـ. ق، در ۷ مجلد.

جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م، در ۴۳ مجلد، طبع هفتم.

الحدائق الناضره، شیخ یوسف بحرانی، دار الاضواء، ۱۴۰۵ هـ. ق، مجلد، طبع هفتم، در ۲۵ مجلد، طبع دوم، بیروت.

حقائق الاصول، سید محسن حکیم، مؤسسه آل البیت قم، در دو مجلد.

دروس فی علم الاصول، سید محمد باقر صدر، دار المنتظر، بیروت، ۱۴۰۵ هـ، طبع اول، در دو مجلد.

شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جعفر بن حسن محقق حلی، نجف، مطبعه الاداب، ۱۳۸۳ هـ. ق، در دو مجلد.

کفایه الاصول، محمد کاظم آخوند خراسانی، علمیه اسلامیة، طبع اول، ۱۳۶۳، در دو مجلد.

مستمسک العروه، سید محسن حکیم، مکتبه آیه الله العظمی نجفی «قد»، افسس از طبع نجف، ۱۴۰۶ هـ. ق، در ۱۴ مجلد.

مفتاح الکرامه، سید جواد حسینی عاملی، مؤسسه آل البیت قم، در ۱۰ مجلد، قطع رحلی.

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات امام مهدی، قم، طبع اول، تهران، ۱۴۰۴ هـ. ق.

- احیاء علوم الدین، ابو حامد محمد بن محمد غزالی، مکتبه عبد الوکیل الدروبی، دمشق، عالم الکتب، در ۴ مجلد.
- آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، افست سهامی عام، در ۳ مجلد.
- آشنایی با قرآن، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، طبع چهارم، ۱۳۸۶.
- تورات، چاپ از انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل ۱۹۸۷ م.
- جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، چاپ از سازمان تبلیغات اسلامی، طبع اول، ۱۳۸۶ ه. ش.
- خدا و انسان در قرآن، توشی هیکو ایزوتسو، مترجم: احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، طبع دوم، ۱۳۶۸.
- دروس فلسفه اخلاق، محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۷، تهران.
- عایشه در اسلام، سید مرتضی عسکری، دفتر نشر کوکب، ۱۳۶۷، طبع سوم، تهران، در یک مجلد.
- عبد الله بن سبا، سید مرتضی عسکری، مجمع علمی اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۵، در یک مجلد.
- عوامل تحریف، سید مرتضی عسکری، مجمع علمی اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۵.
- فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- فلسفه تاریخ، مرتضی مطهری، نشر از مطبعه علامه طباطبائی، طبع اول، ۱۳۶۹.
- فلسفه تاریخ، عبد الکریم سروش، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۵۷.

نقش ائمه عليهم السلام در احیاء دین، سید مرتضی عسکری، نشر از بنیاد بعثت، ۱۳۶۳.

وحی و رهبری، جوادی آملی، نشر از مطبعه علامه طباطبائی، ۱۴۰۹ ه. ق.

وحی و نبوت، مرتضی مطهری، دفتر نشر اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین.

یکصد و پنجاه صحابی، سید مرتضی عسکری، نشر کوکب، طبع اول، تهران، ۱۳۶۱ ه. ش، در ۴ مجلد.

المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، کاظم محمدی، محمد دشتی، موسسه النشر الاسلامی، قم، طبع اول، ۱۴۰۶ ق.

المعجم المفهرس لالفاظ الاصول من الکافی، علیرضا برازش، منظمه الاعلام الاسلامی، طهران، ۱۴۰۸ ه. ق.

ص: ۵۸۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

